اژدهای شکیبا

چینِ دیروز، امروزِ و فردا



ن وردی نژاد
ضل علمایی فر
ی زاده

اژدهای شکیبا

چینِ دیروز، امروز و فردا

دکتر فریدون وردی‌نژاد

دکتر ابوالفضل علمایی‌فر، شهرام قاضی‌زاده

انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۹۰

سرشناسه: وردی‌نژاد، فریدون، ۱۳۳۵ -
عنوان ونام پدیدآور: اژدهای شکیبا: چین دیروز، امروز و فردا / فریدون وردی‌نژاد، ابوالفضل علمایی‌فر، شهرام قاضی‌زاده
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۸۹
مشخصات ظاهری: ۴۲۳ ص.: مصور، عکس
شابک: 978-964-423-823-9
وضعیت فهرست‌نویسی: فاپا
یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۹۰
یادداشت: کتابنامه: [۴۱۵] - ۴۲۳
موضوع: چین - سیاست و حکومت
موضوع: چین - سیاست اقتصادی
موضوع: چین - تاریخ
شناسه افزوده: علمایی‌فر، ابوالفضل، ۱۳۵۰-
شناسه افزوده: قاضی‌زاده، شهرام، ۱۳۵۱-
شناسه افزوده: مؤسسهٔ اطلاعات
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۹ ۴الف۴و/DS۷۰۶
رده‌بندی دیویی: ۹۵۱
شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۲۹۷۳۰

انتشارات اطلاعات
تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۶-۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن ۲۹۹۹۳۶۸۶
فروشگاه شمارهٔ (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

اژدهای شکیبا: چین دیروز، امروز و فردا

نوشتهٔ دکتر فریدون وردی‌نژاد - دکتر ابوالفضل علمایی‌فر - شهرام قاضی‌زاده

ویراستار: عباسعلی عظیمی‌زاده صفحه‌پرداز: فاطمه حلوائی طراح جلد: رضا گنجی
حروف‌نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۸۹ چاپ دوم: ۱۳۹۰ شمارگان: ۲۱۰۰نسخه
قیمت: ۶۰۰۰ تومان

شابک: ۹-۸۲۳-۴۲۳-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-423-823-9

فهرست مطالب

پیشگفتار

روند وادادگی نظام‌های کمونیستی در برابر موج عظیم «جهانی‌شدن» یکسان نبود. برخی همچون شوروی و اقمارش، شاهد فروپاشی عظیمی بودند، به گونه‌ای که نظام جایگزین، بر خاکستری از گذشته بنا گردید. این مناطق علاوه بر دست شستن از آرمانهای موعود، تن به فروپاشی سیاسی و تجزیه سرزمینی نیز دادند و جغرافیای سیاسی آنان شکل دیگری یافت و در هرم قدرت نظام بین‌الملل نیز مجبور شدند حرکت به سمت قاعده را تجربه کنند.

در این میان، جمهوری خلق چین را می‌توان یک استثنا دانست. ویژگیهای حزبی، هوشمندی نخبگان سیاسی و پیشینه بلند تاریخی، همپویی فرهنگی و بهره‌گیری از تحولات بین‌الملل سبب گردید، تا انقلاب سرخ چین روایتی دیگر از زیست انقلابهای قرن بیستم را به نمایش بگذارد. این کشور توانست با بهره گرفتن از شرایط جدید جهانی، طی دهه‌های هشتاد و نود میلادی شیوه جدیدی از نوسازی و ورود به جهان صنعتی، بدون فروپاشی سیاسی را بیازماید. بررسی روند و شیوه‌های گروه‌های نوساز و نتایج و چشم‌انداز آن و فرصت‌ها و تهدیدهای این نوسازی و علل پایداری سیستم حکومت می‌تواند آموزه‌های بسیاری برای دیگر کشورها به‌ویژه آنان که در ادبیات نوین سیاسی، «کشورهای در حال توسعه» خوانده می‌شوند، دربر داشته باشد.

انقلاب کمونیستی چین اگرچه با خشونت بسیار، اما با دربرگیری اجتماعی توانست دگرگونی عظیمی در جامعه کشاورزی چین به‌وجود آورد و زمینه ورود

این کشور به دنیای جدید را فراهم سازد. در پی انقلاب و استقرار نخبگان جدید و فاصله گرفتن تدریجی جامعه از آرمانهای اولیه انقلاب، به‌تدریج زمینه حضور عمل‌گرایان و فن‌ورزان در عرصه‌های گوناگون تصمیم‌گیری فراهم گشت و با به‌قدرت رسیدن هر نسل جدید از نخبگان فکری و ابزاری چین، نقش آنان پررنگ‌تر گردید و به همان میزان حکومت از «مفاهیم ایدئولوژیک» فاصله گرفت. مدیریت عمل‌گرایان فن‌ورز موجب فربه‌شدن طبقات نوآور و بالندگی اقتصادی جامعه گردید که استمرار منطقی این روند، تلاش بیشتر چین برای بازتعریف جایگاه خود در عرصه نظام بین‌الملل را در پی داشت و این همه را می‌توان در راستای شعار دستیابی به یک «**هویت نوین**» مشاهده کرد.

کتاب حاضر، در حقیقت تلاشی است برای درک موضوعات پیش‌گفته و گشودن افقی جدید و منطبق با واقعیت‌های چین امروز؛ از آنجا که نائل‌شدن به این مهم بی‌مدد دستیابی به فهمی عمیق از ایستارهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی گذشته چین ممکن نیست در سه بخش نخست کتاب، به‌طور عمده به‌سراغ آن حوزه‌ای از جامعه چین رفته‌ایم که رد پای آنها را می‌توان به‌وضوح در چین امروز و شیوه برگزیده شده توسط نخبگان این کشور برای دستیابی به توسعه دید و در دو بخش پایانی، نیز «چین معاصر» را از منظری علمی و کاربردی مورد مطالعه قرار داده‌ایم.

اگرچه در کتاب حاضر تلاش گردیده است تا حد ممکن از منابع معتبر به‌عنوان مرجع کمک گرفته شود، اما غنای فعلی آن بیش از هر چیز مدیون تماس و ارتباط مستقیم مؤلفان آن با مردم چین و سود جستن از دیدگاههای پژوهشگران، نویسندگان و کارشناسان این کشور و دیگر فرهیختگان ایرانی و خارجی می‌باشد که زندگی و حضور چندساله پدیدآورندگان این اثر در جامعه چین، امکان چنین مهمی را فراهم ساخت.

بر همین اساس، بر خود فرض می‌دانم در همین جا از تمام همراهان و دوستانی که در این راستا با ما همداستان شدند، به‌ویژه برادر ارجمندم جناب آقای عباسعلی عظیمی‌زاده، که در ویرایش و پیرایش و ارائه شایسته کتاب کوشیده‌اند، صمیمانه تشکر و قدردانی نمایم.

همچنین از کارکنان محترم انتشارات مؤسسه اطلاعات که امکان چاپ کتاب را فراهم آوردند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم. امید که چاپ این کتاب، درآمدی بر استحکام، فزونی، استمرار و ستبری کاوش‌هایی از این دست باشد.

فریدون وردی نژاد

تابستان ۱۳۸۹

مقدمه

اگرچه در آستانه قرن بیستم، اژدهای زرد با پشت سر گذاشتن تلاطم‌های سهمگین بسیار و سرانجام طی یک انقلاب مارکسیستی ورود به «عصر جدید» را تجربه کرد، اما هنوز دیری از حکومت جستجوگران جامعه اتوپیایی کمونیستی و معتقدان به مارکسیسم ـ ایدئولوژی رشد و نمو یافته در بستر تمدنی غرب ـ نگذشته بود که این جهان‌بینی، رنگ و لعاب موطنی را به خویش گرفت، که خود از تمدنی کهن و مانا برخوردار بود. از این روی انعکاس این ایدئولوژی در آینه ذهنیت جامعه چینی چنان بود که آثار آن را به وضوح در مراحل مختلف خیزش، بلوغ و حتی وادادگی انقلاب چین بر جای گذاشت، چنان که سرانجام نیز سرنوشت آن را با تفاوتی شگرف در مقایسه با دیگر انقلاب‌ها رقم زد.

هنوز دیری از حکومت انقلابیون نسل دوم نگذشته بود که انقلاب، جامه «مارکسیسم چینی» بر تن کرد و این مفهوم، توجیه عملکرد نخبگانی را بر عهده گرفت که اگرچه بر اعتقاد خود نسبت به آموخته‌های مارکس پافشاری می‌کرد، لیکن آن را در سپهر فکری جامعه‌ای می‌فهمیدند که خود تجربه چندین ساله تمدنی را پشت سر گذاشته بود. هم از این منظر باید دریافت که چرا به‌رغم تأکیدات مارکس بر «طبقه کارگر» به‌عنوان نیروی انقلابی، در روند شکل گیری جنبش مارکسیستی چین، *دهقانان* جایگزین *پرولتاریا* شدند و از دل *زهد انقلابی* این کشور، مفهوم *مارکسیسم چینی* متولد گردید.

بی‌شک پیشینه تاریخی و فرهنگ غنی چین که کمتر از هر تمدن دیگری گسست

را تجربه کرده است، از مهمترین دلایل این ویژگی منحصر به‌فرد به‌شمار می‌رود. بر همین اساس، درک «چین معاصر» که با بهره‌گیری از ویژگیهای حزبی، هوشمندی نخبگان سیاسی و همپویی فرهنگی با تحولات بین‌المللی روایتی دیگر از وادادگی انقلاب‌های سرخ را به نمایش گذاشته است، بی‌مدد کنکاشی عمیق و موشکافانه در تاریخ و فرهنگ آن ممکن به نظر نمی‌رسد. از این رو، پژوهش حاضر تلاشی در این راستا قلمداد می‌شود و بنا دارد که به این سؤال اصلی پاسخ گوید که **پیشینه تاریخی چین چه نقش و تأثیری در رفتار و شکل‌گیری چین معاصر داشته است؟**

بدیهی‌است، برای پاسخگویی به این سؤال، باید نخست به پاسخ‌های شایسته‌ای برای سؤالات فرعی دیگری اندیشید.

پرسشهایی نظیر اینکه:

- **عوامل اصلی شکل‌دهنده و روند شکل‌گیری سپهر فکری چینیان چیست؟**
- **عناصر تشکیل‌دهنده هویت چینی کدامند؟**
- **تداوم سلسله‌های امپراتوری و تحولات اجتماعی حاکم بر چین چگونه بوده است؟**

همچنین شایان توجه است که در دوران حاضر شاهدیم که روند وادادگی نظام‌های کمونیستی در برابر موج عظیم «جهانی شدن» یکسان نبود. برخی همچون شوروی و اقمار آن، شاهد یک فروپاشی عظیم بودند، به گونه‌ای که نظام جایگزین، بر خاکستری از گذشته بنا گردید. این مناطق علاوه بر دست شستن از آرمانهای موعود، تن به یک فروپاشی سیاسی و تجزیه سرزمینی دادند و جغرافیای سیاسی آنان، نقش دیگر یافت و در هرم قدرت نظام بین‌الملل نیز مجبور شدند حرکت به سمت قاعده را تجربه کنند.

بی‌شک نتایج حاصل از پژوهش حاضر، نه تنها دستاوردهای آکادمیک قابل ملاحظه‌ای را نصیب دانشگاهها و مراکز علمی می‌سازد، بلکه در عرصه عمل نیز می‌تواند سودمندی بسیاری برای کشورهایی که در ادبیات سیاسی، «کشورهای در حال توسعه» خوانده می‌شوند به ارمغان آورد. به‌ویژه آنکه در ادبیات نوین سیاسی «توسعه بر مبنای عوامل و عناصر تشکیل دهنده هویت بومی» از پذیرش قابل قبول‌تری برخوردار شده است.

فقر مطالعاتی از این دست در زبان فارسی، لزوم پرداختن به مباحثی این‌گونه را

به‌صورتی که امکان بهره‌مندی از **تجربیات چین معاصر** را فراهم آورد، ضرورتی درخور ساخته است. هر چند که وسعت کار و فراخی میدان گزینش، ورود به این عرصه را مشکل می‌نماید، اما جدیت و پشتکار مستمر کاوشگران علاقه‌مند و بهره‌گیری از وسواس علمی دقیق می‌تواند نتایج گرانسنگی را به ارمغان آورد.

به‌عبارت بهتر، فقر منابع تحقیقاتی از این دست به زبان فارسی و امکان بهره‌گیری نخبگان کشورمان از تجربیات چین معاصر از یک سو و وسعت کار و فراخی میدان گزینش از سوی دیگر، بر انگیزه و شوق ادامه کار و جدیت در پدید آوردن اثری بدیع از سوی مؤلفان افزود و این مهم نیز بر میزان وسواس علمی برای گزینش موضوعات و نگرش از منظری جدید و کاربردی دامن زده است.

از این منظر، **کتاب حاضر تلاشی است در راستای شناخت فرهنگ و جامعه چین از رهگذر گزاره‌های فرهنگی و پیشینه تاریخی آن**، با پذیرش این انگاره که **بررسی روند نوسازی و توسعه چین بدون توجه به تحولات گذشته آن سرزمین ممکن نخواهد بود و ارائه یک تصویر واقعی از «چین امروز»، بی‌مدد بررسی همه‌جانبه و کاوش در «چین دیروز» میسر نمی‌شود.**

همچنین با توجه به حوصله این کتاب، پدیدآورندگان آن تلاش نموده‌اند به‌جای بازخوانی بلند و دوباره تاریخ و فرهنگ این کشور، با ارائه یک روایت موجز از گذشته چین، رهیافت تبارشناسانه‌ای از گزاره‌های توسعه چین امروز ارائه دهند. از این روی تا حد امکان در بخش‌های مربوط به گذشته تاریخی و ویژگیهای فکری و فرهنگی، بیشتر بر گزاره‌هایی تأکید شده است که رد پای بیشتری از آنها بتوان در چین امروز مشاهده نمود. از این روی، کتاب حاضر تلاشی است در راستای شناخت فرهنگ و جامعه چین و بررسی روند نوسازی و توسعه آن به گونه‌ای که در برآیند نهایی،تصویر روشنی از چهره واقعی «چین امروز» برای خواننده ترسیم شود.

نظر به حضور و زندگی چند ساله پدیدآورندگان کتاب حاضر در میان مردم چین، در نگارش آن علاوه بر منابع کتابخانه‌ای و شبکه‌ای از مشاهدات میدانی، از تماس‌های رو در رو نیز بهره گرفته شده است. از سویی سعی نویسندگان بر استفاده از منابع اولیه و روزآمد بوده است، تا هماهنگی لازم با تحولات سریع چین در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حفظ شود. همچنین به‌منظور یکدستی کلیت کتاب در

بخش اول

تاریخ و اندیشه چین در دوران باستان

این مشخصه آسیب‌های زیادی به مردم و نظامهای حکومتی چین وارد نمود، اما سبب توجه سلسله‌های مختلف به ایجاد نیروی نظامی و تلاش برای تقویت و تجهیز آن گردید. این مهم، باعث تحولات بزرگی نظیر کشف باروت و همچنین احداث دیوار بزرگ چین به‌عنوان نماد چین باستان شد که ویژگی قابل توجهی است.

ـ دومین مشخصه دوران باستان، نفوذ و جایگاه تفکرات اندیشمندان چینی نظیر کنفسیوس[1] در نظامهای حکومتی[2] و به تبع آن ارائه تعریف دقیقی از حقوق و وظایف دولت و مشخصات حکام خوب و در مقابل آن وظایف و حقوق ملت بوده است.

نتیجه دو مشخصه فوق در تاریخ باستان کاملاً مشهود می‌باشد: ایجاد «حصار دفاعی» برای دفع خطر هجوم اقوام بیگانه و وجود چارچوبهای ویژه بومی در سیستم‌های مختلف، درخصوص وظایف دولت و مردم باعث گردید که طی هزاران سال امپراتوران چین همواره نگاه به درون را در دستور کار خود قرار دهند. احساس بی‌نیازی از جهان خارج باعث شکل گیری هویت چینی و احساس برتری و تفوق نسبت به سایر ملل در قلمرو این تمدن گردید. وجود تمدنهای نه چندان فربه در همسایگی چین نیز بر شدت این احساس افزود. به‌طوری که همین نگرش سبب گردید تا در قرن هیجدهم که نفوذ غربیان در این سرزمین افزایش یافته بود، حکام چین درک صحیحی از واقعیات موجود عصر خود نداشته باشند؛ غفلتی که وقوع جنگهای خونین و استثمار این سرزمین توسط غربیان برای سالهای متمادی را در پی داشت. ویژگیهای مذکور همچنین سبب گردیده است که در کمتر دورهٔ تاریخی در چین بتوان شاهد تمایل امپراتوران آن به کشورگشایی و الحاق سرزمینهای اطراف به سرزمین اصلی خود باشند.

نکته بارز دیگر در بررسی چین باستان، جایگاه اساطیر چینی در سلسله‌های مختلف است. بسیاری از حکایات و قصه‌های اساطیری به‌صورت سینه به سینه توسط مردم از نسلی به نسل دیگر منتقل شده که تنها پس از اختراع صنعت چاپ به‌رشته تحریر در آمده است. فرهنگ شفاهی و ریشه‌دار اساطیری در طی سالیان متمادی با وجود تغییر و تحولات زیاد و جابه‌جایی مراکز قدرت از یک سلسله به سلسله دیگر از بین نرفته‌اند.

1. Confucius

۲. حتی سلسله‌های بیگانه‌ای که به چین حاکم شدند نیز همواره تحت‌تأثیر مبانی فکری چینی قرار داشتند.

همانطور که پیش از این ذکر شد، مکاتب فکری چین و اندیشمندان آنان در طول تاریخ همواره جایگاه ویژه‌ای در دستگاههای حکومتی داشته‌اند. دلبستگی امپراتوران به مکاتب فکری سبب می‌شد تا آنان دیوان‌سالاران خود را پیوسته از میان افراد متفکر و برتر این مکاتب انتخاب نمایند. به همین دلیل وضعیت قدرت، تاریخ سلسله‌های گوناگون، سقوط و رشد و نمو آنها در تاریخ چین به‌خوبی ثبت و ضبط گردیده و به تاریخ مدون این سرزمین غنایی خاص بخشیده است.

نکته برجسته در این میان آنکه بر اساس اسناد تاریخی موجود، تمدن چین همواره قابلیت جذب سایر مکاتب و فرهنگها و درآمیختن آنها با تمدن سرزمین اصلی و روند همگون‌سازی[1] را داشته است. از این روی گزاف نیست اگر بگوییم که سرزمینهای مجاور چین نظیر کره، ژاپن و ویتنام تحت‌تأثیر فرهنگ و تمدن مردم این مرز و بوم و یا حتی استمرار خط تمدنی آن بوده‌اند. تا جایی که هجوم مغولها در قرن سیزدهم و ایجاد سلسله یوان و یا در اواسط قرن هفدهم هجوم مانچوها[2] نتوانست مسیر حرکت فرهنگ و تمدن چین را دچار تحول بنیادین نماید. این روند تا قرن نوزدهم از حالت پویا و پیش‌رونده برخوردار بود و امپراتوران چین به‌رغم مشکلات گوناگون در مرزهای شمالی و شمال شرقی، از قدرت بسیار زیادی برخوردار بودند.

در قرن نوزدهم که نخستین مواجهه جدی چین با دنیای غرب صورت گرفت؛ احساس برتری و بی‌نیازی چینیان نسبت به جهان خارج چنان بود که باعث شد در مواجهه با غرب، هویت چینی در پرتو فناوری و قدرت ـ توپخانه و نیروهای دریایی و زمینی برتر غرب ـ به‌شدت تحقیر گردد و در نهایت در سال ۱۹۱۱ میلادی چهار هزار سال تاریخ مدون امپراتوران چین به پایان رسید و چین مرحله نوینی را در تاریخ تجربه کرد.

بدیهی است شروع عصر مدرن چین را نمی‌توان جدای از تاریخ باستان آن شناخت. در عصر مدرن نیز مکاتب فکری قدیمی همواره جایگاه ویژه‌ای در تبیین ساختار اجتماعی و انگاره‌های مردم چین داشته‌اند. بسیاری از این مکاتب طی این سالها به‌عنوان بخشی جدانشدنی از فرهنگ و تمدن مردم این سرزمین درآمدند که

1. Assimilation
2. Manchu's

چین در سواحل جنوبی رودخانه زرد[1] امروزی واقع شده بود. از آن زمان و طی سالهای متمادی مهاجرت و کوچ گروه‌ها و قومیت‌های مختلف، آمیزش گروه‌های متنوع نژادی و تلاش برای حفظ ساختارهای موجود در مقابل هجوم بیگانگان، مجموعه‌ای متنوع از نظامهای فلسفی و فکری، هنری و نوشتاری و ساختارهای سیاسی را ایجاد نمود که مجموعه آن تمدن چین را شکل داد.

اکثر تاریخ‌نگاران معتقدند که، امپراتوران سلسله شی‌یا حدود ۳۵۰ سال بر چین حکومت کردند و این سلسله در نتیجه هجوم قبایل شورشی مناطق شمالی چین سرنگون گردید. به‌دنبال آن، سلسله شانگ از سال ۱۷۵۰ تا ۱۰۲۷ پیش از میلاد بر چین حکومت کرد. در مدت بیش از هفتصد سال حکومت سلسله شانگ بر چین، تحولات مهمی در این سرزمین به وقوع پیوست، به همین علت عصر سلسله شانگ را **طلوع تاریخ در چین** نام نهاده‌اند.[2]

محل استقرار اولیه این سلسله دره خنان[3] بوده است که از آن به‌عنوان مهد تمدن چین یاد می‌شود. سلسله شانگ در مرحله بعدی حیات خود به سلسله ین[4] معروف گردید. اساس زندگی اجتماعی در زمان سلسله شانگ بر محور کشاورزی، شکار و باغداری و نگهداری حیوانات اهلی استوار بوده است. در زمان این سلسله تحولات مهمی در عصر اجتماعی چین به وقوع پیوست.

شیوه نوشتاری چین زمان سلسله شانگ ایجاد شد. براساس یافته‌های باستان‌شناسی، نوشته‌های اولیه بر روی لاک‌ لاک‌پشت و استخوانهای پهن حیوانات صورت می‌گرفت. یکی دیگر از اکتشافات بزرگ زمان سلسله شانگ، کشف و استخراج برنز بوده است که تأثیر شگرفی بر تمدن چین و تغییر ساختارهای زندگی مردم به‌جای گذاشته است.

دیگر اطلاعات به‌دست آمده حاکی از آن است که سلسله شانگ در مناطق شمالی چین امروز مستقر و سیستم موروثی بر ساختار حکومتی آن حاکم بود. همانطور که پیش از این عنوان شد، به علت تهاجمات زیاد قبایل شورشی به سرزمین

---

1. Yellow River
2. Charles F Horne - "The Sacred Books & Early Literature of the East: Ancient China" - 1997.
3. Henan Valley
4. Yin

اصلی از مناطق شمالی و شمال شرقی، این سلسله از نیروی نظامی منظم و سربازان آموزش‌دیده‌ای برخوردار بود که همواره آمادگی لازم برای جنگ و دفاع از سرزمین اصلی خود را داشتند. شهر آنی‌یان[1] پایتخت توسعه‌یافته این سلسله بود که محل استقرار امپراتور محسوب می‌شد.

در دوران مورد نظر، حیات اجتماعی تحت‌تأثیر آموزه‌های قدیمی و حکایات اساطیری ـ که به‌شدت متأثر از نیروهای ماورایی بود ـ قرار داشت. برپایی مراسم مخصوص بـرای آرامش روح و تکریم اجداد و نیاکان از اهمیت بالایی برخوردار بـود و بر اساس سنت موجود در زمان این سلسله، هر مراسمی با قربانی کردن تنی چند از بندگان امپراتور همراه می‌شد.[2]

امپراتور، مظهر روح نیاکان قدیم و از سوی مردم مورد احترام و تکریم قرار می گرفت در این دوران همچنین آیین‌های ویژه‌ای برای پرستش روح نیاکان در میان مردم رواج یافته و اعتقاد به زندگی بعد از مرگ کاملاً عینیت داشت.

اکتشافات به عمل آمده حاکی از آن است که، به همراه امپراتور نوشته‌هایی در وصف، تکریم جایگاه و مقام امپراتور مدفون می‌شد. اعتقاد بر این بود که در مرحله و حیات بعد، این نوشته‌ها برای بازشناسی مقام امپراتور ضروری خواهد بود. همچنین صدها نفر از برده‌ها و خدمتکاران امپراتور همراه جسد وی زنده‌زنده دفن می‌شدند تا در حیات دیگر تمام آنها در خدمت امپراتور باشند.[3] در سلسله‌های بعدی دفن کردن جواهرآلات و ظروف قیمتی به همراه امپراتور جایگزین زنده به گور کردن خدمتکاران و برده‌ها شد.[4]

در عصر سلسله شانگ حیات مادی و تلاش برای بهبود آن به‌عنوان یک اصل مهم توسط مردم پذیرفته شد و براساس تقسیم کار اجتماعی تعریف گردید و امپراتور هم وظیفه نظارت برآن را عهده‌دار بود.

از دیگر تحولات مهم سرزمین چین در عصر شانگ، گسترش فرهنگ و زبان واحد

---

1. Anyang
2. http://asterius. com/china/china1. html
3. http://www. chaos. umd. edu/history/ancient1. html
4. James Legge - “The Sacred Books of China: The Texts of Confucianism” - 1899 - P. 22

مستقل هستند: یکی از سال ۷۷۱ تا ۴۷۶ قبل از میلاد که تحت‌عنوان «**دوره بهار و پاییز**» معروف می‌باشد و دوران شکل‌گیری مکاتب مختلف فکری و عصر طلایی[1] تفکر و کامیابی فرهنگی نامیده می‌شود و دیگری از سال ۴۷۵ لغایت ۲۲۱ قبل از میلاد است که به آن دوره «**جنگ ایالت‌ها**» اطلاق می‌شود.

در دوره *بهار و پاییز*[2] سرزمین چین دستخوش جنگهای داخلی بود. از همین روی محور فعالیتها و تلاش امپراتوران شو اصلاح سیستم حکومتی به‌منظور کنترل دولت‌شهرهای گوناگون چین بود. چرا که هریک از این دولت‌شهرها می‌کوشیدند سهم بیشتری از قدرت را به‌دست آورند. رقابت میان آنان برای غلبه بر یکدیگر باعث گردید تا آنان در پی ایجاد سیستم حکومتی قوی و ارتش‌های مدرن و وفادار باشند که این خود توجه به رونق بازرگانی و تجارت برای امنیت بخشیدن به تحولات مورد نظر حکمرانان را در پی داشت. در این راستا استفاده از مأموران دولتی متفکر و ایجاد سیستم دیوان‌سالاری برای تحقق اهداف فوق مورد توجه فرمانروایان قرار گرفت.

بدین‌ترتیب توجه به مکاتب مختلف فکری از سوی حکمرانان و رقابتی که میان پیروان این مکاتب برای گذراندن امتحاناتی که برای استخدام در دستگاههای دولتی در جریان بود، سبب گردید در اواخر دوران *بهار و پاییز* و اوایل دوران جنگ *ایالت‌ها* مکاتب متعدد فکری[3] و فلسفی در چین رشد نمایند که رقم آنها بیش از یکصد مکتب مهم بود. از این مکاتب آثار کلاسیک زیادی به‌جای مانده است.

گسترش مکاتب فکری و به‌دنبال آن ازدیاد پیروان این مکاتب از یک سو و محدودیتهای دستگاه حاکمه در به‌کارگیری آنان از سوی دیگر سبب گردید بسیاری از بزرگان این مکاتب به‌عنوان معلمان دوره‌گرد به شغل معلمی و آموزش اصول خود به عامه مردم بپردازند. سرآمدان این مکاتب نیز به‌عنوان مشاوران امپراتور و یا در دولت‌شهرها به‌عنوان مشاوران فرمانروایان محلی در امور مختلف کشورداری، دیپلماسی و جنگ به خدمت گرفته می‌شدند.

---

1. Golden age

۲. به دلیل اهمیت این برهه در تاریخ چین در فصول آتی به‌طور مشروح به ویژگیهای این دوران خواهیم پرداخت.

3. Schools of Thought

این مکاتب، بعدها در قالب شش مکتب بزرگ تجلی نمودند که حیات اجتماعی چین باستان و حتی بسیاری از تحولات چین امروز در قالب این شش مکتب قابل نقد و بررسی بوده و حتی می‌توان اذعان داشت که بدون توجه به آنها شناخت تحولات چین میسر نمی‌باشد. با توجه به اهمیت و نقش آنان در شکل‌دهی هویت چینیان در فصل آتی به تفصیل به آنها خواهیم پرداخت.

یکی از این مکاتب مکتب **کنفسیوس**[۱] می‌باشد. تعریف کنفسیوس از جامعه ایده‌آل و نظم سیاسی، باعث تحول عظیم در تاریخ اندیشه چین گردید. او معتقد بود که جامعه زمانی خوب عمل می‌کند که هرکس وظیفه تعیین شده خودش را به‌خوبی انجام دهد. از جمله‌های معروف وی این است که: «*اجازه دهید امپراتور حاکم باشد و مردم رعایا، و البته امپراتور باید فرهمند و پرهیزکار باشد*» و در واقع این نکته‌ای است که در بررسی زندگی اجتماعی امروز مردم چین نیز کاملاً عینیت دارد.

از **تائوئیسم**[۲] به‌عنوان دومین جریان فکری در چین در زمان سلسله شو می‌توان نام برد. این جریان فکری به‌جای توجه به انسان، به طبیعت انسان توجه می‌کند. براساس آموزه‌های آن، غایت انسان آن است که بتواند رفتار شخصی و روحی خود را براساس دنیای طبیعی و فراطبیعی، با پیروی *از راه* یا هستی خود[۳] هماهنگ نماید.

جریان فکری دیگری در زمان سلسله شو رشد کرد، مکتب **یین ـ یانگ**[۴] و پنج عنصر آب، آتش، چوب، فلز و زمین بود که براساس تعریف آن، تمام پدیده‌ها میان دو نقطه یین یعنی تاریکی، سردی، منفی و مؤنث، در مقابل *یانگ* یعنی روشنی، گرمی، مثبت و مذکر تعریف می‌شد.[۵]

مکتب دیگر **مزی**[۶] نام داشت که براساس آن همه مردم در نگاه آسمانی با هم برابر بوده و با دوست داشتن همدیگر قادر بودند به مراحل بالاتر برسند. در این دکترین اتحاد فکر و عمل برای تحقق اهداف اجتماعی ضروری است. پیروان این مکتب به رفاه اعتقاد

---

1. Confucius/ kong zi/ Master Kong (۵۵۱ لغایت ۴۷۹ قبل‌ازمیلاد)
2. Taoism
3. Dao
4. Yin - Yang
5. http://www. chaos. umd. edu/history/ancient2. html
6. Mozi

نداشتند و بر خلاف کنفسیوسیسم که روی آیین و تشریفات و موسیقی تأکید داشت، معتقد بودند که مردم باید از حاکم پیروی کنند و حاکم نیز باید شیوه آسمانی را بر روی زمین اجرا کند.

جریان دیگر *قانون‌گرایان* بودند که از مکتب کنفسیوس توسط شون‌زی[۱] مشتق شده بود. این مکتب بر اساس یک رشته قوانین سخت حقوقی تعریف می‌شد که مملکت‌داری را آسان می‌نمود. به همین‌خاطر از سوی امپراتوران سلسله‌های مختلف مورد توجه قرار گرفت. به عبارت دیگر کنفسیوسیسم و قانون‌گرایی هردو در پی ایجاد اتحاد در سرزمین اصلی بودند، ولی رهیافتهای آنان برای تحقق این امر متفاوت بود.

کنفسیوسیسم بر «فضیلت و نظم طبیعی امور» تأکید داشت، درحالی که قانون‌گرایان بر قوانین تعریف شده تأکید می‌نمودند.[۲] براساس آموزه‌های قانون‌گرایان، ایجاد نیروهای امنیتی مخفی و خبررسانی همسایگان از یکدیگر به‌دستگاه حکومتی و همچنین ایجاد محیط ترس و اضطراب مورد توجه دستگاه حکومتی بود.

نکته بارز و مشخصه تمام این مکاتب، تعریف جایگاه حاکم و امپراتوران به‌عنوان نمایندگان الهی و نیاکان و لزوم پیروی و اطاعت مردم از امپراتور می‌باشد که در عین‌حال وظایف تعریف شده‌ای نیز در چارچوب ایجاد عدالت و دادگستری برای امپراتور منظور می‌شد.

طی دوره *بهار و پاییز* یا دوره جنگ *ایالت‌ها*، در نزد هریک از امپراتوران یکی از مکاتب ششگانه فوق برتری می‌یافت و او اصول آن مکتب را به‌عنوان شیوه حکومتداری خود می‌پذیرفت، به این ترتیب ساختار حکومت آن امپراتور تحت‌تأثیر مکتب فکری مذکور قرار می‌گرفت. این اندیشه‌ها به مرور نه تنها به‌عنوان اصول حکومتداری، بلکه به‌عنوان اصول زندگی اجتماعی مردم در چین تثبیت شد و حتی در بررسی چین امروز نیز، ویژگیهای اجتماعی بدون توجه به اصول فکری فوق میسر نمی‌باشد.[۳]

ادبیات سیاسی جامعه چین در دوره جنگ *ایالت‌ها* همانند دوره *بهار و پائیز* است.

---

1. Xun Zi
2. http://asterius. com/china/china1. html
3. Bruce G. Trigger - "Understanding Early Civilizations: A Comparative Study" - Social Science -2003 - p. 55.

در ابتدای دوره جنگ ایالت‌ها، به علت محدودیت توان نظامی دولت‌شهرها، معمولاً جنگها یک روزه بود از این روی آنها را به جنگهای ناپلئونی تشبیه می‌کنند. با افزایش این مخاصمات و به تبع آن افزایش توان استراتژیک دولت‌شهرها، جنگهای طولانی‌مدت درگرفت به گونه‌ای که برخی تعداد نیروهای نظامی طرفهای درگیر در جنگهای اواخر این دوره را تا نیم میلیون نفر نیز روایت کرده‌اند.[۱]

از دیگر ویژگیهای دوره بهار و پاییز و دوره جنگ ایالت‌ها، استفاده وسیع از آهن برای ساخت ابزارآلات نظامی و کشاورزی بود که باعث رشد و توسعه قابل توجه جامعه چین آن روز شد. همچنین در عرصه خدمات اجتماعی نیز تحولات عظیمی رخ داد. ساخت سیل‌بند، ایجاد پروژه‌های آبیاری و حفر کانال، ساخت دیواره‌های متعدد در اطراف شهر به‌منظور جلوگیری از هجوم مهاجمان شمالی و همچنین ایجاد اشتغال از دیگر بارزه‌های این دوران محسوب می‌شود.

از تفاوتهای سلسله شو با سلسله شانگ، حذف سنت قربانی کردن انسان بود. در زمان سلسله شو برخلاف سلسله قبل، استخراج و بهره‌برداری از برنز کاهش چشمگیری داشت.[۲]

سلسله چین[۳]، وحدت سرزمین اصلی[۴]

به قدرت رسیدن سلسله چین[۵] نقطه عطفی در تاریخ چین محسوب می‌گردد. در پایان دوره سلسله شو و در دوره جنگ ایالت‌ها، جنگهای خونینی میان دولت‌شهرهای مختلف چین در گرفت. در نهایت یکی از بزرگترین و پرقدرت‌ترین ایالت‌ها در غرب این کشور به نام چین بر سایر دولت‌شهرها غلبه یافت. سلسله چین عامل ایجاد

---

1. http://asterius. com/china/china1. html

2. http://asterius. com/china/china1. html

۳. با توجه به اینکه صدای چ در زبان چینی با تلفظ‌های مختلف معنای متفاوت می‌داد در رسم‌الخط انگلیسی این تفاوت را به‌صورت ch و Qi نشان می‌دهند لیکن نشان دادن این تفاوت در رسم‌الخط فارسی تقریباً غیرممکن می‌باشد از این روی ما Qin را همانند chin تحریر کرده‌ایم.

4. Qin Dynasty

۵. اگرچه در زبان انگلیسی برای نشان دادن تفاوت آوایی کلمات چینی از حرف خاصی استفاده می‌شود اما با توجه به محدودیت موجود در زبان فارسی، به اجبار نام این سلسله همان چین ترجمه گردید اگرچه شیوه تلفظ Qin با Chin در زبان چینی تفاوت می‌کند.

وحدت در میان کلیه ایالت‌های چین شد و تصویر و نام امروز چین نتیجه تلاش امپراتوران این سلسله قلمداد می‌شود.

این سلسله از سال ۲۲۱ قبل از میلاد تا سال ۲۰۶ میلادی قدرت را در دست داشت و همچنان‌که ذکر شد، نام چین[1] از نام این سلسله مشتق می‌گردد.[2] اولین امپراتور سلسله چین توانست تمام ایالات دیگر را فتح نماید و چین را کاملاً متحد سازد. وی عنوان شی هوانگ دی[3] یعنی *نخستین امپراتور* را بر خود گذاشت. اتحاد چین تنها در وحدت سرزمینی ارضی خلاصه نگردید، بلکه اقدامات مختلفی از سوی امپراتور جدید صورت گرفت؛ از جمله یکسان نمودن قانون در سراسر سرزمین اصلی، ایجاد سیستم دیوان‌سالاری متمرکز، ضرب سکه، متحد نمودن خط و ساختار نوشتاری از دیگر اقدامات وی بود.

این سلسله مکتب قانون‌گرایان را به‌عنوان روش دیوان‌سالاری دولتی خود برگزید و مخالفین این نگرش را سرکوب نمود. چنان‌که بسیاری از اندیشمندان مخالف مکتب قانون‌گرایی را به هلاکت رساند و کتابهای آنان را سوزاند. در دکترین قانون‌گرایان انسان موجودی خودخواه و اصلاح‌ناپذیر است از این روی تنها راه ایجاد نظم در جامعه، تحمیل قانون از طبقات بالای جامعه و سیستم حکومتی به سایر مردم می‌باشد.[4]

از دیگر اقدامات امپراتوران چین، گسیل سربازان آموزش دیده به مناطق شمالی و جنوبی چین به‌منظور جلوگیری از هجوم مهاجمان اقوام دیگر بود. همچنین آنان برای حفظ سرزمین اصلی از هجوم‌های پی‌درپی بربرها، استحکامات و دیوارهای به‌جای مانده از دوره جنگ ایالت‌ها را به هم متصل نمودند. با این کار دیوار بزرگی از مناطق شمال شرقی و ایالت خی لانگ جیانگ[5] به سمت شمال غربی[6] کشیده شد.

هر چند امپراتور اول و بنیانگذار این سلسله، پس از ده سال جهان را وداع گفت، اما در همین مدت او توانست تمام خاک اصلی چین را متحد سازد. بعد از مرگ وی هیچ

---

1. China

۲. Qin در اصطلاح ادبی Chin می‌باشد که نام انگلیسی چین یعنی China از آن مشتق شده است.

3. Shi Huangdi
4. http://www. chaos. umd. edu/history/imperial. html
5. Hei Logn Jian
6. Gansu

سلسله دیگری در چین نتوانست به چنین گستره سرزمینی دست یابد. از این روی این سلسله الگویی شد برای سایر امپراتوران سلسله‌های آتی که بتوانند تمام سرزمین اصلی را به‌صورت یکپارچه حفظ نمایند.

از دو علت به‌عنوان عامل پیروزی و موفقیت امپراتور سلسله چین سخن به میان می‌آید: یکی تکیه بر مکتب **قانون‌گرایی** و دیگری **برخورداری بسیار از آهن**، فلزی که در سطح وسیعی از آن برای ساخت تجهیزات جنگی استفاده شد.[1]

1. Zhengyuan Fu - "Autocratic Tradition and Chinese Politics" - 1994 - Page 23.

فصل دوم

تاریخ اندیشه باستان

سپهر اندیشه‌ورزی

نظام تفکر سنتی چین از گسترهٔ وسیعی برخوردار بوده و در عین تنوع، پیچیدگیها و دشواریهای ویژه خود را دارد. شاید به همین دلیل است که در حوزه دانشگاهی و روشنفکری ایران همچنان مهجور است و کمتر پژوهشگری ترجیح داده است تا وارد این عرصه سترگ شود و عمده کارهای انجام شده در این خصوص از سطح ترجمه چند اثر انگشت‌شمار فراتر نرفته است که در این آثار معدود نیز گاه می‌توان اشتباهات کلان یافت.

ساختار نظام فکری و اخلاقی چین به گونه‌ای است که تفکیک و اشاره به یک نکته مجزا یا عناصر مرکزی تشکیل‌دهنده آن را دشوار می‌سازد. همچنین در هنگام بررسی و مطالعه این نظام فکری و اخلاقی همواره این پرسش به ذهن خطور می‌کند که آیا اعتقادات، رفتار را شکل می‌دهند یا رفتار، اعتقادات را.

چینی‌ها مردمی عمل‌گرا بوده و از هوشیاری بالای اجتماعی برخوردارند. بر همین اساس در تمام مکاتب فکری آنان به نوعی دغدغه زندگی اجتماعی، روابط انسانی، ارزشهای اخلاقی و چگونگی دولت وجود دارد.

همانند دشواریهای شیوه نوشتن و پیچیدگی الفبای زبان چینی، بالاترین هدف مکاتب فلسفی و فکری چین دستیابی به مرتبه بالاتر جهان هستی در زندگی اجتماعی و هر روزه است، «صعود به مرتبه هوشیاری بالاتر»[1]. چینی ایده‌آل انسان کاملی است

1. higher plane of consciousness

که به پیوند روحی[۱] با عالم هستی دست یافته است؛ اما صعود او به معنای بریدنش از زندگی اجتماعی نیست؛ چرا که نزد مکاتب چینی انسان دانا[۲] در صعود روحانی ساکن نمی‌شود. بلکه به میزان پرواز روحانی خود، به امور دنیایی علاقه‌مند می‌شود و به دو رویه‌ای که مکمل طبیعت انسانی است، نائل می‌گردد.

فرزانگی یا بصیرت شهودی[۳] و *معرفت عمل‌گرا و سودمند*[۴]، در نزد چینیان دوروی زندگی هستند که مصداق ملموس و واقعی هر دو را می‌توان در جهان هستی نیز یافت. انسان فرزانه و امپراتور دو مصداق واقعی این دو هستند. در حقیقت مکاتب چینی عمق فکری و عمل اجتماعی را با تصورات انسان فرزانه و امپراتور و حاکم مرتبط می‌کنند. معنای انسان کامل را از این منظر می‌توان به‌خوبی از سخن یکی از فرزانگان چینی[۵] دریافت. «**افراد با آرامش خود دانا می‌شوند و با حرکت خود پادشاه.**»

در طول قرن ششم قبل از میلاد این دو وجه فلسفه چینی در دو مکتب مجزا توسعه یافت. کنفسیوسیسم و تائوئیسم. کنفسیوسیسم فلسفه نهادهای اجتماعی، حس مشترک و معرفت عمل‌گرای سودمند است. این فلسفه برای جامعه چین سیستم آموزش با قواعدی سختگیر و آیین معاشرت را به ارمغان آورد. یکی از مهمترین هدفهای کنفسیوسیسم ایجاد یک بنیان اخلاقی برای حفظ سیستم خانواده سنتی چین با ساختار پیچیده آن به همراه احترام و حفظ شعائر و نیایش نیاکان است. از سوی دیگر تائوئیسم عمدتاً با غور در طبیعت و کشف «راه»[۶] علاقه‌مند به‌دستیابی به شادی انسانی است. چیزی که تنها زمانی حاصل می‌شود که انسان از نظم طبیعت پیروی کند. «به خودی خود عمل کردن و بر درک دانایی اعتماد داشتن».

در حقیقت این دو نحله فکری نماینده قطبهای متضاد فلسفه چینی هستند. اما در قلمرو این حوزه فرهنگی همواره دو روی یک سکه و دو قطب طبیعت بشری تلقی

---

۱. شاید برای درک بهتر باید از واژه عرفان استفاده کرد.

2. enlightened man
3. intuitive wisdom
4. practical knowledge
5. Chuang Tzu
6. Tao

شده‌اند. از این روی در نزد چینیان مکمل یکدیگر به‌شمار می‌روند.

هر چند ارزشهای سنتی چین عمدتاً در نسخه *کنفسیوسیسم ارتدوکس*[۱] خودنمایی می‌کند، اما تائوئیسم نیز نسخه‌ای است برآمده از فرهنگ و تمدن چین و اصلی‌ترین دین برآمده در قلمرو این تمدن. کنفسیوسیسم در درجه اول متوجه یک نظم اجتماعی است. نظم و هماهنگی اجتماعی که سرچشمه آن دولت است. دولتی که مدیران آن هوشمندانه سیاستهای مناسب برمی‌گزینند و به مثابه یک فرد فرهیخته حکومت می‌کنند و خود نیز در شمار رعیت قرار می‌گیرند حاصل می‌شود. در حالی که بیشترین دغدغه تائوئیسم *رستگاری انسان* و *هماهنگی با نظام طبیعت* است.

پذیرش کنفسیوسیسم از سوی امپراتوران چین و آموزش مستمر این مکتب در آکادمیها و امتحانات خدمات مدنی امپراتورها سبب گردید، آموزه‌های آن پایدار و در جامعه نهادینه شده و در سراسر چین رواج گسترده‌ای بیابد. ارزشهای مورد نظر کنفسیوسیسم به واسطه تأکیدی که بر روی اداره جامعه و حکومت دارند از همگنان خود متمایز می‌شوند.

مکاتب فلسفی

دوره *بهار و پاییز* (۴۸۱–۷۲۲پ.م) و جنگ *ایالتها*[۲] (۲۲۱–۴۰۳ پ.م) در چین، اگرچه با عدم اتحاد مناطق مختلف کشور و جنگهای داخلی از دیگر دوره‌های چین باستان متمایز می‌شود، اما در این دوره چین شاهد یک شکوفایی فرهنگی بود که از آن با نام **عصر طلایی** چین یاد می‌گردد.

همچنان‌که همواره در دوره‌های بحران جوامع است که بهار مکاتب فکری و اندیشه‌ها برای یافتن پاسخی در جهت حل مشکلات شکوفا می‌شود، در چین باستان نیز فضای اصلاحات و عقاید جدید بیشتر در نتیجه ستیز و نزاعی به‌وجود آمد که در میان فرمانروایان محلی برای ادامه بقا درگرفته بود. آنان برای ساختن یک ارتش قوی،

---

۱. هر چند با توجه به تأخر زمانی استفاده از واژه ارتدوکس برای مکتب کنفسیوسیسم چندان مناسب به‌نظر نمی‌رسد. اما با توجه به وجه مذهبی این مکتب و کاربرد وسیع و معنای مشخص این واژه در ادبیات سیاسی و فلسفی، از آن در وجه وصفی پس از اسم استفاده شده است.

2. Warring States

نیاز به امکانات مادی داشتند. از این روی در تلاش بودند تا با افزایش تولید اقتصادی و گسترش قلمرو خود به یک حوزه وسیع و مطمئن برای جمع‌آوری مالیات دست یابند. در نتیجه به‌شدت با یکدیگر در رقابت و ستیز بودند.

فرمانروایان برای دستیابی به اهداف اقتصادی ـ نظامی خود که طبیعتاً حوزه فرهنگی را نیز دربر می‌گرفت، نیاز شدیدی به افزایش میزان تولید ابریشم و بالابردن تعداد «دیوان‌سالاران باسواد» و آموزگاران داشتند.[1] وجود سیستم گزینش و استخدام دیوان‌سالاران که غالباً براساس شایستگی و لیاقت انجام می‌گرفت، خود عاملی برای تقویت «مبانی فرهنگی و فکری» حاکم به‌شمار می‌رفت. از این روی در این دوران تجارت خارجی و ضرب سکه و فناوری تشویق گردید. هم در این دوران بود که از آهن نه تنها برای ساخت تسلیحات جنگی، بلکه برای ابزارآلات کشاورزی استفاده شد و کارهای عام‌المنفعه بسیاری نظیر کنترل سیل، پروژه‌های آبیاری، کانال‌کشی به مرحله اجرا درآمد. دیوارهای بی‌شماری پیرامون شهرها و در طول مرزهای شمالی کشیده شد.[2]

فرمانروایان در این دوران برای حفظ بقای خویش به‌دنبال آموزگاران و استراتژیست‌ها بودند. از این روی روشنفکران و متفکرین در کنار آموزش به مریدان خود به‌عنوان مشاور در امور مختلف مربوط به مملکت‌داری، جنگ و شیوه‌های دیپلماسی به استخدام فرمانروایان مختلف این دوره درمی‌آمدند. این امر خود عامل تقویت‌کننده فعالیتها و مشاجرات روشنفکری و سیستم ایدئولوژیک بود. از این روی دوران طلایی فلسفه چین در این عصر پا به عرصه هستی نهاد.

در اواخر این دوره که از آن با نام *بهار و پاییز* یاد می‌شود و در اوایل دوره‌های جنگ ایالت‌ها، فلسفه‌های مختلفی که غالباً با نام صد مکتب فلسفی شناخته می‌شوند، گسترش یافتند. از این صد مکتب فکری نوشته‌های کلاسیک عظیمی برجای ماند که دوره‌های پس از خود را به‌شدت از خویش متأثر ساختند. به گونه‌ای که آداب و رسوم چین در هزاره‌های بعد براساس این نوشته‌ها بنیان یافت.

در تاریخ‌نگاری مکاتب فکری چین به‌طور سنتی از این صد مکتب فلسفی که در دوران بهار و پاییز رشد کرده‌اند نام برده می‌شود؛ اما پس از این دوران، یعنی در سلسله

1. http://www. travelchinaguide. com/intro/history/zhou/eastern
2. http://www-chaos. umd. edu/history/ancient2. html

هان[۱] (۲۰۲ق.م ۲۵م) با نوشته شدن کتاب **ثبت‌های تاریخ‌نگاران**[۲] توسط سوزو ماچی‌ان[۳] که خود یک مورخ برجسته بود، اولین ثبت سیستماتیک تاریخ عظیم چین انجام گرفت. وی مکاتب دوران مذکور را در قالب شش مکتب طبقه‌بندی می‌نماید. درحقیقت این طبقه‌بندی شامل مکاتبی می‌شود که از نظر تاریخی دارای اهمیت هستند. هرچند که ممکن است به واسطه التقاطی که در این شیوه طبقه‌بندی صورت می‌گیرد، مکاتبی به‌صورت مصنوعی و بدون توجه به نظریه‌پردازان و متفکران آن مکاتب شکل گیرد.

در مجموع تأثیرگذارترین مکاتب فکری این دوران را می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد که با در نظر گرفتن اعتقاد به نیروی یین و یانگ[۴] که به نوبه خود تمامی دیگر مکاتب فکری را از خود متأثر ساخت و جای دادن آن در چارچوب مکتب *کیهان شناسان*[۵] از شش مکتب فکری مهم در دوره بهار و پاییز می‌توان نام برد. این مکاتب در حقیقت پشتوانه‌های فکری برای تمدن چینی هستند که تمامی تاریخ پس از خود را از خویش متأثر ساختند.

مکتب کنفسیوس

کنفسیوسیسم یا مکتب فضلا و ادبا[۶] پس از مرگ کنفسیوس[۷] یا کونگ ـ فو ـ تزو[۸] گسترش یافت[۹]. کنفسیوسیسم فلسفه غالب در چین به‌شمار می‌رود. این مکتب در ابعاد مختلف زندگی چینیان مؤثر بوده و جامعه چین را از نظر اخلاقی و سیاسی تحت‌تأثیر قرار داده است.

کنفسیوس مشهورترین مرد دوران باستان چین به‌شمار می‌رود که از ۵۵۱ تا سال ۴۷۹ قبل از میلاد مسیح زندگی می‌کرده. او در روستای زو[۱۰] در استان لو[۱۱] در یک

1. The Former Han
2. The Records of the Historian
3. Szu-ma Ch'ien
4. Yin-Yang
5. Cosmologists
6. School of the Literati
7. Confucius
8. K'ung-fu-tzu
9. Ju Chia
10. Zou
11. Lu

خانواده فقیر به دنیا آمد[1]. پدرش که فرماندهی منطقه لو را بر عهده داشت، سه سال پس از تولد او از دنیا رفت و خانواده را در فقر رها کرد؛ اما به هر ترتیبی که بود کنفسیوس توانست از تحصیلات خوبی بهره‌مند شود. او در نوزده سالگی ازدواج کرد و پس از مدتی کار کردن در بازار و مزرعه پرورش حیوانات در بیست سالگی به خدمت فرماندار منطقه محل زندگی خود درآمد.

با توجه به آشوب و جنگهایی که بین فرمانروایان دوران او حاکم بود، کنفسیوس نیز در تلاش برای کشف این موضوع که برای بازگشت به دوران صلح و آرامش چه چیزی نیاز است، به جمع‌آوری حکمتها و اطلاعات باقی‌مانده از منش افراد مهم در دوران پیشین پرداخت. او معتقد بود که فرمانروایان باید امپراتورهای یائو[2] و شون[3] را که در افسانه‌های چین باستان بنیانگذار امپراتوری چین به حساب می‌آیند را به‌عنوان الگوی خود برگزینند و از رهنمودهای آنان پیروی کنند.

کنفسیوس از سال ۵۲۷ قبل از میلاد کارش را به‌عنوان معلم آغاز کرد. او به‌طور معمول سفر می‌کرد و گروه‌هایی از مردم علاقه‌مند به دورش گرد می‌آمدند. خیلی زود شهرت او به‌عنوان یک آموزگار و شخصیت مهم و کسی که احترام زیادی به عقاید و سنتهای چینی می‌گذارد، به‌ویژه در منطقه لو گسترش یافت.[4] با توجه به مصادف بودن دوران زندگی او با نیمه دوم سلسله جائو[5] (۲۵۶ - ۱۱۲۲ ق. م) ـ زمانی که این امپراتوری رو به افول نهاده و هرج و مرج و فساد و جنایت در قلمرو آن گسترش یافته بود ـ کنفسیوس به‌دنبال یافتن پاسخ سؤالات خود در زمینه چگونگی پایان دادن به وضعیت بی‌سامان جامعه خود به نقد بی‌نظمی و نبود استانداردهای اخلاقی پرداخت.

او بر این اعتقاد بود که تنها راه نجات و تغییر مردم، بازگشت دوباره به ارزشهای دوران باستان است. از این روی شروع به آموختن ادبیات و آموزه‌های دوران باستان به

1. Rev. F. L. Hawks Pott,D. D 'A sketch of Chinese History' London T. fidher unwin, Paternoster square,e. c. 1904 p 28.
2. Yao
3. shun
4. http://www. wsu. edu/~dee/chphil/MENCIUS. HTM
5. ibid

شاگردان خود نمود[1] و سالهای زیادی از زندگی خود را وقف نشر این آموزه‌ها کرد تا تئوریها و اصول و آموخته‌هایش در سراسر چین گسترش یافت و بسیاری از مردم به این آموزه‌ها اقبال نشان دادند و اندرزهای او را فرا گرفتند.

آموزه‌ها و قواعد کنفسیوس ساده بود و هم برای حاکمان و هم برای عموم مردم قابل فهم می‌نمود و همچنان‌که ذکر شد، آشفتگی سیاسی و فساد حاکم در دوران او صبغه سیاسی آموزه‌های او را پررنگ ساخت. «اگر تو به نیکی بر یک استان فرمانروایی می‌کنی و به آموزش مردم خود می‌پردازی، پادشاهی تو در هیچ جنگی شکست نخواهد خورد. اگر تو مغرورانه با مردم تحت‌فرماندهی خود رفتار می‌کنی نه تنها پادشاهی تو در یک جنگ شکست خواهد خورد، بلکه مردم نیز از پادشاهی تو خواهند برید».

یکی از اندرزها و قوانین طلایی او که هنوز مورد استفاده قرار می‌گیرد این است که:
«مرد باید به آنچه می‌گوید، عمل کند، همچنین باید بگوید آنچه را که انجام می‌دهد»[2]
«فرزندم به‌خاطر داشته باش، دولت ستمکار و متجاوزتر و ترسناکتر از یک ببر است».
«فرمانروایان می‌توانند بزرگ باشند، اما فقط زمانی که در خوبی خودشان را در زندگی الگو سازند و سرمشق شوند، و از اصول اخلاقی پیروی کنند. در آن صورت کشورشان ثروتمند و موفق و خوشبخت خواهد بود.»

کنفسیوس تا پنجاه و دو سالگی زمانی که به‌عنوان قاضی و سپس وزیر دادگستری منطقه چانگ تو[3] انتخاب شد، فرصتی برای اجرای نظریاتش در عرصه عمومی نداشت. او در اجرای آنچه در ذهن داشت، بسیار موفق عمل کرد. با توجه به اصلاحاتی که او به‌وجود آورد، تقریباً قوه قضاییه در حوزه وی بیکار شد و جرم و جنایت از بین رفت. از این روی دیگر فرماندهان همسایه از ترس و حسادت خواستار عزل او شدند و او در سال ۴۶۹ قبل از میلاد کار دولتی را ترک گفت و به سیر و سفر و ادامه کار آموزشی خود پرداخت، به این امید که بتواند ابزاری برای انجام «اصلاحات» بیابد.

سرانجام در ۴۸۴ قبل از میلاد پس از یک جستجوی بی‌نتیجه برای پیدا کردن

---

1. Zhou (Chou)
2. ibid
3. chung -tu

فرمانروای ایده‌آل خود برای آخرین بار و پس از سیزده سال در شصت و نه سالگی به زادگاهش لو بازگشت و سه سال بعد ۴۹۷ ق.م درگذشت و در جنگل زیبای کوانگ در ایالت شانگ‌دونگ[1] آرام گرفت.

پس از مرگ به‌عنوان آموزگار بزرگ ـ بشریت ـ مورد توجه مردم قرار گرفت و سه‌قرن بعد موقعیت یک ابرمرد را در ذهن مردم کشورش پیدا نمود[2]. مردم چین با ساختن معابد و مقبره‌ها یاد او را گرامی داشتند و چنین بود که آموزه‌های او بیش از دو هزار سال تدریس شد و فلسفه‌اش کنفسیوسیسم[3] نام گرفت.

آموزه‌های کنفسیوس پس از مرگ او بود که مورد توجه قرار گرفت و در سراسر چین گسترش یافت. به گونه‌ای که هم از نظر اخلاقی و هم از نظر سیاسی بر تفکر چینی سایه افکند. اصول فلسفه کنفسیوس عمدتاً به‌صورت سینه به سینه منتقل شد[4]. آموزه‌های کنفسیوس در زمینه‌های اخلاقی و سیاسی ساده بود. او معتقد بود آداب و رسوم سه اصل دارد: آسمان و زمین اصل زیستی، نیاکان اصل بشر، امپراتور و معلم اصل امنیت و آرامش هستند. بدون آسمان نمی‌توان امنیت و آرامش را برقرار کرد. اگر این سه اصل وجود نداشته باشد، همه جا ناآرام می‌شود. بر همین اساس سه ستون آداب و رسوم عبارتند از: احترام به آسمان در بالا، احترام به زمین در پایین و احترام به نیاکان و تابعیت از امپراتور و معلم. او معتقد بود: باید به دیگران عشق ورزید و به پدر و مادر احترام گذاشت. چیزی را که برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم مپسند، انجام بده آنچه را که درست است، به‌جای آن چیزی که برایت منفعت دارد. کنفسیوس معتقد بود حاکمی که مجبور به استفاده از زور شده از قبل در فرمانروایی موفق نبوده است. او خطاب به حاکم آشکارا می‌گوید که «شغل تو اداره کشور است نه کشتن»!

***

منسی‌یوس[5] (۲۸۹_۳۷۲ ق.م) بیشترین نقش را در ترویج و گسترش عقاید

---

1. Shandong
2. Rev. F. L. Hawks Pott,D. D 'A sketch of Chinese History' London T. fidher unwin, Paternoster square,e. c. 1904. P 29
3. Confucianism
۴. مهمترین کتابهای کنفسیوس **اشعار**، **تاریخ**، **آداب و رسوم**، **مبادلات و بهار و پاییز** است.
5. Mencius (Meng Tzu)

کنفسیوس داشت و توانست به آن قاعده و اسلوب ببخشد.[1] با پذیرش کنفسیوسیسم از سوی سلسله هان[2] به‌عنوان دکترین رسمی دولت، سنت کنفسیوسی چنان فراخی و گستردگی یافت که مدرسان و ادبا به تمامی با آن ادغام شدند و کنفسیوسیسم به همراه تائوئیسم و بودیسم به‌عنوان یکی از «سه راه»[3] یا مذهب بزرگ در چین تلقی گردید و تا حد زیادی شکل یک مذهب را به خود گرفت. بعدها کنفسیوسیسم به‌رغم حفظ جزئیات اولیه خود، به مثابه ایدئولوژی فرمانروایان و مدیران حرفه‌ای درآمد. اگر بتوان کنفسیوسیسم را در شمار آیینها آورد، باید پسوند اخلاق را نیز به آن افزود و از آن با نام «آیین اخلاق» یاد کرد.

کنفسیوس خود اعتقادی به دنیای ماورایی نداشت و بر این امر تأکید داشت که: درباره نیروهای خبیثه صحبت نکنید تا افکارتان آشفته نشود وی به شاگردان خود تأکید می‌کرد به‌دنبال مسائل مرموز یا لاهوتی نروند. بر همین اساس کنفسیوسیسم اغلب به‌عنوان یک نظام فلسفی اجتماعی و اخلاقی شناخته می‌شود تا یک مذهب. توجه کنفسیوسیسم در درجه اول متوجه نظم اجتماعی است؛ نظم و هماهنگی اجتماعی که توسط دولتمردان مدیریت می‌شود. این مدیریت به گونه‌ای است که طی آن مدیران هوشمندانه سیاستهای مناسب برمی‌گزینند و به مثابه فردی فرهیخته هم حکومت می‌کنند، هم خود در شمار رعیت قرار می‌گیرند.

در حقیقت کنفسیوسیسم بر بنیان مذاهب باستان، یک سری ارزشهای اجتماعی، نهادها و ایده‌آلهای برتر منطبق بر جامعه چین سنتی پی افکند.[4] چیزی که جامعه‌شناسانی نظیر روبرت بلاه[5] آن را *دین اجتماعی*[6] نامیدند[7]. حسی از هویت مذهبی و فهم مشترک اخلاقی در مرکز نهادهای اجتماعی یا چیزی که جامعه‌شناسان چینی از آن به‌عنوان

---

1. http://www. wsu. edu:8080/~dee/CHPHIL/MENCIUS. HTM
2. Han Dynasty
3. Three Ways
4. Judith A. Berling 'Asian Religions' Asia Society's Focus on Asian Studies, Vol. II, No. 1, Fall 1982, pp. 5-7.
5. Robert Bellah
6. civil religion
7. The Broken Covenant: American Civil Religion in a Time of Trial, New York: Seabury Press, 1975.

مذهب پخش شده[1] یاد می‌کنند.[2] در این نظام دینی نهادهای مذهبی، کلیساهای جداگانه نیستند، بلکه نهادهای آن، جامعه، خانواده، مدرسه و دولت هستند و روحانیان آن نه کشیش‌ها و کاهنان حرفه‌ای، بلکه پدران و مادران، آموزگاران و مقامات دولتی هستند. برهمین اساس گستره حضور مذهب و دامنه تنیده شدن آن در جامعه، بسیار وسیع و درونی است و هم از این روست که کنفسیوسیسم در حقیقت با تار و پود جامعه چینی درآمیخته و روش زندگی می‌گردد و زندگی هر روزه، صحنه مذهبی به‌شمار می‌رود، این در حالی است که با مفهوم مذهب متعارف فاصله عمیق خود را حفظ می‌کند.

در عصر امپراتوری، پیروان کنفسیوس توجه خود را بر روی این جهان متمرکز کرده بودند و در مورد مسائل ماورایی گرایش عرفانی داشتند. آنها اگرچه بر روی تشریفات و آیین مذهبی تأکید داشتند، اما در این عرصه نخست آموزش و آمادگی روانی افراد مد نظرشان بود. آنان مذهبی‌های حرفه‌ای را که در طول تاریخ همواره برای کسب قدرت یا جلب توجه امپراتور با یکدیگر رقابت می‌کردند و یا به‌دنبال اخاذی از مردم ساده لوح بودند را افرادی گمراه می‌دانستند.

از نظر آنان اصلی‌ترین عنصر ماورای طبیعی در تفکر کنفسیوسیسم باور به نظم لایتناهی بود، نظمی که شخص و اجتماع را دربر می‌گرفت. بر همین اساس کنفسیوسیسها این ادعا را داشتند که در ارتباط با نهادهای اجتماعی الگوی ماندگاری را درک کرده و در اختیار دارند. در نتیجه این قدرت را دارند که جامعه و حکومت را اداره کنند. آنان مدعی بودند که اقتدار آنها مبتنی بر دانش آنان است، دانشی که مستقیماً از کتابهایی خاص ناشی می‌شد. در میان آنان این فکر وجود داشت که این کتابها جزئیات خردمندی گذشته را دربر دارند و برای هر انسانی در هر جا و در هر زمان مناسب هستند. متون کلاسیک بالاترین شکل آموزشی و بهترین شرایط را برای نگاه داشتن حوزه همگانی در اختیار آنان قرار می‌داد.

از نظر کنفسیوسیستهای کلاسیک راه رسیدن به جامعه ایده‌آل، آموزش محتوای

---

1. diffused religion
2. C. K. Yang, Religion in Chinese Society, Berkeley: University of California Press, 1961, pp. 20-21.

این متون به تمام مردم تا حد امکان بود. در میان آنان این فرض وجود داشت که هر فردی قابلیت فراگیری متون مذکور را داشته و هر کسی نیازمند آموختن آن است و باید تحت تعلیمات قرار گیرد. آنان بر این اعتقاد بودند که نظم اجتماعی ممکن است طبیعی باشد، اما نمی‌تواند غریزی و بالفطره فرض شود. آنان همانند کنفسیوس اهمیت بسیاری بر آموختن و مطالعه تمام جنبه‌های اجتماع و جامعه‌پذیری قائل بودند و ترجیح می‌دادند که اخلاق و آموزه‌های خود را درونی کنند تا از قدرت قانونی بیرونی در این راه سود برند. کنفسیوسیستها کیفر و تنبیه را برای کسانی در نظر می‌گرفتند که ناتوان از یادگیری اخلاق بودند.

کنفسیوسها جامعه ایده‌آل خود را سلسله مراتبی ترسیم می‌کردند، به گونه‌ای که در آن هر کسی در جای شایسته و مناسب خود قرار می‌گرفت و به انجام وظایف خود می‌پرداخت. در این جامعه وجود دولت و فرمانروا مورد قبول قرار می‌گرفت، اما فرمانروا باید صلاحیت و شایستگی خود را برای فرمانروایی اثبات کند. نکته با اهمیت آن بود که انتقال موروثی برای حائز شرایط فرمانروایی و مشروعیت حاکم کافی نبود.

اگرچه کنفسیوسیسها در عمل تن به پذیرش پادشاهی و امپراتوری موروثی دادند، اما بر این حق خود که حاکمان باید مورد آموزش اصول تفکر کنفسیوسی قرار گیرند تأکید داشتند. در مجموع می‌توان گفت تفکر سنتی چین، ترکیبی از جامعه سلسله‌مراتبی سخت و منظم به همراه سیستم آموزش پویا به همراه دستاوردهای فردی بود که در میان این ساختار سخت، از قابلیت تحرک و پویایی برخوردار بود.

سیستم امتحانات

اگرچه در طول تاریخ، کشاورزان چینی و خانواده آنان شباهت زیادی به همانندان خود در جوامع دیگر داشته‌اند، اما کمتر می‌توان همانندی برای دهقان نخبه چینی در دیگر جوامع یافت. آنان اگرچه همانند اشراف اروپایی دارای زمین بودند و زمین خود را به کشاورزان خوش‌نشین اجاره می‌دادند. اما نه همانند نجیب‌زادگان اروپایی از ثروت انبوهی برخوردار بودند و نه عناوین موروثی داشتند، بلکه مردمانی محترم به‌شمار می‌رفتند که در جوامع دیگر نمی‌توان نشانی از آنان یافت.

این نخبگان ملی که حتی یک درصد جمعیت چین را هم تشکیل نمی‌دادند، از خصیصه‌های ممتاز و برجسته‌ای برخوردار بودند، به گونه‌ای که بر کل جمعیت چین

تأثیرگذار بودند. آنها در مناطق روستایی زندگی می‌کردند و در سراسر کشور پخش بودند و اغلب از بالاترین عناوین و موقعیت برخوردار بودند و این موقعیت خود را از طریق موفقیت در امتحانات خدمات مدنی که هر سه سال یکبار از سوی دولت مرکزی برگزار می‌شد، کسب می‌کردند.

عناوین کسب شده در این امتحانات موروثی نبود و هر نسلی باید با تلاش آن را کسب می‌کرد. از آنجا که کسب نمره مطلوب در این امتحانات خیلی سخت بود، رقابت سختی برای کسب امتیاز لازم در امتحانات در جریان بود، زیرا تنها کسانی می‌توانستند برای مقامات دیوانی برگزیده شوند که بتوانند امتحاناتی که بر اساس متون رمزآمیز کنفسیوسی تنظیم شده بود را با موفقیت بگذرانند.

اعضای خانواده‌های دهقانان نخبه همانند هر کس دیگر در چین قسمتی از ثروت خانواده را به ارث می‌برد و مایملک باقیمانده به‌طور برابر در میان پسران تقسیم می‌شد. درآمیختگی بین قسمت حاصل از ارث و «رقابت» برای موفقیت در امتحانات به معنای آن بود که میزان پویایی در داخل و خارج از گروه نخبگان برای یک جامعه سنتی مبتنی بر زمین بالنسبه بالا بود.

دولت امپراتوری توسط بوروکراسی کوچکی اداره می‌شد. مقامات دیوان‌سالار مستقیماً توسط امپراتور تعیین و آنان مواجب‌گیران امپراتور به‌شمار می‌رفتند. دیوان‌سالارانی که وفاداری خود را به امپراتور ثابت کرده بودند برای انجام خدمات مختلف به مناطق گوناگون کشور اعزام می‌شدند. البته محل خدمت آنان در استانی بود که خود به آن تعلق نداشتند. مهمترین حوزه خدمتی حوزه مرکزی به‌شمار می‌رفت. در این حوزه اگرچه حقوق دیوان‌سالاران اندک بود، اما منصب پیشنهادی فرصتهای بسیاری در اختیار آنها برای گردآوری ثروت قرار می‌داد. این موضوع خود یکی از دلایل مهم سخت شدن رقابت‌ها برای گذراندن امتحانات و به‌دست آوردن مناصب در حوزه مرکزی بود.

برای بسیاری از دیوان‌سالاران، منصب دیوانی یک شغل دائمی به‌شمار نمی‌رفت. آنان بعد از چند سفر کاری به منطقه خود بازمی‌گشتند. جایی که ثروت، تشخص و شبکه ارتباطات دیوان‌سالاری به آنان در ساختار قدرت منطقه، شکل مسلط می‌داد.

در امپراتوری‌های قدیم چین، جایگاه سطوح گوناگون نخبگان محلی براساس رابطه‌ای که آنان با دولت مرکزی و تسلط انحصاری بر روی قدرتمندترین نخبگان

جامعه داشتند تعیین می‌شد. در نزد دیوان‌سالار مرکزی سیستم امتحانات و متدها و روشهای مربوط آن مهمترین مکانیزمهایی بودند که توسط دولت مرکزی می‌توانست اعتماد و پشتوانه سطوح نخبگان محلی را نسبت به خود، همچنان حفظ کند. اعتماد و اتکای نخبگان محلی به نوبه خود یکپارچگی دولت چین را تضمین کرد و از بروز گرایش به خودمختاری جلوگیری می‌نمود به این طریق دولت مرکزی می‌توانست یکپارچگی و اقتدار سیستم مرکزی را حفظ نماید.

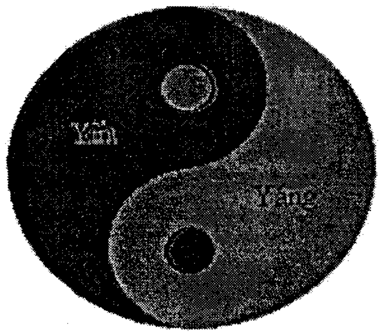
در این سیستم برای هر استان سهمیه حکومتی تعیین و امتیازات افراد براساس آن تعیین می‌شد. این شیوه امتیازبندی سبب می‌شد که دیوان‌سالاران امپراتور از تمام نقاط کشور تعیین می‌شدند و تعداد آنها کم و بیش بر اساس جمعیت استانی تعیین گردد. بنابراین نخبگان سراسر کشور حتی در مناطق دورافتاده این شانس را داشتند که در صورت موفقیت در امتحانات به مناصب حکومتی دست پیدا نمایند.

سیستم امتحانات همچنین این امکان را فراهم می‌آورد که از اتحاد فرهنگ، اجماع عمومی بر روی ارزشهای اساسی حفظ شود. یکسانی مفاد امتحان به معنای آن بود که نخبگان محلی و افراد بلند پرواز در سراسر چین ارزشهای یکسانی را تعلیم می‌گرفتند.

اگرچه فقط افراد بسیار کمی ـ در حدود ۵ درصد ـ می‌توانستند در امتحانات قبول شوند و عنوان کسب کنند، اما امید به موفقیت تمام آنان را وادار می‌کرد که به مطالعه و فراگیری مباحثی که در امتحانات وجود داشت بپردازند. کسانی که موفق نمی‌شدند امتحانات را بگذرانند ثروت و یا موقعیت اجتماعی خود را از دست نمی‌دادند. همچنان‌که ذکر گردید آنان معتقد به «کنفسیوس ارتدوکس» بودند و بدون چشم داشتی به حکومت به‌عنوان معلم حامی هنر و مدیران پروژه‌های محلی نظیر کارگران آبیاری، یا بنیاد خیریه خدمت می‌کردند.

در چین سنتی، تحصیلات به نوبه خود به واسطه وجود امتحانات دارای ارزش بود. نتیجه امتحانات و مطالعات مربوط به آن، یکپارچگی و شناسایی آموزش در سطح ملی بود. این امرسبب آگاهی افراد از اهداف و ارزشهای محلی و خودآگاهی آنان نسبت به هویت ملی می‌شد. برهمین اساس زمانی که چین پای به قرن بیستم نهاد، در عرصه سیاسی آن «وجهه ناسیونالیستی» بسیار پررنگ بود.

مکتب یین ـ یانگ یا مکتب کیهانی



دو نیروی **یین** و **یانگ** نه تنها در مکاتب فکری چین، بلکه در اسطوره‌های مردمان این کشور جایگاه ویژه‌ای دارد. براساس اسطوره‌های چین، پیش از آنکه جهان آغاز شود، تنها گسترهٔ بی‌شکلی از بخار موجود بود که از این عنصر اولیه «*یین*» تولید می‌شود و از تعامل *یین* و *یانگ* چهار فصل و دنیای طبیعی به‌وجود می‌آید. «*یانگ*» آتش و خورشید و *یین* آب و ماه و سپس ستارگان را متولد می‌کند.[۱]

در بعد فکری مکتب یین ـ یانگ[۲] یا مکتب کیهانی[۳] جایی است که تئوری بنیادین تضادها ـ یین و یانگ ـ توسعه یافت. این تئوری در نهایت از سوی تمام نحله‌های فکری چین مورد پذیرش قرار گرفت و توانست کلیت خود را حفظ کند.

یین در اصل به معنای سایه‌افکن، نهانی، تاریک، اسرارآمیز، سرد می‌باشد. از این روی می‌توان آن را به معنای سایه‌دار، سمت شمال کوه و ساحل جنوب رودخانه معنا کرد. یانگ نیز به نوبه خود به معنای زلال، شفاف، نورانی، خورشید و گرما می‌باشد که به این‌ترتیب معنای متضاد یین را دربر دارد. از همین روی به سمت جنوب یک کوه، یا ساحل شمالی یک رودخانه اشاره دارد.

بر اساس دیدگاه این مکتب از تضادهای اساسی «یین و یانگ» یک سیستم کامل مبتنی بر تضادها منتج می‌گردد. بر این اساس، یین نماینده هرچیزی در جهان است که تاریک، نهان، منفعل، پیدا، تسلیم شونده، سرد، نرم و مؤنث باشد. در حالی

---

۱. آن بیرل **اسطوره‌های چینی** ترجمه عباس مخبر، تهران نشر مرکز ۱۳۸۴، ص۱۷.

2. Yin-Yang

3. Cosmologists

که یانگ نماینده هر چیزی در جهان است که روشنی و نور، آشکار، فعال، پرخاشگر، صاحب اختیار، گرما، سخت و مذکر است.[۱] این مکتب معتقد است که تمام چیزها در جهان می‌توانند توسط «یین یا یانگ» شناخته و در دسته‌بندی دوگانه طبقه‌بندی شوند، به‌گونه‌ای که حتی دیگر مکاتب فکری را نیز می‌توان بر اساس این دو نیرو تقسیم‌بندی نمود[۲] چنان‌که در میان راههای اساسی چینی، کنفسیوس در جهت یانگ و تائوئیسم در جهت یین قرار می‌گیرد. در این تقسیم‌بندی، زمین غایت موضوعیت یافتن یین و افلاک (بهشت) غایت موضوعیت‌یابی یانگ به‌شمار می‌رود. در این میان نکته‌ای را که نباید از نظر دور داشت، در آمیخته شدن این دو نیرو با یکدیگر است.

مکتب کیهانی معتقد است اگرچه در نظر گرفتن *یین* به‌عنوان مؤنث و *یانگ* به‌عنوان مذکر از اعتبار نظری برخوردار است، اما در حقیقت همه چیز در جهان آمیخته‌ای از این دو می‌باشد. پذیرش این دیدگاه به معنای آن است که موجودات مذکر ممکن است در حقیقت بیشتر *یانگ* و موجودات مؤنث بیشتر *یین* باشند؛ زیرا چیزی را که ما انتظار داریم مؤنث یا مذکر باشد از آنجا که آنها آشکارا نمایانگر *یین* یا *یانگ* هستند، ممکن است به متضاد خود گرایش یافته و به آن تبدیل شوند.

به‌نظر می‌رسد بسط نظریه اصلی «پنج عنصر»[۳] در میان دیگر مکاتب فکری چین نیز توسط مکتب کیهانی صورت گرفته باشد؛ چرا که از ابتدا این مکتب با تئوری دو نیروی *یین* و *یانگ* همزیستی داشت. از این منظر، زمین، آب و چوب به‌طور واضح در ارتباط با *یین* هستند. آب نرمترین و تسلیم‌پذیرترین عنصر و نماد اعلای یین به‌شمار می‌رود. آتش، گرمترین و فلز سخت‌ترین عنصر موجود در جهان، هر دو مربوط به یانگ هستند. در نتیجه، اژدهای آبی که به ظاهر سمبل چوب است، در اصل نماد یانگ است. در حالی که ببر سفید که مظهر فلز خوانده می‌شود، نماد یین به‌شمار می‌رود. در این راستا در کتاب «آی‌چینگ»[۴] بر پایه اصل خط مقطع نماینده یین و خط

---

1. 'The Book of Change' translated by Thomas Cleary. Boston and London 2003 p 2,3

۲. نمودار آشنای یین و یانگ که در یکدیگر جریان دارند در ابتدا به‌صورت عینی در سپر رومی در قرن پنجم به‌صورت تصویری و نقطه‌چین نشان داده شده است.

3. five elements

۴. کتاب I Ching یکی از پنج کتاب مشهور کلاسیک چینی است که در زمان امپراتور افسانه‌ای Fu Hsi طی سالهای ۲۹۵۳ تا ۲۸۳۸ پیش از میلاد به رشته تحریر در آمده است.

پیوسته نمایانگر یانگ است.

شایان ذکر است که این نوع تلقی از *یین* و *یانگ* در عرصه عمل نیز در تصمیم‌گیریهای سیاسی امپراتوران چین مؤثر بود؛ برای مثال، در عصر سلسله شانگ[1] (۱۵۲۳ـ ۱۰۲۸ قبل از میلاد) سؤالی را که ممکن بود با بله یا نه پاسخ داد بر روی لاک یک لاک‌پشت می‌نوشتند و لاک را حرارت می‌دادند، سپس ناگهان آن را در آب سرد فرو می‌بردند، این کار باعث شکسته شدن لاک می‌گردید، ترک و شکستگی بلند لاک به معنای بلی و مقطع کوتاه شکستگی به معنای خیر محسوب می‌شد.

تائوئیسم

تائوئیسم در زمان پادشاهی دوره میانی چین در حدود سه یا چهار سده پیش از میلاد توسط شخصی به نام لائوتزه در آثار کوتاهی به نام تائو (راه) آغاز شد. بعدها فلسفه تائو به‌وسیله فیلسوف و شاعری به نام چوانگ تسه در نیمه دوم سده چهار پیش از میلاد گسترش یافت و تفسیر شد. هدف اصلی فلسفه تائو، ایجاد یکپارچگی درون و هماهنگی در هر فرد است.

در حقیقت، تائوئیسم تنها دین مهمی بود که در چین ریشه گرفت و در آن رشد کرد. این دین همراه با آیین کنفسیوس دو جریان بزرگ فکری چین را شکل می‌دهند. گرایشات پررنگ عرفانی تائوئیسم و اشارات آن به راه حیات «تائو» به‌وسیله تحصیل آرامش فردی از یک سو و وجود باورهای جادوگری و بسیاری از چیزها که عوام دل در گرو آنها دارند، نظیر پیشگویی به‌وسیله رمل و اسطرلاب، فانگ شویی[2] و... سبب گردید که این دین مورد استقبال مردم چین به‌ویژه قسمتهای جنوبی این کشور قرار گیرد.

اگرچه لائوتزه هرگز برای تائو وجهه الهی قائل نبود، اما در قرن دوم میلادی عده‌ای با استفاده از وجهه ابهام‌آمیز آن، رفته‌رفته آن را به‌صورت یک دین درآوردند. از زمانی که تائوئیسم به‌عنوان یک دین مطرح گردید، به شاخه‌های متعددی که بیش از هشتادوشش شاخه گوناگون می‌شود تقسیم گردید و حتی امروزه نیز در چین در شمار ادیان زنده به‌شمار می‌رود و در حال یارگیری و گسترش مجدد است. به گونه‌ای که هم‌اکنون،

---

1. Shang Dynasty

۲. هنر کشف جهت‌ها و موقعیتهای خجسته و چیدمان خانه ،اسباب و اثاثیه، عادات و قبرها .

تعداد سایتها و شبکه‌های مربوط به این مرام افزایش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده است و تعداد معابد آن به بیش از سیصد هزار عبادتگاه در سراسر چین رسیده است.[۱]

تائوئیست‌ها، لائزه[۲] را که در حدود سال ۴۰۰ قبل از میلاد مسیح در چین می‌زیست، معلم بزرگ خود می‌دانند و *دائودی‌جنگ*[۳] را به‌عنوان مرکز وظایف خود می‌پذیرند.

لائزه معتقد بود اصول اساسی تائوئیسم سه مورد است:

* نیک‌خواهی
* پاکی و خلوص
* الویت دادن به دیگران

نیک‌خواه بودن به معنای آن است که نسبت به تمام چیزهایی که در جهان وجود دارد مهربان باشیم و نظم و همپویی موجود در طبیعت را برهم نزنیم و آن را حفظ نماییم. خالص بودن نیز به معنای کنار گذاشتن امیدهای غیرمعقول و ساده بودن در ذهن و بدن است و پیش‌قدم نبودن نسبت به مردم در انجام کارها نیز به معنای فروتنی و خویشتن‌داری است.[۴]

راویان و تاریخ‌نگاران چینی، تائو را عمدتاً به معنای «راه» ترجمه کرده‌اند. در این معنا، تائو به معنای روش عملکرد جهان هستی است؛ راهی که توسط تمام پدیده‌های طبیعی در پیش گرفته می‌شود. تائو یک راه طبیعی برای ابراز عمل بدون تلاش است. آب همیشه به سمت پایین‌ترین سطح روان می‌شود، در حالی که در همان زمان قادر است سخت‌ترین عناصر را بشکافد و در خود حل نماید.

تائوئیسم اعتقاد به دو نیروی یین و یانگ را قسمتی از تئوری تغییر خود قرار داد. از همین روی تأثیر این تئوری را در کتاب بزرگ پیشگویی *تغییرات*[۵] می‌توان دید. تائوئیسم تمام تغییرات را جایگزینی عنصر متضاد با دیگری می‌بینند.

---

1. Foster Stock well p30
2. Laozi (Lao Tzu)
3. Dao De jing
4. 'The Essential Chuang TZU' Translated from the Chinese by Sam Hamill and J. P. seaton. Shambhala, Boston and London 1998.

۵. این کتاب یکی از کتابهای اصلی دوران کلاسیک به‌شمار می‌رود که بیش از سه هزار سال قدمت دارد.

از نظر تائو، سه عنصر وجود دارد:

* زمین
* آسمان
* انسان

در این نگرش، گیتی حیطه‌ای عظیم، منظم و هماهنگ است، «هستی فعال است نه ایستا، مجموعه‌ای است از تغییر و دگرگونی که پیوسته درحال شدن و محو گردیدن، منبسط و منقبض شدن است.» در این میان دو عامل قدرتمند به نام یین و یانگ وجود دارند که به دو صورت دو سویه و متقابل عمل می‌کنند. از دید تائوئیسم، تمام چیزها می‌توانند بر اساس این دو، طبقه‌بندی شوند. در نتیجه سیاهی و سفیدی طبیعت و مجموعه نظام هستی، تابعی از دستورالعمل‌های یین و یانگ می‌باشند.

تائوئیسم از این ایده دفاع می‌کند که هر نیرویی دربرگیرنده هسته‌ای از دیگری است و اینکه این دو فقط جایگزین یکدیگر نمی‌شوند، بلکه در حقیقت جوهر یکدیگر می‌شوند و از نگاه «تائو» اصل و منشأ نظم و هماهنگی‌ها و اصل تغییرناپذیر همه پدیده‌ها و اشیاء متغیر است.

تائو تصریح دارد که تعادل و نظم حاکم بر پدیده‌ها از خارج بر آنان تحمیل نمی‌شود، بلکه از طبیعت درونی و نقشی که در پرتو تائو دارند ناشی می‌شود. این مکتب بر این باور است که از طریق طبیعت می‌توان به ماورای طبیعت صعود نمود و به جاودانگی دست یافت. هدف این تفکر بریدن از خلق و خوی ماده‌گرایی انسان و آزمندی اوست. این تفکر توانست به سمبل‌ها و نمادهای مختلفی تبدیل شود.

تائوئیسم بر این باور است که انسان می‌تواند به ابدیت و جاودانگی نائل شود و تفکر خود را بر اساس سختی فیزیکی و حرکت ماده به سمت این هدف غایی بنا می‌نماید. این مکتب برای فردگرایی و تجربه‌های عرفانی، به‌منظور دستیابی به زندگی هماهنگ با جهان هستی ارزش قائل می‌شود. از آنجا که تائوئیسم به‌دنبال دستیابی به یک زندگی طولانی است، در این مسیر حتی مصونیت فیزیکی را از نظر دور نمی‌دارد و اصولی نظیر نظم، تجربه و سلامتی را در این مسیر تجویز می‌نماید. و علوم بسیاری نظیر کیمیاگری در پرتو این مکتب رشد نمود و در سراسر چین رواج یافت.

تائوئیستها به‌منظور دستیابی به نامرگی و جاودانگی، یک سری تحقیقات در علم

کیمیا به عمل آوردند. در نتیجه، تائوئیستها گروهی از خدایان کیمیاگر را که تصور می‌شد در «جزای خجسته دور خیره شده‌اند» را پرستش می‌کردند. این همه از جمله عوامل مؤثری بود که سبب گردید، در زمان باستان موبدان تائوئیستی بیشترین خدمت را به علم، هنر، ادبیات و پزشکی چین بنمایند.

در حال حاضر این دین به‌عنوان جزئی از فرهنگ گذشته و نگاهدارنده آداب و رسوم گذشته تلقی می‌شود.[۱] با این همه، دولتهای گوناگون چین در طول تاریخ نگاه یکسانی به تائوئیسم نداشته‌اند. در این میان نگاه فیلسوفان توانا و پرنفوذ کنفسیوسی به آن، بسیار مهم بوده است. چرا که آنان این دین را به واسطه یک‌سری عقاید بدبینانه رد کرده‌اند[۲] و موبدان بودایی نیز از هیچ فرصتی برای مقابله با این دین خودداری نکرده‌اند. از این روی کمتر به نقش و تأثیر تائوئیسم در فرهنگ و تمدن چینی توجه شده است.

همچنان‌که ذکر شد، در دوران بهار و پاییز مکتب یین و یانگ وجود داشت. پس از آن دوران نیز این تئوری تقریباً توسط همه مکاتب اصلی چین به‌ویژه از سوی تائوئیستها مورد پذیرش قرار گرفت. تأثیر این تئوری را در کتاب بزرگ پیشگویی «تغییرات» می‌توان دید.

مکتب قانون‌گرایی[۳]

تفکر ایده‌آل‌گرای کنفسیوسیستها مبتنی بر دستیابی به «دولت از طریق فضیلت»[۴] و یاری‌جستن از راهنمایی قوانین پادشاهان دوران باستان، سخت مورد انتقاد قانون‌گرایان قرار گرفت. قانون‌گرایان یا پیروان مکتب قانون[5] بر این نظر بودند که توسل جستن به دانایی پادشاه دوران باستان و رعایت ضوابط اخلاقی، سبب قدرتمند شدن دولت نخواهد شد. بلکه مصلحت دولت و خوبی و بدی بر اساس نظر حاکم تعیین می‌گردد و نمی‌توان در این خصوص تنها به دوران باستان مراجعه کرد. آنان بر این باور بودند که با ایجاد «نظام پاداش و مجازات» توسط دولت، می‌توان اخلاق را در میان کارکنان دولت و مردم نهادینه و آنان را وادار به انجام عمل خوب نمود. به بیان ساده‌تر قانون‌گرایان

---

1. Foster Stock well p 55
2. Ibid
3. Legalists or School of Law
4. government through virtue
5. Chinese call it Fa Chia

اعتقاد داشتند که دولت یک قانونگذار است و مردمی که قانون دولت را رعایت نمی‌کنند از طریق مجازات وادار به تبعیت از آن می‌شوند. «کیفر و پاداش توسط قانون تعیین و بدون تبعیض اعمال می‌شد و عمل خوب باید به‌وسیله دولت تضمین می‌گردید»[۱]. قانون‌گرایان با رد کنفسیوسیسم و تائوئیسم مدعی بودند که قوانین و سختگیری آن در مرحله اجرا چیزی است که مردم برای رسیدن به یک جامعه هماهنگ[۲] و دولت خوب نیاز داشتند.

مکتب قانون‌گرایان مؤسس و بنیان‌گذار معینی ندارد و مانند دیگر مکاتب فلسفی چین که عقاید آن از طریق استاد یا استادان به شاگردان منتقل می‌شده، نبوده است. درحقیقت آموزه‌های قانون‌گرایان در یک مجموعه گرد آمد و از آنجا که صاحب‌نظران این اندیشه دارای نظریه‌ها و عقاید مشابه بودند کم‌کم شکل یک مکتب به خود گرفت. زمانی که دیدگاه این مکتب به‌عنوان سیاست رسمی امپراتوری پذیرفته شد، دستاوردهای بزرگ تاریخی را نصیب خود ساخت.

بزرگترین تئوری‌پرداز مکتب قانون‌گرایان *خان‌فی‌تزو*[۳] به‌شمار می‌آید[۴]. او که مکتب کنفسیوسیسم را به‌خوبی مطالعه کرده و از اصول آن کاملاً آگاه بود، به نقد شدید کنفسیوس پرداخت. در نتیجه وی مورد غضب مدرسان کنفسیوسی قرار گرفت و تمام آموزه‌های او در میان نسلهای بعدی توسط آنان محکوم گردید. او معتقد بود «وقتی انسانی دانا فرمانروایی می‌کند، بدون توجه به منافع مردم به آنها تکیه نمی‌کند. او در پی آن است که به مردم اجازه انجام کاری را که خوب نیست، ندهد. اگر او بدون توجه به خواسته مردم، به آنها تکیه کند، در تمام کشور حتی نمی‌تواند برای انجام کاری به پشتیبانی ده نفر دلگرم باشد. اگر مردم ببینند که اجازه انجام کاری را که خوب نیست

1. The Complete Works of Han Fei Tzu, Volume I, Translated by W. K. Liao. Arthur Probsthain, London. 1939.
2. social harmony
3. Han Fei-tzu
۴. او تمام همت خود را صرف نوشتن کارهایش نمود و زمانی که پادشاه چی‌این (Ch'in) به هان حمله نمود او را به‌عنوان سفیر حسن نیت خود به دربارآنان فرستاد اما با دسایس وزیر سرانجام وی به اتهام بی‌وفایی به پادشاه چی‌این به مرگ محکوم و مجبور گردید خویش را مسموم کند به این ترتیب در سال۲۳۳ پیش از میلاد درگذشت.

ندارند، تمام مملکت می‌تواند تحت امر یک نظم درآید. هر کسی که حکومت را در اختیار دارد، باید اکثریت را در نظر داشته باشد. او نباید توجه خود را محدود به فضلیت کند، بلکه باید قانون را مد نظر داشته باشد.»

«اگر لازم بود که به یک میله چوبی که کاملاً راست رشد کرده است در طول صدها نسل تکیه شود دیگر نیازی به پیکان نبود. اگر در طی هزاران نسل تنها به چوبی که کاملاً گرد رشد کرده است اکتفا می‌شد، دیگر چرخ ارابه‌ای وجود نداشت و اگر یک نسل صد ساله نتواند چوبی را که به‌خوبی گرد یا راست باشد، پیدا کند آیا امکان این وجود داشت که در نسلهای گوناگون از ارابه و پیکان استفاده شود؟ از ابزار استفاده می‌گردد تا چوب راست و گرد شود، اما اگر به‌رغم این واقعیت آدمی به ابزارآلات توجه نکند و هنوز به‌دنبال شاخه مستقیم و چوب گرد به‌صورت طبیعی آن باشد، صنعتگر ماهر ارزشی برای این کار قائل نیست. چرا که فقط یک فرد نیست که بخواهد سواری کند یا فقط به یک پیکان برای شکار نیاز نداریم. اگرچه بدون تکیه بر پاداش و تنبیه، به یقین، کسی هست که خواست خود را در نظر نگیرد و کار خوب انجام دهد، اما یک حاکم دانا، ارزشی برای این قائل نمی‌شود. چون قانون دولت نباید نادیده گرفته شود و تنها یک نفر نیست که باید مورد حکمرانی قرار گیرد. در نتیجه حاکم به‌دنبال نیک‌اندیشی غیرقابل پیش‌بینی نمی‌رود، بلکه قدم در راه موفقیت حتمی می‌گذارد»[1].

قانون‌گرایان خدمت نظامی و کشاورزی را تنها مشاغل سودمند برای رفاه مملکت می‌دانستند و نسبت به هر علم و فضیلتی به چشم ترس و تردید می‌نگریستند.

اگرچه این مکتب در مقایسه با کنفسیوسیسم و تائوئیسم جوانترین مکتب فلسفی پیش از سلسله چین[2] به‌شمار می‌رود، اما ریشه برخی از ایده‌های آن به گونگ جونگ[3] (۶۵۴ پ.م) باز می‌گردد که در دوران *بهار و پاییز*[4] صدراعظم حکومت منطقه‌ای

1. Reading about the World, Volume 1, edited by Paul Brians, Mary Gallwey, Douglas Hughes, Azfar Hussain, Richard Law, Michael Myers, Michael Neville, Roger Schlesinger, Alice Spitzer, and Susan Swan and published by Harcourt Brace Custom Books.
2. Qin
3. Guan Zhong
4. Ch'in (or Qin)

خوانگ‌ونگ[1] (۶۸۵ـ۶۴۳ ق.م) را بر عهده داشت. گونگ تلاش نمود با معرفی یک سیستم تنبیه و پاداش و وادار ساختن دیوان‌سالاران به استفاده عملی از ابزار، حکومت و قدرت مطلقه را برای حاکم به ارمغان بیاورد.

او معتقد بود که هر کس، حتی کشاورزان، اگر علم و توانایی داشته باشند حداقل از بعد نظری می‌توانند وزیر شوند، وی نخستین کسی بود که به این درک رسید که قدرت اقتصادی دولت در نهایت منجر به قدرت نظامی آن خواهد شد. اعتقاد او به اهمیت و جایگاه اقتصاد سبب شد که وی یک سیستم مالیاتی بر اساس کیفیت خاک ارائه نماید[2] گونگ توانست با حمایتی که حکومت از او به عمل آورد، آنچه در ذهن داشت را به مرحله عمل درآورد و اصلاحاتی به‌منظور تقویت قدرت فرمانروا ایجاد نماید که در نتیجه قدرت فرمانروا تقویت و میزان اقتدار دولت در جامعه افزایش یافت. اصلاحات او شامل «سامان دادن به انبوه توده‌های مردم» بر اساس الگوهای نظامی و نهادینه کردن «نظارت و کنترل» دولت بر تولید نمک و آهن و انحصاری کردن ضرب سکه و اعمال قوانین دولتی بر بازار فروش کالا بود. در سایه این اصلاحات دولت چین توانست یک نیروی نظامی قوی ایجاد نماید و صاحب یک اقتصاد نیرومند شود. به‌نحوی که فرمانروایی خوانگ‌گونگ در حدود سال ۲۲۱ قبل از میلاد توانست دیگر مناطق چین را نیز به تصرف خود درآورد و پس از قرنها درگیری و کشمکش داخلی، امپراتوری متحد چین را تشکیل دهد.

بر اساس کتاب **گوانگ‌زی**[3] کتاب اصلی گونگ‌جونگ «حاکمیت خلق‌کننده قانون، مقامات پیروان قانون و مردم موضوعات قانون هستند».[4] حاکم باید قدرت مطلق داشته باشد تا اعمال قدرت کند. «فرمانروای دانا شش قدرت را نگاه می‌دارد. دادن جان، گرفتن جان، ثروتمند کردن، فقیر ساختن، ترفیع دادن و پست کردن»[5].

---

1. Huangong
2. http://www. chinaknowledge. de/Literature/Diverse/guanzi. html
3. Guan Zi
4. Guan-zhong Luo 'Story of the Three Kingdoms' Translated by Xiao-guang Zhang and Xuemei Zhang http://home. pacbell. net/daxmei/sanguo-files/sanguo. html
5. Zheng yuan Fu 'autocratic Tradition and Chinese Politics' Cambridge University Press, Network. 1993 p. 33

با توجه به قدرت‌گیری این مکتب در دوران پادشاهی شیه‌خوانگ‌تی[1] از سلسله چین (۲۱۰ ـ۲۵۹ پ.م) و سازگاری آموزه‌های آنان با روحیات این پادشاه در سال ۲۱۳ به‌واسطه درخواست و اندرزهای فیلسوف قانونگرا «لی‌سزو»[2]، خوانگ‌تی تمام مکاتب فکری دیگر را غیر قانونی اعلام کرد و دستور سوزاندن کتابهای آنان را داد. شاید به همین دلیل باشد که اطلاعات بیشتری در ارتباط با صد مکتب فکری که پیش از این ذکر شد، وجود ندارد. مدرسانی که در مقابل از بین بردن کتابهای مکاتب فکری دیگر مقاومت کرده و از این دستورات سرپیچی کردند، اعدام شدند. بر اساس اطلاعات موجود، بیش از ۳۴۶ نفر یا بیشتر در این جریان زنده به گور شدند.

با توجه به تأثیر فکری قانون‌گرایان در تقویت قدرت امپراتوری، آموزه‌های آنان به‌ویژه تفکرات جونگ وهان فی تزو که مبتنی بر عمل‌گرایی بود به طرز شگفت‌آوری مورد توجه فرمانروایان قرار گرفت و در میان طبقات حاکم تأثیر فراوان گذاشت. این تأثیر چنان است که هنوز نیز بسیاری از اقدامات سخت عمل‌گرایانه حاکمان چین با درک و آگاهی از مفاهیم این مکتب و در پرتو فهم آموزه‌های آنان بهتر قابل درک و توضیح هستند، تا با بهره‌گیری از مفاهیم ایده‌آلیستی کنفسیوسی و یا ایده‌های عرفانی تائوئیسم.

مکتب سودگرایی یاموهیست‌ها

مکتبی که غربیها عمدتاً از آن با نامهای *سودگرایان*[3]، *مجادله گران*[4] یا *سوفیسط‌ها*[5] یاد می‌کنند[6] طیف نسبتاً وسیعی از متفکران چینی را دربر می‌گیرد که عمدتاً مسائل زبان، منطق و معنا را مدنظر دارند[7]. هسته اصلی موهیست از یک سبک عمیق جدلی[8] برخوردار است. موهیست‌*ها* از یک نوع توازن کلمات و تکرار آن استفاده می‌کردند تا

1. Shih, Huang-ti
2. Li Szu
3. Utilitarianism
4. Debaters
5. Sophists

۶. زمانی که به Kung-sun Lung (۲۵۰ ـ ۳۲۰ پ.م) گفته شد که نمی‌تواند بر روی جاده معینی سفر نماید پاسخ داد که اسب او سفید بود به‌خاطر آنکه حکم به اسب اشاره کرده بود نه به اسب سفید از او درخواست نشده بود. «اسب سفید اسب نیست» این مسئله برای ما جای شک نمی‌گذارد چرا اعضای این مکتب را سوفیسط می‌نامند.

۷. در زبان چینی این مکتب Mo Chia نامیده می‌شود.

8. argumentative

به‌حفظ تأثیرگذاری بیفزایند. در اصل تقارن و تکرار کلمات برای چینیان کلاسیک[1] یک شیوه ادبی طبیعی برای دستیابی به یک زبان تحلیلی مفرط است.

از مشهورترین متفکران این مکتب موتزو[2] و منسیوس[3] به‌شمار می‌روند. این مکتب به‌شدت مخالف با کنفسیوسیسم است و به‌خاطر پیروی کورکورانه آن از گذشته و افراط در جزئیات و تشریفات آن به‌ویژه مراسم کفن و دفن مردگان کنفسیوسیسم را مورد نکوهش قرار می‌دهد. اگرچه تفکرات این مکتب در دوران سلسله هان تقریباً ناپدید و در بسیاری از برهه‌های تاریخ چین نیز به فراموشی سپرده شد، اما یکی از مهمترین مکاتب فلسفی دوران جنگ ایالت‌ها به‌شمار می‌رود، به گونه‌ای که در بررسی مکاتب فکری چین نمی‌توان آن را نادیده گرفت.[4]

بهترین توضیح علل برآمدن موهیزم[5]، افزایش میزان تأثیرگذاری صنعت‌کاران و اصناف در تحولات اجتماعی دوران نشو و نمای آن بود. هنگامی که روشنفکران صنعتگر با روحانیون سنتی چین به چالش برخاستند، جنبش موهیست[6] قوت گرفت و در قلمرو چین بذر مکتب کلام[7] ـ مکتبی که بعدها موهیست نامیده شد ـ را پراکند. جالب آنکه بذرهایی که این مکتب در فضای فکری چین پراکند رفته‌رفته بارورتر و پرثمرتر از مکاتب همگن خود گردید.

موتزو

موتزو (۳۹۱ـ۴۷۰ پ.م) در میان متفکران برجسته چین، شخصیتی کنجکاو و پژوهشگر دارد. وی بی‌شباهت به دیگر متفکران چینی نظیر کنفسیوس، لاتزه و دیگران نیست. در یک خانواده فقیر یا به روایتی، برده به دنیا آمد. نامش در هنگام تولد مو تی[8]

---

1. Classical Chinese
2. Mo Tzu
3. Mencius
4. John Carman and Mark Juergensmeyer "A Bibliographic Guide to the Comparative Study of Ethics" Cambridge Univ. Press, new York. 1993
5. Mohism
6. Mohist
7. philosophy of language
8. Mo Ti

بود که سپس موتزو یا موزی نامیده شد[۱] موتزو به‌طور غیرمتعارفی به‌خاطر نوع رفتار و لباس پوشیدنش و همچنین تفکراتش مشهور بود اگرچه مرگ او زود اتفاق افتاد، اما تفکرات او تأثیرات عمیقی بر مجموعه فکری چینیان داشت.

موتزو یکی از بنیانگذاران اصلی «مکتب موهیست» به‌شمار می‌رود. با توجه به پیشتازی وی در روش استدلالی، او را نخستین فیلسوف واقعی چین می‌دانند. همچنین وی نخستین بنیانگذار تئوریهای سیاسی و هنجاری[۲] در چین به‌شمار می‌رود. درحقیقت موتزو یک «تئوری زبان عمل‌گرایانه» را فرموله کرد و پس از او این تئوری مشخصات و ویژگیهای خود را به فلسفه چین تعمیم داد.[۳] او نیز همانند کنفسیوس به‌دنبال حکمرانی مستعد بود تا آموزه‌های خود را به او بیاموزد. از این روی زندگی او در مجموع صرف حرکت از نزد یک فئودال به حیطه فرمانروایی فئودال دیگر و گفتگو با حکمرانان به‌منظور آشنا ساختن آنان با فلسفه خود گشت.

وی کنفسیوس را به‌خاطر تعصب شدید، توجه یک‌جانبه به طبقات خودخواه بالای جامعه و قضا و قدری بودن آن و برقرار نکردن رابطه بین‌مسائل اخلاقی و یک سیستم پاداش و تنبیه روحانی مورد سرزنش قرار می‌دهد و کنفسیوسیستها را بی‌فکران حامی تشریفات توخالی خطاب می‌نماید. او معتقد بود اگرچه کنفسیوس هم نیکوکاری و هم عشق را آموزش داده است، اما او بیش از حد بر روی انجام وظیفه تأکید نموده و بسیار اندک بر روی عشق پافشاری کرده است.

موتزو بر خلاف کنفسیوس از صحبت کردن در خصوص دین و عالم روحانی ابایی نداشت. او همچنین رویکرد فاصله‌گیری کنفسیوس از مذهب را رد می‌کرد[۴]. نقطه مرکزی نظرات او آن بود که در نزد عالم بالا[۵] اساساً تمام انسانها باهم برابر هستند و

---

۱. دکتر عبدالرحیم عالم در کتاب «**اندیشه سیاسی در چین باستان**»، تهران، دفتر مطالعات، ۱۳۷۷، ص ۶۴ Mo Tzu را که در هنگام تولد با نام Mo Ti به دنیا آمد همان Menciud(۲۸۹_۳۷۲ پ.م)فرض کرده‌اند درحالی‌که این دو بیش از یک قرن با یکدیگر فاصله زمانی دارند.

2. normative

3. Chand Hansen "A Daoist Theory of Chinese Though Philosophical Interpretation" Oxford, New York, 1992. pp. xv-448

۴. نکته آنکه در زمان او کنفسیوسیسم در حقیقت به شکل یک مذهب در آمده بود و دارای مناسک و آداب و رسوم یک مذهب سنتی شده بود.

5. heaven

تفاوتهایی نظیر مقام، ثروت یا موقعیت، همه مصنوعی و قراردادی و ساخته بشر هستند. برابری انسانها در برابر عالم بالا، سبب منتج شدن اصول اخلاقی برای زندگی کردن مردم در این عالم می‌شود.

از نظر موتزو جامعه ایده‌آل تنها از طریق عشق جهانی[1] حاصل می‌شود. عشق جهانی در نزد او تنها به معنای غلیان احساسات نیست، بلکه به معنای عشق برابر به تمام انسانهاست. در نزد موتزو عشق یک مسئله اساسی است که ارتباط مستقیمی با جین[2] کنفسیوس دارد. عشق به مردم، به معنای مراقبت از آنان، سیر کردن آنان به هنگام گرسنگی، پوشاندن آنان در زمان عریانی است و خانه دادن به آنان در زمان بی‌خانمانی است. عشق جهانی همچنین به معنای اجتناب از کارهایی است که ممکن است نظیر جنگ یا استثمار به دیگران آسیب بزند.

برخلاف کنفسیوسیسم سنتی که به‌طور قطع منفعت را به‌عنوان یک انگیزه یا به‌دنبال آن رفتن را به‌عنوان یک عمل رد می‌کند. موتزو از یک نوع سودگرایی[3] دفاع می‌کند و آن را سودمندی متقابل می‌نامد. «نیکوکاری چیزی است که سبب منفعت می‌شود. عشق متقابل سود متقابل را در پی دارد. خوبی مشترک از عشق و سود رساندن به دیگران ناشی می‌شود. خدا به یقین دوست دارد ببیند انسانها عاشق یکدیگر هستند و به یکدیگر سود می‌رسانند».

او بر این نظر است که تمام قراردادهای اجتماعی و ارزشها باید براساس منافع مردم مورد قضاوت قرار گیرند و رویه‌های بی‌فایده باید حذف شوند. در این راستا موتزو موسیقی و شعائری را که کنفسیوس شیفته آنان است رد می‌کند[4] موتزو از هیچ نوع منفعت فردگرایانه دفاع نمی‌کند. او چارچوب سودمندی مورد نظر خود را چیزی تعریف می‌کند که بیشترین خوبی ـ منفعت ـ را برای بیشترین افراد جامعه ایجاد می‌کند. تو نه‌تنها در برابر خانواده و دوستان خود، بلکه به همان اندازه در برابر دیگران ـ حتی آنانی را که نمی‌شناسی ـ مسئول هستی. اگر تنها به تعداد

---

1. universal love
2. Jen
3. Utilitarianism
4. http://www. hku. hk/philodep/ch/daotoc. htm

اندکی از مردم که با تو رابطه صمیمانه دارند توجه کنی، تنها قسمتی از عشق را ممارست کرده‌ای و نه عشق جهانی را. همین عشق خرد است که تمام رنجهای انسانی از آن ناشی می‌شود.

«شفقت انسانی علاقه‌مند به فراهم آوردن *منافع برای جهانیان* و از میان برداشتن مصائب است. وقتی درباره علل مصیبت‌هایی نظیر جنگ، فقر و مانند اینها که مردم از آنها رنج می‌برند سؤال می‌کنیم که اینها از چه چیزی ناشی می‌شوند؟ آیا اینها از عشق مردم به یکدیگر و سود رساندن به هم ناشی می‌شوند؟ مسلماً پاسخ منفی است. وقتی آنها را بررسی می‌کنیم باید بگوییم که آنها از نفرت و صدمات مردم ناشی می‌شوند.»

با این همه موتزو در خصوص وجود یک دولت قدرتمند با کنفسیوسیستها نظر مشترک داشت. پیروان مکتب موتزو با جنگ مخالف بودند و نیروی نظامی را فقط برای امور دفاعی لازم می‌دانستند.

با توجه به نظرات موتزو در ارتباط با مسائل نظامی وی را پیشتاز نظریه *بازدارندگی نظامی* می‌نامند. او بر این اعتقاد بود که اگر بتوان این نکته را ثابت کرد که هر حرکت یک نیروی مخالف می‌تواند با نیروی مخالف جهت خود مواجه شود، نیروی مخالف انگیزه‌ای برای جنگ نخواهد داشت.[1]

منسیوس

نمی‌توان بدون اشاره به منسیوس[2] (۲۸۹ـ ۳۷۲ پ.م) به بحث در مورد کنفسیوسیسم پرداخت، مردی که چینی‌ها از او با نام دومین دانا[3] یاد می‌کنند، منسیوس نظیر کنفسیوس و موتزو که قبل از او بودند، توجه خود را معطوف به تئوری و عمل سیاسی کرد. او نیز عمر خود را صرف سفر از حوزه قدرت یک فئودال به حوزه اقتدار فئودال دیگر نمود تا کسی را برای آموختن یافته‌های خود بیابد. همانند کنفسیوس و موتزو که پیش از او بودند او نیز در این زمینه توفیق چندانی به‌دست نیاورد.

---

1. Robert C. Solomon and Kathleen M. Higgins "a Short History Of Philosophy" oxford university Press, New York,1996 pp 94,95
2. Mencius
3. The Second Sage

در حقیقت چین در عصر منسیوس دچار انحطاط شده بود و دولتهای ملوک‌الطوایفی برای تصاحب قلمرو یکدیگر به جنگ و نزاع با یکدیگر پرداخته بودند و حکمرانان توجهی به سخنان مربوط به دوران باستان نداشتند.

منسیوس سیستم فکری خود را بر پایه مفاهیمی نظیر شفقت[۱]، بشریت[۲]، خیرخواهی[۳] و مانند اینها بنا می‌نماید. او مفهوم نیکوکاری[۴] و وظیفه[5] را به دکترین خود اضافه می‌نماید. منسیوس بر این باور است که شفقت یا خیرخواهی که شما به افراد نشان می‌دهید باید به شکلی توسط روابط شخصی که با آن فرد بنیان می‌کنی تحت‌تأثیر قرار بگیرد.

شخص، «جین» را بر اساس موقعیت شخص و وظایفی که شما در ارتباط با آن شخص دارید به نمایش می‌گذارید، از این روی شما به خانواده بلافصل خود جین بیشتری بدهکار هستید. این به مفهوم آن است که تعهدات و وظایف ما نسبت به مردم ناشی از روابط اجتماعی و نهاد اجتماعی است، نه برخاسته از قانون حاکمیت. منسیوس این بحث را مطرح می‌کند که زبان نباید دستکاری شود، یا هدایت آدمی را انجام دهد.

سیستم هدایتی باید فقط از الگوهای فطری با موقعیتهای ادراکات قبلی ناشی شود. این دیدگاه شامل یک توانایی شی (این است) / فی[۶] (این نیست) در مواقع انتخاب، عمل می‌شود. زبان اجتماعی نباید این تمایلات اخلاق طبیعی را تحریف نموده یا تغییر شکل دهد.

در طول تاریخ چین چندین بار منسیوس به‌عنوان «نویسنده خطرناک» تلقی شده و کتاب او ممنوع شده است. این مسئله شاید به‌خاطر این باشد که او در گذشته‌های دور، شکلی از چیزی را که در دوران مدرن از آن با نام «قراردادهای اجتماعی» یاد می‌شود، توسعه داد.

---

1. humaneness
2. humanity
3. benevolence
4. righteousness
5. duty
6. shi/fei

«منسیوس» همانند کنفسیوس بر این باور است که فرمانروایان از سوی آسمان[1] انتخاب شده‌اند تا صلح و نظم را در بین مردمی که بر آنها حکم می‌رانند جاری کنند. اما بر خلاف کنفسیوس، او بر این نظر بود که اگر حاکم از استقرار صلح و نظم ناتوان باشد، مردم می‌توانند از تعهدی که به حاکم دارند شانه خالی کنند و اگر به اندازه کافی در این زمینه احساس قدرت کنند علیه او شورش نمایند.

1. divinely

بخش دوم

تاریخ و اندیشه چین در عصر میانه

(از زمان سلسله هان تا سال ۱۶۴۶)

فصل سوم

تاریخ عصر میانه در چین

سلسله هان، دوران جاده ابریشم[1]

بعد از یک دوره جنگهای داخلی، نهایتاً سلسله هان قدرت را در قلمرو کشور چین در دست گرفت. مرکز این سلسله شهر چانگ‌یان تعیین شد. این سلسله از سال ۲۰۶ پیش از میلاد تا سال ۲۲۰ میلادی قدرت را در دست داشت. در حال حاضر اکثریت مردم چین را نژاد «هان» تشکیل می‌دهند همچنین بسیاری از اصول و ارزشهای سلسله چین از جمله سیستم اداری دوران هان حفظ گردیده،[2] ولی تمرکزگرایی تا حدودی تضعیف شد. سلسله هان مجدداً به ایالتهای داخلی قدرت محدودی داد و سیستم خراج‌گزاری را باب نمود.[3]

امپراتوران این سلسله با ترکیب «تفکر کنفسیوسیسم» و «قانون‌گرایی» الگوی جدیدی از مکاتب فکری را مورد توجه قرار دادند. به‌طور کلی دانشمندان و هنرمندان و

---

1. Han dynasty

۲. اهمیت سیستم اداری و دیوان‌سالاری دولتی در زمان سلسله‌های مختلف از این جهت می‌باشد که با توجه به گستردگی سرزمین چین در زمانهای مورد نظر، کنترل مناطق مختلف و انجام هماهنگی با مرکز امپراتوری و همچنین ایجاد سیستمی برای جمع‌آوری و دریافت مالیات از مردم مناطق مختلف به‌عنوان منبع درآمد دولت برای حفظ و بقای سلسله‌ها بسیار حائز اهمیت بود .به همین منظور همواره سیسم دیوان‌سالاری دولتی در سلسله‌های مختلف به‌عنوان یکی از عوامل تداوم قدرت و اقتدار امپراتور مورد توجه قرار گرفته است.

3. James Legge - "The Works of Mencius" - Philosophy - 1990 - p. 4

معلمان از جایگاه ویژه اجتماعی برخوردار شدند. یکی از معروف‌ترین تاریخ‌نویسان چین به نام *سیما چین*[1] در همان سالها ظهور کرد و توانست مجموعه تاریخ *شی‌جی*[2] را گردآوری نماید.[3]

با رشد ایالتها و رونق داد و ستد، صنعت هم توسعه یافت. تاریخ تهیه کاغذ و ساخت ظروف چینی به این دوره بازمی‌گردد. همچنین در این عصر مهارتهای جنگی مورد توجه قرار گرفت و ارتش مرکزی قدرتمند شد. با رشد داد و ستد، نگاه به بیرون مرزهای سرزمین اصلی فزونی یافت و به‌دنبال آن با گسترش قلمرو امپراتوری هان به‌سمت سواحل غربی، جاده ابریشم شکل گرفت. بدین‌ترتیب چینی‌ها ابریشم خود را به ایران و امپراتوری رم می‌فرستادند.

نگرش جدید امپراتوران هان در قالب دکترین *نگاه به بیرون* باعث شد که برخلاف الگوی امپراتوران قبل، آنان به کشورگشایی دست زده و بخشهایی از خاک ویتنام شمالی امروز و کره‌شمالی را به خاک سرزمین اصلی اضافه نمودند. نحوه تعامل با سایر ایالات و همچنین مناطق پیرامون آن براساس دادن خراج به دولت مرکزی در قبال «استقلال تعریف شده» شکل گرفت. به مرور زمان و با پیوند و وصلت میان خانواده‌های حکمرانان محلی با خانواده امپراتوری و تبادل هدایا، بر استحکام این وضع افزود.[4]

امپراتور فرمانده ارشد نیروهای نظامی دولت مرکزی نیز محسوب می‌شد. طی زمان با مرگ امپراتور سلسله اول، اختلاف میان جانشین‌های وی بالا گرفت و دوران سه‌پادشاهی[5] آغاز شد. در این دوران، سه تن از اعضای خاندان امپراتور طی سالهای ۲۲۰ تا ۲۶۵ میلادی قدرت را در دست داشتند. با اصطکاک ایجاد شده در مرزهای سه قلمرو قدرت، جنگهای خونینی میان آنها در گرفت که باعث تضعیف سه قلمرو گردید.

رمانها و داستانهای معروف چینی به سلسله هان بازمی‌گردد که در قالب داستان سلحشوری‌های سربازان و فرماندهان سه قلمرو در جنگهای داخلی نگاشته شد و در

---

1. Sima Qian
2. Shiji
3. F Max Muller - "The Sacred Books of China Part III: The Sacred Books of the East Part Twenty-Seven" - 2004 - Page vii
4. http://www. chaos. umd. edu/history/imperial. html
5. Three Kingdoms

همین راستا نیز افسانه‌ها و الگوهای اساطیری خلق گردید.

در نهایت، حکمرانان جین[1] توانستند بر سایرین غالب شوند. این سلسله از سال ۲۶۵ لغایت ۴۲۰ میلادی قدرت را در دست داشت، ولی هیچگاه نتوانست چین را به شکل قطعی و مطلوب متحد نماید و همواره خاک سرزمین اصلی تحت هجوم قبایل کوچ‌نشین مرزی بود. حتی امپراتوران جین در نتیجه جنگهای متعدد و جنگ و گریز مجبور به تغییر پایتخت خود به منطقه نانجینگ[2] شدند که این خود باعث تسلط اقوام مهاجم بر بخشهایی از چین و به‌دنبال آن تکه‌تکه شدن قلمرو امپراتوری گردید.

بدین‌ترتیب طی سالهای ۳۳۰ لغایت ۵۸۹ سرزمین اصلی با جنگهای متعدد داخلی مواجه بود. در همین زمان بود که مهاجمان جنوبی توانستند بودیسم را وارد چین نمایند. از طریق بومیان جنوب، دین بودا به سایر مناطق چین گسترش یافت و توانست با ترکیب‌شدن با فرهنگ چینی، نگرش جدیدی ارائه نماید و به‌عنوان یکی از ادیان در سرزمین اصلی رشد نماید.

جاده ابریشم

درخصوص تاریخچه شکل‌گیری جاده ابریشم شرح این نکته لازم است که جاده ابریشم یک شاهراه تعریف شده و مشخص را دربر نمی‌گرفت، بلکه مجموعه‌ای از مسیرهای تعریف شده بود که از چین به سوی منطقه آسیای مرکزی، ایران و در نهایت اروپا امتداد داشت. در زمان سلسله هان این مسیر از منطقه چانگان[3] و گانسو[4] آغاز می‌گردید و با عبور از دامنه کوههای پامیر[5] و ایران به سمت اروپا امتداد می‌یافت.

معمولاً از طریق این جاده طلا، انواع فلزات، عاج، سنگهای زینتی و ظروف شیشه‌ای به چین وارد می‌شد و در مقابل ابریشم، پشم، سفال، و ظروف برنز به مناطق دیگر و در نهایت اروپا صادر می‌گشت. نکته قابل توجه اینکه، در این داد و ستد کمتر تجار رومی در چین و یا تجار چینی در رم دیده می‌شدند و معمولاً انتقال و

1. Jin Dynasty
2. Nanjing
3. Changan
4. Gansu
5. Pamir Mountains

خرید و فروش کالاها در مرزهای مناطق فوق‌الذکر و توسط واسطه‌های پارتی[1] و سایر اقوام آسیای مرکزی صورت می گرفت.[2]

اوج رونق و اهمیت جاده ابریشم در زمان «سلسله تانگ» بود که حکومت مرکزی قدرتمند و امپراتوران تانگ با ایجاد امنیت و اقتدار در مناطق مرزی، جلوی راهزنانی را که در زمان سلسله هان افزایش چشمگیری پیدا کرده بودند را گرفتند و بدین‌ترتیب تجارت در مسیر ابریشم به اوج خود رسیده بود. بعد از پایان دوران سلسله تانگ، دیگر هیچگاه جاده ابریشم رونق و اهمیت سابق خود را به‌دست نیاورد و در نهایت در زمان سلطه مغولها بر چین مبادلات تجاری در این مسیر به کمترین میزان خود رسید.

این روند رکود داد و ستد از طریق جاده ابریشم همچنان ادامه داشت تا در نیمه دوم قرن نوزدهم با گسترش حضور کشورهای اروپایی در کشورهای آسیایی نظیر هند، اندیشمندان اروپایی مجدداً به فکر احیای جاده ابریشم افتادند و به‌رغم گسترش مناسبات در مسیر فوق، این مسیر هرگز نتوانست ماهیت و رونق سنتی خود را بازیابی نماید.

امروزه، باز هم بعد از حدود هفت قرن رکود، مبادلات تجاری در مسیر سنتی فوق رونق قابل توجهی یافته است که در این خصوص مجموعه‌ای از عوامل سیاسی، اقتصادی، ژئوپلتیک و فرهنگی دخیل می‌باشند.[3]

سلسله سویی، پایان ناآرامی‌های داخلی[4]

این سلسله از سال ۵۸۱ لغایت ۶۱۷ میلادی پس از یک دوره ناآرامی طولانی و جنگهای داخلی در چین، قدرت را در دست گرفت. این سلسله توانست مجدداً چین را متحد سازد و اقتدار «سلسله چینی» را تداعی نماید.[5]

از اقدامات مهم در زمان سلسله سویی، تلاش برای احداث دیواری در مقابل

---

1. Parthians

۲. شایان ذکر است که محصولات وارداتی به چین تا قرن پنجم میلادی در این کشور تولید نمی‌شد و این خود یکی از علل رونق گرفتن جاده ابریشم بود.

3. http://www. ess. uci. edu/~oliver/silk. html

4. Sui dynasty

5. Victor Cunrui Xiong - "Emperor Yang of the Sui Dynasty: His Life, Times, and Legacy" - 2005 - Page 324

مهاجمان شمال و شمال شرقی بود.[۱] در اواخر کار این سلسله، مردم چین فشارهای زیادی را تحمل کردند. تأکید امپراتوران سلسله سویی به دریافت مالیات زیاد و هزینه‌های فراوان دولت مرکزی در جنگ با شورشیان خاک کره، باعث شد که شورشهای داخلی شکل گیرد. از مهمترین عوامل تضعیف و در نهایت اضمحلال این سلسله نیز همین شورشهای اجتماعی بود.[۲]

سلسله تانگ، رواج اریستوکراسی[۳]

با فروپاشی سلسله سویی، سلسله تانگ قدرت را در این سرزمین به‌دست گرفت. این سلسله از سال ۶۱۸ تا ۹۰۷ میلادی بر چین حکومت کرد. اقتدار چین در زمان سلسله تانگ بسیار درخور توجه می‌باشد. برخی تاریخ‌نگاران قدرت چین را در زمان سلسله تانگ بالاتر از زمان هان می‌دانند.[۴] امپراتوران این سلسله ارتش بسیار بزرگی در اختیار داشتند. امپراتوران چین در این دوران برای نخستین بار با کشورهای همسایه خود نظیر هند و خاورمیانه ارتباط برقرار نمودند. در نتیجه افزایش تماس با هند، دین بودیسم که پیش از این وارد چین شده بود گسترش یافت[۵] و جزئی از فرهنگ سنتی چین شد. همچنین صنعت چاپ در این عصر اختراع شد که افزایش کتاب و دانش نوشتاری در میان چینی‌ها را در پی داشت. بر همین اساس سلسله تانگ یکی از دوران طلایی هنر و ادبیات در چین به‌شمار می‌رود. در زمینه ساختار اداری و سیستم دیوان‌سالاری دولتی، پیروان مکتب کنفسیوس در این دوران مورد توجه قرار گرفتند و با برگزاری امتحانات ورودی، روشنفکران کنفسیوسی توانستند به‌عنوان مأموران دولتی وارد دیوان‌سالاری کشور شوند. با توجه به غلبه نگرش کنفسیوسی در دستگاه امپراتوری، در این دوران از میزان تمرکزگرایی کاسته شد و نوعی *اریستوکراسی* در کشور حاکم گردید. همچنین در عرصه اجتماعی نیز با توجه

---

۱. بخشهایی از دیوار بزرگ امروز چین به‌جای مانده از آن دوران می‌باشد.

2. http://www. chaos. umd. edu/history/imperial2. html#restoration

3. Tang dynasty

4. Susan Wise Bauer - Juvenile Nonfiction - "The Story of the World Activity Book Two"- 2003 - Page 51

۵. بودیسم همزمان با کنفسیوسیسم در هند ایجاد شد.

به اختراع صنعت چاپ و گسترش فرهنگ نوشتاری، مکاتب مختلف فکری به‌ویژه کنفسیوسیسم در میان مردم، جایگاه برتری یافت و در عمل، پیروان کنفسیوسیسم آوند ارتباطی میان مردم و طبقه حاکم شمرده شدند.[1]

این وضعیت تا سال ۹۱۱ میلادی و زمان سلسله کینگ همچنان ادامه داشت. در سال ۹۰۵ میلادی جنگی در آسیای مرکزی میان چین و عربها در منطقه تالاس[2] درگرفت که با شکست چین در این جنگ، سلسله تانگ دچار بحران اساسی شد و هرج و مرج در کشور قالب گردید و در نهایت در سال ۹۰۷ میلادی در جریان حمله مهاجمان شمالی به چین این سلسله فرو پاشید.[3] بعد از فروپاشی سلسله تانگ، در نیم سده بعد، چین میان پنج سلسله شمالی و ده پادشاهی در جنوب تقسیم شد. در نیم سده فوق‌الذکر، مناطق مختلف چین درگیر جنگهای داخلی بودند تا اینکه، یکی از قبایل بزرگ در سال ۹۶۰ توانست بخش اعظم چین را متحد نماید.[4]

سلسله سونگ، رواج اخلاقیات کنفسیوس[5]

در سال ۹۶۰ میلادی سلسله سونگ بر بخش اعظم چین مسلط شد اگرچه این امپراتوری به‌طور مستمر از سوی چادرنشین‌های شمالی مورد تهاجم قرار گرفت، اما توانست از سال ۹۶۰ تا سال ۱۲۷۹ میلادی بر چین فرمانروایی نماید. مورخان این سلسله را به دو بخش تقسیم می‌کنند:

سلسله سونگ شمالی از سال ۹۶۰ تا ۱۱۲۷ میلادی

بزرگترین مشکل امپراتوران سلسله سونگ شمالی تهاجم‌های پی در پی مهاجمان شمالی به سرزمین اصلی بود که در نهایت این سلسله مجبور شد محل استقرار خود را از نواحی شمالی به نواحی جنوبی منتقل نماید و سلسله سونگ جنوبی را تأسیس نماید.

---

1. Susan Wise Bauer - Juvenile Nonfiction - "The Story of the World Activity Book Two" - 2003 - p 51
2. Talas
3. Paul U Unschuld - "Huang Di Nei Jing Su Wen"- 2003 -p 28
4. http://www. chaos. umd. edu/history/imperial2. html#restoration
5. Song dynasty

سلسله سونگ جنوبی از سال ۱۱۲۷ تا ۱۲۷۹ میلادی

در زمان سلسله سونگ جنوبی، حمایت از مکاتب فکری به‌خصوص مکتب کنفسیوسیسم همانند زمان سلسله تانگ ادامه یافت. با توجه به مشکلات دولت مرکزی، به مرور حاکمان محلی و نظامیان دربار امپراتور، جایگزین اندیشمندان دولتی شدند و از سوی دیگر با افزایش جایگاه و نفوذ مکاتب فکری به‌خصوص کنفسیوسیسم در میان عامه مردم، اندیشمندان مکاتب فکری به بطن جامعه وارد شدند. آنان به‌عنوان معلم، تاجر، کاسب و... توانستند بیش از پیش اندیشه‌های خود را در میان توده مردم رواج دهند و آن را همگانی سازند. این امر در جامعه چینی تحولی بنیادین ایجاد نمود به گونه‌ای که حضور در دربار امپراتور و سیستم دولتی همانند گذشته باعث کسب پرستیژ و برتری موقعیت اجتماعی نمی‌شد.

حضور پررنگ اندیشمندان کنفسیوسی در میان توده مردم علت اصلی رشد اخلاقیات کنفسیوسی در جامعه چین شد که این خود جریان شدیدی برای کاهش نفوذ بودیسم در جامعه را در پی داشت که در نهایت موجب کاهش نفوذ و رشد بودیسم در چین گردید.[1] افزایش مباحث فکری و فلسفی در جامعه چین سبب ایجاد تحول در نگرش به تفکرات سنتی کنفسیوسیسم و بنیان «مکتب نئوکنفسیوسیسم» گردید.

از مشهورترین بنیانگذاران نئوکنفسیوسیسم، جو شی[2] بود که کنفسیوس را با بودیسم و تائوئیسم و سایر ایده‌های غالب جامعه درهم آمیخت و تفکر جدیدی را ارایه نمود که به‌عنوان «ایدئولوژی امپراتوران چین در اواخر سلسله سونگ» پذیرفته شد. این شیوه نگرش تا قرن نوزدهم در چین غلبه داشت.

براساس تعالیم جی زی، کلیه قوانین اجتماعی براساس سیستم سلسله‌مراتبی نظیر احترام برادر به برادر بزرگتر، پسر به پدر، همسر به شوهر و در نهایت رعایا به حاکم استوار بود. توسعه اندیشه‌های نئوکنفسیوسیسم در چین باعث شد که این مکتب در میان اندیشمندان کره‌ای، ویتنامی و ژاپنی نیز نفوذ قابل توجهی پیدا کند.[3]

***

1. Confucius - “Analects: With Selection from Traditonal Commentaries” - 2003 - P 268
2. Zhu Xi
3. Ho Peng Yoke, Peng Yoke Ho - “Li, Qi and Shu: An Introduction to Science and Civilization in China” - 2000 - Page 164

در اواسط قرن سیزدهم، چنگیزخان[1] در مغولستان به قدرت رسید و قبایل متعدد مغولها را یکپارچه و متحد ساخت و توانست با گذشتن از دیوار بزرگ چین، به مناطق شمال چین و کره حمله نموده و این مناطق را به تصرف خود درآورد. بعد از چنگیز نوه وی گوبلای خان[2] به قدرت رسید و محور توجه خود را تصرف چین به‌عنوان مرکز فرهنگ و هنر و تمدن نمود. در نتیجه حمله گوبلای خان به چین سلسله سونگ که در ضعف قرار داشت، از هم پاشید و پیش از آنکه چراغ این سلسله برای همیشه خاموش شود، مغولها سلسله خارجی را در چین تأسیس نمودند.

سلسله یوان، نخستین حکمرانان خارجی[3]

با استیلای مغولان، سلسله یوان به‌عنوان نخستین سلسله خارجی قدرت را در چین در دست گرفت. این سلسله از سال ۱۲۷۹ تا ۱۳۶۸ میلادی بر چین حکومت کرد آنان پکن را به‌عنوان پایتخت خود برگزیدند. مغولها در ابتدا، نهادهای سنتی را فعال کردند و اداره کشور را بر اساس الگوهای سنتی خودشان سامان دادند. حتی زبان رسمی و حکومتی در اوایل زبان مغولی بود. آنها اجازه ورود چینی‌ها به مراتب بالا و مناصب مهم حکومتی را نمی‌دادند. بر همین اساس از مغولها و در سالهای بعد از ملیتهای دیگر در مراتب بالای دیوان‌سالاری خود سود می‌بردند. با توجه به موقعیت برتر تمدن و فرهنگ چینی، به مرور امپراتوران مغول خواه ناخواه تحت‌تأثیر فرهنگ مغلوبین خود قرار گرفتند و طی سالهای بعد الگوهای چینی بر سیستم حکومتی آنها غالب شد.[4]

هرچند حمله مغولها باعث شد نهادهای مدنی در چین ضربه‌ای سخت را تجربه کنند، ولی حکومت مغولها و استفاده آنان از اندیشمندان سایر ملل در مناصب مهم دولتی سبب گردید که در دوره حکومت مغولها بر چین، این کشور تنوع، گوناگونی و

---

۱. چنگیزخان ، (۱۱۵۵، ۱۱۶۲، یا ۱۱۶۷ تا ۱۸ اوت ۱۲۲۷ میلادی) با نام اصلی تموچین ،خان مغول و سردار جنگی ،کسی که قبایل مغول را متحد ساخت و با فتح قسمت زیادی از آسیا شامل :چین ،روسیه ،ایران و خاورمیانه ،و همچنین اروپای شرقی، امپراتوری مغول را پایه‌گذاری کرد .او پدربزرگ گوبلای‌خان اولین امپراتور از سلسله یوان در چین بود.

2. Genghis Khan

3. Yuan Dynasty

4. http://www. chaos. umd. edu/history/imperial3. html#mongol

همزیستی فرهنگی را در سطح وسیع تجربه نماید. در این دوره، آلات موسیقی اروپایی وارد چین شد. ادیان مختلف نظیر تائوئیسم و دین مسیحی کاتولیک در چین رواج یافت و منطقه تبت به‌عنوان یکی از پایگاههای بودیسم درآمد و برای نخستین بار اپرای پکن شکل گرفت و شروع به کار نمود.[۱]

با توجه به شرایط چین آن روز وسایل مورد نیاز برای انجام سفر نظیر نقشه‌کشی، جغرافیا و آموزش علوم رشد کرد. اختراعات جدیدی در عرصه‌های گوناگون کاری، بازی، ادبیات طبی و... از چین به اروپا رفت و عملاً دروازه‌های چین به جهان خارج گشوده شد. هم در این عصر بود که برای اولین بار پای جهانگردان اروپایی مثل مارکوپولو به چین باز شد. از همین زمان بود که اسلام کم‌کم در چین توسعه یافت.

با توجه به شرایط زمان حس میهن‌پرستی در میان بسیاری از چینی‌ها افزایش یافت. که این خود سبب گردید رمانها و داستانهای کهن چینی به زبان مادری در میان مردم رواج بیشتری یابد. تجربه جنگهای پی در پی در زمان حکومت مغولها باعث شد که برخی خدمات عمومی نظیر ساختن کانال، ساخت انبارهای سوله، جاده و راه و نظایر در چین گسترش چشمگیری پیدا کند.[۲]

اختلاف میان وارثان و فرزندان امپراتور مغول و همچنین شورشهای داخلی و ملی باعث شد که سلسله یوان در سال ۱۳۶۸ میلادی سقوط نماید.

سلسله مینگ، بازسازی دیوار بزرگ چین[۳]

با گسترش شورشهای دهقانان هان که توسط راهبان بودایی به‌عنوان سردمداران حرکت ضد مغولی رهبری می‌شد، سرانجام سلسله‌ای به‌نام سلسله مینگ در چین روی کار آمد که از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۶۴۴ میلادی بر چین حکومت کرد. این سلسله در ابتدا مرکز حکومت خود را شهر نانجینگ[۴] قرار داد اما پس از چندی آن را به پکن[۵] منتقل نمود. در زمان به قدرت رسیدن سلسله مینگ جمعیت چین حدود یکصدمیلیون

1. http://asterius. com/china/china1. html
2. Morris Rossabi - "Khubilai Khan: His Life and Times" - 1989 - Page 234
3. Ming dynasty
4. Nanjing
5. Beijing

نفر بود. تفکر نئوکنفسیوسیسم مجدداً در جامعه رشد کرد و هنر، اندیشه و مدیریت دولتی و ساختارهای سیاسی بار دیگر در چین طلوع نمود و در ابعاد گوناگون شکوفایی را تجربه نمود و آرامش به جامعه بازگشت.[1]

حکومت مقتدرانه و طولانی‌مدت سلسله مینگ از یک سو و توسعه سرزمین اصلی در ابعاد مختلف سبب گردید به مرور احساس بی‌نیازی و برتری نسبت به محیط خارج در میان چینی‌ها افزایش یابد. اما در اواخر کار این سلسله مجدداً حمله متوالی مغولها از مناطق شمالی و همچنین حمله ژاپنی‌ها به مناطق ساحلی باعث تضعیف سلسله مینگ گردید[2] و در نهایت منچو[3]ها توانستند در سال ۱۶۴۴ پکن را تصرف کنند.

***

دیوار بزرگ چین که در خود چین به نام دیوار بزرگ وان لی کانگ کنگ[4] معروف است، در اواخر قرن چهاردهم تا اوایل قرن هفدهم و در زمان سلسله مینگ و برای مقابله با تهاجم‌های مکرر قبایل مغول و ترک‌تازی آنان بازسازی و تکمیل گردید. طول دیوار چین در حال حاضر بالغ بر ۶۳۵۰ کیلومتر می‌باشد (۳۹۴۹ مایل) که از شانگهای به سمت خلیج بوخای در شرق و منطقه خودمختار سین کیانگ امتداد دارد. عرض دیوار در جاهای مختلف بین۴/۵ تا ۹ متر متغیر می‌باشد و ارتفاع آن نیز در جاهای مختلف بیش از ۷/۵ متر می‌باشد.[5]

دیوار امروزی چین در واقع بخش تکمیل و بازسازی شده مجموعه دیوارهایی است که از قرن ششم قبل از میلاد در مقابل هجوم قبایل چادرنشین مغول و منچوری در نواحی شمال و شمال شرقی چین ساخته شده بودند.

نخستین دیوار در زمان سلسله سو ساخته شد؛ سپس در زمان سلسله چین علاوه

1. Robert M Veatch - Medical - "Cross-Cultural Perspectives in Medical Ethics" - 2000 - Page 307
2. http://www. chaos. umd. edu/history/imperial3. html#mongol
3. Manchns

۴. در زبان چینی به دیوار بزرگ چین، دیوار وان لی کانگ کنگ (Wanli qang - qeng) یا دیوار بزرگ ۱۰/۰۰۰ لی می‌گویند که علت این نامگذاری به‌خاطر آن است که در زمان لی امپراتور ساخته شده است. شایان ذکر است که هر ۱۰/۰۰۰ لی برابر پنج هزار کیلومتر می‌باشد.

5. http://www. enchantedlearning. com/subjects/greatwall/

بر بازسازی و با متصل کردن دیوارهای کوچک و بازمانده از دولت‌شهرهای چین در دوره جنگ ایالتها، دیوار جدیدی نیز ساخته شد. دیوارهای دفاعی ساخته شده توسط دولت‌شهرها بیشتر به سمت مناطق شمالی امتداد داشت که بخشهایی از آن دیگر موجود نمی‌باشد.

به‌طور کلی مجموعه دیوار چین در سلسله‌های مختلف در چین برای تقابل با هجوم قبایل بیگانه در چهار دوره زمانی قابل مطالعه و بررسی می‌باشد، قرن دوم قبل از میلاد در زمان سلسله چین، قرن اول قبل از میلاد در زمان سلسله هان، سال ۱۱۳۸ تا ۱۱۹۸ میلادی در زمان پنج سلسله و دوره ده پادشاه، سال ۱۳۶۸ تا ۱۶۲۰ از زمان امپراتور هونگ[1] تا زمان امپراتور وان لی[2] از سلسله مینگ.[3]

از دیگر آثار به‌جای مانده از زمان سلسله مینگ می‌توان از شهر ممنوعه[4] نام برد که امروز به‌عنوان یکی از آثار گردشگری و جذب جهانگرد در شهر پکن مورد توجه می‌باشد. همچنین در زمان سلسله مینگ بود که ماکائو از سرزمین اصلی جدا و تحت اختیار پرتغال قرار گرفت.[5]

1. Hongwu
2. Wanli
3. http://www. enchantedlearning. com/subjects/greatwall/
4. Forbidden City
5. http://asterius. com/china/china1. html

فصل چهارم

تاریخ اندیشه چین در دوران میانه

مقدمه

تاریخ فلسفه چین را می‌توان به سه دوره مشخص تقسیم نمود. عصر کلاسیک[1] که از قرن ششم تا قرن دوم پیش از میلاد را دربر می‌گیرد که عمدتاً شامل شش مکتب فکری می‌شود که پیش از این به‌طور مشروح به آن پرداختیم. دیگر دوره میانه[2] است که از اواخر قرن دوم پیش از میلاد آغاز و تا اواخر قرن هفدهم میلادی را دربر می‌گیرد. اگر بخواهیم به شاکله اصلی فلسفه چین در این دوران اشاره کنیم، شاید جذب و التقات تفکرات خارجی در فلسفه بومی چین باشد. دوران سوم فلسفه و اندیشه چین که می‌توان آن را «عصر جدید یا مدرن»[3] نام داد از قرن هفده میلادی آغاز و تا زمان حال ادامه می‌یابد. مهمترین شاخصه‌های دوران سوم فلسفه در چین، بلوغ جریانات فلسفی اولیه و آشنایی با فلسفه‌های غربی است که در فصول آینده به آن خواهیم پرداخت.

از مهمترین ادوار شکل گیری فلسفه دوران میانه که تأثیری ماندگار در اندیشه و فکر چینیان بر جای گذاشت عصر سلسله هان می‌باشد چرا که با فروپاشی سلسله چین، قلمرو این کشور پس از تجربه یک عصر دولت متمرکز و مقتدر شاهد به قدرت رسیدن سلسله هان بود. این سلسله جدید تلاش نمود تا به شکل قدیمترین دولت در امپراتوری

1. the classical age
2. medieval age
3. modern age

بازگردد. اگرچه آنان ایده دولت مرکزی سلسله چین را پذیرفتند و در طول حکومت خود تلاش نمودند تا به اقتدار دولت مرکزی همانند آن سلسله و آنچه قانون‌گرایان پیشنهاد می‌کردند دست یابند؛ اما در عرصه فکری رهیافتی متفاوت در پیش گرفتند. در نتیجه تفکر دستیابی به دولت مرکزی مقتدر همراه با ایده و تلاش قانون‌گرایان برای استاندارد کردن فرهنگ و تمدن چین سبب گردید تا متفکران سلسله هان نیز همسو با قانون‌گرایان در ترکیب و ادغام مکاتب فکری و فلسفی رقیب با یکدیگر بکوشند. روشی که پیش از آنان در طول سه قرن گذشته در چین رشد و توسعه پیدا نموده بود.

رویکرد فلاسفه کنفسیوسی در این عصر (۲۰۶ پ.م ۲۲۰ م) روش التقاطی بود که نتیجه آن ایجاد یک سیستم فکری ترکیبی برگرفته از اجزاء دلخواه مکاتب فکری پیشین بود. آنان مفاهیم یین و یانگ فلسفه کیهانی، دغدغه حفظ و همنوایی با نظم طبیعت تائوئیست‌ها، آموزه‌های کنفسیوسی در ارتباط با دولت خیرخواهی که توسط رهبران بسیار اداره می‌شد، احترام به یادگیری و اصول اداری و توسعه اقتصادی قانون‌گرایان را با هم درآمیختند تا به هدف مورد نظر خود دست یابند.

«کنفسیوسیسم هانی» به‌طور رسمی از سال ۱۳۶ پیش از میلاد از سوی دولت مورد حمایت قرار گرفت و ترویج شد. از آنجا که داوطلبان به خدمات دولتی برای گذشتن از سد امتحانات و ورود به دیوان‌سالاری دولتی مجبور به فرا گرفتن متون کنفسیوسیسم هانی بودند به‌رغم آنکه بسیاری از مدرسان آن دوران، تنها برای دستیابی به مقام و چاپلوسی به این نوع از کنفسیوسیسم ارادت می‌ورزیدند، در مورد بسیاری از مسائل در میان آنان اختلاف وجود داشت، اما این شیوه سبب گردید که تفکر حاکم در این دوران آثاری ماندگار در سپهر اندیشه‌ورزی چین بر جای گذارد.

اتحاد و ترکیب مکاتب فکری چینی در یک سیستم فکری منسجم بزرگترین بازمانده از سلسله هان به‌شمار می‌رود. پیش از این قانون‌گرایان با سوزاندن کتابهای مکاتب فکری رقیب و ممنوع کردن مردم از بازگویی سخنان کنفسیوس، لائوسه یا موتزو و تلقی این کار به‌عنوان جرم سنگین، تلاش در استاندارد کردن فرهنگ و تمدن چین نموده بودند. اما متفکرین هان در حالی که از قانون‌گرایان کاملاً متنفر بودند بسیاری از اهداف آنها را مدنظر داشتند. از این روی آنان برای نیل به مقصود خود رهیافت دیگری را درپیش گرفتند. آنان به‌جای رد دگراندیشان و تلاش برای از بین‌بردن آثار آنان، اقدام

به ادغام روشهای فکریشان نمودند و با اتخاذ یک رهیافت تلفیقی، تلاش نمودند تا مکاتب فکری رقیب را در قالب یک سیستم فکری با یکدیگر ترکیب نمایند. از این روی طبیعی بود که حاصل کار می‌توانست متفاوت با اجزای تشکیل دهنده آن باشد و سیستمی را ارائه دهد که خواسته‌های آنان را دربر داشته باشد.

فلاسفه هان بر روی پنج متن کلاسیک به‌ویژه کتاب تغییرات[۱]، اصول کارکرد کیهان یا تائو متمرکز شدند و تلاش نمودند خواسته خود را از میان آنها استخراج نمایند. آنان یک تئوری جدید کیهانی به کتاب تغییرات اضافه نمودند. این ضمیمه کارکرد متافیزیکی[۲] تمامی هستی را توضیح می‌داد. با این الحاق برای یکبار کارکرد هستی فهمیده شد. به این ترتیب هر شیوه فکری می‌توانست توسط این اصول کیهانی جذب و مستقیماً به یکدیگر مرتبط شود[۳].

پایه‌های ساختار فکری فلاسفه هان به شرح ذیل بود: هستی توسط یک اصل واحد[۴] در گردش است. که همان تائو یا غایت بزرگ[5] است، که به دو اصل متضاد یا دو اصلی که در عملکرد با یکدیگر در تضاد هستند یعنی یین و یانگ تقسیم می‌شود. تمام تضادها که در هستی مشاهده می‌شود می‌تواند به یکی از این دو نیروی متضاد تقلیل یابد. در مجموع این نیروها به‌وسیله نقششان در آفرینش و تولید تباهی[۶] متمایز می‌شوند. یانگ نیروی آفرینش و ینگ نیـروی تکمیلی و تبـاهی است. یین و یانگ در پنـج عنصر مادی یا وو خیزینگ[۷] که هر دو با هم آنها را تولید می‌کنند یا بر یکدیگر غلبه می‌یابند تفاوت بیشتری پیدا می‌نمایند.

بر این اساس تمام تغییرات در هستی می‌تواند توسط کارکرد یین و یانگ توضیح داده شود. این شرح اصول هستی[۸] است. تمام پدیده‌ها می‌توانند با استفاده از یین و

1. I ching , or Book of Changes
2. metaphysical workings
۳. هر چند مقایسه این امر با کار فیلسوف شهیر دوران صوفیه ـ ملاصدرای شیرازی ـ تا حد زیادی قیاس مع‌الفارق است، اما این اقدام یادآور عملکرد او در دنیای فلسفه اسلامی است.
4. single principle
5. Great Ultimate
6. producing degeneration
7. wu hsing
8. universal explanatory principle

یانگ و پنج عامل فهمیده شود. حرکت ستارگان، کارکرد بدن، طبیعت غذاها، چگونگی نغمه‌ها، کیفیت اخلاقی انسان، گردش زمان، عملیات دولتی و حتی طبیعت تغییر تاریخ. تمام چیزها از این نظم پیروی می‌کنند بنابراین تمام چیزها به گونه‌ای می‌تواند به یکدیگر ربط داده شود. برای مثال حرکت ستارگان تعیین می‌کند که چه سیاستی در دولت پیگیری می‌شود.

از آنجا که متفکران هان به‌دنبال ابزاری برای درک حوادث تاریخی و سیاسی بودند، تاریخ‌نگاری در اوایل این دوره اهمیت بسزایی یافت. در نظر آنان تاریخ مخزنی بود از مثالهای دولت خوب و دولت بد. همچنان‌که برای چینیان دوران باستان تاریخ کارزار یین و یانگ یا سیستم پنج عامل به‌شمار می‌رفت. این به معنای آن بود که نگارش تاریخ مستلزم دقت است به گونه‌ای که حقایق با چنان نکته‌سنجی و خارج از احساسات مورد بررسی قرار گیرند که کارکرد یین و یانگ به‌درستی و دقت دنبال شود. در این راستا آنان در نگاه خود به اولین برهه‌های تاریخ یک رهیافت واقعی در پیش گرفتند.

در عرصه دولت و دولت‌مداری متفکران هان اگرچه به ناچار رویکرد قانون‌گرایان مبنی بر اینکه انسان اساساً بد رفتار می‌کند را در پیش گرفتند، اما به‌طور محسوسی این دکترین را تغییر دادند. آنان بر این باور بودند که مردم به روش تباه‌آمیز رفتار می‌کنند چرا که چاره‌ای جز این ندارند. شرایط اقتصادی و موقعیت اجتماعی نامطلوب آنان را مجبور به رفتار بد می‌کند، چون که انسان ذاتاً در بُعد مادی آرزوی بهزیستی دارد. و برای آنکه مردم وادار به رفتار نیکو شوند. باید بهزیستی آنان با بهزیستی دیگران موازی باشد. به این‌ترتیب منافع مادی منجر به اعمال نیکو خواهد شد. در حقیقت این ایده نیمی از فرمول قانون‌گرایان برای تغییر رفتار انسان بود.

نتیجه این شیوه از تفکر برای امپراتوری دو معنا در برداشت: اول آنکه دولت مسئول فراهم آوردن موقعیتهایی است که طی آن مردم بتوانند منافع مادی حاصل از کار خود را درک و مشاهده نمایند. این تأکید بر روی بهره‌وری البته از ایده قانون‌گرایانی نظیر موتزو وام گرفته شده بود. دوم آنکه امپراتور می‌تواند یک «مثال» فراهم کند. این جزئی از وظایف امپراتور است که نگران رفاه مردم خود باشد ـ دیدگاه کنفسیوسی ـ آنان بر این اعتقاد بودند که امپراتور باید از حکمرانی فعال سر باز زند ـ دیدگاه تائویستی ـ پس امپراتور باید چگونه حکم براند؟ با فراهم آوردن یک مثال سخاوتمند. به جرأت

می‌توان گفت تصویری که متفکران هان از مدل دولت و حاکم چینی دادند تا عصر حاضر نیز در این کشور نافذ است و بسیاری از رفتارهای دولت را باید در این چارچوب درک نمود.

بودیسم

با گسترش حوزه قدرت هان تا آسیای مرکزی در قرن اول میلادی بین چین و منطقه آسیای مرکزی ـ جایی که پیش از این بودیسم در آن رواج یافته بود ـ تبادلات تجاری و فرهنگی افزایش یافت به این‌ترتیب مردم چین با بودیسم آشنا شدند. از این روی در نیمه قرن اول میلادی بودیسم در چین پیروانی یافت. اما این آیین تا اواخر قرن سوم در این کشور رواج پیدا نکرد.[1] ره‌آورد بودیسم برای چینیان مژده رهایی انسان از رنج زندگی و تناسخ بی‌پایان روح و نایل شدن روح آدمی به مقام نیروانا[2] بود. انسان با حصول به نیروانا می‌توانست واقعیت و حقیقت طبیعت را به روشنی درک نماید.[3]

---

۱. اکنون تنها در خاک اصلی چین بیش از صد میلیون نفر پیرو دین بودا و بیش از بیست هزار معبد بودایی وجود دارد.

2. nirvana

۳. آموزه‌های بودا را می‌توان به‌طور خلاصه چنین بیان نمود: ما پس از مرگ در پیکری دیگر باز زاییده می‌شویم. این باززایی ما بارها و بارها تکرار می‌شود. این را چرخه هستی یا زاد و مرگ می‌نامیم. هستی رنج است. زایش رنج است. پیری رنج است. بیماری رنج است. غم و اندوه، ماتم و ناامیدی رنج است. پیوند با آنچه دلخواه نیست رنج است. دوری از آنچه دلخواه است رنج است. خلاصه اینکه دل بستن رنج‌آور است هدف باید بریدن از این رنج و چرخه وجود باشد. درک چهار حقیقت اصیل، هسته اصلی آموزه بودا را تشکیل می‌دهد. این حقایق عبارتند از: به رسمیت شناختن وجود رنج؛ اینکه دلیل رنج دیدن، تمایلات نفسانی است؛ بریدن از رنجها دستیافتنی است و درک اینکه راهی برای رسیدن به‌جایگاه بی‌رنجی وجود دارد. این راه، راه اصیل هشتگانه نام دارد، زیرا عوامل سازنده آن این هشت اصل هستند: گفتار درست، کردار درست، معاش درست، کوشش درست، توجه درست، تمرکز درست، جهان‌بینی درست و پندار درست. آدمی بیمار است. بودا راه درمان این بیماری را درک آن چهار حقیقت می‌داند: کار، حقیقت نخست از چهار حقیقت اصیل تشخیص این بیماری به‌عنوان بیماری رنج در انسان‌هاست. حقیقت دوم، دلبستگی‌ها را به‌عنوان باعث و بانی این بیماری بازمی‌شناسد. سومین حقیقت شرایط را سنجیده و اعلام می‌کند که بهبود امکان‌پذیر است. حقیقت چهارم، تجویز دارو برای دست یافتن به سلامت است. درک این حقایق و اصول، به تمرکز و مراقبه نیاز دارد. این درک باعث احساس مهرورزی نسبت به همه موجودات می‌شود. این آموزه‌ها آیین بودا (دارما) را تشکیل می‌دهند. بودا خود، آیین خود را مانند قایقی می‌نامد که برای رسیدن

←

ورود بودیسم به چین از نظر فلسفی نیز برای این حوزهٔ تمدنی دارای اهمیت بسیار بود. چرا که در عرصه فلسفه این کشور، ورود بودیسم به منزله حضور پیچیدهٔ فلسفه در قلمرو تمدن چینی بود که برای طبیعت و واقعیت توجیه متافیزیکی داشت. این آیین، مدعی پایان دادن رنج و فراچنگ آوردن رستگاری برای خود و برای تمام موجودات بود. مسیری که این دین برای رستگاری آدمی تعیین می‌کرد دربرگیرنده راههای از بین‌بردن تعلقات او به زندگی بود[1]. بینشی که چندان با سپهر فکری چینیان سنخیت نداشت.

→

به ساحل رستگاری (موکشا) به آن نیاز است، ولی پس از رسیدن به رستگاری دیگر به این قایق نیز نیازی نخواهد بود. رسیدن به ساحل رستگاری آدمی را به آرامش و توازن مطلق می‌رساند. آنجاست که شمع تمامی خواهش‌ها و دلبستگی‌ها خاموش می‌شود. به این روی این پدیده را در سانسکریت **نیروانا**، یعنی خاموشی می‌نامند. راه اصیل هشتگانه که نسخه تجویز بیداردل (بودا) برای درمان رنج‌هایی است که همه بُوَندگان (موجودات) دچار آن هستند، خود به سه گروه دسته‌بندی می‌شود: درستکاری (شیلا)، یکدله‌شدن (سامادی) و فراشناخت (پرگیا). این سه مفهوم هسته تمرین‌های روحانی بوداگرایی را می‌سازند. درستکاری که در راه هشتگانه به گونه گفتار درست، کردار درست و معاش درست آمده دستوراتی اخلاقی مانند خودداری از کشتن و دروغگویی را دربر می‌گیرد. یک بخش از درستکاری در بوداگرایی مربوط به دهش (دانا) می‌شود. این دهش تنها به مواردی مانند صدقه دادن و سخاوتمندی محدود نمی‌شود و معنی مشخص دینی دارد، یعنی تأمین نیازمندی‌های روزانه همایه (جامعه راهبان بودایی (سنگ‌ها)). هموندان (اعضا) همایه نیز به نوبه خود به دهش می‌پردازند. دهش آنها بالاترین دهش‌ها، یعنی آموزش آیین بودا (دارما) است. مفهوم دوم راه هشتگانه یعنی دل را یکدله کردن یا کار کردن روی تمرکز است که سه بخش کوشش درست، توجه درست و تمرکز درست را دربر می‌گیرد. در این مرحله تمرکز شدیدی دست می‌دهد که در آن اندیشنده با موضوع اندیشه یکی می‌گردد. این پدیده، شهود و رسیدن به فراشناخت نیست، بلکه یک پدیده روانی است. این کار از راه یوگا و درون‌پویی انجام می‌گیرد. بوداگرایی همانند دیگر کیش‌های هندی ذهن را ابزار بنیادین رهایی می‌داند و بر ورزیدگی درست ذهن تأکید می‌نماید. آماج کوشش درست یکپارچگی ذهنی و جلوگیری از پراکندگی اندیشه است. توجه درست باعث آگاهی از احساسات و آگاهی از کنش‌های بدن و ذهن می‌گردد. این تمرینات سرانجام ما را به تمرکز درست می‌رساند که رسیدن به حالات گوناگون آگاهی‌های خلسه‌آمیز در حین درون‌پویی (مراقبه) است و با آزمودن خوشنودی بزرگی همراه است. رسیدن به این حالات را درون‌نگری (دیانا) می‌نامند. بخش آخر راه هشتگانه، یعنی جهان‌بینی درست و پندار درست تشکیل‌دهنده فراشناخت (پرگیا) است. رسیدن به فراشناخت یا به عبارتی حکمت اعلا در بوداگرایی به معنی یافتن دسترسی مستقیم به واقعیت نهفته در پشت چیزها و یافتن بینشی فراسوی هر گونه شناخت است. این گام پس از گام‌های درستکاری و یکدِلگی می‌آید و نتیجه یک درون‌پویی ویژه بودایی است. جهان‌بینی درست همان درک کامل چهار حقیقت اصیل و پندار درست همان مهرورزی و عشق است که ذهن را از شهوت، بدخواهی و ددمنشی می‌پالاید. اینها راه رسیدن به فراشناخت را هموار می‌سازند.

1. Steven Collins "Nirvana and Other Buddhist Felicities" University of Chicago. May 1998

در این راستا زمانی که بودیسم به چین رسید با فرهنگی مواجه گردید که بیش از دو هزار سال قدمت داشت. در این فرهنگ باستانی تفکر فلسفی از غنای ویژه‌ای برخوردار بود. چنان‌که در اواخر دوران چو (۵۰۰ تا ۲۲۱ پ. م) فلسفه از یک دوره طلایی برخوردار شده بود و پس از آن نیز فلسفه همیشه مرتبه رفیع خود را در چین حفظ کرده بود.

شاید آنچه بیشترین کمک به رواج این آیین در چین طی قرن سوم تا ششم میلادی را نمود، افزایش بی‌نظمی و خشونتی بود که در نتیجه هجوم بربرها و تهاجم شمالیها به جنوب بود. این مسئله بر جذابیت بودیسم که رستگاری فردی را به مردم مژده می‌داد افزود. هر چند که این آیین قرابتی چندان با خاستگاه اجتماعی تفکر چینی نداشت.

با گسترش بودیسم در چین تقاضا برای متون این دین افزایش یافت، از این روی متون هندی به چینی ترجمه شد. این موضوع سبب هدایت مترجمان از آسیای مرکزی و هند به چین شد. با افزایش مجموعه متون ترجمه شده بودایی، بودیسم به‌طور گسترده در چین شناخته شد و نهاد راهبان چینی این آیین که پیروان آشی‌گائو[1] خوانده می‌شدند نیز در این کشور شکل گرفت. از آنجا که اولین مترجمان در پیدا کردن لغات دقیق در ترجمه متون هندی بودایی به چینی دچار مشکل شدند ترجیح دادند به سبب قرابت ذهنی چینیان از واژه‌های تائویستی در ترجمه‌های خود سود جویند[2]؛ مردم نیز شروع به ربط دادن مفاهیم بودایی با سنت تائویستی موجود نمودند که این خود در بومی شدن آیین جدید و پررنگ شدن صبغه چینی تأثیر فراوان داشت.

پس از فروپاشی سلسله هان در اوایل قرن سوم، چین با یک دوره از هم گسیختگی سیاسی مواجه شد. اما به‌رغم آشوب و وقوع جنگها ترجمه متون بودایی همچنان ادامه یافت. در این دوران هم راهبان خارجی و هم راهبان چینی به نهادسازی دینی و گسترش آموزه‌های بودایی اقدام کردند.

در بین موبدان چینی دائو ان[3] که در قرن چهارم زندگی می‌کرد از همه برجسته‌تر

---

1. Anshigao's disciple
2. Stephen Hodge "The Maha-Vairocana-Abhisambodhi Tantra, Curzon Studies in Tantric Traditions" Routledge, London, 2003. p. 3,4
3. Dao-an

است. اگرچه او به‌خاطر کشمکشهای سیاسی مجبور شد به‌طور دائم از جایی به‌جایی دیگر نقل مکان کند، اما نه تنها در سطح وسیعی آثار نوشتاری از خود بر جای گذاشت و خطابه‌های بسیار ایراد نمود، بلکه اولین فهرست از مطالب خود را نیز تهیه کرد. او مترجم معروف کوماباجی‌وا[1] را از کوچا[2] دعوت کرد و با کمک مریدان دائو ان تعداد زیادی از متون مهم بودایی را به چینی ترجمه کرد، همچنین ترجمه‌های اولیه چینی را مورد بازبینی قرار دادند[3]. ترجمه‌های خوب او هنوز در چین مورد استفاده قرار می‌گیرد.

از اوایل قرن پنجم تا حدود اواخر قرن ششم میلادی شمال و جنوب چین تحت حاکمیت فرمانروایان جداگانه‌ای قرار گرفت. جنوب تحت فرمانروایی سلسله بومی بود در حالی که شمال تحت کنترل حاکمان غیر چینی درآمد. جریان بودیسم نیز بالطبع در این دو ناحیه سرنوشت متفاوتی پیدا نمود. این آیین در جنوب به روند ترجمه متون اصلی و خطابه گفتن و نوشتن تفسیر برای متون اصلی بودایی ادامه داد. حاکمان این قسمت از چین خود بودایی‌های معتقدی بودند که دست به ساختن معابد بی‌شمار زدند و در مراسم‌های این دین شرکت می‌کردند. آنان گفتمان بودیسم را نهادینه کردند. در حالی که در شمال چین به جز دو دوره کوتاه‌مدت بودیسم در سایه ولخرجی و اسراف و حمایت حاکمانی که به دین علاقه داشتند رشد کرد.

در اواخر نیمه دوم قرن ششم راهبان بودایی برای تصدی مناصب دولتی استخدام شدند. در این دوران هنر پرشکوه بودایی به‌ویژه در غارهای دون خانگ[4]، یون گانگ[5] و لانگ من[6] خودنمایی نمود. نقش‌های بودا هزاران غار این مناطق را پوشاند و هزاران مجسمه پرشکوه بودا در این غارها نقش گردید. در یون یانگ و لانگ من هزار نقش بودا در حالتهای گوناگون از دل صخره‌ها سر برآورد. تمام این فعالیتها بیانگر استوار شدن بودیسم در چین بود.

---

1. Kumarjiva
2. Kucha
3. Bhanwarlal Nathuram Luniya “Evolution of Indian Culture” Bhanwarlal Nathuram Luniya. 1967. p 284
4. Dun-huang
5. Yun-gang
6. Long-men

اوایل قرن هفتم با قدرت گرفتن سلسله تانگ[1] در چین بودیسم بیشتر در میان مردم رواج یافت و به‌سرعت نقش مهمی در فرهنگ چینی بازی نمود و تأثیرات عظیمی در هنر، ادبیات، مجسمه سازی، معماری و به همین ترتیب در فلسفه چینی بر جای گذارد. با افزایش ترجمه‌های انجام شده از متون بودایی به زبان چینی بودیسم با این مسئله مواجه شد که چگونه این آموزه‌ها را به مرحله عمل درآورد. در نتیجه تعداد معتنابهی از مکاتب بودیسم در چین سر برآورد. هر یک از این مکاتب نیز بر روی متون ویژه‌ای برای مطالعه و اجرای مراسم‌های خود تمرکز کرده بود. برای مثال مکتب تیان‌تی[2] یک سیستم آموزش و رویه عملی را بر اساس لوتوس سوترا[3] توسعه داد. این مکتب همچنین تمام متون بودایی را در یک فهرست رتبه‌بندی شده منطبق با تفاوت استعداد پیروان خویش مرتب ساخت. دیگر مکاتب نیز توجه خود را بر روی پاره‌ای دیگر از آموزه‌های بودا متمرکز کرده بودند.

در این میان دو مکتب چا آن[4] و زمین پاک[5] از رونق بیشتری برخوردار شد. چا آن بر روی تمرین مراقبه[6] به‌عنوان راه مستقیم دریافت و تجربه دانایی در این زندگی واقعی تأکید می‌کرد. در حالی که مکتب زمین پاک تمرکز خود را بر روی ذکر نام آمیتا بودا[7] گذاشت. مراقبه آن نیز بر اساس خطابه‌ای بود که به مردم می‌آموخت، چگونه می‌توانند با خواندن موزن آمیتا بوداها در بهشت غربی ـ زمین پاک[8] ـ او متولد شوند[9].

در قرن نهم پیروان بودیسم با آزار و اذیت یک امپراتور تائویستی مواجه شدند. او فرمان تخریب معابد بودائیان و تصاویر بودا، توقیف اموال، زمینهای موبدان، بازگشت آنها و راهبان را به زندگی دنیوی داد. اگرچه آزار و اذیت بودایان تنها زمان کوتاهی ادامه یافت، اما این زمان به‌عنوان پایان یک دوره برای بودیسم در چین تلقی می‌شود.

1. Tang Dynasty
2. Tian-tai school
3. Lotus Sutra
4. Ch'an school
5. Pure Land school
6. the practice of meditation
7. recitation of the name of Amitabha Buddha
8. Western Paradise (Pure Land)
9. http://www. cloudwater. org/pureland. html

چرا که به‌دنبال تخریب معابد و پراکندگی راهبان بودایی در این دوران، شماری از مکاتب بودایی که در چین رواج یافته بودند و می‌توان از آنها به‌عنوان جنبشهای متفرق یاد نمود از میان رفتند و در دو مکتب چا آن و زمین پاک که از آفت دوران فوق جان به در برده بودند جذب و حل شدند. در نتیجه یک شکل جدید از «بودیسم چینی» در معابد این کشور ظاهر شد. در کنار مراقبه چا آن، بودایان به ذکر نام آمیتا بوداها و مطالعه متون بودایی پرداختند. این شکلی از بودیسم است که تا زمان حال نیز در چین رواج داشته و باقی مانده است. از آنجا که تمام آموزه‌ها و اعمال بودایی در حقیقت در زیر سقف مشترکی با دیگر مکاتب شکل گرفت به نوعی با آنها ترکیب شد بر همین اساس پیروان بودایی همزمان به انجام اعمال بودایی، تائویستی و کنفسیوسی مشغول شدند. شاید به‌همین دلیل بود که بودیسم به تأثیرگذاری خود به‌عنوان یک عامل مؤثر در زندگی دینی چینیان ادامه داد. فلاسفه بودایی فرقه تین تای[1] چین دکترین **حقیقت سه لایحه موزن بی‌نقص**[2] را به‌منظور توضیح طبیعت هستی فرموله کرد[3].

نیوکنفسیوسیسم[4]

از قرن سوم تا هفتم میلادی چین نه تنها به ایالتهای متخاصم تقسیم شد، بلکه از تهاجم قبایل تاتار نیز رنج می‌برد. با این وجود، این دوران را نمی‌توان از نظر تولیدات فکری و ادبی همچون قرون وسطای اروپا سترون دانست. گسترش بودیسم از هند و واکنشهای فکری نسبت به این آیین، اختراع چاپ و شکوفایی در نظم و نثر این عصر را به یکی از دوره‌های درخشان ادبیات چین تبدیل ساخت.

همچنان‌که ذکر شد طی قرون دوم و سوم میلادی عوامل گوناگون اقتصادی و اجتماعی سبب فروپاشی سلسله هان و تفرقه سیاسی و نفوذ مهاجمان خارجی به چین شد و خلأ ناشی از وادادگی کنفسیوسیسم، فضا را برای تائویسم و بودیسم ـ به‌عنوان یک فلسفه جدید در چین ـ آماده ساخت. در مواجهه با این وضعیت یک

---

1. Tiantai (T'ien T'ai)
2. Perfectly Harmonious Threefold Truth
۳. این دکترین بر این نظر بود که همه‌چیز اساساً تهی هستند چرا که همه چیز وابسته به چیز دیگریست به هر حال هر چیز برای مدت محدودی وجود دارند بنابراین هر روز جهان یک وهم کامل نیست.
4. Neo-Confucianism

جنبش عظیم برای احیای تفکر و فرهنگی که پیش از ورود بودیسم به چین در این کشور وجود داشت شکل گرفت جنبشی که نام نیوکنفسیوسیسم به خود گرفت.

نیوکنفسیوسیسم در حقیقت بازگشت مستقیم به آموزه‌های انسانی کنفسیوس و اصول مکتب او بود. این جنبش در تلاش بود که از غلبه و جایگزین شدن تفکرات و فرهنگ ایده‌آلیستی که پیشینه چندانی در فرهنگ و تمدن چینی نداشت، جلوگیری نماید. بر همین اساس نیوکنفسیوسیسم اساساً یک جنبش کنفسیوسی بود[1] با این حال نباید این واقعیت را از نظر دور داشت که این مکتب بسیاری از عناصر فکری خود را از دیگر مکاتب وام گرفت. از آنجا که نیوکنفسیوسیسم عمدتاً در مواجه با بودیسم شکل گرفت از این روی بررسی چگونگی برآمدن این مکتب در چین بدون توجه به عوامل و زمینه‌های اجتماعی آن غیر ممکن به نظر می‌رسد.

***

در دوران سلسله تانگ (۹۰۷ـ ۶۱۸) در ابتدا دو آیین بودیسم و تائویسم بر دیگر همگنان خود برتری یافتند؛ اما در میان این کنفسیوسیسم بود که یک فلسفه سیاسی و اجتماعی را ارائه می‌داد که با نیازهای مرکزگرایانه امپراتوری تناسب بسیار داشت. از این روی در میان گزینه‌های موجود این مکتب بیشتر از همه مورد توجه دستگاه حکومت قرار گرفت. در نتیجه احیای فرهنگ و تفکرات فلسفی کنفسیوسی در این زمان تقریباً اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.

جنبش احیای کنفسیوسیسم در این عصر به نام دائوشو[2] معروف گردید که به معنای همان کنفسیوسیسم می‌باشد. یکی از رهبران این جنبش در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هان یو[3] بود که در نهایت نیز جان خویش را به‌خاطر انتقاد از امپراتوری و تکریم از بودیسم از دست داد.

نیوکنفسیوسیسم در دوران سلسله سونگ (۱۲۷۹ـ ۹۶۰م) تکامل فکری پیدا کرد. رشد نیوکنفسیوسیسم در کنار ترس بخشی از مقامات دولتی از رشد قدرت موبدان

---

1. Charles A. Moor "The Chinese Mind, essentials of Chinese Philosophy and Culture" East - West Center press. 1968 p. 115
2. Daoxue (Tao-hsueh)
3. Han Yu

بودایی منجر به آزار و شکنجه بودائیان و تائویست‌ها در دوران سلسله تانگ شد. در هر حال این دو به حیات خود به‌عنوان فلسفه بسیاری از زوجهای تحصیل‌کرده چین در بعد زندگی خصوصی و در روابط آنها با طبیعت و همچنین جنبش‌های مذهبی در میان مردم ادامه دادند.

نیوکنفسیوسیسم در عصر سونگ از این ایده حمایت می‌کرد که هرچیز در هستی دو جنبه دارد لی[1] و چی[2]. که معمولاً این دو به «قاعده کلی»[3] ترجمه می‌شوند و می‌توان آن را به‌عنوان ساختار یا بنیان اصول هر چیز در طبیعت دانست[4]. لی تعیین می‌کند که چرا هر چیز در راهی است که هست و اینکه چگونه باید باشد. ترجمه چی به زبان دیگر بسیار سخت است. شاید بتوان آن را یک حرکت بی‌اختیار[5] و چرخش فیزیکی خود آفرین[6] ترجمه نمود. چی در درجات گوناگون وضوح و کدری ظاهر می‌شود. از آنجا که لی در همه چیز یکسان است این چی است که به چیزها کیفیت متفاوتی می‌دهد. برای مثال میزان چی در سگ کدرتر است تا انسان. بنابراین انسان از سگ هوشمندتر است. چی در نباتات کدرتر است تا حیوانات، بنابراین سگ قادر به فکر کردن و درک چیزهایی است که گیاهان قادر به آن نیستند. به همین میزان چی در سنگ کدرتر است تا گیاهان از این روی گیاهان زنده هستند و جمادات خیر. چی همچنین عامل تفاوت در بین‌افراد است «چی شما با من متفاوت است اگرچه ما هر دو انسان هستیم و اگر شما فرهیخته‌ترید به‌خاطر آن است که چی شما از من کدری کمتری دارد.»

نیوکنفسیوسیسها فکر می‌کردند که آنها از این عقاید به‌منظور آشکار کردن آنچه که خردمندانی نظیر کنفسیوس و منسیوس در نظر داشته‌اند استفاده می‌کنند، اما درحقیقت آنان اگرچه از بودیسم به‌خاطر تلاش خودخواهانه برای فرار از جهان به‌جای تلاش برای اصلاح آن انتقاد می‌کردند، ناآگاهانه در سطح وسیعی مفاهیم مورد نظر خود

---

1. li
2. qi
3. principle
4. Antonio S. Cua, "Reason and Principle in Chinese Philosophy: An Interpretation of 'li'," in Eliot Deutsch, eds. , A Companion to World Philosophies. Cambridge: Blackwell. 1997
5. spontaneously moving
6. Self-generating physical "stuff."

را از بودیسم و تائوئیسم وام می‌گرفتند.

از سوی دیگر برخی بوداییها نیز علاوه بر تأکید غمخواری برای رنجهای این جهان، از این ایده حمایت می‌کردند که نیروانا مرتبه‌ای جدا از این جهان نیست، بلکه روشی برای مشاهده آن است. همچنین یک گروه از فلاسفه تائویستی تلاش نمودند تا آموزه‌های کنفسیوسی را با مسئولیت در برابر طبیعت و عرفان تائویستی آشتی دهند. گروهی دیگر نیز به‌دنبال فرار از مشکل محیط از طریق باور به لذت به‌عنوان تنها خوبی بودند شاید بیشترین شباهت بین نیوکنفسیوسیسم و بودیسم در این بود که هردو آماده‌سازی خود را برای رستگاری در کشف پاره‌ای از حقایق مربوط به خود و جهان از طریق دلایل، مراقبت یا تفکر و عبادات می‌دانستند. آنچه در این میان باید به آن توجه کرد این بود که تأکید بر کشف با دیدگاه منسیوس که از توسعه تمایلات متمایل به حقیقت و شونزی[1] که ما را تشویق به اصلاح بدیها می‌کند، در تقابل بود.

نیوکنفسیوسیسم طیف وسیعی از فلاسفه، نقاشان، شاعران، پزشکان، اخلاقگرایان اجتماعی، تئوریسین‌های سیاسی، مورخان، مصلحین بومی و کارمندان دولتی را دربر می‌گرفت از این روی تأثیرات اجتماعی، سیاسی و فکری بلندمدت در حوزه تمدن چین برجای گذاشت. به یاد داشتن این نکته مهم است که نیوکنفسیوسها علاوه بر چیره‌گی در فلسفه به‌عنوان آموزگاران اشکال مختلف اخلاق و تربیت فردی نیز به‌شمار می‌رفتند. از منظر نیوکنفسیوسیسم دانش تجردی صرف بی‌فایده است مگر اینکه با همراه شدن با اخلاق و تربیت در رفتار اجتماعی و کنشهای فرد انعکاس یابد.

نیوکنفسیوسیسم به‌دنبال ارتقاء یک بصریت انسانی یکپارچه بود که در نهایت فرد را یک دانا یا شایسته اشکال گوناگون بصریت و خودسازی[2] نماید. ذکر این نکته اهمیت فراوانی دارد که نیوکنفسیوسیسم شکل یک جنبش بین‌المللی به خود گرفت و در کره، ژاپن و ویتنام گسترش پیدا کرد[3]. این مکتب در تمامی کشورهای آسیای شرقی رشد نمود و از قرن شانزدهم میلادی برخی از خلاق‌ترین کارهای فلسفی تحت‌تأثیر این مکتب در کره و ژاپن خلق گردید.

---

1. Xunzi
2. self-cultivation
3. http://www. iep. utm. edu/n/neo-conf. htm

در قرن بیستم حتی به‌رغم تغییرات شگرف سیاسی و نظامی در کشورهای منطقه آسیای شرق، هنوز یک جنبش رقیب دیگر بر پایه نیوکنفسیوسیسم وجود دارد که از آن با عنوان کنفسیوسیسم جدید[۱] یاد می‌شود. در حالی که جنبش کنفسیوسیسم جدید سیمای نیوکنفسیوسیسم را دارد عمیقاً وارد گفتگو با فلسفه غربی شده است و شکل یک فلسفه جهانی فریبنده در آغاز قرن بیستم پیدا کرده است.

نیوکنفسیوسیسها در سه مکتب تجلی پیدا نمود. این مکاتب عبارت بودند از مکتب اصولگرایان[۲]، مکتب ادراکی[۳] و مکتب فراگیری شهودی[۴].

مکتب اصولگرایان

در قرن دوازدهم جاو شی (چو خسی)[5] دکترین مکتب اصولگرایان را تکمیل کرد. او تأثیرگذارترین فیلسوف چینی پس از منسیوس به‌شمار می‌رود. شی چهار کتاب را به‌عنوان هسته مرکزی آموزش کنفسیوسی تعیین کرد. این چهار کتاب عبارتند از: *داکسو* فراگیری بزرگ[۶]، *لونیو* قطعات ادبی[۷]، *منگ‌زی* کتاب منسیوس[۸] و *جانگ‌یونگ* دکترین میانگین[۹]، این چهار کتاب گفته‌های کنفسیوس و منسیوس است که توسط پیروانشان جمع‌آوری شده است. که همراه با تفسیر جاو شی پایه مواد امتحانی شد که باید برای ورود به خدمت دولتی به عمل می‌آمد. و تا قرن بیستم این شیوه امتحانات در چین برقرار بود.

مشخصه جاو شی در اندیشه نیوکنفسیوسی آن است که از نظر او چی ما چنان در ابتدا کدر است که ما نمی‌توانیم *لی* یا نظم اصول را برای خودمان کشف کنیم بر طبق نظر او برای روش کردن چی و دستیابی به دانایی باید به دقت این چهار کتاب را تحت‌نظر یک معلم فرزانه مطالعه کرد.

---

1. New Confucianism
2. School of Principle
3. the School of Mind
4. School of Evidential Learning
5. Zhu Xi (Chu Hsi)
6. the Daxue (Great Learning)
7. Lunyu (Analects)
8. the Mengzi (Book of Mencius)
9. Zhongyong (Doctrine of the Mean)

مکتب ادراکی

مکتب نیوکنفسیوسیسم ادراکی به‌وسیله لو شیانگ‌شانگ[1] معاصر جاو شی پایه‌گذاری شد. اما بزرگترین حامی او وانگ یانگ‌مینگ[2] (۱۵۲۹_۱۴۷۲م) یک فیلسوف، سیاستمدار، شاعر بزرگ همچنین ژنرال و کارمند دولتی بود. لو و وانگ به انتقاد از جاو شی و پیروان او به‌خاطر تقسیم خطرناک بین لی و چی و بین دانش و عمل پرداختند و بزرگترین چالش را متوجه التقاط اولیه جاو شی در عرصه مختلف تئوریک و عملی دائوشو نمودند.

وانگ در حالی که بسیاری از مشخصه‌های روش این جنبش را پذیرفت، اما یک تفسیر و تربیت متفاوت با شین[3] مشهور به قلب ـ ذهن[4] را مطرح کرد. از این روی فلسفه وانگ به‌عنوان شین شو[5] یا آموزش قلب ـ ذهن به‌منظور متمایز کردن آن از اصول آموزش جاو شی شناخته می‌شود.

این دو جاو شی و پیروان او را متهم کردند که تأکید آنها بر نیاز به شفاف کردن چی به‌منظور دیدن لی سبب جزمیت در مطالعه چگونگی دستیابی به فرهیختگی به‌جای آنکه واقعاً در عمل با فرهیختگی عمل کنیم شده است. لو و وانگ بر این نکته تأکید کردند که دانش و فرهیختگی با ما هستند. آنان ادعا کردند که هر فرد اگر تنها از ادراک خود در این زمینه بهره بگیرد می‌تواند ببیند که لی از آنها چه می‌خواهد. علاوه بر این آنها از این ایده حمایت کردند که دانستن اینکه فرهیختگی چیست انگیزه‌ای برای فرزانگی خواهد بود و در اصل فقط عمل فرزانه می‌تواند از بصیرت اخلاقی حاصل شود. در نتیجه بصیرت و عمل با یکدیگر همنوا هستند.

مکتب فراگیری شهودی

در دوران سلسله چینگ[6] (۱۹۱۱_۱۶۴۴) یک واکنش وسیع‌تر علیه شیوه فکر

---

1. Lu Xiangshang
2. Wang Yangming
3. xin
4. mind-heart
5. xinxue
6. Qing Dynasty

فلسفی جاوشی و وانگ به‌وجود آمد. فلاسفه کنفسیوسی در تلاش برای کشف ضعف‌هایی که سبب سقوط کنفسیوسیسم شد. بار دیگر تمدن پیش از سلسله مینگ را آزمودند. مکتب فراگیری شهودی تفکر در لی و چی را که در مکتب اصولگرایان بود و همچنین درونگرایی یا تأکید بر ادراک فردی در پیروان وانگ یانگ مینگ دی را رد کرد و به‌جای آن، فلاسفه کنفسیوسی پیروان خود را به بازخوانی مجدد متون کلاسیک برای کشف مجدد اخلاق حقیقی و دکترین سیاسی اجتماعی کنفسیوسیسم فراخواندند. این مطالعه دربر دارنده جوهره انتقادی مؤثر و روش علمی دقیق بررسی متون بود. این جنبش را که به‌عنوان یادگیری خانشو[1] می‌شناسند مجادله عظیمی را در ارتباط با اشتباه جدی وانگ و جاو شی به راه انداخت. این جنبش عظیم نیوکنفسیوسی نیز به‌عنوان مکتب فراگیری شهودی[2] شناخته می‌شود چرا که به ترکیب تاریخی و فلسفه تحقیقی در برابر آواز و شیفتگی مانگ به اندیشه متافیزیکی و اخلاق فردی خود اقدام کرد.

بزرگترین فیلسوف مکتب فراگیری شهودی دای جانگ[3] بود در طول قرن هیجدم میلادی او یک جدل لفظی مربوط به متن را طرح کرد که نشان می‌داد نیوکنفسیوسیسم در حال نمایش خود بر روی ایده‌های کنفسیوسی کلاسیک و بودیسم است. در حالی که کنفسیوسیسم با این مفاهیم بیگانه است. او بر این اعتقاد بود که این آموزش سبب شناخت حقیقت یا اصول با داوری ادراکی آنها در نیوکنفسیوسیسم شده است. او به‌دفاع از این ایده پرداخت که قاعده اصلی لی می‌تواند فقط در چیزها یافت شود. از این روی می‌تواند به‌طور واقعی از طریق گردآوری و تجزیه و تحلیل امور (اطلاعات) واقعی مورد مطالعه قرار گیرد.

این مکتب توجه خود را بر روی مطالعه امور انسانی به‌عنوان اینکه آنها با بهترین نمونه سر و کار دارند متمرکز می‌کند. در نتیجه در حوزه پژوهشگری فلسفی متمایز بود (مطالعه آوایی سخن).

کمبودهای نیوکنفسیوسیسم‌ها در قرن نوزدهم کاملاً آشکار شد. تفکر بر روی

---

1. hanxue

۲. درباره‌ای از متون از این مکتب با نام school of evidential research یاد شده است.

3. Dai Zhen (Tai Chen)

حقیقت طبیعت تعریفی برای تغییراتی که در نتیجه نفوذ غرب در چین پدید آمد، نداشتند.

در دهه ۱۹۸۰ فیلسوف جوان کانگ یووی[1] یک تلاش رادیکال برای وفق دادن کنفسیوس با دنیای مدرن به عمل آورد. او در رساله انقلابی خود کنفسیوس را به‌عنوان مصلح[2] طرح می‌کند که قدرت کنفسیوسیسم را برای اصلاح جامع نهادهای سیاسی و اجتماعی چین دریافته است و اگر چین می‌خواهد در برابر امپریالیسم غرب مقاومت کند، این اصلاحات اجتناب‌پذیر است. برنامه اصلاح کنفسیوسی کانگ به‌طور فشرده در سال ۱۸۹۸ ارائه شد. اما توسط قدرت سی شی[3] ـ امپراتریست بیوه محافظه‌کار چین ـ و دیگر حمایتهایی که در امپراتوری از وضع موجود می‌شد عقیم ماند. کانگ تبعید شد سپس در دهه ۱۹۳۰ ناسیونالیست‌ها تلاش دیگری برای احیای اخلاقیات کنفسیوسی در چارچوب جنبش برای زندگی جدید آغاز کردند.

---

1. Kang Yuwei
2. Confucius as a Reformer
3. Cixi

بخش سوم

تاریخ و اندیشه چین در عصر معاصر

فصل پنجم

تاریخ معاصر

سلسله چینگ، دوره گذار[1]

منچوها مجموعه‌ای از قبایل بادیه‌نشین بودند که با تصرف سرزمین چین و ورود به پکن در سال ۱۶۴۴ میلادی، توانستند با گسترش حوزه قدرت خود در سراسر سرزمین اصلی و متحد ساختن نقاط مختلف کشور یک امپراتوری یکپارچه در قلمرو چین ایجاد نمایند. در واقع، پس از فروپاشی سلسله یوان[2] در ۱۳۶۸ میلادی، منچوها دومین سلسله خارجی بودند که توانستند بیش از دو قرن و نیم (۱۶۴۴ـ۱۹۱۱) بر سرزمین چین فرمانروایی کنند. ده امپراتور این سلسله بیش از ۲۶۷ سال بر چین حکومت کردند. آنان در حقیقت وارث تمدن کهن پنج هزار ساله چین بودند که طی دورانی طولانی از ویژگیهای خاص خود برخوردار شده بود.

در زمان اقتدار سلسله چینگ، سرزمین چین وسیع‌ترین و پرجمعیت‌ترین قلمرو دنیا به‌شمار می‌رفت. چنان‌که پس از آن دیگر چنین وسعت قلمروی را تجربه نکرد. در این دوران، اقتصاد چین مبتنی بر کشاورزی بود. توسعه اقتصاد کشاورزی از دره رودخانه یانگ‌تسه شروع می‌شد و به تدریج به نقاط جنوبی کشور گسترش می‌یافت. اقتصاد کشاورزی چین تا قرن نوزدهم همیشه تعادل خودش را حفظ نموده بود، اما زمانی که هجوم کشورهای خارجی به چین آغاز شد نه تنها این سیستم کشاورزی سنتی از هم

1. Qing dynasty
2. yuan dynasty

پاشید، بلکه سیستم جدید صنعتی نیز جایگزین آن نشد. در نتیجه طی قرن هیجدهم و نوزدهم، بحران در سیستم اقتصاد کشاورزی سنتی و فقر و گرسنگی در میان مردم چین گسترش یافت.

در این دوران سرزمین چین به هیجده ایالت تقسیم گردید. برخی آمار، جمعیت چین را در اوایل سده نوزدهم بالغ بر سیصد میلیون و در اواسط قرن نوزدهم ـ در نتیجه انضمام سرزمینهای اطراف به سرزمین اصلی ـ حدود چهارصد میلیون نفر برآورد کرده‌اند.[1] امپراتوران چینگ موفق شدند برخی از مناطق اطراف سرزمین اصلی ـ از جمله تایوان را ـ به سرزمین چین ملحق نمایند.

با آغاز تهاجم غرب و شدت گرفتن تهدیدات بیرونی که این بار نه از ناحیه مرزهای شمالی و از سوی خشکی، بلکه از راه آبی به سراغ چین آمده بود تجار غربی و مبلغان مذهبی غرب[2] و پس از آن، سربازان و نیروهای نظامی وارد چین شدند که فصل جدیدی از تاریخ این کشور را رقم زدند به گونه‌ای که در نهایت فروپاشی سلسله چینگ و پایان دوران پنج هزارساله امپراتوری در سرزمین چین ورق خورد.[3]

امپراتوران سلسله چینگ اگرچه بسیاری از آداب و سنن چینیان را پذیرفتند، اما حتی پس از گذشت سالیان متمادی، میان خود و مردم چین که اکثریت قریب به اتفاق آنها از نژاد هان بودند، تفاوت قائل می‌شدند. منچوها همواره تلاش داشتند که فرهنگ و آداب و رسوم کهن چینی‌ها را تغییر داده، براساس انگاره‌های خودشان آن را شکل دهند. به‌عنوان مثال، درگذر سالها حکومت منچوها، به مرور شکل پوشش مردم چین عوض شد و فرهنگ تراشیدن موی سر و پوشیدن لباس منچوها میان مردم باب گردید. منچوها خود را جدا و برتر از مردم چین می‌دانستند. به همین دلیل طی دوران سلطه این سلسله بر سرزمین چین، هان‌ها در مناطق جنوبی مشکلات زیادی را برای امپراتوران این سلسله ایجاد کردند که با ورود بیگانگان به سرزمین چین و شروع بحرانهای داخلی، این ناآرامی‌ها به شکل شورشهای بزرگی علیه حکومت مرکزی پدیدار گردید.

به مرور امپراتوران این سلسله دریافتند که برای تسلط بر قلمرو وسیع تحت‌فرمان

---

1. http://www. chaos. umd. edu/history/modern. html
2. Missionary
3. http://www. chaos. umd. edu/history/modern. html

خود باید براساس هنجارها و فرهنگ چینی عمل نمایند. بدین‌ترتیب تفکر و نگاه چینی به امور در میان امپراتوران این سلسله رنگ و قوام بیشتری به خود گرفت. آنان برای غلبه بر مشکلات داخلی و تسلط کامل بر قلمرو خود، برخی از نمادهای سلسله مینگ را احیا کردند که در نتیجه ادبیات چینی در این دوران مجدداً رونق گرفت و مکاتب فلسفی به‌ویژه مکتب نیوکنفسیوسیسم در حوزه تمدنی چین رشد کرد. بر همین اساس می‌توان دوره حکومت منچوها بر سرزمین چین[1] را یکی از دوران طلایی فرهنگ و هنر این سرزمین به‌شمار آورد. در این دوران بود که بزرگترین رمان چینی به رشته تحریر درآمد.[2] البته لازم به ذکر است که منچوها در مدت حکومت بر سرزمین چین فرهنگ و زبان اصلی خودشان را حفظ کردند.

با گذشت زمان، نئوکنفسیوسیسم به‌عنوان اندیشه غالب امپراتوران سلسله چینگ پذیرفته شد. منچوها سعی کردند تا با نمونه‌برداری از نهادهای اجتماعی کهن و فلسفه چینی، اندیشه و خط‌مشی زندگی چینی را به‌عنوان الگوی زندگی مردم در سراسر امپراتوری خود دنبال نمایند. اندیشمندان نئوکنفسیوسی جایگاه ویژه‌ای در دستگاه حکومت یافتند، بدین‌ترتیب امپراتور چنان‌که در فلسفه و آموزه‌های باستان آمده بود بار دیگر به‌عنوان مرکز ثقل تمدن چینی به‌شمار آمد.

با این وجود منچوها نتوانستند در دوران حکمرانی خود بر سرزمین وسیع چین احساس دوگانگی میان خود و مردم این کشور را از میان بردارند. آنان مانع از آن می‌شدند که نژاد هان به سرزمین اصلی آنها، یعنی منچو وارد شوند و از ازدواج نژاد هان با منچوها جلوگیری به عمل می‌آوردند. در سیستم دولتی نیز اگرچه شالوده سیستم اداری و بوروکراسی سلسله‌های پیشین چین به‌ویژه سلسله مینگ را پذیرفته بودند، اما از سیستم مدیریت دوگانه پیروی می‌کردند و در تمام پستهای دولتی دو نفر گماشته می‌شدند تا با اعمال سیاستهای نظارتی بر عملکرد کارکنان چینی (هان‌ها) از سوی

---

1. Kingfisher Books - "The Kingfisher History Encyclopedia" - 2004 - Page 262

۲. این رمان با عناوین مختلف ذکر شده است شامل رؤیای عمارت سرخ، رؤیای تالار سرخ و داستان سنگ.

The dream of The red chamber
A dream of red mansions
The story of the stone

منچوها، کنترل دقیقی صورت گیرد.

یکی از علل موفقیت منچوها به‌ویژه در زمان حکومت سه امپراتور اول این سلسله (۱۷۹۶ـ ۱۶۶۲) تعهد و التزام آنان به حفظ نظم و اصول سنتی چین بود. به همین دلیل تاریخ‌نگاران از این یک قرن و نیم به‌عنوان دوران طلایی سلسله چینگ یاد می‌کنند. در این دوره که از آن با نام دوران صلح و ثبات یاد می‌شود سرزمین چین در اوج عظمت و اقتدار قرار گرفت و فرهنگ و هنر و ادبیات در سرزمین چین رونق گرفت. در همین ایام بود که به مرور پای مبلغان مسیحی به چین باز شد و مسیحیت در میان عامه مردم مجالی برای خودنمایی یافت.

سومین امپراتور سلسله چینگ چیانگ‌لونگ[1] نام داشت. در زمان وی سرزمین چین بیشترین گسترش سرزمینی را تجربه کرد او توانست با شکست اویغورها[2] و جونگارها[3] سرزمین سین کیانگ[4] را نیز به قلمرو سرزمین اصلی ضمیمه نماید، اما با شروع تدریجی شورشهای داخلی طی سالهای ۱۷۷۵ـ ۱۷۷۴ مقدمات تضعیف و به‌دنبال آن وادادگی امپراتوری چینگ و پایان قرنها حکومت فئودالیته در این کشور فراهم آمد.

آرایش نظامی منچوها

الگوی نظامی و نحوه آرایش نیروهای رزمی سلسله چینگ یکی از بهترین و کامل‌ترین سیستم‌های نظامی زمان خود به‌شمار می‌رفت. براساس این الگو سربازان به‌دسته‌جات و گروه‌های مشخصی تقسیم می‌شدند. از مجموع این دسته‌جات یگانهای بزرگی تشکیل می‌شدند که تحت یک علامت و یا پرچم مشخص تمرکز می‌یافتند. در واقع هر یک از این پرچمها یک لشکر مستقل را تشکیل می‌داد. در ابتدا نیروهای نظامی منچوها متشکل از هشت پرچم به نشانه هشت لشکر بود، ولی با گسترش قدرت سلسله چینگ تعداد لشکرهای امپراتوری افزایش یافت و از هشت پرچم به بیست‌وچهار پرچم رسید. نیروی نظامی منظم

---

1. Qianglong
2. Uigurs
3. Jung gars
4. Xingjian

و مقتدر سلسله چینگ عامل مهمی در ایجاد نظم و ثبات در قلمروی وسیع امپراتور به‌شمار می‌رفت.

بر اساس قوانین حکومتی، جنگجویان متعلق به امپراتور بودند و امپراتور مالک آنها محسوب می‌شد و سربازان کاملاً به وی وفادار بودند. به‌منظور تشویق سربازان وفادار به امپراتور، از آنان به‌عنوان مأموران آتی سیستم خدمات دولتی استفاده می‌شد.

نحوهٔ آموزش و حوزه به‌کارگیری سربازان منچو با همتایان چینی خود کاملاً متفاوت بود. نیروی نظامی که سلسله منچو به آن وابسته بود به دو دسته تقسیم می‌شدند. نیروهای هشت پرچم[1] که با اتکاء به آنان منچوها توانستند چین را فتح کنند. و نیروی نظامی دوم که ارتش سبز چینی[2] نامیده می‌شد که منچوها در قرن نوزدهم و پس از تسخیر چین آن را به‌وجود آوردند.

به‌تدریج و با بروز فساد تدریجی و بی‌کفایتی فرماندهان نظامی در قرن نوزدهم عوامل زوال و وادادگی سلسله منچو فراهم آمد که این مسئله سبب ایجاد هرج و مرج در ارتش و فروپاشی ساختار منظم نظامی آن شد. البته به وخامت گذاشتن وضعیت اقتصادی امپراتوری که وضعیت بد مالی سربازان را در پی داشت را نیز در این میان نباید از نظر دور داشت. به گونه‌ای که حقوق و مستمری سربازان به‌رغم تورم شدید اقتصادی از ابتدای شروع به‌کار سلسله حتی تا قرن نوزدهم تغییر نکرد و ممنوعیت سربازان ارتش هشت پرچم از حق داشتن شغل دیگر نیز باعث شد که آنان هرازگاهی به‌دستبرد و غارت اموال مردم بپردازند که این خود بر دامنه آشفتگیها می‌افزود. از سوی دیگر این واقعیت را نیز باید در نظر گرفت که منچوها پس از استیلا بر چین رفته‌رفته روحیه جنگاوری خود را از دست دادند و سربازان هشت پرچم به خوشگذرانی و زندگی معمول روی آوردند. سالها زندگی در صلح و عدم بروز جنگ و در پی آن کاهش آموزشهای نظامی این روند را تشدید کرد.

سیاست خارجی منچوها

نگرش غالب در دربار امپراتوری چینگ در عرصه سیاست خارجی برتری مطلق

1. The Manchu Eight-Banner Forces
2. The Chinese Green Standard Army (lu-ying)

چین بر تمام دنیا بود. امپراتور فرزند آسمان[1] به‌شمار می‌رفت که بر سایر انسانها برتری داشت و از جایگاه ویژه برخوردار بود و بالطبع هیچ کشوری نمی‌توانست از جایگاهی برابر با قلمرو امپراتوری برخوردار باشد. این نگرش باعث شد که طی سالیان متمادی سیاست انزواطلبی به‌عنوان اساس و شالوده سیاست خارجی سلسله چینگ مورد توجه قرار گیرد که نتیجه آن، غفلت از تحولات پیرامونی و عدم تطبیق شرایط و نیازهای جامعه با تغییرات بین‌المللی بود که در نهایت این رویکرد باعث شد تا توجه و هجوم کشورهای اروپایی به چین به‌عنوان یک فرصت اقتصادی فصل نوینی را در تاریخ این کشور بگشاید.[2]

برخورداری از سالها صلح و رضایت از وضعیت موجود، نوعی بی‌خبری از دنیای خارج از قلمرو چین را در پی داشت که منجر به شکاف عمیقی میان سرزمین اصلی و واقعیتهای جهان خارج گردید و با ورود قدرتهای غربی به چین طوفانی از تحولات اجتناب‌ناپذیر جامعه بسته این تمدن کهن را درنوردید.

تغییرات ساختار نظام بین‌الملل و هجوم قدرتهای غربی برای یافتن بازار و سرزمینهای جدید محیط پیرامون چین را دچار تحول ماهوی ساخت. غربیها در ابتدا خیلی تلاش نمودند تا براساس مناسبات دولت با امپراتوری چین رابطه برقرار نمایند، ولی نگرش برتری‌جویانه حکومت مرکزی چین مانع برقراری چنین رابطه‌ای گردید.

در میان کشورهای غربی، بریتانیا بیش از سایرین در پی تسخیر بازار تجاری چین بود. بریتانیا عمدتاً در پی چای و ابریشم چین بود و از آنجا که تمایلی به پرداخت طلا و نقره به‌جای آن نبود تلاش نمود در مقابل تریاک به سرزمین چین وارد نماید. مخالفت امپراتوری با این روند در نهایت منجر به بروز دو جنگ خونین میان طرفین گردید که طی سالهای طولانی تأثیرات عمیقی بر جامعه چین بر جای گذاشت.

بروز ناآرامی‌ها در قلمرو امپراتوری

براساس نظر بسیاری از تاریخ‌نگاران، یکی از رموز موفقیت سلسله چینگ طی دوران قدرت‌گیری تا اواسط دوره حکمرانی این سلسله بر چین، توجه فراوان به کنترل

---

1. Son of Heaven
2. Blanc De Chine, Robert H Blumenfield, Ten Speed Press, Jan 1, 2002, P. 121

شورشهای داخلی و ایجاد سد دفاعی مستحکم در برابر مهاجمان خارجی بود. علاوه بر آن، برخی از امپراتوران چینگ برخلاف رویه امپراتوران سابق به سیاست کشورگشایی توجه ویژه‌ای داشتند. براساس همین سیاست بود که به سرزمین مغولستان حمله کردند و حتی کنترل آسیای مرکزی و کوههای پامیر[1] و تبت را به‌دست گرفتند. به عبارت دیگر این سلسله از معدود سلسله‌هایی بود که در چین با اتخاذ سیاست حمله پیشدستانه، کلیه تهدیدات سنتی چین را فرو نشاند؛[2] اما در آستانه قرن نوزدهم و با گسترش بحران اقتصادی در قلمرو چین و به تبع آن رشد فشارهای داخلی ضرورت توسعه اقتصادی در جامعه امری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. با این حال و به‌رغم برخورداری چین از جمعیت انبوه، هیچ‌گونه صنعت و یا زیرساختهای لازم برای توسعه تجارت به‌ویژه در عرصه تجارت خارجی در این کشور وجود نداشت و در عمل اقتصاد سنتی چین نیز دیگر پاسخگوی نیازهای داخلی و شرایط نوین بین‌المللی نبود.

با توجه به بافت سنتی کشور مشکل ذکر شده ابتدا بیشتر در مناطق روستایی بروز نمود. وضعیت نابهنجار اقتصادی دهقانان و کشاورزان و عدم حمایت دولت مرکزی از وضعیت معیشت آنان باعث گردید که نظم سنتی این جوامع مختل گردد. از سوی دیگر تضعیف حکومت مرکزی و رشد فساد و رشوه‌خواری در سیستم بوروکراسی اداری کشور سبب گردید روز به روز بر تعداد متکدیان و اقشار فقیر جامعه افزوده شود که این روند زمینه لازم برای بروز شورشهای متعدد در مناطق مختلف چین را فراهم آورد.

علاوه بر مسائل و مشکلات داخلی، در دهه‌های پایانی دوران سلسله چینگ، امپراتورانی که به قدرت رسیدند عمدتاً جوان و یا کودک بودند و از عهده کنترل امور قلمرو وسیع خود برنمی‌آمدند و عملاً یکی از نزدیکان و یا مشاورین امپراتور بود که حکومت را اداره می‌کرد. این امر سبب گردید تا متولیان حکومت براساس انگیزه و منافع گوناگون خود به اداره امور بپردازند و تنها منافع کوتاه و یا میان‌مدت را در نظر بگیرند که این خود امپراتوری را از تدبیر اساسی مملکت‌داری دور ساخت.

همزمان با افزوده شدن بر مشکلات و بحرانهای اقتصادی، به‌ویژه از دهه ۱۸۴۰

---

1. Pamir Mountains
2. David Twicken - "Treasures of Tao: Feng Shui - Chinese Astrology - Qi Gong"- 2002 - Page 26

میلادی به بعد، گسترش فساد و ارتشاء در دستگاه اداری و کاهش کنترل و نظارت دولت مرکزی بر امور کشور شدت گرفت. با بروز شورش و ناآرامیهایی که مثل قارچ در گوشه و کنار سرزمین چین سر بر می‌آوردند کنترل امور از دست حکومت مرکزی خارج شد. و با افزوده شدن بر دامنه مخالفت‌ها در نقاط مختلف کشور انجمن‌های سری شکل گرفت. این انجمن‌ها افراد و گروه‌های مخالف با دستگاه امپراتوری را گرد می‌آورد. بعضی از اعضای این انجمن‌ها خود را وابسته به سلسله مینگ می‌دانستند و محور فعالیت آنها احیای عظمت سلسله‌های کهن چینی بود. برخی دیگر نیز سودای تشکیل سلسله جدیدی را در سر می‌پروراندند[1].

به این ترتیب بین دو جنگ تریاک یک سلسله شورشها و جنبش‌های وسیع مردمی در ابعاد سیاسی اجتماعی سراسر چین را در خود فرو برد. این شورشها نقش بسیار مهمی در فروپاشی سلسله چینگ بازی نمودند.

بیشتر جنبشهای ضد منچویی در مناطق جنوبی چین شکل گرفت همچنان‌که این مناطق در زمان به قدرت رسیدن منچوها آخرین حلقه‌های اتصالی به سلسله چینگ را به خود اختصاص دادند.

اگرچه دولت مرکزی در سرکوب شورشهای متعدد در گوشه و کنار چین تا اندازه‌ای توفیق یافت، اما افزایش روزافزون بحران اقتصادی در سراسر کشور و عدم پاسخگویی شیوه‌های سنتی به نیازهای روز جامعه، مشکلات عدیده‌ای را برای امپراتوری ایجاد نمود. تشدید اختلافات ارضی با کشورهای قدرتمند همسایه به‌ویژه روسیه و تقویت گروه‌های اصلاح‌طلب در داخل و همچنین حضور نیروهای خارجی بریتانیا، آلمان، فرانسه و آمریکا و تحمیل پیمانهای نابرابر به چینی‌ها و به‌دنبال آن تجارت نابرابر باعث تضعیف هرچه بیشتر پایه‌های امپراتوری چینگ گردید. این در حالی بود که کشورهای مهاجم خواهان حفظ امپراتوری ضعیف به‌عنوان دولت طرف مقابل خود بودند که در نهایت با تسلط جمهوری‌خواهان بر کشور، سلسله چینگ فرو پاشید و

---

۱. برای نمونه می توان به انجمن نیلوفران سفید White Lotus در شمال غربی کشور و شورش تراید سوسایتی Triad Society در جنوب اشاره کرد جنبش نیلوفر سفید آتش شورش گسترده‌ای را بین سالهای ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۴ میلادی برافروخت. این جنبش توسط جمعیتی از مبارزان زیرزمینی تشکیل گردید و به‌مدت نُه سال بخشهایی از سرزمین چین را دستخوش ناآرامی ساخت.

حکومت جمهوری قدرت را در دست گرفت.

وقوع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ باعث گردید که اروپا برای مدت طولانی در هرج و مرج خودساخته فرو رود. همین امر به انقلابیون این فرصت را داد تا از بستر مناسب فراهم شده پس از فروپاشی سیستم پنج هزار ساله امپراتوری ساختارهای جدید منطبق با شرایط نوین بین‌المللی در چین ایجاد نمایند.[1]

ورود کشورهای غربی به چین

بین سالهای ۱۸۳۹ لغایت ۱۹۴۹ میلادی را می‌توان دوران از هم پاشیدگی نظام قدیم و آغاز عصر جدید در چین دانست. در اوایل قرن شانزدهم‌زمانی که این تمدن با تجار کشورهای غربی مواجه شد، آنان را بربر قلمداد نمود، اما با رسیدن این وحشیان از راه دریا و گسترش تدریجی سیطره خود بر سرزمین چین، تحولات بسیار عمیقی را بر آن کشور تحمیل کردند؛ برای مثال پرتغالیها نخستین کشور استعماری بودند که در سرزمین اصلی، منطقه ماکائو، بندر گوانجو[2] کانتون[3] دست به ایجاد پایگاه تجارتی زدند و رفته‌رفته تجارت خارجی را در منطقه به انحصار خود درآوردند.

پس از این میهمان ناخوانده اسپانیا، بریتانیا و سپس فرانسه وارد منطقه شدند. با این همه امپراتوران چینگ بر اساس سیاست نگاه به درون، تمایلی به مراوده و تجارت با خارج مرزهای امپراتوری نداشتند. از این روی غربیها ناچار بودند برای انجام تجارت و دستیابی به بازار بکر و دست نخورده چین به‌رغم محدودیتهای موجود و نگاه نابرابر و عدم اعتماد امپراتوران منچو به خارجیان، کار را آغاز نمایند.[4] در این میان روسها که در همسایگی امپراتوری قرار داشتند از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند. چرا که همین همسایگی و نزدیکی آنها به سرزمین چین سبب شناخت بهتر چینیان از آنها شده بود. همچنین دغدغه همیشگی امپراتوری چین نسبت به امنیت و حفظ حریم مناطق شمالی شناخت روسها را ضروری ساخته بود از این روی نسبت به روسها نگاه

---

1. Ruling from the Dragon Throne, John Vollmer, Ten Speed Press , Jan 1, 2002, P. 8
2. Guangzhou
3. Canton
4. Carpentry and Building in Late Imperial China, Klaas Ruitenbeek, Brill Academic Publishers, Jan 1, 1996, P. 17 & 33

واقع‌بینانه‌تری وجود داشت.[1]

امضای قرارداد نرچینسک[2] با روسها در سال ۱۶۸۹ به‌منظور پایان دادن به مخاصمات مرزی و استقرار صلح در منطقه سیبری[3] و منچوری[4] در شمال شرق چین در طول رودخانه آمور[5] نیز در همین راستا بود. در حقیقت این نخستین قرارداد دوجانبه چین با یک کشور خارجی به‌شمار می‌رفت. به‌دنبال آن در سال ۱۷۲۷ نیز با امضای قرارداد کیاختا[6] سایر نواحی شرقی باقی‌مانده میان دو طرف نیز مرزبندی شد.

با توجه به مطالب گفته شده تلاشهای دیپلماتیک اروپا برای برقراری مناسبات تجاری با دولت چین مورد پذیرش امپراتور قرار نگرفت. تصور غالب آن بود که امپراتوری مقتدر چین نیازی به خارجیان و کالاهای نامرغوب آنها ندارد، اما خواه ناخواه به مرور تجارت میان طرفین آغاز و رو به توسعه نهاد. تجارت با سرزمین چین در حالی انجام می‌شد که خارجیان با محدودیت‌های زیادی مواجه بودند و تا سال ۱۷۶۰ تجارت با خارجیان عملاً تنها به بندر گوانجو محدود می‌شد.

جنگ اول تریاک[7]

در قرن نوزدهم، دول غربی به‌ویژه انگلستان تلاش زیادی برای گسترش امتیازات تجاری خود به شرق دور و نفوذ به درون چین و تسلط بر شریانهای اقتصادی آن به‌عمل آوردند. نخستین هدف غرب از جنگهای تریاک (۱۸۶۰ـ۱۸۵۶ و ۱۸۴۲ـ ۱۸۳۹) پیش بردن همین سیاست بود.

قرن هیجدهم چای وارداتی از چین به‌عنوان یک نوشیدنی جدید جایگاه ویژه‌ای در بازارهای کشورهای اروپایی و آمریکا یافت. همچنین ابریشم و ظروف چینی، مشتریان خوبی در آن سوی آبها پیدا کرد. در مقابل، بازار چین، به‌خاطر ساختارهای

---

1. http://www. chaos. umd. edu/history/modern. html
2. Nerchinsk سرزمین شمال غربی
3. Siberia
4. Manchuria
5. Amur River
6. Kiakhta
7. The Opium War (1939 - 1942)

اقتصاد سنتی و عدم گذر جامعه از مرحله تولید سنتی به تولید انبوه، از تأمین میزان کالای درخواستی و سفارشات خارجی ناتوان بود.

از سوی دیگر با توجه به سیستم‌های اقتصادی سنتی سایر کشورهای منطقه و کندی روند تجارت، بریتانیایی‌ها برای رونق‌بخشی به بازار، سیاست *تجارت سه‌مرحله‌ای کالا* را در پیش گرفتند بر این اساس کالاهای ساخت کشورهای اروپایی به‌طور عمده به کشور هند و برخی دیگر از کشورهای جنوب شرق آسیا برده می‌شد و پس از مبادله با محصولات محل، کالای مورد درخواست چین به بندر گوانجو حمل می‌گردید. با توجه به مزیتهای اقتصادی هند مهمترین محصول صادراتی انگلیسها به چین در اوایل قرن نوزدهم پنبه خام و تریاک شد. اهمیت نقش تریاک در جبران تراز منفی انگلیس در تجارت با چین این کالا به‌تدریج به‌صورت اساس تجارت بریتانیا در منطقه درآورد. این در حالی بود که بر اساس قانون امپراتوری چین، ورود تریاک به خاک این کشور ممنوع اعلام شده بود و به همین خاطر تجارت این محصول به‌صورت قاچاق صورت می‌گرفت؛ سود بالای تجارت تریاک و فساد بوروکراسی در چین تجارت این کالا را از توسعه روز افزون برخوردار کرد. به‌گونه‌ای که در ابتدا تجارت تریاک تنها در انحصار کمپانی هند شرقی بود، ولی با توجه به رونق بازار، دولت بریتانیا در دهه ۱۸۳۰ به تمام بازرگانان انگلیسی اجازه داد که با چین وارد تجارت تریاک شوند.

در سال ۱۸۳۹ دولت چین بعد از یک دهه مبارزه ناموفق با ورود و تجارت تریاک در خاک آن کشور، اقدام به وضع قوانین سخت تنبیهی به‌منظور جلوگیری از ورود آن نمود. در همین راستا امپراتور، مأمور ویژه‌ای به‌نام لین ژوسو[1] را برای نظارت و رسیدگی به اجرای این قوانین منصوب نمود. وی یک محموله بزرگ قاچاق تریاک متعلق به بازرگانان چینی را ضبط و گروه‌های مرتبط خارجی را دستگیر نمود و به‌دنبال آن بیست‌هزار صندوق تریاک متعلق به بریتانیا را نیز ضبط نمود. این اقدام با واکنش شدید دولت بریتانیا همراه شد و به علت عدم همراهی دولت چین با درخواست بریتانیا، در سال ۱۸۳۹ میان امپراتوری چین و دولت بریتانیا جنگی درگرفت که حدود سه سال به‌طول انجامید که به جنگ اول تریاک معروف شد.[2]

1. Lin Zexu (1785 - 1850)
2. Anglo - Chinese War

چین نتوانست در مقابل ناوگان دریایی نیرومند بریتانیا که مرزهای آبی جنوب کشور چین را محاصره کرده بودند مقاومت کند. عدم آمادگی چین برای جنگ و دست‌کم گرفتن توان نظامی دشمن باعث شد که نیروهای چینی توان مقابله با ارتش بریتانیا را نداشته باشند و در نهایت جنگ اول تریاک با پیروزی بریتانیا به پایان رسید.

شکست از نیروهای بریتانیا تأثیر بسیار عمیقی بر جامعه چین برجای گذاشت. چنان‌که برای نخستین بار این تصور که امپراتوری چین برتر از سایر ملت‌هاست به‌طور جدی زیر سؤال رفت و دیدگاه عموم نسبت به امپراتور و جایگاه وی در سیستم قدرت دچار شک و تردید گردید و بسیاری از اندیشه‌های پذیرفته شده کنفسیوسی نیز از این تردید مصون نماند.

همچنان‌که پیش از این ذکر شد اندیشه سیاسی در چین همانند شرق باستان بر اساس نگرش ناموسی به جهان هستی شکل گرفته بود. در این نگرش، جهان هستی دارای حساب و کتابی مشخص و غیرقابل تغییر دانسته می‌شد و قضا و قدر نقش مهمی در تعیین سرنوشت انسان داشت[1] و سیاست مصداق سنت به‌شمار می‌رفت و لازمه رسیدن به سعادت، زندگی در چارچوب سنت تعریف می‌شد. در نگرش کنفسیوسی[2]، در رأس تمام امور پسر آفتاب یا همان امپراتور قرار داشت که از نظم کهن نگهداری و نگهبانی می‌کرد. از همین روی یکی از مهمترین اشارات کنفسیوس

---

۱. این تفکر دقیقاً نقطه مقابل نگرشی به جهان بود که بر اساس آن سرنوشت انسان بر مبنای خواست و اراده خود فرد شکل می‌گرفت.

۲. در این نوع نگرش، کنفسیوس و اندیشه وی جاودان می‌گردد؛ زیرا وی سنت‌ها را یک‌جا جمع‌آوری می‌کند و به‌طور کامل دسته‌بندی می‌نماید و درنهایت آنها را به نسل‌های بعد انتقال می‌دهد و بدین‌ترتیب یک الگوی مشخص رفتار اجتماعی ایجاد نمود که حتی امروز نیز در زندگی روزمره مردم این سرزمین قابل درک و مشاهده می‌باشد. کنفسیوس مجموعه کامل این سنت‌ها را در شش کتاب جمع‌آوری و منتقل می‌نماید؛

❋ کتاب بهار و خزان که توسط خود کنفسیوس نگاشته شده است و تعیین چارچوب رفتار اجتماعی است و اصل سربلندی و وظیفه را یاد می‌دهد

❋ کتاب شعر که از آرمانها می‌گوید

❋ کتاب تاریخ که عبرت می‌آموزاند

❋ کتاب تقدیرات که از نیروهای دوگانه یین و یانگ می‌گوید

❋ کتاب موسیقی که نظم را یاد می‌دهد

❋ کتاب آئین که از رفتار مناسب سخن می‌گوید

در تبیین اندیشه سیاسی روزگار خود آن بود که انسانها در جای اصلی خود قرار ندارند و امپراتور باید عناوین افراد را اصلاح نماید و آنها را در جای واقعی خود قرار دهد و امپراتور به‌عنوان میزان، توانایی ایجاد عدالت ـ در مفهوم کهن آن ـ را دارا می‌باشد. در این نگرش امپراتور فرزند آسمان و تافته‌ای جدا بافته از سایر مردم به‌شمار می‌رفت و این تفکر طی هزاران سال میان عامه مردم ریشه دوانده بود، اما این همه با شکست امپراتوری از بربرهای غربی با چالشهای جدی مواجه شد از همین روی این شکست نقطه عطفی در تاریخ معاصر چین محسوب می‌شود.

در ادامه این تحولات که شکست لشگر امپراتور در جنگ با بریتانیا از یک‌سو و بروز کشمکش بر سر تصاحب قدرت در خاندان امپراتوری از سوی دیگر، قداست امپراتور را زیر سؤال برد. به عبارت دیگر، این روند وجهه آسمانی را که اساس تمایز امپراتور از سایر مردم تعبیر می‌شد، با چالش مواجه ساخت. در نتیجه اندیشه سیاسی کنفسیوس و جایگاه امپراتور در نگاه مردم دچار تزلزل گردید که حاصل آن بروز شورشهای متعددی در مناطق مختلف چین طی سالهای بعد بود که در نهایت تضعیف پایه‌های حکومت امپراتوری و سقوط آن را در پی داشت که در صفحات آینده به‌تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

به‌دنبال شکست چین در جنگ اول تریاک در سال ۱۸۴۲ قرارداد نانجینگ[1] میان طرفین در عرشه کشتی بریتانیا توسط مأموران ویژه امپراتور چین و نماینده تام‌الاختیار دولت بریتانیا به امضا رسید. بر اساس این قرارداد، پنج بندر کانتون، آموی، نینگ‌پو، شانگهای و فوچو که به بنادر پیمان شهرت یافتند به‌عنوان بنادر آزاد شناخته شدند و بازرگانی و داد و ستد کالا در آنها آزاد شد. همچنین کشتیرانی در آبهای داخلی به روی تجار خارجی گشوده شد. دولت بریتانیا جزیره هنگ‌گنگ را نیز که در نزدیکی بندر کانتون قرار داشت به تصرف خود درآورد و قوانین تجارت چین که فعالیت خارجیان را با مشکلات و محدودیت‌های عدیده‌ای مواجه می‌ساخت لغو گردید.

تعرفه‌های تجارت به پنج درصد ارزش کار محدود شد و برای شهروندان بریتانیایی حقوق برون‌مرزی و حتی حق قضاوت کنسولی (معافیت از قوانین چینی) وضع شد.

1. Nanjing Treaty

حق قضاوت کنسولی بدین معنا بود که فقط کنسول بریتانیا در چین حق قضاوت و محاکمه شهروندان بریتانیا را داشت و قوانین چینی در خصوص آنها اعمال نمی‌شد. همچنین غرامت سنگینی توسط دولت چین به طرف مقابل پرداخت گردید و دولت بریتانیا به‌عنوان دولت کاملةالوداد[1] شناخته شد. بدین‌ترتیب کلیه امتیازاتی را که چین به سایر قدرتها از قبل و یا در زمانهای آتی اعطا می‌نمود، شامل حال بریتانیا نیز می‌گردید.

این قرارداد تعامل چین با جهان خارج را تحت‌تأثیر قرار داد. نگاه نابرابر چین به سایر کشورها به یکباره دگرگون شد و نتیجه آن سرخوردگی و تحقیر ملی بود. بدین‌ترتیب دوره‌ای در روابط چین با سایر کشورها آغاز شد که بعدها چینی‌ها از آن به‌عنوان **قرن تحقیر ملی**[2] نام برده‌اند. طی این دوران بود که رفتار نابرابر خارجیان با دولت چین وارد مرحله جدیدی شد و با هر بهانه‌ای امتیاز جدیدی از دولت چین گرفته می‌شد.[3]

جنگ دوم تریاک

در نتیجه شکست چین در جنگ اول تریاک پنج بندر بزرگ چین تحت‌عنوان بنادر آزاد به روی کالاهای غربی باز شد و فعالیت بازرگانان خارجی در آنها فراهم گردید، اما هنوز غربیها برای تجارت در چین با مشکلات گوناگونی مواجه بودند.

مناطق داخلی به‌ویژه مناطق شمالی چین همچنان بکر و از دسترس غربیان مصون مانده بود و در عمل تجارت در آن مناطق میسر نبود. همچنین تجارت تریاک به‌عنوان سودآورترین کالای صادراتی بریتانیا به چین ــ در قلمرو امپراتوری ــ ممنوع بود و این امر محدودیت‌های زیادی برای بازرگانان بریتانیایی ایجاد می‌نمود. از سوی دیگر تجارت غربیها در سرزمین اصلی چین نیز هنوز باید در مناطق تعیین شده صورت می‌گرفت و آنها نمی‌توانستند در داخل حصار شهرها به داد و ستد بپردازند. این مسائل باعث شد تا

---

۱. کشورهای کاملةالوداد کشورهایی هستند که در صورتی که دولت میزبان امتیازی به دولت ثالثی اعطا نماید آنها نیز شامل آن امتیاز می‌گردند.

2. National Humiliationhttp://www. chaos. umd. edu/history/modern. html

3. Knowing China, Gregory Chow, World Scientific, Feb 1, 2003, P. 13

طی سالهای ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۰ جنگ دیگری از سوی کشورهای انگلیس و فرانسه بر چین تحمیل گردد که به جنگ دوم تریاک معروف گشت.

در این زمان در داخل امپراتوری، اشراف و کارگزاران عالی‌رتبه حکومت به دو دسته تقسیم می‌شدند. عده‌ای طرفدار قانونمند کردن تجارت تریاک برای کنترل بهتر آن بودند و در مقابل عده‌ای مخالف حضور بیگانگان در کشور و تجارت تریاک بودند و نجات چین و تغییر وضعیت موجود را تقابل با بیگانگان می‌دانستند. در نهایت امپراتور برای خاتمه دادن به این وضعیت و دستیابی به اتحاد داخلی تصمیم به آغاز جنگ گرفت که شکست مجدد چین در مقابل نیروهای بیگانه را در پی داشت. درنتیجه پیمانهای تین تیسن و پکن در سالهای ۱۸۵۸ و ۱۸۶۰ بین طرفین به امضا رسید و به موجب آن یازده بندر دیگر شامل قانون تجارت آزاد گردید و ورود خارجیان به درون کشور آزاد اعلام شد و بدین‌ترتیب واردات گسترده تریاک به داخل مرزهای چین آغاز گردید. کالاهای غربی در سراسر کشور از معافیت‌های مالیاتی برخوردار شدند. از سوی دیگر روسیه نیز با استفاده از فرصت ایجاد شده و ضعف حکومت مرکزی چین سرزمینهای زیادی را در مناطق شمالی این کشور به تصرف خود درآورد.[1]

علاوه بر این رویدادها در ژوئیه سال ۱۸۴۴ میلادی قرارداد وانگهیای میان چین و آمریکا به امضا رسید که به موجب آن تجار آمریکایی از مصونیت خاص برخوردار شدند و نوعی کاپیتولاسیون برای شهروندان و بازرگانانی که در چین فعالیت داشتند به‌رسمیت شناخته شد.

مسیحیت در چین

همان‌گونه که پیش از این عنوان شد در مناطق جنوبی چین، مناسبات تجارتی تنها عامل ایجاد ارتباط میان چین با دنیای غرب نبود. از قرن سیزدهم مبلغان مذهبی کاتولیک روم سعی داشتند که در چین کلیسا احداث نمایند. به‌رغم تمام تلاشها تا سال ۱۸۰۰ تنها در حدود صد هزار نفر چینی به دین مسیحیت گرویده بودند. با توجه به مشکلات روزافزون اقتصادی، مبلغان مذهبی برای جذب پیروان بیشتر به فعالیتهای

---

1. http://www. chaos. umd. edu/history/modern. html

تبلیغاتی خود در عرصه‌های گوناگون افزودند. آنان علاوه بر موضوعات دینی و مذهبی پاره‌ای از صنایع و علوم جدید غربی نظیر ریخته‌گری و ساخت توپ جنگی، تقویم، جغرافیا، ریاضی، موزیک، نقشه‌کشی، هنر و معماری غربی را در چین گسترش دادند.

با افزایش تدریجی تعداد چینی‌های مسیحی‌شده تشکل‌های جدیدی در خاک چین ایجاد کردند، برخی از این گروه‌ها اقدام به ارائه تعاریف جدیدی از مسیحیت در چارچوب تفکر و اندیشه سنتی چین نمودند، یعنی با پذیرش اصول کلی مسیحیت برخی آئین‌ها و تشریفات و اعتقادات کهن مربوط به کنفسیوس را نیز حفظ کردند. لازم به ذکر است که این دسته از چینی‌های مسیحی از نظر پاپ مرتد شناخته می‌شدند.[۱] یکی از بهترین نمونه از این گروه‌ها و بروز این حالت چیزی بود که در شورش تای‌پینگ‌ها جلوه‌گر شد.

شورش تای‌پینگ‌ها[۲]

در اواسط قرن نوزدهم، مشکلات متعددی دولت مرکزی چین را احاطه کرده بود. مصائب طبیعی نظیر خشکسالی و قحطی و سیل‌های متعدد در برخی مناطق کشور بحران اقتصادی موجود را تشدید می‌کرد. از طرف دیگر دولت مرکزی در وضعیت نابسامانی قرار داشت و کنترل نواحی مختلف از دست دولت خارج شده بود. فساد اداری و ناکارآمدی سیستم بوروکراسی کشور باعث شده بود که خدمات اجتماعی و رفاه عمومی به حداقل ممکن تنزل یابد.

شکست مجدد لشکریان امپراتور از نیروهایی که تا پیش از این با دیده تحقیر به آنها نگریسته می‌شد، احساسات ضد منچویی را بیش از پیش در چین تقویت نمود. نتیجه این وضعیت بروز شورشهای متعدد در نواحی مختلف چین به‌ویژه نواحی جنوبی بود. در واقع در زمان به قدرت رسیدن منچوها در سده هفدهم، مردم جنوب چین آخرین کسانی بودند که در مقابل لشکریان منچو تن به تسلیم دادند و در اواسط قرن نوزدهم نیز اولین منطقه از سرزمین چین بودند که تحولات جدید را تجربه نمودند. حضور نیروهای خارجی در مناطق جنوبی چین و شروع تجارت و به تبع آن تعامل با

---

1. http://www. chaos. umd. edu/history/modern. html
2. The Taiping Rebellion (1851 - 1864)

خارجیان و از سوی دیگر فعالیت گسترده مبلغان مذهبی برای رواج دین مسیحیت باعث گردید که در مناطق جنوبی چین شرایط ویژه‌ای ایجاد گردد. نتیجه این وضعیت شکل‌گیری و شروع بزرگترین شورش تاریخ چین به نام شورش تای‌پینگ‌ها بود. این شورش توسط هونگ ژیو کوان[۱] معلم یک روستا که کاندیدای ناموفق امتحانات ورودی برای انجام خدمت در سیستم خدمات دولتی بود طراحی و هدایت گردید.

تشدید بحرانهای داخلی باعث شد که خیلی زود عده کثیری در اطراف وی جمع شوند و بدین‌ترتیب در سال ۱۸۵۱ هونگ ظهور دولت تای‌پینگ را تحت‌عنوان **قلمرو بزرگ صلح آسمانی** اعلام داشت. هونگ خود را پادشاه آسمانی می‌نامید که هدف اصلی آنها ایجاد پادشاهی صلح بزرگ آسمانی بود. بدین‌ترتیب نظم جدیدی در مناسبات قدرت کشور چین شکل گرفت.[۲] یکی از اقدامات اولیه تای‌پینگ‌ها ایجاد نیروی نظامی منطقه‌ای بود که از نیروهای مبارز زیرزمینی و دهقانان مسلح تشکیل می‌شد.

تای‌پینگ‌ها بر خداپرستی تأکید داشتند و بودائیان را کافر و بت‌پرست می‌پنداشتند به همین خاطر معابد آنها را آتش می‌زدند. آنها اصلاحات اجتماعی گسترده‌ای را در دستور کار داشتند ممنوعیت کشیدن تریاک، بهبود وضعیت زنان و استخدام آنها به‌عنوان کارمندان دولت و کاهش میزان مالیاتها از جمله اصلاحات مورد نظر آنان بود.[۳] ایده تای‌پینگ‌ها احیای افسانه قدیمی *دولت رفاهی* در میان مردم چین بود که براساس آن، رعایا مالکین زمین می‌شدند و به‌صورت دسته جمعی بر روی زمین‌ها کار می‌کردند و بردگی و خدمات اجباری در آن دولت جایی نداشت. به عبارت دیگر نظم کلانی بر همه چیز قالب بود.

هونگ ایدئولوژی جنبش خود را براساس ترکیبی از اندیشه سیاسی چین باستان که در تفکرات کنفسیوس‌های کلاسیک[۴] و اتوپیانیست‌ها[۵] تجلی یافته بود، همراه

---

1. Hong Xiu Quan (1814 - 1864)
2. http://www. chaos. umd. edu/history/modern2. html#taiping
3. Chung Li Chang, The Taiping Rebellion, History and Document, Vol. 3 (University of Washington press), 1967
4. Preconfucian
5. Utopianism

با اصول کلی تعالیم مسیحیان پروتستان بنا نمود و با افزودن عقاید شخصی خویش بینش جدیدی را پی ریخت که در آن، دارایی افراد مشترک و زنان و مردان حقوق برابر داشتند.

اصول و چارچوب اصلی آئین تای‌پینگ‌ها مذهب پروتستان بود. تای‌پینگ‌ها کتاب مقدس انجیل را به زبان چینی ترجمه کردند. آنها در اصول به مسیحیت پایبند بودند، ولی در بعضی از فروع براساس نگرش و مرام خود عمل می‌کردند. به‌عنوان مثال اصل تثلیث در چارچوب مفاهیم این گروه نمی‌گنجید، به روح‌القدس اعتقاد داشتند، ولی معتقد بودند که روح‌القدس روزگاری از آسمان به زمین خواهد آمد و در جسم یکی از رهبران آنها یعنی دوانگ وانگ و یا سویی چوآ حلول می‌نماید.

عده‌ای از مورخان علت این نوع نگرش تای‌پینگ‌ها را ترجمه ناقص متن انجیل به زبان چینی عنوان داشته‌اند، ولی چنین به نظر می‌رسد که این تغییرات بیشتر به‌منظور تطبیق دادن مفاهیم مسیحیت با اخلاقیات چینی و ارائه تصویر جدیدی از آئین مسیحی با نگاه چینی بود. جنبش تای‌پینگ در عین اینکه یک جنبش ضد امپراتوری به‌شمار می‌رفت در تلاش بود در جامعه چین بر اساس اندیشه سیاسی جدید، نظم نوین در افکند. این جنبش برای مدت سیزده سال امپراتوری چینگ را با مشکلات عدیده‌ای مواجه ساخت که نتیجه آن ویرانی ایالات مرکزی و تضعیف امپراتوری منچو بود.

هونگ شیو چوا مشهور به تای‌پینگ (یعنی پادشاه آسمانی) قریب به نه سال در پایتخت خود نانکن بر نیمی از سرزمین چین حکومت کرد. حتی نیروهای او تا یکصد مایلی پکن هم پیشروی کردند و چیزی نمانده بود که یک سلسله چینی به‌جای منچوها روی کار بیاید. تای‌پینگ‌ها تمام شرایط لازم برای کسب موفقیت کامل و به‌دست آوردن قدرت در چین را دارا بودند. این شرایط شامل: ایدئولوژی پیشرفته مذهبی، افکار ملی‌گرایانه سنتی مردم استثمار شده و حمایت کامل آنها از شورش، رهبری اندیشمند و بالاخره برنامه اصلاحی پیشرفته بود. اما نتوانستند از فرصت به‌دست آمده به درستی استفاده کنند.

برخی مورخان علت اصلی شکست تای‌پینگ‌ها را دخالت بیگانگان به نفع امپراتور در جنگ عنوان می‌کنند. اما ریشه‌های اصلی شکست این جنبش را باید

در پشت کردن به بسیاری از انگاره‌های چین باستان و تلاش برای جایگزینی اصول پروتستان با اندیشه سیاسی چین باستان جستجو کرد.

یکی از مهمترین عوامل شکست این نهضت، هجوم بی‌رحمانه آنها به کنفسیوس به‌عنوان اساس و شالوده اخلاق چینی و فرهنگ و بستر رفتار اجتماعی مردم چین بود، همچنین تأکید آنها بر اصلاحات اجتماعی و بنیادی بر خلاف رویه کهن و فرهنگ و تمدن پنج هزار ساله از عوامل شکست این نهضت بود.

به‌رغم اینکه هونگ سعی کرده بود که مذهب پروتستان را با الگوی چینی در هم آمیزد، ولی تضاد این جنبش با سایر ادیان بومی و طرد بسیاری از تفکرات پذیرفته شده از سوی جامعه چین عامل اصلی شکست جنبش بود. علاوه بر این نباید این نکته را از نظر دور داشت که در سالهای پایانی این جنبش شکاف عمیقی میان سران نهضت درگرفت که ضربات سختی به آن وارد آورد همچنین عدم برخورداری از افراد کاردان و ساختار اداری قوی در مناطق تحت‌تصرف و تعجیل در اجرای برنامه‌های ارائه شده توسط حکومت و تطبیق ندادن آنها با وضع موجود از دیگر عوامل مهم ناکامی جنبش تای‌پینگ‌ها به‌شمار می‌رود.

در ارتباط با دولتهای غربی نظیر انگلیس و فرانسه باید دانست که آنان ترجیح می‌دادند به‌جای مواجه با یک حرکت و جریان نوپا در سرزمین چین، با حکومت ضعیف سلسلهٔ چینگ طرف باشند، بنابراین ارتش امپراتور در برابر هجوم تای‌پینگ‌ها از سوی دولتهای غربی حمایت می‌شد و با کمک آنان امپراتور سرانجام توانست تای‌پینگ‌ها را از پیش رو بردارد. آمار و ارقام مندرج در مدارک و اسناد تاریخی حاکی از آن است که بیش از سی میلیون نفر در طول سیزده سال جنگ ـ میان دولت مرکزی با تای‌پینگ‌ها در چین ـ کشته شدند.

مهمترین ویژگیهای تای‌پینگ را می‌توان دهقانی‌بودن و ضدیتش با منچوها و بیگانه‌ستیزی دانست ضمن آنکه این نهضت در پی ایجاد حکومت جدید ـ اما نه احیای امپراتوری‌های سابق ـ در چین بود.

در سال ۱۸۶۰ فردی به نام زنگ گائوفان[1] از استان هونن[2] به‌عنوان نماینده ویژه

1. Zeng Guofan
2. Hunan Province

دولت و استاندار منطقه نانجینگ انتخاب شد. او موفق شد ارتش قدرتمندی از منطقه هونن گرد آورد و با اعمال سیستم مالیاتی جدید، اقتدار و قدرت خود را در منطقه تثبیت نماید. وی به متفکرین و نخبه‌های *هان* چینی اعتبار و قدرت بخشید که البته این خود به شکل عاملی برای تضعیف حکومت مرکزی در منطقه درآمد همزمان با تحولات فوق، شورشهای متعددی در سایر مناطق شدت گرفت که می‌توان از جنبش نظامی نیان[1] در جنوب غربی چین و شورش مسلمانان نام برد.

در مجموع طی آن سالها، شش شورش جدی در چین شکل گرفت که نخستین آن شورش تای‌پینگ‌ها بود. شورش دیگری نیز در شمال کشور توسط نین‌ها بین‌سالهای ۹۸ـ ۱۸۵۳ برپا شد و چهار شورش هم از سوی مسلمانان چین در مناطق شمال غربی و جنوب غربی و آسیای مرکزی در دهه‌های شصت و هفتاد قرن نوزدهم رخ داد.[2]

از مهمترین شورش مسلمانان جنبشی بود که در منطقه ترکستان، جایی که بیشتر مردمش را مسلمانان تشکیل می‌دادند، بروز نمود[3]. هنوز شورش تای‌پینگ کاملاً فروکش نکرده بود که این شورش به رهبری شخصی به نام یعقوب بیگ در سال ۱۸۶۳ در اعتراض به‌وضعیت آشفته موجود علیه حکومت منچوها آغاز گردید. آنان توانستند مقامات چینی را برای مدتی از منطقه خود بیرون نمایند. اگرچه این شورش در مراحل نخستین جنبه مذهبی ـ اجتماعی داشت، ولی کم‌کم شکل ضدحکومتی به خود گرفت و بسیاری از غیرمسلمانان نیز با آن همراه شدند، اما سرانجام دولت مرکزی توانست با در هم کوبیدن این جنبش مجدداً قدرت را در منطقه به کنترل خود درآورد.

نکته قابل توجه آنکه هیچ‌کدام از این جنبش‌ها نتوانستند در عمل با هم متحد شوند، در عین آنکه در شعارها و پاره‌ای از آرمانهای خود نظیر مخالفت با حکومت منچوها اشتراک داشتند. به‌رغم آنکه این جنبش‌ها در بسیاری از مواقع به یکدیگر یاری رساندند، ولی هیچ‌وقت تلاش قابل توجه‌ای برای کمک، حفظ و نجات یکدیگر

---

1. Nian Army uprising
2. James p. Harrison The communists and Chinese peasant Rebellion New York Athenaeum (1955) pp. 91 - 96.

۳. مسلمانان از نژاد هان نبودند و بیشتر از نژاد دونگان و یا خویی بودند.

در جنگ با دولت مرکزی به‌عمل نیاوردند و در عمل هرکدام تنها به فکر حفظ و تثبیت موقعیت خویش برآمدند. شاید بتوان گفت که علت اصلی عدم ایجاد اتحاد و همبستگی، وجود اختلاف نگرش و ایدئولوژیهای متفاوت آنها بوده است.[1]

نقش بیگانگان در تضعیف امپراتوری چینگ

نخستین اقدام خارجی برای سرنگونی و از میان برداشتن امپراتوری چینگ توسط روسها انجام شد که در حال توسعه نفوذ خود در منطقه آسیای مرکزی بودند.

در دهه ۱۸۵۰ ارتش تزار به منطقه هیلانگ جیانگ[2] هجوم بردند و منچوها را شکست دادند و قرارداد نرچینسک[3] را به آنها تحمیل کردند. بعد از این واقعه، در طول سده نوزدهم چین شاهد حضور طولانی‌مدت روسها در سرزمین اصلی و حتی در شهر پکن بود. اگرچه این حضور برای روسها بهره‌های فراوان داشت و آنان از دانش و هنر چینی بهره‌های فراوان بردند، اما برای پکن چیزی جز تحقیر و تحمل حضور بیگانه معنای دیگری نداشت.

از دهه ۱۸۶۰ به بعد هجوم خارجیان به بهانه‌های گوناگون به سرزمین اصلی افزایش یافت و قراردادهای بسیاری توسط آنان به چین تحمیل شد. شاید بهترین بهانهٔ دولتهای غربی برای بسط نفوذ خود در این کشور به اندازه کشته شدن مبلغان مذهبی در چین پرفایده نبود. هر بار که یکی از آنها کشته می‌شد فرصت مناسبی پیش می‌آمد که مبلغ هنگفتی به‌عنوان غرامت دریافت گردد و امتیازات جدیدی کسب شود. در سال ۱۸۸۹ قدرتهای جهانی تمامی سواحل چین را در اختیار داشتند و طبق قراردادهایی با مدت‌زمان بیست و پنج الی نود و نه سال این سواحل را از دولت چین رهن می‌نمودند.

دول غربی امتیازات خود را با زور و تحمیل نیروی توپخانه کشتی‌های جنگی به‌دست می‌آوردند و از آن پشتیبانی می‌نمودند. فرانسه منطقه جنوبی چین را به‌طور کامل در تصرف داشت و رسماً آن را تبدیل مستعمره خود کرده بود که بعدها نام

---

1. The Complete Idiot's Guide to Modern China, Vanessa Lide Whitcomb & Michael Benson, Alpha Books, Sep, 20, 2002, P. 22
2. Heilong Jiang
3. Nerchinsk

ویتنام جنوبی بر آن نهاده شد. در سال ۱۸۶۴ نیز برای کامبوج سیستم قیمومیت ایجاد نمود. همچنین فرانسه به‌دنبال پیروزی در جنگ با چین در سال ۸۵ ـ ۱۸۸۴ منطقه آنام[1] را به تصرف خود درآورد. انگلیس نیز کنترل برمه را به‌دست آورده بود. روسیه هم در منطقه ترکستان داخلی چین که مناطق خـودمختار سین‌کیانگ ـ اویغـور امروزی بخشی از آن می‌باشد ـ را تحت‌نفوذ خود درآورده بود.

در سال ۱۸۹۸ انگلستان نیز توانست با استفاده از شکست دولت چین از ژاپن (۱۸۹۵ـ۱۸۹۴) به بهانه دفاع از مستعمره هنگ کنگ در سال ۱۸۹۸ طی قرارداد پکینگ[2] اجارهٔ مرزهای شمالی کالون و جنوب رودخانه شن‌زی[3] و همچنین جزایر مجاور را از امپراتوری چین درخواست کند و با انعقاد قراردادی برای یک دوره نود و نه ساله این مناطق را تا سی‌ام ژوئیه ۱۹۹۷ به اجاره خود درآورد. با انعقاد این قرارداد مساحت مستعمره هنگ‌کنگ از صد و ده کیلومتر به بیش از هزار کیلومتر افزایش یافت. «مرزهای جدید»[4] نامی بود که به این مناطق داده شد. به این‌ترتیب این مناطق عملاً از حاکمیت چین خارج شد. همین امر سبب گردید قلمرو مستعمراتی بریتانیا تا حد قابل توجه‌ای توسعه یابد و در پی آن پرتغال که برای مدت سیصد سال ماکائو را تصرف کرده بود، در سال ۱۸۸۷ توانست آنجا را رسماً در اختیار کامل خود بگیرد.

در همین ایام با بروز تحولات داخلی در کشور ژاپن، آن کشور بعد از صدوپنجاه سال انزوا و گوشه‌گیری، وارد مناسبات قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی گردید. ژاپن بعداز گذراندن یک دوره پیشرفت و اعمال سیاست نگاه به درون، با اتخاذ سیاست نگاه به بیرون در سال ۹۵ـ۱۸۹۴ توانست چین را شکست دهد و براساس قرارداد شیمونوسکی[5] چین، جزیره تایوان و جزیره پنگ‌هو[6] به ژاپن واگذار شد. همچنین چین مجبور شد غرامت سنگینی به طرف مقابل بپردازد و ژاپن مجوز تأسیس و استقرار صنایع خود در چهار بندر چین را به‌دست آورد. همچنین تسلط ژاپن بر کره از سوی چین به رسمیت

---

1. Annam
2. convention of peking
3. shen zen river
4. New Territoies
5. Shimonoseki
6. Penghu

شناخته شد.

بدین‌ترتیب طی سالهای یاد شده کشورهای بریتانیا، ژاپن، روسیه، آلمان، فرانسه، بلژیک هر کدام توانستند حوزه نفوذ مشخصی در چین به‌دست آورند. آمریکا تنها کشوری بود که تا این زمان نتوانسته بود هیچ امتیاز ارضی در چین به‌دست آورد. به همین دلیل این کشور در سال ۱۸۹۹ سیاست *درهای باز*[1] را در چین پیشنهاد داد. براساس این سیاست تمام کشورهای خارجی در قلمرو چین از حقوق و امتیازات مساوی برخوردار می‌شدند. این امتیازات در کلیه بنادر داخلی و خارجی، نقاط نفوذ تعریف شده برای قدرتهای حاضر در چین قابل تعمیم بود. به جز روسیه کلیه کشورهای مهاجم طرح آمریکا را پذیرفتند و شرایط جدیدی در سرزمین چین حاکم شد.[2]

نهضت تحکیم مشروع[3]

نتایج تلخ جنگهای تریاک، قراردادهای نابرابر، شورشهای متعدد و ناکارآمدی حکومت مرکزی سبب گردید که در اواسط قرن نوزدهم برخی از مقامات ارشد حکومت مرکزی فکر تغییر ساختارهای سیاسی و اجتماعی چین را در سر بپرورانند.

این تفکر جدید به‌ویژه در میان چینی‌های نژاد هان که در ساختار حکومت نفوذ و حضور داشتند دنبال می‌شد. بدین‌ترتیب مقامات هان تدریس زبان و دانش غربی را ترویج دادند و به‌دنبال آن مدارس ویژه‌ای برای همین منظور در شهرهای بزرگ دایر نمودند و کارخانجات تولید سخت‌افزارهای جنگی و کشتی‌سازی احداث کردند و به مرور آداب و رسوم دیپلماتیک غرب توسط سلسله چینگ پذیرفته شد. به‌دنبال آن تعدادی از دانشجویان برای ادامه تحصیل و فراگیری علوم جدید از سوی دولت به خارج اعزام شدند و بازسازی مجدد جامعه چین این بار بر اساس روشهای عملی غرب صورت عینی به خود گرفت.

البته روند مدرن‌سازی در چین با مشکلات بسیاری همراه بود. سیستم بوروکراسی شدیداً تحت‌تأثیر آیین نوکنفسیوسی بود. هنوز جامعه چین از بحران داخلی و

---

1. Open Door Policy
2. http://www. chaos. umd. edu/history/modern2. html#taiping
3. Self Strengthening Movement

شورشهای گوناگون رنج می‌برد و حمله بیگانگان تمامیت ارضی آن را تهدید می‌کرد.[1] تلاش برای پیوندزدن فناوری و دانش غربی با نهادهای سنتی چین به **نهضت تحکیم مشروع** معروف شد که از سردمداران این جنبش زو زونگ‌تانگ[2] و لی خونگ‌جانگ[3] از مبارزان نهضت تای‌پینگ بودند که سالها با دولت مرکزی جنگیده بودند.

طی سالهای ۱۸۹۴ ـ ۱۸۶۱ وجود مدیران و دانشوران و صاحب‌فکرانی آشنا به علوم جدید سبب توسعه صنایع مادر، ارتباطات، حمل و نقل و در نهایت مدرن‌سازی ارتش چین گردید.[4] اما به‌رغم تواناییها و نوآوریها و وجود مدیرانی مقتدر، این جنبش نیز از اهمیت و نقش نهادهای سیاسی و تئوریهای اجتماعی غافل ماند موضوعاتی که عامل اصلی توسعه و نوآوری و مدرنیته در غرب به‌شمار می‌روند. این غفلت و عدم برخورداری از نهادهای قدرتمند در بدنه سیاسی اجتماعی جامعه باعث ناکامی این جنبش و در نهایت شکست آن شد به گونه‌ای که نیروهای محافظه‌کار امپراتوری به رهبری امپراتریس توانستند بار دیگر شیوه‌های سنتی خود را ابقا نمایند.

همزمان با این تحولات، اقدامات و فعالیتهایی از سوی محافظه‌کاران دستگاه امپراتوری برای احیای عظمت سلسله چینگ آغاز شد که مهمترین هدف آنان احیا و حفظ نظام سنتی در چین و مخالفت با تحولات فوق بود که بعدها به احیای تانگ‌زی[5] معروف گردید. این نامگذاری به این علت بود که تحولات فوق در زمان امپراتور تانگ‌زی[6] صورت گرفت که در اصل توسط مادر امپراتور جوان، امپراتریست سی‌شی[7] طراحی و هدایت می‌شد.[8]

1. The Class of,1761 Iona D Man-Cheong, Stanford University Press, Mar,1, 2004, P.278
2. Zuo Zong Tang (1812 - 1885)
3. Li Hongzhang (1823-1901)
4. http://www. chaos. umd. edu/history/modern2. html#taiping
5. Tangzhi Restoration
6. Emperor Tangzhi (1862 - 1874)
7. Empress Dowager Ci Xi or Tzu Hsi (1835 - 1908)
۸. نام اصلی وی Xiao Lan بود. Cici به معنی مادر مقدس می‌باشد. وی در سال ۱۸۶۱ به همسری امپراتور شیان فن Xianfeng درآمد که بعد از مرگ وی پسر شش ساله خود به نام تانگ‌زی را امپراتور معرفی نمود و قدرت عملاً در دست خودش افتاد. پسر وی در نوزده سالگی مرد و بدین ترتیب وی برادرزاده‌اش به‌نام گوانگ‌شو را در چهار سالگی به نام امپراتور معرفی کرد و بدین‌ترتیب قدرت باز هم در دست خودش باقی ماند. موقعی که امپراتریست قدرت را در دست گرفت، حدود بیست و شش ساله بود و حدود چهل و هفت سال حکومت کرد.

اقدامات مربوط به بازسازی جامعه چین و روند اصلاحات دیری نپائید و محافظه‌کاران به رهبری امپراتریست موفق شدند در سال ۱۸۹۸ روند اصلاحات را متوقف نمایند.

اصلاحات صد روزه و پیامد آن

بعد از مرگ امپراتور تانگ‌زی، امپراتریست برادرزاده خود به‌نام گوآنگ‌شو[1] را به‌عنوان امپراتور معرفی نمود. در سال ۱۸۹۸ گوآنگ‌شو دستور داد اصلاحاتی در کشور انجام شود. هدف این اصلاحات تحول ساختارهای سیاسی، اجتماعی و سازمانی عنوان شد، اما این اصلاحات فقط صد و سه روز، یعنی از یازده ژوئن لغایت شانزده سپتامبر ۱۸۹۸ دوام آورد و در نهایت با توطئه امپراتریست ناکام ماند.

در حقیقت منشأ اقدامات اصلاحی امپراتور تفکر و اندیشه و درایت عده‌ای از دانشوران و اندیشمندان اصلاح‌طلب مترقی بود که اعتقاد داشتند امپراتوری نیاز به بازسازی مجدد دارد. آنان بیشتر تحت‌تأثیر تحولات ژاپن و روند مدرنیزاسیون در آن کشور بودند بر همین اساس معتقد بودند که چین به چیزی بیش از نهضت تحکیم مشروع نیاز دارد. به اعتقاد آنها برای بازسازی و احیای عظمت چین، اصلاحات و تغییرات در حوزه‌های مختلف ـ در کلیه نهادها و سازمانها ـ حتی در ایدئولوژی حکومت ضروری است.[2]

شکست چین در جنگ با ژاپن، بین‌سالهای ۹۵ـ۱۸۹۴، تأثیر عمیقی در افکار عمومی مردم چین برجای گذاشت و در عمل اعتماد و حمایت آنان را از حکومت امپراتوری به‌طور کامل سلب کرد. کانگ‌یو[3] که یک اصلاح‌طلب درباری بود، در رأس یک گروه هزار و دویست نفری از روشنفکران چینی که همگی نامزدان ماندارین[4]، یعنی امتحان دولتی بودند، دست به ابتکار جدیدی برای حفظ و استقلال چین زدند.

---

1. Guangxu (1871 - 1908)

امپراتور گوآنگ‌شو نهمین امپراتور سلسله چینگ بود و از سال ۱۹۰۸ـ ۱۸۷۵ به‌عنوان امپراتور حکومت می‌کرد.

2. http://www .chaos .umd .edu/history/modern3 .html#reform

3. Kang - Yu (1858 - 1927)

4. Mandarin

کانگ طرحی را به امپراتور پیشنهاد داد که به موجب آن پایتخت باید به منطقه‌ای امن‌تر در مرکز چین انتقال داده می‌شد، عدم اجرای قراردادهای منعقده میان چین و ژاپن، همچنین اصلاح کلی ساختار حکومتی از دیگر موارد پیشنهادی وی بود. درخواستهای مزبور مورد قبول امپراتور قرار نگرفت و کانگ مجبور شد طرح دیگری ارائه دهد که بر طبق آن، تغییرات اساسی در نظام حکومتی در نظر گرفته شده بود.

در تابستان سال ۱۸۹۸ امپراتور چین تحت فشار فزاینده اصلاح‌طلبان مجبور شد که طبق درخواست کانگ، به‌منظور حفظ حکومت امپراتوری، دست به اقدامات اصلاح‌طلبانه بزند که این اقدامات بعدها به اصلاحات صد روزه معروف شد. کانگ خواستار یک حکومت مشروطه، شبیه حکومت میجی در ژاپن شد[1] و در ضمن از امپراتور تقاضا کرد که سیستم امتحانات برای کارمندان دولت را که بر پایه نظام سنتی استوار بود، حذف کند تا یک نظام پیشرفته متکی بر علوم غربی و تجربی جایگزین آن شود و مواد امتحانی نیز بر پایهٔ علوم جدید تعیین گردد.

البته باید به این نکته توجه داشت که کانگ، سنن کهن چینی را نیز ارج می‌نهاد و طرفدار ادبیات سنتی چین و تدریس آن در مدارس بود. او حتی پیشنهاد داد که از معابد بودایی به‌عنوان مدارس علم جدید استفاده شود و یک سازمان ترجمهٔ آثار غربی در چین ایجاد گردد.

برنامه‌های اقتصادی کانگ شامل تشویق تجارت و توسعه خطوط راه‌آهن و احداث کارخانه‌های متعدد در چین بود. علاوه بر این برنامه‌هایی نیز برای توسعهٔ صنایع معدن و کشاورزی ارائه داد؛ وی به تدریج به انجام اقدامات زیربنایی در نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی چین معتقد گردید و برای رسیدن به این اهداف سعی کرد نظام حکومتی چین را نیز دگرگون و نظام درباری را از بین ببرد.

فرمان امپراتور برای اصلاحات که بیشتر تحت تأثیر تلقینات کانگ صادر گردید گستره وسیعی را دربر می‌گرفت نظیر مبارزه با فساد و ارتشاء، اصلاح سیستم امتحانات خدمات مدنی و آکادمیک، اصلاح ساختار دولت، تأسیس سیستم دفاعی برای کشور و ایجاد خدمات پستی و همچنین تلاش برای مدرن‌سازی و تحول در

---

1. Jonathan sponcc. To charge china : western Advisons to china 1620 - 1960 (Boston, little Brown and company, 1969)

بخشهای مختلف صنعتی، کشاورزی، خدمات پزشکی، معادن و مطالعات کاربردی و جایگزین نمودن اندیشه‌های نو به‌جای آیین نئوکنفسیوس را دربر می‌گرفت. در همین راستا تعدادی دانشجو برای تحصیل علوم و فناوری جدید به خارج از کشور اعزام شدند. البته تلاش شد تا تمام تغییر و تحولات فوق در چارچوب قانون اساسی [۱] امپراتوری باشد.

اگرچه این اصلاحات از سوی گروهی از دیوان‌سالاران حاکم مورد پذیرش قرار گرفت اما از طرف نخبگان محافظه‌کار امپراتوری به‌ویژه منچوها مورد مخالفت قرار گرفت آنان این اصلاحات را عملی افراطی می‌دانستند و به‌شدت به انتقاد و مخالفت با آن پرداختند. آنها خواستار تعدیل روند اصلاحات و حرکت بر مبنای برنامه‌ای زمان‌بندی شده بودند. این نگرش علاوه بر محافظه‌کاران افراطی [۲] و به‌طور ضمنی توسط فرصت‌طلبان سیاسی نظیر یوان شی‌کا [۳] و امپراتریست سی شی [۴] حمایت می‌شد.

در این زمان کادر رهبری چین به دو گروه تقسیم شد. یک گروه محافظه‌کارانی بودند که به هیچوجه حاضر به ایجاد تغییرات نبودند و دسته دوم اصلاح‌طلبانی بودند که بر انجام اصلاحات در عرصه‌های گوناگون کشور تأکید داشتند. محافظه‌کاران، برای تحمیل نظریات خود به امپراتریست روی آوردند و از قدرت زیاد وی در دربار جهت مهار روند اصلاحات بهره بردند و وقتی معلوم شد که امپراتور جوان موافق برنامه اصلاح‌طلبان است تمام سعی خود را برای ناکامی او به عمل آوردند که در نهایت نیز توانستند با هم‌دستی امپراتریست و انجام کودتا در بیست‌ویک سپتامبر ۱۸۹۸ عملاً روند اصلاحات را متوقف و امپراتور جوان را منزوی نمایند. به این‌ترتیب برنامه‌های اصلاح‌طلبانه کانگ با شکست مواجه شد و بار دیگر درباریان و کسانی که به نظام قدیم متکی بودند توانستند قدرت را در قبضه خود در آورند. با زندانی کردن امپراتور جوان عدهٔ زیادی از اصلاح‌طلبان را نیز دستگیر و به جوخهٔ اعدام سپردند. بدین‌ترتیب کلیه برنامه‌های اصلاحی و در دست اجرا متوقف

1. Monarchy
2. Ultra Conservatives
3. Yuan Shika (1859 - 1916)
4. Ci xi

شد و امپراتریست سی شی قدرت را در دست گرفت و اصلاحات یکصد روزه با حکم امپراتریست رسماً به پایان رسید.

پایان اصلاحات با کشتار سران و رهبران آن همراه بود. شش نفر از سران اصلی اصلاحات در همان ابتدای کار اعدام شدند. امپراتور از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۸ به مدت ده سال در حبس خانگی بود و در نهایت در چهارده نوامبر ۱۹۰۸ به‌صورت مرموزی درگذشت. امپراتریست سی شی نیز در سال ۱۹۰۸ و تنها یک روز پس از مرگ امپراتور گوآنگ‌شو در هفتادوسه سالگی به مرگ طبیعی از دنیا رفت. وی پیش از مرگ، سلطنت را به برادر زاده سه‌ساله‌اش واگذار کرد و بدین‌ترتیب از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱ میلادی، شوآن‌تونگ[1] امپراتور چین بود.

کانگ پس از شکست جنبش رفورمیستی به خارج از کشور گریخت و در آنجا شروع به نوشتن و جمع‌آوری پول برای احیای جنبش شکست خورده خود کرد. حرکت ناتمام کانگ به‌وسیله دکتر سون یات سن[2] احیا گردید. سون توانست از جنبش رفورمیستی اصلاح‌طلبانه یک انقلاب ملی بسازد.[3]

جنبش مشت‌زنها

شکست اصلاحات از بالا باعث شد تا تعدادی از مبارزان به فکر ایجاد سازمانهای مخفی در بدنه اجتماع بیفتند تا بتوانند وضعیت موجود را تغییر دهند. در همین دوران افزایش حضور و نفوذ نیروهای خارجی در داخل و تحرک گسترده هیأتهای مذهبی در مناطق مختلف کشور باعث گردید که عده‌ای از مبارزان، حضور بیگانگان و دخالت آنها در امور داخلی چین را عامل اصلی بحرانهای کشور قلمداد کنند. در همین راستا جنبش‌هایی علیه حضور بیگانگان شکل گرفت. تشکیل جنبش ضد بیگانه و ضد مسیحی به نام انجمن راستی و توازن[4] در همین راستا قابل بررسی می‌باشد.

---

1. Emperor Xuantong
2. Sun Yat Sen
3. Meribeth E Cameron. The Reform movement in china (1898 - 1912) Palo Alto. Stanford University press. 1931.
4. Society of Righteousness and Harmony

این جنبش که در غرب کشور به‌عنوان جنبش مشت‌زنها[1] مشهور شد طی یک مدت زمان کوتاه گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت.[2] برخلاف اکثر شورشها و جنبش‌هایی که در مناطق جنوبی چین شکل گرفتند، این بار جنبش مشت‌زنها در مناطق شمالی چین قدرت زیادی پیدا کردند. آنها کلیساها را می‌سوزاندند و چینی‌های مسیحی شده را به هلاکت می‌رساندند. در ژوئن سال ۱۹۰۰ میلادی مشت‌زنها موفق شدند خارجیان و انحصارات آنها را در پکن و تیان جین تحت محاصره درآورند که این اقدام مشت‌زنها با عکس‌العمل شدید دولتهای مهاجم همراه شد. با این همه دولت مرکزی که خود را در محاصره و فشار دولتهای غربی می‌دید به‌منظور بهره‌برداری از وضعیت پیش آمده به حمایت از جنبش مشت‌زنها پرداخت. در نتیجه با اعلام جنگ به مهاجمان خارجی، درگیری میان طرفین در شمال چین آغاز شد که نتیجهٔ آن شکست مجدد چینی‌ها از مهاجمان خارجی بود.

با این شکست پروتکل ۱۹۰۱ به چین تحمیل شد که بر اساس آن ده نفر از سران جنبش به اعدام و صدها نفر به مجازاتهای سخت محکوم گردیدند. همچنین دولت موظف شد تا غرامت سنگینی به دولتهای خارجی بپردازد و همچنین حضور و اسکان سربازان خارجی در چین جنبه دائمی یافت. بعد از شکست جنبش مشت‌زنها، جنبش‌های دیگری از جمله نیزه‌های سرخ و دروازه‌های آسمانی و شمشیرهای بزرگ قد برافراشتند که هیچ‌کدام نتوانستند تغییر بنیادین در وضعیت کشور ایجاد نمایند.[3]

ظهور اندیشه‌های ناسیونالیستی

شکست اصلاحات و به‌دنبال آن شکست قیام مشت‌زنها خیلی از چینی‌ها را با این واقعیت مواجه ساخت که برای اصلاح کشور و تغییر وضعیت موجود، انقلاب کامل و همه‌جانبه و تغییر ساختار حکومت ضروری است.

ژاپن یکی از اصلی‌ترین الگوها برای نخبگان چینی به‌منظور تغییر شرایط و انجام

---

1. Boxers

۲. نام صحیح جنبش مشت‌زنها، جامعه با مشت‌های هماهنگ بود که ریشه این اسم پایه و اساس باستانی داشت.

3. Harmony Garden, J. D. Schmidt, Rutledge (UK), Jan 1, 2003, P. 30

انقلاب کامل و فراگیر بود. الگوبرداری از سیاست ژاپن مبنی بر تغییر منزلت درونی و بیرونی به‌عنوان اولویت اول نخبگان چینی مورد پذیرش انقلابیون قرار گرفت.

ژاپن از اواسط قرن هفدهم برای مدت زمان حدود دو قرن به شکل عجیبی در مرزهای خود محبوس بود و درهای خود را به روی بیگانگان بسته نگاه داشت. این دوره طولانی سیاست انزواطلبی، جدای از مسائل و مشکلات درونی جامعه ژاپن که تحت‌سیطره طایفه‌های بزرگ و طبقه جنگجو یا سامورایی قرار داشت، فرصت مغتنمی در اختیار آن کشور قرار داد تا با تثبیت قدرت و اقتدار داخلی، زمینه لازم برای گسترش دامنه نفوذ آن کشور درخارج از مرزها فراهم کند.

در جنگ سال ۱۹۰۵ میان ژاپن و روسیه، نظامیان ژاپنی توانستند روسیه را شکست دهند. این پیروزی تأثیر شگرفی روی مردم چین به‌جای گذاشت. بعد از گذشت سالها این اولین بار بود که در نگاه مردم چین، نژاد سفید از نژاد زرد شکست می‌خورد از همین روی عرق ملی در چین بالا گرفت و غرور شکسته شده ملی آنان دوباره بیدار شد. از همین روی بسیاری از دانشجویان چینی، ژاپن را برای ادامه تحصیل انتخاب نمودند.

در دوران جنگ روس و ژاپن هر چند این جنگها در منچوری و در قلمرو چین در جریان بود، ولی حکومت چین به‌صورت یک تماشاگر بی‌طرف باقی ماند. پیروزی ژاپن باعث تقویت جبهه اصلاح‌طلبان در چین شد. به همین دلیل آموزش و پرورش جوانان رونق تازه‌ای پیدا کرد و عده‌ای از آنان به‌عنوان دانشجو جهت ادامه تحصیل به اروپا، آمریکا و ژاپن فرستاده شدند تا علوم جدید بیاموزند. همچنین اصلاح‌طلبان موفق شدند سیستم قدیمی آزمونهای ادبی که کارمندان دولت به‌وسیله آن برای کار انتخاب می‌شدند را لغو نمایند. در همین زمان با توجه به شرایط جامعه، یکی از نخبگان چینی به نام سون‌یات‌سن[1] توانست از شرایط موجود برای تغییر ساختار قدرت بهره گیرد و ظرف مدت نه چندان طولانی، تعداد کثیری را با خود همراه سازد.

سون یات‌سن و انقلاب بورژوایی

سون‌یات‌سن در سال ۱۸۶۶ در روستایی نزدیک کانتون[2] در استان گواندونگ در

1. Sun Yat Sen or Sun Yixian
2. Canton

خانواده‌ای از طبقه کشاورز متولد و در اولین سالهای مدرسه از تحصیلات سنتی چینی برخوردار شد؛ سپس در سیزده سالگی به‌منظور ملحق شدن به برادر خود که در هاوایی به تجارت مشغول بود به خارج از کشور رفت. سون در هاوایی به تحصیل علوم جدید پرداخت و به مسیحیت گروید، سپس به روستای خود در چین بازگشت و اندکی بعد برای ادامه تحصیل در رشته پزشکی عازم هنگ‌کنگ شد. در سال ۱۸۹۲ موفق به دریافت دکترای خود در رشته پزشکی شد و در ماکائو[1] مشغول طبابت گردید. سون در دوران اقامت خود در هنگ‌کنگ با دوستانی ارتباط برقرار کرد که عضو انجمنهای مخفی ضد منچو بودند. ارتباطات او با انجمن‌های مخفی در فعالیتهای انقلابی بعدیش نقش بسیار مهمی داشت.

سون‌یات‌سن با همکاری دوستان و همفکران خود پس از شکست سنگین چین در جنگ با ژاپن در سال ۹۵ـ۱۸۹۴ در هاوایی و هنگ‌کنگ، شین جونگ‌خوئی[2] یا «انجمن احیای چین»[3] را تشکیل داد و به‌طور علنی خواستار سرنگونی امپراتوری منچو شد. این انجمن که عمدتاً اعضای آن را چینی‌های خارج از کشور و مسیحیان نظیر کارمندان، کارگران، کشاورزان و دوزندگان را دربر می‌گرفت و به‌عنوان اولین خیزش مهم انقلابی در چین به‌شمار می‌رفت تحت رهبری گروه کوچکی از مبلغان مذهبی تحصیل‌کرده از جمله سون‌یات‌سن بود که حدود صدوپنجاه نفر عضو داشت.

اعضای این انجمن سوگند یاد کرده بودند که برای براندازی حکومت منچوها تلاش کنند و حاکمیت چینی‌ها را اعاده نمایند و یک نظام جمهوری در چین برقرار نمایند. آنان برنامه‌ای در دست اجرا داشتند که بر اساس آن همزمان دو شورش در هنگ‌کنگ و خاک اصلی ایجاد می‌شد. برای ایجاد شورش در هنگ‌کنگ از اعضای چینی خارج از کشور و برای شعله‌ورکردن آتش طغیان در خاک اصلی از اعضای مخفی انجمن کمک گرفته می‌شد. در سال ۱۸۹۵ سون و دوستانش تلاش نمودند از هرج و مرج ناشی از شکست چین از ژاپن در جنگ سال(۵ ـ۱۸۹۴) برای ایجاد آشوب برنامه‌ریزی شده توسط انجمن در کانتون سود بردند که ناکام ماند. به‌دنبال این جریان

1. Macau
2. Xin Zhong Hui
3. the Revive China Society (Hsing-chung hui)

سون به‌منظور جلب حمایت کشورهای غربی و جمع‌آوری کمک چینی‌های خارج از کشور به خارج رفت.

در سال ۷ـ۱۸۹۶ میلادی هنگامی که سون‌یات‌سن در لندن به سر می‌برد توسط برخی از مأموران دولت چین ربوده شد و در سفارت این کشور در لندن محبوس گردید، اما به کمک برخی دوستان چینی و جیمز کانتلی[1] پروفسور دانشگاه لندن که استاد سابقش بود سرانجام نجات یافت. او داستان ربوده شدن خود را تحت‌عنوان «آدم‌ربایی در لندن»[2] به چاپ رساند و به‌سرعت به‌عنوان انقلابی‌ترین چینی شهرت یافت. این حادثه تأثیر بسیاری در ایجاد اعتماد به نفس و مأموریت سون داشت و او را در سرنگون‌سازی سلسله منچو راسخ‌تر کرد. بر همین اساس سون در سال ۱۹۰۰ بار دیگر وارد کشور چین شد و در شهر نانجینگ حزب ملی را تأسیس نمود.[3] در این زمان سون به‌تدریج به‌عنوان یک جمهوری‌خواه و فعال ضد حکومت منچوها میان مردم به‌ویژه در میان چینی‌ها و دانشجویان خارج از کشور محبوبیت و طرفداران زیادی یافت.

با توجه به‌جایگاه ویژه او در میان دانشجویان چینی مقیم ژاپن در سال ۱۹۰۵ سون اتحادیه‌ای را در توکیو به نام تونگ منگ هویی[4] تأسیس کرد که مدیریت آن را هوانگ شیانگ[5] از رهبران مردمی جنبش انقلابی چین در ژاپن به‌عنوان معاون سون بر عهده گرفت؛ این اتحادیه توسط چینی‌های ماورای بحار، افسران نظامی و بعضی از اصلاح‌طلبانی که پس از شکست اصلاحات صد روزه به خارج از کشور فرار کرده بودند حمایت مالی و سیاسی می‌شد. پس از آنکه سون یات سن خود به ژاپن رفت در آنجا تشکل جدیدی با عنوان تونگ منگ فویا[6] یا جامعه اتحاد مشترک را جایگزین اتحادیه مذکور نمود. سون با استفاده از تشکل تازه تأسیس خود در ژاپن توانست عقاید سیاسی خود مبنی بر اخراج منچوها از چین و استقرار حکومت مردمی به شکل جمهوری و دمکراسی، مالکیت زمین توسط مردم و تقسیم عادلانه ثروت در چارچوب اصل «همزیستی برابر» را تدوین و

---

1. James Gauntly
2. Kidnapped in London
3. http://www. chaos. umd. edu/history/modern3. html#reform
4. Tong Meng Hui
5. Huang Xiang
6. Tung Meng Fuya

انسجام دهد اصولی که بعدها به نام **سه اصل خلق** معروف شد.[۱]

این تفکرات انقلابی در دهم اکتبر ۱۹۱۱ در ووچانگ[۲] مرکز استان هوبی[۳] در میان واحدهای نظامی مدرن شیوع یافت و آنان علیه سلسله چینگ سر به شورش برداشتند. نارضایتی به سایر شهرهای اطراف نیز سرایت کرد و اعضای تونگ منگ‌هویی در سراسر چین پراکنده شدند. با حمایت سریع نیروهای انقلابی در ووچانگ جمهوری‌خواهان توانستند تا اواخر نوامبر همان سال در بیش از پانزده استان از مجموع بیست‌وچهار استان چین اعلام استقلال نمایند. بدین‌ترتیب در اول ژانویه ۱۹۱۲ سون در نانجینگ تأسیس جمهوری جدید چین را اعلام نمود و خود به‌عنوان رئیس‌جمهور موقت و مشروط آن معرفی شد.

با این همه هنوز در پکن قدرت در دست فرمانده ارتش امپراتور یعنی یوان شی‌کای[۴] بود که قوی‌ترین فرمانده نظامی منطقه به‌شمار می‌رفت. سون به‌منظور جلوگیری از بروز جنگ داخلی و مداخله خارجیان در چین و تضعیف جمهوری نوپا، به خواست یوان مبنی بر اتحاد سرزمین چین و ایجاد یک دولت متحد به رهبری یوان تن داد و بدین‌ترتیب در دوازدهم فوریه ۱۹۱۲ آخرین امپراتور منچو از سلسله چینگ که در آن زمان کودکی به نام شوان تونگ بود برکنار شد[۵] و در دهم مارس در پکن یوان به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهور موقت و مشروط جمهوری چین سوگند یاد کرد.

یوان از لحاظ ایدئولوژیک چندان پایبند و طرفدار جمهوری نبود و اقدامات وی نظیر دریافت وام از کشورهای مهاجم خارجی و تعطیلی پارلمان چین، باعث ایجاد شکاف در نیروهای انقلابی شد. به همین دلیل در آگوست ۱۹۱۲ یکی از هم‌پیمانان سون‌یات‌سن به نام سونگ جیائورن[۶] حزب ناسیونالیستی به نام حزب کومین‌تانگ[۷] یا حزب خلق ملی را تأسیس کرد که متشکل از گروه‌های سیاسی کوچک از جمله حزب

---

1. Paul Lineberger. The political doctrine of sun yat sen. (Princeton. d. van Nostrand. 1965)
2. Wuchang
3. Hubei
4. Yuan Shikai

۵. امپراتور جوان نیز بعد از عزل از قدرت، سالیان دراز در «باغ پرورش گیاه» در پکن به پرورش گل و گیاه مشغول بود تا اینکه از دنیا رفت.

6. Song Jiaoren (1882 - 1913)
7. Guomindang یا Kuomintang یا KMT

گنگ منگ هویی[1] بود.

در انتخابات ملی در فوریه ۱۹۱۳ برای مجلس سنا و نمایندگان، سونگ در مقابل دستگاه و تشکیلات یوان به مقابله برخاست و حزب او اکثریت کرسی‌های پارلمان را تصاحب کرد. این مسئله باعث شد که یوان در مارس همان سال سونگ را به قتل برساند و به‌دنبال آن دستور قتل‌عام و ترور ژنرال‌های طرفدار انقلابیون توسط یوان صادر شد.

به‌دنبال آن مخالفت‌ها و دشمنی علیه یوان افزایش یافت و به این‌ترتیب در تابستان ۱۹۱۳ هفت استان جنوبی علیه یوان سر به شورش برداشتند. با در هم کوبیدن و فرو نشاندن این شورشها، سون‌یات‌سن که در آن زمان رهبری حزب کومین‌تانگ را برعهده داشت، مجبور گردید به همراه سایر مقامات حزب به ژاپن بگریزد. در اکتبر ۱۹۱۳ شورای انقلابی، سون را به‌عنوان رهبر جمهوری چین اعلام نمود و یوان در واکنش به این مسئله خواستار به رسمیت شناخته شدن حکومتش در سطح بین‌المللی شد و در این راستا با خودمختاری مغولستان خارجی و شی‌زانگ[2] موافقت کرد. وی همچنین دست روسیه را در مغولستان خارجی و بریتانیا در شی‌زانگ باز گذاشت. بدین‌ترتیب وقتی در سال ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول آغاز شد، در چین دو حکومت وجود داشت. در شمال چین یوان می‌کوشید امپراتور چین شود و در جنوب چین نیز نیروهای انقلابی قدرت را در دست داشتند.

در نوامبر یوان به‌عنوان رئیس‌جمهور چین دستور به انحلال کومین‌تانگ داد و اعضای آن را از پارلمان اخراج کرد پس از این اقدام در ظرف چند ماه وی پارلمان و مجالس استانی را نیز تعطیل نمود و قانون اساسی جدیدی تنظیم کرد که بر اساس آن وی رئیس جمهور مادام‌العمر شناخته می‌شد. با این همه یوان بار دیگر در سال ۱۹۱۵ رسماً در چین اعلام حکومت فردی نمود. این اقدامات باعث ایجاد و بروز ناآرامی‌های متعددی در نقاط مختلف چین شد و بسیاری از استانها اعلام استقلال کردند و با مرگ یوان در ژوئن ۱۹۱۶ فرماندهان منطقه‌ای هریک برای تصرف و در دست گرفتن کنترل پکن به تکاپو و ستیز با یکدیگر برخاستند و همزمان با تحولات صورت گرفته، تهدید

---

1. Gong Meng Hui

2. Xizang

خارجی و تجاوز ـ یعنی* دولت ژاپن ـ به چین نیز اضافه یافت که شرایط ویژه‌ای در کشور به‌وجود آورد.

جنبش چهارم می[۱]

هنگامی‌که آتش جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ در اروپا شعله‌ور شد، ژاپن اقدام به تصرف مستغلات و داراییهای آلمان در استان شاندونگ نمود و در سال ۱۹۱۵ اصول بیست‌ویک‌گانه را به پکن پیشنهاد داد که براساس آن چین تحت قیمومیت و تحت‌الحمایه ژاپن قرار می‌گرفت.

در این زمان دولت مرکزی چین در وضعیت بحرانی قرار داشت، اما با وجود این به برخی از موارد تحمیلی از سوی ژاپن تن در نداد، با این همه اجازه داد که ایالت شاندونگ را تحت‌کنترل و تصرف خود نگه دارد. پکن همچنین مجبور شد حاکمیت توکیو بر منچوری غربی و مناطق شرقی مغولستان داخلی را به رسمیت بشناسد.

در طول جنگ جهانی اول دولت چین با توجه به قول نیروهای متفقین مبنی بر آنکه امتیازات انحصاری آلمان در استان شاندونگ درپایان جنگ به دولت چین باز خواهد گشت، از آنان حمایت کرد. از این روی در سال ۱۹۱۷ دولت چین به این امید که استان از دست رفته‌اش را باز یابد، رسماً به آلمان اعلان جنگ داد؛ اما به علت بحرانهای داخلی مجبور گردید در سال ۱۹۱۸ به‌صورت سری با ژاپن قراردادی امضا کند که به موجب آن ادعاهای خود مبنی بر حاکمیت در شاندونگ را پس بگیرد. به این‌ترتیب پس از پایان جنگ و شکست متحدین و انعقاد معاهده ورسای[۲]، امتیازات آلمانی‌ها در استان شاندونگ به ژاپن واگذار شد. وقتی در کنفرانس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹ موضوع ادعای ژاپن در مورد شاندونگ مورد تأیید قرار گرفت، قرارداد میان چین و ژاپن نیز برملا گردید که واکنش‌های بسیاری را در داخل به همراه داشت. در نتیجه چهارم می ۱۹۱۹ حدود سه‌هزار دانشجو از دانشگاههای مختلف پکن در میدان تین‌آن‌من دور هم گرد آمدند و به‌وضعیت پیش آمده اعتراض کردند که این حرکت به **جنبش چهارم می** معروف شد.

---

۱. روز چهارم می روز مرگ کنفسیوس می‌باشد.

2. Versailles Treaty

این جنبش مبنای تحول بزرگ فکری و روشنفکری در جامعه چین به‌شمار می‌رود؛ زیرا مبنایی برای پدیده‌های جدید فرهنگی در جامعه چین گردید. از سوی دیگر روشنفکران چینی که از خارج بازگشته بودند، در فضای به‌وجود آمده، اقدام به ارائه تئوری‌های مختلف سیاسی و اجتماعی نمودند و مباحث روشنفکری به‌ویژه در حوزه اندیشه سیاسی در کشور رونق گرفت. این روند تا سال ۱۹۲۳ ادامه داشت. در مجموع می‌توان گفت که جنبش چهارم می در روند تحولات و جریانات بعدی در جامعه چین بسیار تأثیرگذار بود. در حقیقت این جنبش نخستین جنبش ناسیونالیستی واقعی در چین به‌شمار می‌رود که الهام‌بخش میهن‌پرستان چینی در تمام گروه‌ها و نژادها و ایدئولوژی‌ها در سالهای پس از آن شد و حتی شکل‌گیری جنبش دانشجویی ۱۹۸۹ تحت‌عنوان **بهار پکن**[1] در همین راستا قابل تفسیر می‌باشد.

حکومت کومین‌تانگ در چین

بعد از مرگ «یوان»، فرماندهان منطقه‌ای و محلی هر یک برای تصاحب قدرت و در دست گرفتن کنترل پکن به تکاپو افتادند. در استان گوانجو نیز در سال ۱۹۱۷ سون‌یات‌سن با همکاری فرماندهان جنوبی شروع به مبارزه جدی برای به‌دست گرفتن قدرت نمود، در همین راستا در اکتبر ۱۹۱۹ مجدداً حزب کومین‌تانگ را سامان داد و تلاش نمود روابط خود را با جهان خارج و دنیای غرب تحکیم بخشد. سون موفق شد با کمک همفکرانش در سال ۱۹۲۱ دولت جنوبی چین را تأسیس نمایند و خود توانست به‌عنوان رئیس‌جمهور، دولت جنوبی را رهبری نماید. سون پس از این مرحله

---

۱. بهار پکن اصطلاحی است که با توجه به شباهت آن به واقعه بهار پراگ رواج یافت. بهار پراگ دوره‌ای از گسترش آزادیهای فردی و اجتماعی در چکسلواکی بود. این دوره از پنج ژانویه ۱۹۶۸ شروع شده و تا بیست اوت همان سال ادامه داشت. این دوره وقتی به پایان رسید که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به همراه متحدین این کشور در پیمان ورشو (به‌غیر از رومانی) به چکسلواکی حمله کردند. کشورهای دمکرات غربی، صرفاً به اعتراض لفظی به این رویداد و تبعات بعدی آن بسنده کردند و در عمل کاری انجام ندادند. با توجه به واقعیت‌های رویارویی اتمی در جریان جنگ سرد، کشورهای غربی نمی‌توانستند در اروپای شرقی به مقابله نظامی با شوروی برخیزند. به‌دنبال تصرف چکسلواکی، سیل وسیعی از مردم چک (۷۰۰۰۰ نفر بلافاصله و ۳۰۰۰۰۰ نفر در کل) مهاجرت کردند که بیشتر آنان افراد کاردان و تحصیل‌کرده بودند. یک دهه بعد، دوره‌ای مشابه از آزادی‌های سیاسی در چین، به قیاس بهار پراگ، بهار پکن نام گرفت.

از زندگی، مابقی عمرش را معطوف به تثبیت و تحکیم دولت جنوب و تلاش برای ایجاد اتحاد ملی نمود. در این راستا بسیار تلاش نمود تا دولتهای دمکراتیک غربی را با خود همراه سازد تا از کمک آنان برخوردار شود، ولی در این مسیر کمتر توفیقی به‌دست آورد. سرخوردگی او از دنیای کاپیتالیسم سبب شد در سال ۱۹۲۱ متوجه اتحاد شوروی شود، کشوری که به‌تازگی دولت انقلابی سوسیالیستی در آن مستقر شده بود. به همین دلیل در اوایل دهه ۱۹۲۰ دکتر سون‌یات‌سن به‌عنوان رهبر حزب ناسیونالیست چین (کومین‌تانگ) کمکهای شوروی سوسیالیست را پذیرفت. اتحاد شوروی نیز همکاری و کمک به انقلابیون را به‌عنوان جبهه واحد مبارزه با امپریالیسم غربی مورد توجه قرار داد، اما به‌خاطر مصالح سیاسی، دولت شوروی با اتخاذ سیاست دوگانه همزمان با کمک به سون، حمایت از حزب نوپای کمونیست چین[1] را نیز مورد توجه قرارداد.

بدین‌ترتیب رقابت بر سر تصاحب قدرت میان ناسیونالیست‌ها و کمونیست‌ها در چین شدت گرفت. بی‌سامانی نیروهای انقلابی سبب گردید در سال ۱۹۲۲ اتحاد فرماندهان کومین‌تانگ در گوانجو دچار از هم‌گسیختگی و فروپاشی شود و نظامیان در کانتون بتوانند قدرت را در دست بگیرند. با توجه به اوضاع پیش آمده سون مجبور شد به‌سرعت به شانگهای برود و بیانیه مشترکی را با نماینده اتحاد شوروی منتشر نماید که به موجب آن طرفین بر ایجاد جبهه اتحاد ملی در چین تأکید نمودند؛ به‌دنبال انتشار این بیانیه در سال ۱۹۲۳ مشاور ارشد روس به نام میخائیل برودین[2] که عضو کمینترن[3] بود، به‌منظور بازسازی تشکیلات و ساختار کومین‌تانگ براساس

1. Chinese Communist Party
2. Mikhail Borodin (1919 - 1943)
۳. Comintern در مارس ۱۹۱۹ در مسکو تحت‌عنوان کمونیست بین‌الملل سوم تأسیس گردید تا تمام گروه‌های کمونیستی در سراسر جهان را حمایت و متحد نماید. کمینترن (کوتاه شدهٔ عبارت روسی Communistichesky Internasional) یا انترناسیونال سوم، اتحادیه احزاب کمونیست جهان از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۳ بود. انترناسیونال کمونیستی یا انترناسیونال سوم که به کمینترن نیز معروف است از احزاب انقلابی سوسیالیستی تشکیل شد و از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۳ به فعالیت خود ادامه داد. کمینترن خواستار یک سازمان بین‌المللی جدید به‌منظور هدایت تمام گروه‌های کارگری و ترویج انقلاب علیه امپریالیست در سطح جهان بود که از جانب مسکو کنترل می‌شد. انترناسیونال کمونیستی سازمان انقلابی

←

خطوط ترسیم شده توسط حزب کمونیست اتحاد جماهیر وارد چین شد. از سوی دیگر حزب کمونیست چین نیز بنابر سیاست کمینترن، قرار شد با کومین‌تانگ همکاری نماید.

در آن زمان حزب کمونیست چین بسیار کوچک بود؛ به گونه‌ای که در سال ۱۹۲۲ تنها سیصد عضو داشت، اما توانست این رقم را در سال ۱۹۲۵ به حدود ۱۵۰۰ نفر افزایش دهد. در حالی‌که حزب کومین‌تانگ در سال ۱۹۲۲ حدود ۱۵۰ هزار نفر عضو داشت اما همچنان که ذکر شد، به دلیل اختلافات داخلی مجبور گردید تا از مشاوران روس کمک گیرد، آنان نیز در حوزه تمرکزگرایی در ساختار سیاسی، ساماندهی نیروها به‌منظور بسیج عمومی اعضا در مواقع لزوم با ناسیونالیست‌ها همکاری کردند.

در سال ۱۹۲۳ چیانگ کای شک[1]، یکی از هم‌رزمان سون برای گذراندن دوره‌های آموزشی چندماهه نظامی و سیاسی به مسکو اعزام گردید. اگرچه مدت توقف او در شوروی چندان به درازا نکشید و او در اواخر همان سال به چین بازگشت، اما توانست در تأسیس آکادمی نظامی وامپوآ[2] در خارج از گوانجو نقش مؤثری بر عهده بگیرد و در سال ۱۹۲۴ در رأس آکادمی مذکور قرار گیرد و در نهایت به‌عنوان جانشین سون از جایگاه و اعتبار ویژه‌ای در تشکیلات حزب برخوردار شود.

سون یات‌سن در مارس ۱۹۲۵ در حالی که در پکن می‌کوشید تا با انجام مذاکره با فرماندهان شمال طرح پیمان ملی را پی‌ریزی نمایند بر اثر بیماری سرطان درگذشت. مرگ سون جنبش نوپای ناسیونالیستی چین را که وی مؤسس آن به‌شمار می‌رفت،

→

بین‌المللی و مرکز رهبری جنبش جهانی طبقهٔ کارگر بود. نخستین کنگره آن در ماه مارس ۱۹۱۹ با شرکت احزاب و گروه‌های کمونیستی ۳۰ کشور جهان تشکیل شد و برای اولین بار درآن احزاب انقلابی کشورهای شرقی و آسیایی نیز شرکت جستند. قبل از آن جلسه مشاوره‌ای به رهبری لنین در ماه ژانویه همان سال با شرکت هشت حزب تشکیل شده بود و همه احزاب و سازمانهای کمونیستی و سوسیالیستی را به شرکت در کنگره انترناسیونال کمونیستی دعوت کرده بود. کنگره در پیام خود به پرولتاریای سراسر جهان طبقه کارگر را به مبارزه جدی و به‌دست گرفتن قدرت حکومتی فرا خواند، اما رفته‌رفته به ویژه پس از جنگ جهانی دوم و بروز اختلافات شدید بین احزاب کمونیست در کشورهای مختلف، سرانجام کمینترن در سال ۱۹۴۳ رسماً منحل گردید.

1. Chiang Kai Shek
2. Whampoa

با فراز و نشیب‌هایی مواجه ساخت، اما به‌رغم مشکلات موجود، حزب توانست به‌حرکت خود ادامه دهد.

در تابستان ۱۹۲۵ چیانگ که در آن زمان به‌عنوان رهبر کومین‌تانگ کنترل امور را برعهده داشت، با ساماندهی نیروی‌های خود حرکت معروف به شمال را به‌منظور سرکوبی نیروهای شمال و تثبیت موقعیت ناسیونالیست از گوانجو به شانگهای آغاز کرد. این حرکت باعث ایجاد وحدت در مناطق جنوبی چین شد و این امکان را فراهم کرد تا ناسیونالیست‌ها کنترل یانگزی[1] را به‌دست آورند و در عمل سیاست کومین‌تانگ برای مهاجرت به شمال[2] توانست بسیج نظامی را جایگزین انقلاب اجتماعی نماید. به این‌ترتیب آنان موفق شدند در طول نه ماه بر نیمی از خاک چین مسلط شوند.

با گذشت زمان و بروز اختلافات داخلی در حزب، در سال ۱۹۲۶ کومین‌تانگ به دو جناح راست و چپ تقسیم شد؛ اما سرانجام چیانگ به‌عنوان رهبر جناح راست که شاخه اصلی حزب محسوب می‌شد، توانست قدرت را در دست بگیرد. این در حالی بود که حزب کمونیست نیز توسعه و گسترش روز افزونی را تجربه می‌کرد.

در مارس ۱۹۲۶ پس از خنثی شدن توطئه‌ای علیه چیانگ وی به‌طور ناگهانی مشاوران اتحاد جماهیر شوروی را برکنار کرد و محدودیت‌هایی برای مشارکت رهبران عالی حزب کمونیست در کادر رهبری قائل شد و خود به‌عنوان رهبر حزب کومین‌تانگ قدرت را به‌طور کامل در دست گرفت. شوروی همچنان به‌منظور باز یافت دوباره جایگاه خود و پر کردن شکاف ایجاد شده میان چیانگ و حزب کمونیست، به کمونیست‌های چین جهت داد تا نیروهای مقاومت زیرزمینی حزب کمونیست براساس برنامه قبلی حرکت به سمت شمال به‌منظور شکست نیروهای شمالی را دنبال نمایند؛ اما در اوایل ۱۹۲۷ اختلافات کومین‌تانگ و کمونیست‌ها چنان صورت جدی به خود گرفت که جیانگ پس از تصرف شانگهای دستور به قتل‌عام کمونیست‌ها داد.

در میان کمونیست‌هایی که توانستند از دست جیانگ فرار کنند، کمونیست

---

1. Yangzi
2. North Expedition

جوانی به نام مائو زدونگ[1] بود که بعدها رهبری کمونیست‌های چین را برعهده گرفت. پس از این حادثه نیروهای کمونیستی مجبور شدند مناطق شهری را ترک کنند و به مناطق حاشیه‌ای پناه ببرند.

حزب کمونیست و جناح چپ کومین‌تانگ[2] تصمیم گرفتند که پایتخت دولت ناسیونالیستی را از گوانجو به ووهان[3] منتقل کنند، اما چیانگ که در جنگ با نیروهای شمال پیروز شده بود، شروع به سرکوبی نیروهای کمونیستی شانگهای کرد و در آوریل سال ۱۹۲۷ یک دولت ضد کمونیستی در نانجینگ[4] تأسیس نمود بدین‌ترتیب همزمان در چین سه پایتخت وجود داشت. رژیم پکن که مورد تأیید نظام بین‌المللی بود. حکومت کمونیست‌ها و جناح چپ کومین‌تانگ در ووهان و حکومت جناح راست کومین‌تانگ به رهبری چیانگ در نانجینگ، که پایتخت نیروهای ناسیونالیستی در دهه بعد نیز محسوب می‌شد.

در این زمان کمینترن نیز در موقعیت بدی قرار گرفته بود. سیاست جدیدی اتخاذ شد و براساس آن نیروهای حزب کمونیست موظف شدند که در مناطق شهری و روستایی با ایجاد ناآرامی، یک جریان انقلابی آرام را پی‌ریزی کنند. به همین منظور نیروهای کمونیستی تمام تلاش خود را به‌کار بستند تا شهرهای نانچانگ[5] و شانتو[6] و گوانجو[7] و چانگشا[8] را به تصرف خود درآورند، ولی این حرکت با شکست همراه شد.

اقدامات کمونیست‌ها در مناطق روستایی با اقبال بهتری همراه بود که عمدتاً به‌دلیل شرایط اقتصادی بد روستائیان و ایدئولوژی حزب کمونیست در حمایت از طبقه کارگر قابل تفسیر بود. در این راستا می‌توان به قیام روستایی که بعدها به نام شورش «خرمن پائیز»[9] معروف شد اشاره کرد که توسط روستائیان استان هونن[10] و به رهبری

---

1. Mao Zedong (مائوتسه‌تونگ)
2. Leftwing of the Guomindang
3. Wuhan
4. Nanjing
5. Nanchang
6. Shantou
7. Guangzhou
8. Changsha
9. Autumn Harvest Uprising
10. Hunan

مائو زدونگ انجام شد.

در اواسط ۱۹۲۷ شرایط به یکباره تغییر کرد و حزب کمونیست با مشکل جدیدی مواجه شد. اتحاد حزب کمونیست با جناح چپ کومین‌تانگ دچار مشکل اساسی شد، علتش نیز این بود که حزب به فکر حمایت از مبارزات کارگری و تشکل‌های روستایی بود و این با خواست رهبران جناح چپ در تضاد بود و در نهایت نیروهای کمونیستی توسط متحدین جناح چپ کومین‌تانگ، که خود در آن زمان در دست یک حکومت نظامی افتاده بود از ووهان بیرون رانده شدند. به این ترتیب در سال ۱۹۲۸ تقریباً تمام چین دست‌کم به‌صورت اسمی، تحت کنترل چیانگ بود و حکومت نانجینگ به‌عنوان تنها حکومت قانونی چین در جوامع بین‌المللی شناخته می‌شد.

دهه ۱۹۳۷ـ ۱۹۲۸ دهه تثبیت و تحکیم چین و دوران اقتدار و قدرت حزب کومین‌تانگ بود. بعضی از انحصارات و امتیازاتی که دولتهای استعماری پیش از این در چین کسب کرده بودند، در سایه دیپلماسی خوب نیروهای ناسیونالیستی تعدیل گردید. همچنین دولت تلاش نمود تا سیستم قانونی و کیفری را مدرنیزه و قیمت‌ها را تثبیت کند و با پرداخت بدهی‌های خارجی، سیستم بانکی و نظام پولی و مالی کشور را ترمیم و اصلاح نماید. راه‌آهن و بزرگراه بسازد و شرایط بهداشت عمومی را ارتقا بخشد و جلوی قاچاق مواد مخدر را بگیرد و تولیدات صنعتی و کشاورزی را افزایش دهد. همچنین دولت گامهای بزرگی در زمینه آموزش برداشت و اقداماتی نیز در راستای همبستگی اجتماعی در قالب سیاستهای حمایت و ترویج زبان واحد ملی به‌عمل آورد. در زمینه ایجاد تسهیلات ارتباطات جمعی نیز اقدامات مؤثری انجام شد.

در حقیقت حزب ناسیونالیست بر اساس اصول سه‌گانه انقلابی سون‌یات‌سن قوام گرفت. این سه اصل عبارت بودند از: پروسه اتحاد نظامی[1]، حمایت و آموزش سیاسی[2]، دمکراسی بر اساس قانون اساسی[3]. که در نهایت حزب حول آن شکل گرفته بود.

1. Military Unification
2. Political Tutelage
3. Constitutional Democracy

جنگ علیه ژاپن

در دهه ۱۹۳۰ میلادی ژاپن به علت توسعه صنعتی و رشد جمعیت، نیاز زیادی به مواد اولیه داشت. به همین دلیل در سپتامبر ۱۹۳۱ اقدام به تصرف منچوری چین نمود و در سال بعد یکی از خاندان امپراتوری سابق چینگ به نام امپراتور پویی[1] را به‌عنوان رئیس حکومت دست‌نشانده منچوکو[2] منصوب نمود. به‌دنبال آن نیروهای ژاپنی شروع به تجاوز و نفوذ در مناطق جنوبی دیوار بزرگ و نیز مناطق شمالی، نواحی داخلی، استانهای کناری و ساحلی نمودند. اشغال منچوری با توجه به ظرفیت بالای صنعتی و وجود پاره‌ای از صنایع نظامی آن توسط نیروهای ژاپنی ضربات اقتصادی نسبتاً سختی بر ناسیونالیست‌ها وارد آورد. به‌رغم شکایت‌های دولت چین، جامعه ملل نیز که به‌منظور جلوگیری از بروز جنگ بین کشورها پس از جنگ جهانی دوم تأسیس شده بود، نتوانست اقدامی در جهت جلوگیری از تهاجم ژاپن انجام دهد.

هجوم ژاپنی‌ها به سرزمین چین طغیان چینی‌ها علیه آنان را در پی‌داشت که دامنه آن دولت چیانگ را نیز بی‌بهره نمی‌گذاشت، چرا که در آن زمان مشغله اصلی دولت مبارزه با کمونیست‌های چینی بود. چنان‌که نیروهای ژاپنی هر روز مناطق بیشتری از سرزمین چین را به اشغال خود درمی‌آوردند و مبارزه چیانگ با آنان بیشتر جنبه تظاهر و عوام‌فریبی داشت. در این راستا می‌توان به امضای قرارداد تانگ کو[3] در سال ۱۹۳۳ اشاره کرد که نشان‌دهنده سازش چیانگ با ژاپن به‌منظور حفظ حکومت خود بود.

بر اساس این قرارداد چیانگ به‌طور رسمی حکومت دست‌نشانده ژاپن، یعنی منچوکو را به رسمیت شناخت و در عوض حمایت ژاپن برای استحکام بخشیدن به حکومت ناسیونالیستی در چین را جلب نمود. اما رفته‌رفته با گسترش تهاجم ارتش ژاپن به سرزمین چین، درگیری میان نیروهای ژاپنی و دولت چیانگ گریزناپذیر گردید که سرانجام نیز شکست سنگین نیروهای چینی از سربازان مهاجم در منطقه منچوری را در پی داشت. این شکست باعث شد تا در دسامبر ۱۹۳۶ در شیان[4]، سربازان چینی

1. Puyi
2. Manchukuo
3. Tang - kuo
4. Xian

علیه سیاستهای دولت ناسیونالیستی با شعار «اتحاد داخلی قبل از دفع خطر خارجی» شورش کنند. آنها توانستند چیانگ کای شک را برای چند روز بازداشت و او را وادار سازند تا جنگ علیه کمونیست‌ها در مناطق شمال غربی را متوقف کند تا تمام توان رزمی کشور متوجه جنگ با ژاپن گردد. بدین‌ترتیب جبهه واحد حزب کمونیست و کومین‌تانگ در قالب نیروهای متحد مقاومت چین شکل گرفت.

در ژوئیه سال ۱۹۳۷ نیروهای ژاپنی مناطق وسیعی از سرزمین چین به‌ویژه مناطق صنعتی را به اشغال خود درآوردند. در هفتم ژولای ۱۹۳۷ یک درگیری در منطقه جنوب پکن در نزدیکی منطقه‌ای به نام پل مارکوپولو[1] میان نیروهای ژاپنی ـ که از زمان توافقات سال ۱۹۳۵ در آنجا مستقر بودند ـ و سربازان چینی درگرفت. این درگیری باعث شد که ژاپن حمله همه‌جانبه به خاک چین را آغاز نماید. قوای چیانگ به‌سرعت دست به عقب‌نشینی زدند. در ماه اوت ۱۹۳۷ حتی پکن[2] و تین جین نیز تحت‌تصرف نیروهای ژاپنی درآمد و پس از آن قوای ژاپن توانستند شهر شانگهای را نیز به تصرف خود درآورند. در ماه نوامبر، کومین‌تانگ پایتخت خود در شهر نانجینگ را تخلیه و ژاپنی‌ها وارد شهر شدند و دست به قتل عام بسیار فجیعی زدند.[3]

فرار نیروهای ناسیونالیستی از رودررویی با نیروهای ژاپنی باعث تشدید اختلافات درونی و افزایش حس بی‌اعتمادی در جبهه متحد ناسیونالیستها و کمونیستها گردید که همین بی‌اعتمادیها و اختلاف بین این دو سرانجام در اواخر سال ۱۹۳۸ منجر به‌فروپاشی جبهه واحد گردید. از این روی پس از سال ۱۹۴۰ بار دیگر درگیری میان ناسیونالیست‌ها و کمونیست‌ها در مناطق مختلف چین شدت گرفت. کمونیست‌ها از هر فرصتی برای تجدید ساختار و اصلاحات تشکیلاتی و توسعه حوزه نفوذ خود استفاده می‌کردند. این درحالی بود که ژاپن هنوز شمال چین و مناطق ساحلی و دره ثروتمند چانگ جیانگ[4] در مرکز چین را در اشغال خود داشت.

---

1. Incident Markopoulos Bridge

۲. بعد از این رخداد پکین به بی‌جینگ تغییر نام داده شد.

۳. برخی آمار از کشته شدن بیش از بیست میلیون چینی از زمان حمله ژاپن به سرزمین چین تا تسلیم این کشور در اوت ۱۹۴۵ حکایت دارد.

4. Chang Jiang

در سال ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم شروع شد. اما شرایط ویژه چین سبب گردید تا این کشور کمتر از این جنگ متأثر گردد؛ زیرا کشورهای غربی در حال جنگ تا سال ۱۹۴۱ به‌صورت مستقیم با ژاپن وارد جنگ نشده بودند تا اینکه با حمله ژاپن به بندر پرل هاربور[1] در آمریکا، توکیو مجبور شد اکثر نیروهای خود را برای جنگ با آمریکا از چین به مناطق دیگر منتقل کند. به همین دلیل در طول جنگ جهانی دوم آمریکا به‌عنوان بازیگر اصلی و مهم در صحنه چین ظاهر شد.

پس از درگیری نیروهای آمریکایی در جنگ، کمونیست‌ها با استفاده از خلأ حضور نیروهای ژاپنی شروع به تثبیت موقعیت‌شان در مناطق شمالی چین نمودند. در عوض اوضاع برای حضور ناسیونالیست‌ها در عرصه حیات سیاسی چین به وخامت گرایید و تشکیلات آنان در حالت از هم پاشیدگی قرار گرفت و درگیری آنان با نیروهای ژاپنی وضعیت آنان را بغرنج تر کرد.

از اواخر سال ۱۹۴۱ آمریکا عملاً وارد صحنه جنگ شد و بر همین اساس کمکهای زیاد مالی و نظامی به دولت ناسیونالیستی چین نمود تا در مقابل نیروهای ژاپنی ایستادگی کنند. در این راستا طی چند ماه، یک قرارداد جدید میان آمریکا و دولت ناسیونالیست‌ها به‌منظور استقرار نیروهای آمریکایی در چین برای مبارزه علیه ژاپن منعقد گردید و در عوض در دسامبر ۱۹۴۳ قانون تعلیق مهاجرت چینی‌ها به آمریکا[2] و دیگر قوانینی که بعد از آن در این زمینه به تصویت رسیده بود، همگی توسط کنگره آمریکا ملغی شد[3]. این همکاری تا آنجا پیش رفت که در ژانویه ۱۹۴۶ آمریکا و انگلیس سعی در تجدیدنظر درخصوص معاهداتشان با چین نمودند تا با اعتمادسازی، نگاه

---

۱. Pearlharbor پرل هاربور بندری در مجمع الجزایر هاوایی است. معروفیت این بندر به موضوع حمله ارتش ژاپن به پایگاه دریایی ایالات متحده آمریکا در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ بر می‌گردد. در پی این خمله آمریکا وارد جنگ جهانی دوم شد. در حمله هوایی ژاپنی‌ها ناوگان اقیانوس آرام آمریکا از جمله ۷ رزم‌ناوها نابود شدند. حمله ژاپن که متحد آلمان بود، به بندر «پرل هاربور» در هاوایی باعث شد که آمریکا در دسامبر ۱۹۴۱ به آلمان اعلان جنگ داده و ایالات متحده در این مرحله رسماً و عملاً با آلمان و ژاپن و ایتالیا وارد جنگ گردید و جنگ از محدوده اروپا خارج شد و جنبه جهانی پیدا کرد.

2. Chinese Exclusion Acts

۳. قانون مذکور در سال ۱۸۸۲ توسط دولت فدرال آمریکا وضع شده بود و به موجب آن مهاجرت کارگران چینی به آمریکا به حالت تعلیق درآمده بود.

منفی چینی‌ها را به دولتهای غربی تغییر دهند. بدین‌ترتیب بعد از حدود یک قرن، تعدادی از قراردادهای نابرابر میان چین و دولتهای غربی پایان یافت.

آمریکاییها با این سیاستها توانستند تا از نیروی چین به‌عنوان یک متحد قوی بهره ببرند[۱] و آنان را به خودشان جذب نمایند به گونه‌ای که حضور نیروهای خود را برای سالهای پس از جنگ در منطقه شرق آسیا تضمین نمایند.

در این دوران با افزایش تنش میان کمونیست‌ها و ناسیونالیست‌ها، آمریکا ناامیدانه تلاش می‌کرد با ایجاد اتحاد میان طرفین بتواند جبهه متحدی از نیروهای چینی در مقابل نیروهای ژاپنی ایجاد نماید. با این حال در اواخر دوران جنگ و قدرت‌گیری هر چه بیشتر ارتش سرخ، نیروی دریایی آمریکا برای مقابله با هجوم احتمالی اتحاد جماهیر شوروی به پکن و تین جین، اقدام به حمایت‌های لجستیکی از نیروهای ناسیونالیستی در شمال و شمال شرقی چین نمود. نفوذ و میانجی‌گری نیروهای آمریکایی، در ژانویه ۱۹۴۶، کمونیست‌ها و ناسیونالیست‌ها به‌طور موقت قرارداد ترک مخاصمه امضا کردند، ولی خیلی زود بار دیگر آتش جنگ میان طرفین شعله ور گردید و نیروهای آمریکایی با آگاهی به اینکه مداخله آنها نمی‌تواند مانع ادامه جنگ میان طرفین گردد، در اوایل سال ۱۹۴۷ به سرپرستی ژنرال جورج مارشال[۲] سیاست آشتی دادن طرفین را تا حد زیادی به کنار نهادند و یکسره جانب ناسیونالیست‌ها را گرفتند. البته آغاز دوران جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب از یک سو و مناسبات کمونیستهای چین با اتحاد جماهیر شوروی ترس از افزایش نفوذ کمونیسم و پیامد آن بسط حوزه نفوذ نیروهای روسی در شرق آسیا از سوی دیگر سبب گردید در خلال جنگهای داخلی، نیروهای آمریکایی با ارائه کمکهای مالی به دولت ناسیونالیست‌ها از آنها حمایت نمایند. آنان در حقیقت یک سیاست محافظه‌کارانه‌ای دنبال می‌کردند از این روی کمک و حمایت نظامی آنان از نیروهای ملی‌گرا چندان گسترده و همه‌جانبه نبود ورود سربازان روسی در فوریه ۱۹۴۵ به منطقه منچوری شرایط را بیش از

---

۱. یکی از ژنرال‌های آمریکایی در چین به نام ژنرال استیل ول هماهنگی‌هایی با واشنگتن برای کمک به کمونیست‌ها به عمل آورد. این اقدام وی به‌خاطر همفکری و احساس نزدیکی وی با کمونیست‌ها نبود، بلکه به این خاطر بود که کمونیست‌ها از تاکتیک‌های چریکی در جنگ استفاده می‌کردند و برخلاف نیروهای ناسیونالیستی، طی آن سالها توانسته بودند قدرت زیادی به‌دست بیاورند و بنابراین بهتر از نیروهای ناسیونالیست توان مقابله با نیروهای ژاپنی را داشتند.

2. General George C. Marshall

پیش پیچیده نمود. این اقدام براساس توافق متفقین در کنفرانس یالتا[1] صورت گرفت تا متفقین بتوانند با سرعت بیشتری نیروهای ژاپنی را منهدم نمایند.

اگرچه نمایندگان دولت ناسیونالیستی چین از حضور در کنفرانس یالتا محروم شدند اما طرف مشورت قرار گرفتند. آنان پذیرفتند که با نیروهای روسی وارد جنگ شوند. بعد از جنگ و بر اساس بخشی از توافقات یالتا، روسیه اجازه یافت منطقه منچوری را به‌عنوان حوزه نفوذ خود حفظ نماید و بدین‌ترتیب بخش قابل‌ملاحظه‌ای از تجهیزات صنعتی که از ژاپنی‌ها در آن منطقه به‌جای مانده بود توسط نیروهای روسی به غارت رفت از طرف دیگر حضور روسها در شمال شرقی چین شرایط ویژه‌ای را برای کمونیست‌ها فراهم آورده بود و آنان با بهره‌گیری از این موقعیت توانستند خود را با تجهیزات و ادواتی که از ژاپنی‌ها در زمان عقب‌نشینی به‌جای مانده بود مسلح کنند.

در اواخر ۱۹۴۸ وضعیت ناسیونالیست‌ها بیش از پیش به وخامت گرایید. روحیه ضعیف سربازان تحت امر آنان و بروز هرج و مرج در ساختار نیروهای نظامی توان رزمی را از آنان سلب کرد. در مقابل نیروهای کمونیستی توانستند به‌خوبی در مناطق شمالی و شمال شرقی به استحکام موقعیت خود بپردازند؛ به‌رغم برتری ناسیونالیست‌ها در تعداد نفرات و تسلیحات و در اختیار داشتن مناطق وسیع و پرجمعیت چین طولانی شدن جنگ آنان را خسته و ناتوان کرده بود. مهمتر اینکه بحران اقتصادی و مالی گریبانگیر دولت ناسیونالیست‌ها شده بود آنان برای بازپرداخت بدهی‌های خود مجبور شدند اسکناس بیشتری چاپ کنند که تورم شدیدی در کشور به‌دنبال داشت. این عوامل به همراه مسائل دیگر نظیر فساد داخلی و افزایش بدهی‌های خارجی سبب گردید در اوایل سال ۱۹۴۹ سرانجام ناسیونالیست‌ها ازپای درآیند؛ به این‌ترتیب طی ماههای آوریل تا نوامبر سال ۱۹۴۹ اکثر شهرها از دست کومین‌تانگ خارج و با کمترین مقاومت به‌دست کمونیست‌ها افتاد و در نهایت چیانگ کای شک و حدود چند صدهزار نفر همراهان وی از سرزمین اصلی به جزیره تایوان گریختند و چیانگ در دسامبر ۱۹۴۹ تایپه[2] تایوان[3] را به‌عنوان پایتخت موقت چین ناسیونالیسم اعلام کرد.

1. Yalta Conference
2. Taipei
3. Taiwan

خیزش حزب کمونیست در چین

شکل‌گیری جنبش چهارم می به‌عنوان یک حرکت و جنبش ضد امپریالیستی و ضد فئودالیته توسط دانشجویان وطن‌پرست و میهن‌دوست باعث گردید تا طبقه کارگر چین برای نخستین بار در معادلات سیاسی چین مطرح شود. این حرکت باعث شد اندیشه مارکسیسم ـ لنینیسم گسترش و در نهایت به انقلاب مردمی چین منجر گردد. به این‌ترتیب زمینه لازم برای پذیرش ایدئولوژی و همچنین کادر مورد نیاز برای تأسیس و حفظ حاکمیت حزب کمونیست در چین فراهم گردید.

در سال ۱۹۲۱ مائو زدونگ[1]، دنگ بی وو[2]، چن‌تان چیو[3]، هی‌شوهنگ[4]، وانگ جین می[5]، دنگ ان مینگ[6] و لی‌دا[7] رهبران و نمایندگان اصلی حزب کمونیست چین در شانگهای گرد آمدند و اولین کنگره ملی حزب را برگزار کردند. با برگزاری این اجلاس تأسیس حزب کمونیست چین رسماً اعلام گردید.

در این زمان حزب کمونیست دارای پنجاه و هفت عضو بود و این رقم در سال ۱۹۲۳ به چهار صد و سی و دو عضو رسید. اما بین سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ تعداد اعضای حزب کمونیست به یکباره به دلیل جنگ با چیانگ از پنجاه و هفت هزار و نهصد به ده هزار نفر کاهش یافت. البته باید به این نکته توجه داشت که بر اساس برخی منابع، طی ماه آوریل تا دسامبر ۱۹۲۷ حدود سی و هشت هزار نفر از نیروهای کمونیستی به قتل رسیدند.

مائو به ظرفیت‌های انقلابی دهقانان اعتقاد زیادی داشت. وی بر این نکته تأکید داشت که انقلاب در چین باید با تکیه بر نیروی رعایای روستایی به سرانجام برسد، درحالی‌که این عقیده با نظریه ارتدوکس‌های مارکسیست ـ لنینیست کاملاً در تضاد بود. چرا که آنان بر وقوع انقلاب از طریق طبقه کارگری شهری تأکید داشتند.

مارکس معتقد بود که دهقانان باید به‌عنوان بخشی از انقلاب سوسیالیستی

1. Mao Zedong
2. Dong Biwu
3. Chen Tanqiu
4. He Shuheng
5. Wang Jinmei
6. Deng Enming
7. Li Da

مورد توجه قرار گیرند. براساس نظر مارکس یک علت مهم شکست در مبارزات سوسیالیستی در جوامع غربی نادیده گرفتن قشر دهقانان بود. بر همین اساس مائو و پیروانش به‌عنوان بنیانگذاران جنبش مارکسیسم چینی در خط‌مشی انقلابی خود توجه ویژه‌ای به دهقانان داشتند. البته نباید از نظر دور داشت که در اندیشه‌های مارکسیستی در دهه ۱۹۲۰ در چین، عوامل فکری کمینترن بیش از اندیشه‌های مارکس تأثیرگذار بود و در واقع جهت‌دهی حرکت حزب در آن سالها از طریق کمینترن پایه‌ریزی می‌شد.

به‌رغم شکست «شورش خرمن‌های پاییز» در سال ۱۹۲۷ مائو همچنان بر روی جذب طبقه کارگر استان هونن تأکید می‌کرد. از سوی دیگر وی توانست شورای انقلابی دهقان محور حزب و دولت محلی کمونیست در شانگهای و بین مرز استانهای هونن و جیانگ‌زی[1] را تشکیل دهد او برای انجام این کار منتظر تأیید و تصویب شورای حزب نگردید و با همکاری فرمانده نظامی محلی به نام جودی[2] اقدام به تشکیل نیروهای چریکی از دهقانان محلی نمود و توانست در زمستان ۲۸ـ۱۹۲۷ تعداد سربازان خود را تا میزان ده هزار نفر افزایش دهد.

شکست شورشهایی که توسط کمینترن در مناطق شهری ترتیب داده شده بود، بر اعتبار و پرستیژ بیشتر مائو افزود. از همین روی در اواخر سال ۱۹۳۱ مائو جمهوری شورای چین را در منطقه رویی‌جین[3] در استان جیانگ‌زی تأسیس نمود؛ وی از دفتر سیاسی حزب کمونیست که تحت‌حمایت شوروی بود دعوت کرد تا از نزدیک با تشکیلات وی آشنا شوند. بدین‌ترتیب مائو توانست به عضویت دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب در آید؛ ضمن آنکه کنترل خود را بر منطقه رویی‌جین همچنان حفظ نمود. در اوایل ۱۹۳۰ در حالی که دفتر سیاسی همچنان مخالف نیروهای نظامی مستقل وی به نام ارتش سرخ و سیاستهای مائو در مورد اراضی کشاورزی بود، درگیریهای سنگین میان ارتش سرخ و نیروهای جیانگ کای شک باعث افزایش نفوذ و اعتبار مائو در حزب کمونیست گردید.

---

1. Jiangxi
2. Zhu De (1886 - 1976)
3. Ruijin

راهپیمایی بزرگ

رژه و راهپیمایی طولانی و حماسی مائو و حامیانش که از اکتبر ۱۹۳۴ شروع شد جایگاه وی را در تاریخ چین تثبیت کرد. اجبار به ترک خانه‌ها و محل‌های زندگی از سوی نیروهای مخالف باعث شد که مائو به همراه حدود یکصد هزار نفر از یاران خود شامل سربازان کمونیست و رهبران دولت محلی حزب و دیگر رهبران حزب[1] اقدام به راهپیمایی طولانی کردند. این راهپیمایی به طول دوازده هزار و پانصد کیلومتر از میان یازده استان و هیجده رشته کوه و بیست‌و چهار رودخانه در جنوب غربی و شمال غربی چین بود. به این‌ترتیب او توانست نیروهای خود را از دسترس ناسیونالیست‌ها دور نگاه دارد.

این راهپیمایی سخت که نقطه عطفی در تاریخ معاصر چین به‌شمار می‌رود نتایج بسیاری به سود نیروهای کمونیستی داشت، هر چند که طی آن بسیاری از نیروها بر اثر سختی راه جان خویش را از دست دادند. چنان که در آغاز حرکت تعداد آنان بالغ بر یکصد هزار نفر بود؛ اما یک‌سال بعد و پس از طی حدود شش هزار مایل راهپیمایی تعداد آنان به چهار تا هشت هزار نفر رسید. از جمله مشکلات آنها این بود که نمی‌دانستند به کجا باید بروند. آنها راهپیمایی خودشان را از استان جیانگ‌زی شروع کردند که حدود چهارصد کیلومتری شرق گوانجو قرار داشت. سپس به‌سمت غرب رفتند. از گوی‌لین[2] گذشتند و از استان یونن[3] در جنوب غربی چین هم عبور کردند. آنها توقفی در یونن داشتند، ولی فرماندار استان یونن نسبت به عواقب حضور آنها در آن منطقه احساس خطر می‌کرد. به‌خاطر همین از کون‌مینگ[4] پایتخت استان یونن به‌سمت شمال تغییر مسیر دادند. از چنگ دو[5] در استان سی‌چوآن[6] گذشتند و در نهایت راهپیمایی در شانگزی[7] نزدیک یونن پایان یافت. در مدت راهپیمایی، مائو به‌عنوان رهبر جنبش، موقعیت و جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد. بدین‌ترتیب مائو در یونن

---

۱. از این تعداد تنها ۳۵ نفر زن بودند که آنان نیز همسران اعضای کادر رهبری حزب بودند.

2. Guilin
3. Yun'nan
4. Kunming
5. Cheng du
6. Sichuan province
7. Shaangxi

موقعیت خود را کاملاً تثبیت نمود[1].

در طول این راهپیمایی مائو توانست رهبری بلامنازع حزب کمونیست را به‌دست آورد و استراتژی چریکی را مجدداً سازماندهی نماید. وی به‌عنوان مقصد نهایی، جنوب استان شانسی[2] را انتخاب کرد و اعضای حزب در اکتبر ۱۹۳۵ به آنجا رسیدند. بدین‌ترتیب ستاد فرماندهی حزب در یونن تشکیل شد (جایی که جنبش ده سال بعد از آنجا رشد کرد). عوامل متعدد داخلی و خارجی باعث رشد جنبش کمونیستی به رهبری مائو گردید که می‌توان از تهاجم ژاپن به چین به‌عنوان مهمترین عامل یاد کرد.

تأثیر جنگ با ژاپن بر شکل‌گیری حزب کمونیست

تقابل با ژاپن که از دهه ۱۹۳۰ تا آخر جنگ جهانی دوم ادامه داشت باعث شد که نیروهای ناسیونالیستی تمام توان خود را صرف آن کنند در حالی‌که همزمان با کمونیست‌ها در حال مبارزه بودند. گسترش جنگ باعث شد تا چیانگ مجبور شود نیروهای خود را برای مقابله با دشمن خارجی بسیج کند و این فرصت مناسبی در اختیار کمونیستها قرار داد تا در عین حال که همراه نیروهای ناسیونالیستی با ژاپنی‌ها می‌جنگیدند، به تجدد و بازسازی ساختارهای خود بپردازند.

در یونن و سایر مناطق آزاد شده مائو قادر بود که اندیشه مارکسیست ـ لنینیسم را بر اساس شرایط چینی پیاده کند. او معتقد بود کادر رهبری حزب با زندگی و کار در کنار مردم و خوردن غذاهای آنها و همفکری با آنها بهتر می‌توانند توده را راهنمایی و هدایت نمایند. همچنین مائو طرح نظامی جدیدی را عرضه کرد که به موجب آن نیروهای چریکی که از دهقانان چینی تشکیل می‌گردید، تنها در فصل‌های مشخصی از سال سامان‌دهی می‌شدند و در فصل زراعت و کشت و برداشت محصول، مبارزه جای خود را به‌کار و سازندگی می‌داد. در سال ۱۹۴۰ مائو برنامه کمونیست‌های چین را برای در اختیار گرفتن قدرت ارائه نمود، وی الگوی چین جدید را طراحی نمود.

تفکر مائو به‌عنوان اصول اصلی و مرکزی دکترین حزب کمونیست چین باقی ماند که از آن با نام «*اندیشه و دکترین مائو ز دونگ*» یاد می‌شود. بدین‌ترتیب با کار

---

۱. دنگ شیائو پینگ از جمله راهپیمایان آن زمان بود که در جمع سران حزب قرار داشت.

2. Shaanxi

برنامه‌ریزی شدهٔ سازمانی و تبلیغات درست، حزب کمونیست توانست اعضای خود را از صد هزار نفر در سال ۱۹۳۷ به ۱/۲ میلیون نفر در سال ۱۹۴۵ برساند.

در سال ۱۹۴۵ و در پایان جنگ جهانی دوم، چین به لحاظ اسمی و ظاهری قدرت نظامی بزرگی بود، اما واقعیت آن بود که کشور از لحاظ اقتصادی کاملاً در شرایط بحرانی قرار داشت. وضعیت اقتصادی رو به آشفتگی نهاده بود و روز به روز بدتر می‌شد. تهیه مایحتاج نیروهای نظامی بسیار سخت بود و تورم لجام‌گسیخته قدرت خرید مردم را هر روز بیش از گذشته کاهش می‌داد و بر اثر جنگهای داخلی و خارجی، فقر و گرسنگی به‌شدت شیوع یافته بود و میلیونها نفر به‌خاطر عوامل طبیعی و جنگ بی‌خانمان شده بودند. نیروهای کمونیستی با بهره‌گیری از این وضعیت و طرح شعارهای جذاب روز به روز بر قدرت خویش افزودند. و رفته‌رفته توانستند با توجه به اهمیت مناطق صنعتی شمال که از اشغال ژاپنی‌ها خارج شده بود، این مناطق را به کنترل کامل خود درآورند.

ژاپن در چهاردهم اوت ۱۹۴۵ به‌طور رسمی تسلیم شد. از آن زمان تا تابستان سال ۱۹۴۶ چانه‌زنی‌هایی برای تشکیل حکومت ائتلافی میان دو گروه صاحب قدرت، یعنی نیروهای کمونیستی و ناسیونالیستها صورت گرفت؛ ولی مجدداً از تابستان ۱۹۴۶ جنگ داخلی میان طرفین با حمله نیروهای ناسیونالیستی به مواضع کمونیستها در شمال کشور آغاز شد. با توجه به حمایتهای مالی آمریکاییان از ناسیونالیستها در زمانی که کشور در شرایط بسیار بد اقتصادی قرار داشت، نیروهای ناسیونالیستی توانستند پیشرفتهایی کسب کنند؛ امّا مبارزات چریکی کمونیستها علیه نیروهای ناسیونالیستی باعث گردید که ارتش خسته آنها خسارات زیادی متحمل شود.

در سال ۱۹۴۸ وضعیت جبهه جنگ به نفع نیروهای کمونیستی تغییر نمود و طی چندماه تقریباً اکثر مناطق و شهرهای مهم مناطق شمال و شرق به‌دست نیروهای کمونیستی افتاد و نیروهای کمونیستی به سمت غرب و جنوب و جنوب غربی که در دست ناسیونالیستها بود پیشرفت کردند. در مدت زمان کمی نیروهای کمونیستی توانستند به اکثر استانهای مناطق جنوبی و غربی مسلط شوند. در نهایت در ژانویه ۱۹۴۹ پکین بدون جنگ به‌دست کمونیست‌ها افتاد و نامش مجدداً به پکن[1] تغییر

1. Beijing

داده شد و با کوچ نیروهای ناسیونالیستی به تایوان و براساس اعلام کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین[۱]، از اول اکتبر سال ۱۹۴۹ دولت جمهوری خلق چین رسماً اعلام موجودیت نمود.[۲]

پس از به قدرت رسیدن حزب کمونیست به رهبری مائو تسه دونگ[۳] در خاک اصلی و تأسیس جمهوری خلق چین[۴] و رفتن جمهوری قبلی به جزیره تایوان، جمهوری خلق نیز همانند دولت پیش از خود اعلام کرد که *هیچ‌یک از قراردادهای قبلی را که به‌صورت غیرمنصفانه توسط دولتهای خارجی به چین تحمیل شده‌اند را به رسمیت نمی‌شناسد.* اما زمانی که ارتش آزادیبخش خلق[۵] به گوانگ‌دونگ استان مجاور هنگ‌کنگ رسید تلاشی برای عبور از رودخانه شن زی و تصرف هنگ‌کنگ به عمل

---

1. Chinese People's Political Consultative Conference (CPPCC)

۲. به‌دنبال پیروزی سربازان چینی در مقابل مهاجمان ژاپنی و براساس مذاکرات به عمل آمده میان حزب کمونیست و حزب کومین‌تانگ در چانگیگ برای ایجاد دولت جدید، کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین در دهم ژانویه ۱۹۴۶ تأسیس شد. در آن زمان کنفرانس با مشارکت نمایندگان کومین‌تانگ، حزب کمونیست، اتحادیه دمکراتیک، حزب جوانان و برخی از شخصیتهای برجسته شکل گرفت؛ ولی به علت اختلافات ایجاد شده میان مؤسسان در نوامبر همان سال به چند شاخه تقسیم شد و حزب کومین‌تانگ به‌طور یک‌جانبه خواهان تأسیس مجلس ملی بر خلاف مصوبات اولیه کنفرانس مشورتی سیاسی گردید. نخستین نشست کنفرانس مشورتی سیاسی جدید در پکن در ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۹ شکل گرفت. امروز حوزه وظایف و عملکرد کنفرانس مشورتی سیاسی با شکل قدیم آن کاملاً متفاوت می‌باشد. کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین نهادی مؤثر و کلیدی در راستای تحقق همکاریهای چندحزبی و مشورتهای سیاسی مقامات چینی تحت رهبری حزب کمونیست چین محسوب می‌گردد و به اعتقاد مقامات پکن، کانال اصلی ترویج دمکراسی اجتماعی در کشور چین می‌باشد. در حال حاضر کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین مرکب از نمایندگان حزب کمونیست چین و سایر احزاب غیر کمونیست و شخصیت‌های برجسته غیرحزبی، سازمانهای مردمی و نمایندگان اقلیت‌های قومی و نژادی و همچنین نمایندگان سایر اقشار جامعه چینی است. علاوه بر آن، این کنفرانس نمایندگی منطقه ویژه اداری هنگ کنگ و ماکائو و تایوان و چینی‌های بازگشته از خارج را نیز به عهده دارد. وظیفه اصلی کنفرانس، ارائه مشورتهای سیاسی به مقامات، نظارت بر اجرای قوانین و پیگیری روند دمکراسی در جامعه و همچنین مشارکت و تبادل نظر در اداره امور دولتی می‌باشد. منظور از مشورتهای سیاسی، اعمال نظر درخصوص سیاستهای کلان دولت مرکزی و مقامات محلی است. که این سیاستهای کلان، مجموعه امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در مرحله پیش از تصمیم‌گیری است. همچنین نظارت بر نحوه اجرای این تصمیمات نیز مورد نظر می‌باشد. نظارت بر روند دمکراسی یعنی نظارت‌کردن از طریق ارائه نظرات و پیشنهادات و انتقادات درخصوص نحوه اجرای قانون اساسی چین، سایر قوانین و مقررات و سیاستهای اصلی در چارچوب سازمانهای دولتی است.

3. Mao ze dong

4. People Republic of China

5. people's Libertion Army

نیاورد و در خصوص ماکائو[1] نیز که پیش از این به‌صورت مستعمره پرتغال درآمده بود همین رویه را در پیش گرفت.[2] بنابراین، اگرچه برنامه انقلابی «بازپس‌گیری هنگ‌کنگ و ماکائو از امپریالیست» از سوی حزب کمونیست پذیرفته و در مورد بازپس‌گیری آن تبلیغ شده بود، اما این مسئله تنها در حد شعار باقی ماند.[3]

1. Macau
2. MichikoAi "The Transition of Hong Kong People's Nationality after World War II" http://www. hku. hk/hkcsp/ccex/ehkcss01/frame.htm?mid=0&smid=1&ssmid=1
3. Thomas Barrett "China marxim and Democracy selections from october Review" Humanityies press New Jersey 1998 p. 424

فصل ششم

تاریخ اندیشه معاصر

مقدمه

مکاتب معاصر چین در واقع بیشتر در واکنش به سلطه و نفوذ سیاسی و فرهنگی غرب شکل گرفت. با پر رنگ شدن حضور غرب و تأثیرات اجتناب‌ناپذیر این میهمانان ناخوانده بر جامعه چین، در قرن نوزدهم نارسایی‌های مکتب نیوکنفسیوسیسم کاملاً نمایان شد. در مواجه با این وضعیت جدید و ضعف چین در برابر دنیای غرب جمعی از روشنفکران و متفکرین چینی بر این عقیده شدند که اخلاقیات سنتی حتی اگر در مجموع واپس‌گرا نباشند، باز مانعی برای پیشرفت کشور چین خواهند بود. در برابر این اندیشه غالب عده‌ای دیگر نیز کوشیدند تا با بازخوانی فرهنگ و تمدن این کشور کهن آن را با شرایط جدید انطباق دهند. بر همین اساس در دهه ۱۸۹۰ جنبش‌هایی برای مدرن‌سازی تفکرات سنتی در چین شکل گرفت. این دسته از روشنفکران چینی تلاش نمودند در مواجه با غرب با رهیافتی نو که ناشی از تحمیل عقاید جدید بر جامعه بود در عرصه‌های گوناگون به فلسفه سنتی کشور خویش بنگرند؛ از این روی از سیستم منطقی تا چگونگی تجزیه و تحلیل، و از تئوریهای اخلاقی گرفته تا زیبایی‌شناسی، علوم مدرن و سیستم‌های دولتی توسط آنان مورد بازخوانی مجدد قرار گرفت[1]. بر همین اساس می‌توان این تلقی را درست دانست که در این زمان فلسفه غرب فرصتی برای مدرن‌کردن

1. Chow, Kai-wing: *The Rise of Confucian Ritualism in Late Imperial China*: Stanford University Press, 1994

فلسفه و جامعه چین فراهم آورد و شاید همین امر زمینه را برای پذیرش مارکسیسم، به‌عنوان مکتب مدرن زاده شده در غرب، در جامعه سنتی چین فراهم آورد.

ابتدا در نزد روشنفکران چینی این فکر وجود داشت که چین توان آن را دارد که قدرت خود را بازسازی و سپس به راه سنتی خود باز گردد. در این راستا این نظر طرفداران بسیار یافت که چین محتوا را از غرب وام خواهد گرفت، اما نه فرهنگ و شکل‌های نهادی را، ولی در عرصه عمل و در پی شکست‌های پیاپی این مسئله کاملاً شکلی دگرگون به خود گرفت. رفته‌رفته این سؤال به‌صورت جدی در نزد نخبگان و رهبران چین مطرح گردید که چه میزان و چگونه مظاهر غربی باید پذیرفته شود تا حیثیت چینی بتواند باقی بماند؟ و اینکه چین چگونه می‌تواند مدرن شود؟ آنان پذیرفتند لازمه مدرن شدن قبول سطحی از غربی شدن است که به معنی پذیرش ایده‌ها، اصلاحات و ارزشهایی است که مربوط به دنیای غرب است،[1] اما در این میان رویکرد چین به مرام و مسلک سنتی خودش چگونه خواهد بود؟

از برخی جهات قرن نوزدهم برای چین همانند بسیاری دیگر از مناطق جهان، قرن مشارکت اجباری با سیستم غربی غالب در سطح جهانی بود. قدرتهای استعماری گوناگون از جمله ژاپن در پایان قرن نوزدهم تمام برتری تکنولوژیکی و نظامی خود را برای به‌دست آوردن یک سری انحصارات از دولت امپراتوری چین به کار می‌بردند. انحصارات تجاری که به قدرتهای غربی اجازه می‌داد منافع استعماری خود را در چین تعقیب نمایند. ایجاد پایگاهای نظامی و سیاسی و تحمیل قراردادهای ساحلی و کسب اجازه لازم برای اعزام مسیونرهای مسیحی به نقاط مختلف امپراتوری وسیع چین، گوشه‌ای از مسائل جدید بود که در قرن نوزدهم به امپراتوری چین تحمیل می‌شد. هر زمان که مقامات چینی موضعی در مقاومت در برابر این روند می‌گرفتند با تحلیل رفتن تدریجی نیروی خود مجبور می‌شدند شکلی دیگر از مصالحه را در پیش گیرند.

امپراتوری چین در آستانه قرن نوزدهم برخوردار از مرزهای وسیعی بود که بیش از چهارصد میلیون نفر را در خود جای داده بود. بر این اساس این کشور اگرچه حکومتش می‌توانست در پی فشار خارجی ساقط شود، اما تسخیر قلمرو آن بسیار بعید به نظر

1. ibid

می‌رسید[۱]. از این روی به‌رغم تمام مشکلاتی که امپراتوری، در آستانه دوران جدید با آن مواجه بود نخبگان چین می‌توانستند هنوز خود را به‌عنوان وارث حقیقی تمدن بشری قلمداد نمایند و دیگر رهبران و پادشاهان را در مقام مقایسه با خود برابر و نه یک ملت در کنار دیگران بدانند. امپراتور نه فقط حکمران چینی‌ها بلکه فرزند آسمان به‌شمار می‌رفت. تا این زمان اگرچه خارجیهایی نظیر مغولان و منچوری‌ها توانسته بودند مرزهایی از گستره تمدنی چین را تصرف کنند، اما مجبور شده بودند حکمرانی خود را با مدل این تمدن انطباق دهند.

قرن نوزدهم برای چین در بعد بین‌المللی نه تنها زمان تحمیل «جنگ تریاک»[۲] و «قراردادهای ساحلی»[۳] متعدد بود، بلکه این امپراتوری در عرصه داخلی نیز با شورشهای مهمی در نقاط مختلف کشور مواجه گردید. شورشهای تای‌پینگ و نیان و شورشهای مسلمانان اگرچه در نهایت توسط نیروهای امپراتوری سرکوب شدند، اما این شورشها که سالها به درازا کشیده شده بود در مناطق دچار آشوب و شورش ویرانیهای بسیار برجای گذاشت[۴].

چین در آستانه عصر جدید

در آستانه عصر جدید، اژدهای زرد تجربیات و تغییرات بسیاری را تجربه کرده بود. اگرچه سلسله چینگ[5] در سال ۱۹۱۱ سقوط کرد، اما میراث باقیمانده از این سلسله برای چین مدرن، نه تنها یک سرزمین پهناور بلکه مفهومی از کشور بود که زمینه را برای ظهور و خیزش هویت ملی فراهم می‌نمود.

منچوها که در سال ۱۶۱۱ قدرت را در چین به‌دست گرفتند و سلسله چینگ را بنیان نهادند، اگرچه چینی نبودند، اما نهادها و فلسفه چین را در سطحی گسترده‌تر از مغولها پذیرفتند و به ترویج آن همت گماردند هرچند که در این راه از مینگ‌ها

1. Peter Zarrow "A Contested Category in Light of Modern Chinese History" School of History University of New South Wales Sydney, NSW 2052 Australia 1999
2. Opium Wars
3. Treaty ports
4. ibid
5. Qing dynasty (1644-1911)

محافظه‌کارتر و غیر منعطف‌تر بودند. رویکرد آنان در سیاست خارجی آن بود که همه را وادار سازند که به امپراتور به مثابه فرزند آسمان نگاه کنند و به این نکته آگاه باشند که دیگر قلمروها با چین برابر نیستند. بر همین اساس تلاشهای دولتهای غربی برای برقراری ارتباط با چین ابتدا با شکست مواجه شد. چرا که در جهان‌بینی چینی جایگاهی برای ایده استقلال ملتها و برابری آنان با چین وجود نداشت. از دید آنان جهان به دو بخش *چین و باقی جهان* تقسیم می‌شد. باور به این موضوع به معنای آن نبود که آنان وجود ملتها را انکار می‌کردند، بلکه این مطلب بیشتر ناشی از آن بود که در تفکر چینی، جایی برای درک این معنا وجود نداشت. این دیدگاه چنان در نزد حاکمان چین فربهی داشت که اصلاح‌طلبانی که خواهان انعطاف بیشتر دولت در مواجه و معامله با غرب بودند اغلب متهم به غربزدگی می‌شدند.

مشکل دیگر چین در این دوران، گسترش فساد در دستگاه امپراتوری به‌ویژه در سالهای پس از ۱۸۴۰ بود که این خود منجر به‌شدت گرفتن روند فروش مناصب دولتی شد.

کمبود بودجه دولت برای سرکوبی شورشها و ناتوانی آن برای تأمین بودجه لازم برای اداره امور، امپراتوری را مجبور به فروش مناصب دولتی کرد. این مسئله سبب شد افراد بسیاری که هیچ‌گونه تجربه‌ای در کشورداری نداشتند و عموماً نیز افراد بی‌کفایتی بودند به مشاغل مهم گمارده شوند. فساد دولتی نیز چنان گسترش یافت که مقامات کشوری تحت‌عنوان هدیه از زیردستان خود رشوه دریافت می‌کردند و زیردستان نیز به نوبه خود پولهای دولت را به یغما می‌بردند و دولت نیز برای غلبه بر کسری بودجه خود هر سال مالیاتهای سنگین‌تری بر مردم تحمیل می‌کرد که خود از فقر و تیره‌روزی در رنج و عذاب بودند.

تجزیه شدن قدرت و از دست رفتن کنترل دولت بر بسیاری از بخشهای جامعه و همزمان بروز شورشهای محلی سلسله چینگ را با مشکلات سترگی روبه‌رو ساخت که رفته‌رفته معنای از هم پاشیدگی سیاسی را در پی داشت. همچنان‌که عرصه سیاست کشور فاسد و رو به تباهی بود، قدرت سیاسی نیز دیگر نمی‌توانست در پکن متمرکز باشد. از این روی تمرکز سیاسی به‌ویژه پس از شورش تای‌پینگ (۱۸۶۴ـ۱۸۵۱) به قهقرا رفت.

دربار چینگ به‌منظور فرونشاندن دامنه شورشهایی که هر روز شعله‌هایش در مناطق مختلف کشور سر برمی‌کشید به ناچار اجازه داد تا در نقاط گوناگون کشور ارتش محلی ایجاد گردد. از آنجا که نیروی نظامی تحت امر حکومت مرکزی ـ بیرق هشت ـ توان نظامی خود را یکسره از دست داده بود. با صدور این فرمان ارتش‌های محلی با استفاده از نیروها و توان بومی پایه‌گذاری شدند که هزینه آنها نیز از بودجه استان تأمین می‌شد و میزان نظارت و کنترل پکن بر روی این ارتشهای محلی بسیار اندک و بی‌تأثیر بود. برهمین اساس یگانهای محلی می‌آموختند که از مقامات محلی اطاعت کنند. ادامه این روند خود یکی از مهمترین عوامل اعلام استقلال استانها در سال ۱۹۱۱ بود.

ادامه روند وادادگی دولت مرکزی افزایش قدرت مدرسین اشراف مسلک محلی را در پی داشت. فساد و بی‌کفایتی دولت مرکزی سبب گردید رؤسای دادگاههای محلی که توسط عالمان اشرافی اداره می‌شد در سطح گسترده‌ای در امور کشور نقش بازی کنند، البته آنان به دلیل تعلقات شخصی به حوزه تحت امر خویش، تنها به‌دنبال منافع محلی خود بودند. از همین روی از نیروی ارتشهای محلی نه در جهت منافع کل کشور بلکه برای تحکیم قدرت خود در منطقه سود می‌جستند و به کمک نیروی نظامی محلی اقدام به جمع‌آوری مالیاتی می‌کردند که در نهایت نصیب خود آنان می‌شد.

از سوی دیگر چین در این دوران شاهد رشد جمعیت و افزایش توده مردم فقیر بود. صلح طولانی مدتی که تا اواخر نیمه اول حکمرانی سلسله چینگ در چین برقرار گردید رشد سریع جمعیت را در پی داشت. در حالی‌که میزان زمینهای کشاورزی که به زیر کشت می‌رفت و تحت‌نظر و کنترل فئودالها اداره می‌شد همچنان محدود باقی‌ماند. با وجود این بر اساس قانون، مردم از مهاجرت به منچو و دیگر سرزمینهای خارج از چین منع شده بودند و تقریباً هیچ صنعت جدید و بزرگی در کشور نیز وجود نداشت که بتواند نیروی کار اضافی را به خود جذب کرده و سطح زندگی مردم را بالا ببرد در نتیجه افزایش جمعیت به معنای افزایش میزان فقر در کشور بود. این وضعیت در نهایت فقر و ضعف مالی دولت را در پی داشت.

از سوی دیگر فقر جامعه مانع از آن بود که سلسله چینگ بتواند مالیات مورد نیاز خود را جمع‌آوری نماید. علاوه بر این گسترش فساد در دستگاه حاکمه چنان بود

که مقدار زیادی از مالیاتهای دریافتی از مردم در میانه راه به یغما می‌رفت همچنین فئودالهای قدرتمند از پرداخت مالیات طفره می‌رفتند در حالی‌که بیشترین فشار برای پرداخت مالیات بر دوش کشاورزان بیچاره سنگینی می‌کرد. از سوی دیگر زمانی که روستائیان ستمدیده بر اثر فشارهایی که بر آنان وارد می‌شد سر به شورش برمی‌داشتند دولت مجبور بود هزینه سنگینی برای سرکوب آنان متقبل شود که این خود سبب بدتر شدن وضعیت مالی امپراتوری می‌شد.

از اواسط قرن نوزدهم میلادی تجزیه شدن قدرت مرکزی سبب گردید جمع‌آوری مالیات برای دولت سخت‌تر و سخت‌تر گردد. به همین‌دلیل دولت به‌منظور حل این مشکل بر میزان مالیاتها و فروش مناصب دولتی باز هم افزود که این مسئله به نوبه خود بر میزان مشکلات اجتماعی، فساد اداری و شورشهای منطقه‌ای می‌افزود.

دگرگونیها در آستانه عصر جدید

دامنه وسیع مشکلات سبب اختلاف بین اصلاح‌طلبان در چگونگی مواجه با آشفتگی‌ها و قدرت رو به فزون غرب در سرزمین چین شد. درحالی‌که این موضوع کاملاً آشکار بود که کل سیستم به آهستگی در حال فروپاشی است.

در قرن نوزدهم‌زمانی که سلسله چینگ در حال وادادگی بود قدرتهای استعماری وارد چین شده و روندی را که پیش از این آغاز شده بود سرعت و شدت بیشتری بخشیدند. با ادامه این روند *قراردادهای نابرابر* توسط دولتهای غربی به چین تحمیل شد و حقوق ملی این کشور نادیده گرفته شد. این خود سبب گردید حیثیت و قدرت سیاسی چینگ هر چه بیشتر از دست برود.

به‌دلیل ضعف چین، قدرتهای خارجی توانستند بسیاری از مناطق که پیش از این متحدین سنتی و وفادار به چین به‌شمار می‌رفتند، نظیر جزایر ریوکیو، آنام و کره را از این کشور جدا نمایند. با پررنگ شدن حضور قدرتهای امپریالیستی در اواخر قرن نوزدهم، قلمرو چین به حوزه‌های گوناگون نفوذ دولتهای خارجی تقسیم شد. بر همین اساس ضعف دولت چینگ در برابر فشار و ورود قدرتهای استعماری به چین بر میزان رنجهای مردم و فشارهای اقتصادی آنان افزود چنان‌که ورود پارچه‌های خارجی ارزان‌قیمت صنایع روستایی چین را نابود کرد و تبلیغات مذهبی خارجیان در چین بر

میزان عداوت و دشمنی در میان مردم این کشور افزود. عدم توازن صادرات و واردات و روان شدن سیل کالاهای غربی به چین سبب کاهش ارزش پول ملی گردید که این خود باعث کاسته شدن میزان درآمد دولت می‌شد. هزینه جنگ با قدرتهای خارجی از یک سو و پرداخت غرامتهای سنگینی که در نتیجه شکست در این جنگها مجبور به پرداخت بود در مجموع وضعیت خزانه دولت را بسیار خراب کرد.

در این زمان رویکرد قدرتهای غربی[1] در برخورد با چین به‌طور غریبی دوگانه بود. از یک سو آنان تمام نیروی خود را برای تحلیل بردن آنچه که آن را مانعی برای تجارت و مقررات دولتی می‌دانستند به کار می‌گرفتند و از سوی دیگر تمام تلاش خود، را برای سرپا نگاه داشتن امپراتوری رنجور چینگ به عمل می‌آوردند.[2] اما آنچه به واقع این میهمانان ناخوانده در پی‌اش بودند، تکه‌تکه کردن چین بر اساس منافع خود، ضمن حفظ ظاهری قلمرو آن بود؛ چیزی که در عمل به رفتار آنان حالت پارادوکسیکال می‌داد. آنان در دستیابی به اهداف خود با دو مسئله مواجه شدند. نخست آنکه سلسله چینگ در سال ۱۹۱۱ سقوط کرد و چین در یک آشفتگی فرو رفت و دوم اینکه با شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ اروپاییان درگیر جنگی خانمان‌سوز شدند.

اشاره به این نکته ضروری به‌نظر می‌رسد که اگرچه سلسله چینگ در زیر فشارهای داخلی و خارجی سرانجام فروپاشید، اما طی دوران حاکمیت خود توانست تغییرات مهمی را در چین نهادینه نماید که از آن میان می‌توان به کنار گذاشته شدن سیستم سنتی امتحانات در سال ۱۹۰۵ اشاره نمود. در حقیقت با منسوخ شدن این شیوه از جذب دیوان‌سالاران امپراتوری، کلیدی‌ترین سیستم تأمین طبقه نخبگان سنتی کشور از میان رفت.

امپراتوری پیش از براندازی سیستم امتحانات توانسته بود انواع مدارس جدید را در کشور ایجاد نماید که جایگزینی برای سیستم قدیمی و سنتی بود علاوه بر یک سیستم آموزش مدرن امپراتوری تعدادی از دانشجویان را برای تحصیل به خارج از کشور به‌ویژه ژاپن، آمریکا و اروپا فرستاده بود. این عده نیز نقش مهمی در تحولات سیاسی فرهنگی

---

۱. انگلیس، روسیه، آلمان، فرانسه و ایالات متحده آمریکا، جزء نخستین کشورهای استعماری بودند که در عرصه جامعه چین به بازیگری پرداختند.

۲. به‌عنوان مثال می‌توان به سرکوب شورش مشت‌زنان اشاره کرد.

چین بازی نمودند که به‌طور مشروح به آن خواهیم پرداخت.

در حدود سال ۱۸۹۷ از طریق ترجمه‌های انجام شده از فلسفه غرب ـ که عمدتاً توسط همین دانشجویان صورت می‌گرفت ـ اندیشمندان و روشنفکران آشنایی بیشتری با تفکرات و فلسفه غرب پیدا کردند که با ادامه این روند در طول دهه‌های بعد از ۱۸۹۷ بسیاری از عقاید فلسفه غرب توسط دانشجویان از آمریکای شمالی و اروپا به چین آورده شد. مهمترین و تأثیرگذارترین فلسفه‌های غربی که وارد چین شد پراگماتیسم[1] و مارکسیسم بود. چنان‌که در نوشته‌های خان شی[2] دانشجوی فلسفه در آمریکا و جان‌دووی[3] این نکته به‌خوبی آشکار است که این دو متقاعد شدند: «عقاید ابزارهایی هستند برای دستیابی به موقعیتهای واقعی و تأکیدی هستند بر نتایج»؛ بنابراین فلسفه پراگماتیسم به‌خوبی برای فلسفه اصلاحات مناسب است؛ آنان معتقد بودند پراگماتیسم نقش مهمی در جنبش فرهنگی جدید که از سال ۱۹۱۷ آغاز شد بر عهده خواهد گرفت. جنبشی که به‌دنبال مدرن کردن جامعه چین و زندگی روشنفکرانه بود.

در حدود سال ۱۹۲۴ عمومیت و مقبولیت پراگماتیسم شروع به افول کرد و فلسفه اجتماعی سیاسی کارل مارکس که کارهایش در حدود ۱۹۱۹ در چین در سطح وسیعی شناخته شده بود به‌عنوان فلسفه حزب کمونیست مورد پذیرش قرار گرفت. در طول دهه‌های بعد ـ پس از سال ۱۹۴۹ ـ کمونیست در کشور شکل مسلط یافت.

شاید بی‌نیاز از تأکید باشد که علت تمام این اقدامات و اصلاحات ساختاری در چین همانند دیگر نقاط جهان، فراهم آوردن امکاناتی بود که اجازه دهد تا چین بتواند عظمت خود را دوباره بازیابد، ضمن آنکه بتواند ویژگیهای فرهنگی خود را حفظ نماید.

جنبش‌های اصلاحی

در آستانه عصر جدید، درحالی‌که هنوز سیستم امپراتوری بر جای بود، این شعار در میان چینیان رواج داشت که: *آموزه‌های غربی برای کاربرد و آموزه‌های چینی برای ضروریات*. هدف چنین تعبیراتی در سپهر اندیشه‌ورزی چین آن بود که بر خطر غرب

1. pragmatism
2. Hu Shi
3. John Dewey

چیره شوند. در این راستا یک فیلسوف جوان و بااستعداد به نام کانگ یوویی[۱] (۱۹۲۷-۱۸۵۸) تلاش ریشه‌ای برای به روز کردن و منطبق کردن کنفسیوسیسم با جهان مدرن به عمل آورد. کانگ یکی از رهبران جنبش اصلاح‌طلب ۱۸۹۸ بود و نقش کلیدی در توسعه ذهنی چین مدرن بازی کرد. او در آخرین سالهای امپراتوری و نخستین روزهای جمهوری در چین به‌دنبال درافکندن طرحی از کنفسیوسیسم به‌عنوان پادزهری در برابر *فساد اخلاقی* و *تبعیضات* بود.[۲]

کانگ یوویی در یک خانواده دانشور و صاحب مقام در شهرستان نن‌های[۳] استان گوانگ‌دونگ متولد شد. پدرش را در کودکی از دست داد و پس از مرگ پدربزرگ، یک فدایی و دانشور نیوکنفسیوس سرپرستی او را بر عهده گرفت. با شروع دوره شاگردی در نزد یک استاد تأثیرگذار کنفسیوسی اندکی پیش از بیست سالگی یک بی‌قراری روحی در او آغاز شد.[۴] در حقیقت می‌توان گفت او علیه تعلیم و تربیت متعارف کنفسیوسی شورش کرد و به‌طور موقت از جامعه کناره گرفت. کانگ در تحقیقاتی که در این دوران انجام داد تحت‌تأثیر انواع نحله‌های غیر کنفسیوسی گوناگون نظیر ماهایا بودیسم[۵]، فلسفه تائوئیسم و آموزه‌های غربی قرار گرفت.

جستجوی روشنفکرانه کانگ و تلاش او برای تدوین و سازماندهی یک دیدگاه جهانی ـ تاریخی و برخوردار از مفاهیم اخلاقی در یک سری از نوشته‌هایش طی اوایل دهه ۱۸۹۰ تا اوایل دهه ۱۹۰۰ به اوج و حد اعلای خود رسید. او در قرائت خود از کنفسیوسیسم **رن** یا انسان را مفهومی در مرکز عقاید کنفسیوس قرار داد[۶]. وی در رساله انقلابی خود به نام «کنفسیوس به‌عنوان یک مصلح»[۷] ادعا کرد که توانسته است قدرت جامع کنفسیوسیسم را برای اصلاح نهادهای سیاسی و اجتماعی چین کشف کند و اگر چین می‌خواهد در برابر قدرت غرب و امپریالیست مقاومت کند باید به اصلاحات

---

1. Kang Yuwei
2. http://www. britannica. com/eb/article-9044551
3. Nanhai
4. Thompson, Laurence G. , trans. Ta T'ung Shu: The One-World Philosophy of K'ang Yu-wei. London, 1958.
5. Mahāyāna Buddhism
6. Zang Shijun. Kang Youwei datong Sixiang Yenjiu. Guangdong, 1997.
7. Confucius as a Reformer

مورد نظر او گردن نهد.

کانگ به‌عنوان رهبر پیشرو نقش مهمی در جنبش اصلاحات ایفا نمود جنبشی که در **اصلاحات صد روزه ۱۸۹۸** به پایان رسید. اگرچه جنبش مذکور در اصل یک حرکت سیاسی بود،[1] اما از یک روح معنوی و بعد اخلاقی نیز برخوردار بود[2]. کانگ نه‌تنها به حفظ و صیانت از ملت فرا می‌خواند، بلکه خواهان صیانت از اعتقادات نیز بود. چیزی که او آن را به معنای روح تجدید حیات کنفسیوسیسم و ترویج آموزه‌های آن را به‌عنوان مذهب کشور می‌دانست[3]. بخشی از این موضع گیری در پاسخ به زوال سیاسی و فرهنگی چین در آن زمان بود. او بر این امید بود که با تجدید حیات کنفسیوسیسم عزت‌نفس چینی‌ها و انسجام ملی آنان تقویت گردد، اما دعوت او به صیانت از ایمان نباید تنها در راستای عمل گرایی دیده شود، بلکه باید تربیت اخلاقی و معنوی در دوران جوانی را نیز در آن دخیل دانست.

برنامه اصلاحات کنفسیوسی کانگ در سال ۱۸۹۸ به مورد اجرا گذاشته شد؛ اما با مقاومت شدید سی شی[4] امپراتریست بیوه چین و دیگر حامیان وضعیت موجود در امپراتوری مواجه و خود کانگ نیز تبعید شد. تلاش برای زنده کردن اخلاقیات کنفسیوسی را بار دیگر رهبر جنبش حیات جدید، چانگ کای شک در دهه ۱۹۳۰ برعهده گرفت.

ریشه‌ها و سیر تحول ملی گرایی چینی

آبشخور ناسیونالیسم چینی از منابع ایدئولوژیکی بسیار متفاوتی نیرو گرفت و فربگی یافت. در شکل گیری این ایدئولوژی گستره‌ای از تفکرات سنتی کنفسیوسی تا ایدئولوژیهای غربی در بستری از حوادث تاریخی نقش ایفا کردند. از این روی در ناسیونالیسم قرن نوزدهم چین علاوه بر ردپای تفکرات سنتی، روند تأثیرگذاری اندیشه‌های ترقی‌خواهانه آمریکایی، مکتب مارکسیسم و تفکرات نژادی روسی را

1. Jensen, Lionel M. 1997. Manufacturing Confucianism: Chinese Traditions & Universal Civilization. Durham, NC and London: Duke University Press.
2. http://encarta. msn. com (C) 1997-2006 Microsoft Corporation
3. www. practical-philosophy. org. uk
4. Cixi

نیز می‌توان به روشنی در آن مشاهده نمود[1]. به گونه‌ای که به‌رغم پررنگی مفاهیم انترناسیونالیستی در مکتب مارکسیسم، غلبه ایدئولوژی ناسیونالسیم چینی جلوه‌های خود را در بسیاری از پدیده‌های سیاسی و اجتماعی چین معاصر نشان داده است. چنان‌که مارکسیسم چینی نیز تحت‌تأثیر شدید آن متولد شد و پاره‌ای از حوادث سیاسی خشونت‌بار در این کشور نظیر دیدگاه ضد دولتی دانشجویان در تظاهرات دانشجویی میدان تیان آن من در سال ۱۹۸۹ نیز از تأثیرات آن بی‌بهره نبوده‌اند.

از نظر تاریخی چین[2] نامی است که پس از به قدرت رسیدن امپراتوری چین[3]، مردمان آسیای مرکزی برای نامیدن قلمرو وسیعی که امروزه به همین نام نامیده می‌شود به کار گرفتند. همچنان‌که ذکر آن رفت این امپراتوری در حقیقت نخستین سلسله‌ای بود که در قرن سوم پیش از میلاد توانست نقاط مختلف این کشور را متحد و تحت‌امر دولت مرکزی درآورد. با این همه چینی‌ها تا قرن نوزده از این اسم برای نامیدن کشور خود استفاده نمی‌کردند.

براساس آموزه‌های کنفسیوس چینی‌ها خود را رعیت امپراتور ـ که او خود فرزند آسمان بود ـ می‌دانستند. امپراتور بر جهان زیر بهشت[4] حکم می‌راند. اگرچه چنین هویتی بیشتر حالت انتزاعی داشت، اما در مجموع می‌توان گفت که چینیها نوعی هویت شهروندی جهان را پذیرفته بودند. اگرچه برخی دانشوران تمایل دارند برای هویت چینی به گونه‌ای سندسازی کنند که آن را در برابر هویت ملی رایج قرار دهند،[5] اما نمی‌توان به این نکته نیز توجه نداشت که آگاهی از وجود «دولت چینی» در قلمرو این کشور به دوهزار سال پیش، یعنی سلسله هان بازمی‌گردد. در حقیقت پس از سلسله هان بود که هویت چینی عمدتاً در وفاداری به امپراتور و قبیله معنا گردید.

مفهوم جهان در نزد مردم چین به معنای تقسیم آن به دو بخش بزرگ، یعنی جهان متمدن و جهان بربرها بود. در این تلقی رگه‌هایی از این باور وجود داشت که

---

1. http://en. wikipedia. org/wiki/Chinese-nationalism
2. China
3. Qin
4. The world under Heaven (tien-hsia)
5. Cultural and Lineage Roots of the Chinese Dual Identities Cho-yun Hsu University of Pittsburgh and Chinese University of Hong Kong

منافع چینی‌ها با داشتن یک دولت چینی قدرتمند حفظ می‌گردد. اگرچه با پذیرش استدلال برخی از نویسندگان نظیر لوسین پای[1] مبنی بر *اینکه دولت ملی به‌طور بنیادی با امپراتوری سنتی متفاوت است* قبول نظریه پیش‌گفته سخت به نظر می‌رسد، اما نمی‌توان دلایل و شواهدی را که گروه دیگر از محققان مبنی بر اینکه دینامیک و پویایی جمهوری خلق چین شباهتهای غیر قابل انکاری با امپراتوریهای مینگ و چینگ دارد را نادیده گرفت.

تاریخ چین کمتر شاهد جنگ تمام عیار علیه خارجیان بوده است. جنگهایی از این دست عمدتاً به ستیز با مغولها، منچوها و ژاپنی‌ها محدود می‌گردد. در حالی که بیشتر درگیریها و جنگهایی که در قلمرو این کشور روی داده جنبه داخلی داشته و علت وقوع آنها نیز کوشش سلسله‌های گوناگون برای به‌دست آوردن قدرت بوده است. تلاش برای چینی‌سازی خارجیانی نظیر کره‌ایها، تبتی‌ها و ویتنامی‌ها که می‌خواستند هویت فرهنگ جداگانه‌ای را حفظ کنند در طول هزاران سال در قلمرو چین در حال انجام بوده است. همین ویژگی تاریخی چینی‌ها سبب گردید تا آنان پیش از آنکه در قرن نوزدهم با غربیها مواجه شوند مفهوم دولت ـ ملت را درک نمایند. هرچند که نمی‌توان تأثیرات شگرف این مواجه در بازتعریف مفهوم ملیت را در نزد چینی‌ها انکار کرد.

در قرن نوزدهم ناسیونالیست‌های چینی در مواجه با غرب و تحولات دنیای جدید به بازتعریف «چین هان» پرداختند اگرچه نژاد هان جایگاه ویژه خود را در تعریف ناسیونالیسم چینی حفظ نمود و عزم ملی‌گرایان برای سرنگونی حکومت منچوها که به‌عنوان قومی خارج از قلمرو چینی تلقی می‌شدند را راسخ‌تر کرد، اما پس از انقلاب ۱۹۱۱ تعریف رسمی از «چینی» گستره وسیع‌تری را دربر گرفت و نژادهایی غیر از هان را نیز به‌عنوان جزئی از ملیت فراگیر دربر گرفت. مهمترین دلیل این اقدام همانطور که برخی از تاریخ‌دانها مطرح می‌کنند آن بود که نخبگان چین دریافتند که تعریف غیرفراگیر از ملیت چینی به معنای از دست دادن قسمتهایی از قلمرو کشور خواهد بود از این روی آنان این استدلال را پذیرفتند که حتی منچوها بیش از آن چینی شده‌اند که بتوان آنها را دیگر خواند.

1. Lucian Pye

دیدگاه رسمی درباره ملیت چینی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به‌شدت تحت‌تأثیر مدرنیسم و داروینیسم اجتماعی[1] قرار گرفت که از همانندسازی فرهنگی گروه‌های نژادی با غلبه دولت هان در قالب **فرهنگ پیشرفته** حمایت می‌کرد. در این تعریف ملت هان چه به‌صورت اسمی و چه در عمل اعضای ملیت چین بودند.[2]

طی دهه بعد ناسیونالیسم چین به‌شدت تحت‌تأثیر تفکرات نژادی روسی و ایدئولوژی رسمی حزب کمونیست چین قرار گرفت که ادعا داشت که هان چینی یکی از گروه‌های پرجمعیت نژاد چینی است که هر یک فرهنگ و زبانی دارند که باید احترام گذاشته شوند به‌رغم این دیدگاه رسمی بسیاری این انتقاد را مطرح می‌کنند که رویکرد همگون‌سازی به‌شدت در عمل از سوی دولت اعمال می‌شد. دیدگاه عمومی و روابط حقیقی قدرت وضعیتی ایجاد نمود که ملی‌گرایی چینی در عمل به معنای تسلط هان در مناطقی بود که اقلیت‌ها اکثریت داشتند.

در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ناسیونالیسم چینی در سرزمین اصلی آمیخته‌ای از معانی مارکسیستی و مفاهیم ناسیونالیستی را دربر می‌گرفت که در سطح گسترده‌ای در بستر مفاهیم بین‌المللی تعریف می‌شد. از سوی دیگر ناسیونالیسم چینی در تایوان در اصل دربرگیرنده ایده‌ها و نسب سون‌یات‌سن و حزبی بود که او تأسیس کرده بود که کومینگ تانگ و ضدیت با کمونیست جزء جدایی‌ناپذیر از آن به‌شمار می‌رفت در حالی که تلقی حزب کمونیست حاکم بر خاک اصلی از مفهوم ملی‌گرایی کاملاً متفاوت بود در روند تکمیلی در دهه ۱۹۹۰ رشد استانداردهای اقتصادی در چین و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و فقدان ایدئولوژی مشروع دیگر منجر به چیزی شد که بیشتر ناظران آن را بازخیزی ناسیونالیسم در چین می‌دانند که در مباحث آینده به‌طور مشروح به آن خواهیم پرداخت.

---

1. social darwinism

۲. نژاد هان با ۹۱/۹٪ بیشترین جمعیت را در چین داراست و نژادهای جوآنگ، اُیغور، خویی، تبت، میاو، منچو، بویی و دیگر اقوام ۸/۱ ٪ جمعیت چین را دارا هستند. دو تا سه درصد چینی‌ها مسلمان و یک‌درصد مسیحی و بقیه مذهب تائوئیست و بودائیست را دارند. زبان چینی استاندارد یا ماندارین که بر اساس لهجهٔ پکنی است زبان رسمی مردم چین می‌باشد؛ ولی در مناطق مختلف چین مردم با زبانها و لهجه‌های کانتونی (یوا) و لهجه شانگهایی (وو) و... هم صحبت می‌کنند. پکن پایتخت و دارای شانزده هزار کیلومتر مربع وسعت و جمعیتی در حدود سیزده میلیون نفر می‌باشد.

شکل گیری ناسیونالیسم چینی در دوران معاصر

از مهمترین عوامل مؤثر در معنایابی ناسیونالیسم معاصر چین، تصرف حاکمیت این کشور توسط منچوها و وادادگی تدریجی این سلسله در مواجه با دنیای غرب بود.

به‌رغم تلاشهای فرمانروایان سلسله چینگ برای از بین‌بردن احساسات و رویکردهای ضد منچویی، این ویژگی بیشتر در طبقات پایین اجتماع و در روستاها که میزان حضور قدرت دولت مرکزی ضعیف بود حفظ و رو به فزونی نهاد و با شروع شورشها از اواخر قرن هیجدهم احساسات ضد منچویی که پیش از آن زیرزمینی بود هر چه بیشتر مجال ظهور یافت و پایه‌های ایدئولوژیک فرمانروایان منچو را به چالش گرفت.

از آنجا که منچوها تلاش کردند با تظاهر به دفاع از کنفسیوسیسم و پذیرش کامل فرهنگ چین به حکومت خود بر این سرزمین مشروعیت دهند. تفکرات سیاسی کنفسیوسی به‌ویژه پس از هجوم غرب، به‌شدت از سوی روشنفکران و مخالفان حکومت مورد حمله قرار گرفت. بنابراین اگرچه سلسله چینگ از ایده‌های سیاسی کنفسیوسی حمایت می‌کرد، اما این عقاید به‌عنوان تفکرات ارتجاعی و واپسگرایانه به‌شدت توسط نهادهایی که طی دو قرن متأخر شکل گرفته بودند مورد حمله قرار می‌گرفت.

به این ترتیب در اواخر دوران سلسله چینگ در دید اندیشمندان چینی نه تنها بیگانگان، بلکه منچوها نیز عامل تمام مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قلمداد شدند که چین با آنها دست و پنجه نرم می‌کرد. از آنجا که خارجیان چنان قدرتمند بودند که نمی‌شد با آنان دست به گریبان شد ـ همانند خیزش مشت‌زنان[1] که با شکست روبه‌رو شد ـ در نزد چینیان تنها راه نجات چین سرنگون‌سازی سلسله منچوها و نسبت دادن تمام مسائل و مشکلات به آنان ممکن گردید[2]. در این راستا این سخن سون‌یات‌سن از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود که «به‌منظور اعاده استقلال ملی خودمان باید نخست ملت چین را اعاده نمود به‌منظور اعاده ملت چین باید منچوهای بربر را به کوه‌های چانگ‌بای[3] برگردانیم به‌منظور از سر راه برداشتن بربرها باید نخست این

1. Boxer Uprising.
2. Joshua A Fogel, Peter G Zarrow "Imagining the People: Chinese Intellectuals and the Concept of Citizenship, 1890-1920" An East book. New York. 1984 p. 75
3. Changbai

دولت ستمگر، دیکتاتور، زشت و فاسد چینگ را سرنگون کنیم و انقلاب تنها راه و چاره سرنگونی دولت چینگ است».

در این دوران آنچه در میان روشنفکران چینی بسیار مورد پذیرش واقع شده بود این نکته بود که فساد موجود فساد حاکمیت منچوها است و طبیعتاً در نزد آنان همین عامل ضعف و سستی کشور قلمداد می‌شد. مواجه چینی‌ها که به‌طور سنتی از تسلط خارجیها بر کشور خود متنفر بودند با حکومت منچوها و حضور قدرتهای خارجی آتش احساسات ناسیونالیستی آنان را برانگیخت.

تاریخ معاصر چین نشان می‌دهد که امپریالیسم خارجی و آشنایی با آموزه‌های غربی خیزش ناسیونالیسم چینی را تسهیل کرده است. از سوی دیگر باید به این نکته توجه کرد که ورود تفکرات غربی و تحمیل *قراردادهای ساحلی*[1]، ایده‌های مدرن نظیر دمکراسی و جمهوری‌خواهی را به چین معرفی نمود و این تفکرات را به‌عنوان مکاتب خارجی در میان روشنفکران این کشور رواج داد. روشنفکران جوان پیشرویی که به‌شدت تحت‌تأثیر انقلابهای بزرگ اروپایی به‌ویژه فرانسه قرار گرفتند.

در حقیقت با حضور خارجیان مردم چین نسبت به پیشینه نژاد مشترک و هویت ملی خودآگاهی بیشتری یافتند. به این ترتیب هم خودآگاهی ملی و هم خودآگاهی نژادی در بین بسیاری از چینیها افزایش و به همان نسبت احساسات ضد منچویی به‌سرعت گسترش یافت. شاید اغراق نباشد اگر بگوییم ناسیونالیسم مدرن چین در سایه ضدیت با منچوها و دولت‌های خارجی شکل گرفت.

نقش طبقات مدرن در گسترش ناسیونالیسم چینی

طی جنبش خود اتکایی[2] (۹۴-۱۸۹۲) یک ارتش مدرن و نیروی دریایی در چین شکل گرفت. اگرچه این ارتش در جنگ چین و ژاپن (۹۵-۱۸۹۴) از بین رفت اما پس از سال ۱۸۹۶ یک ارتش جدید جایگزین آن شد که ناسیونالیسم ضد منچویی در بین سربازان این ارتش به‌سرعت گسترش یافت به گونه‌ای که آنان خود را به سلسله چینگ وفادار نمی‌دانستند.

1. Treaty-ports
2. Self-Strengthening Movement

شکست چین در جنگ با ژاپن ناتوانی حکومت چینگ را آشکار کرد و بسیاری از انجمن‌های زیرزمینی و سری به‌دنبال آن زمان را برای شورشهای مسلحانه مناسب دیدند و آتش شورشهای کوچک محلی در بسیاری از مناطق کشور شعله‌ور شد. سربازانی که برای جنگ با ژاپن استخدام شده بودند به‌سرعت پس از انعقاد قرارداد صلح در سال ۱۸۹۵ اخراج شدند که نارضایتی در میان آنان نیز به‌سرعت گسترش یافت.

در سال ۱۸۹۵ تایوان به ژاپن واگذار گردید و بسیاری از ساکنان وحشت‌زده آن به استان همسایه فرار کردند در نتیجه بی‌ثباتی در جنوب چین گسترش یافت. اصلاحات در بخش نظامی همچنان که گفته شد منجر به ایجاد نیروهای محلی شد که کنترل آنها کاملاً از دست پکن خارج شد. طعم خودمختاری به نجبای استانها این فرصت را داد که علیه دولت مرکزی نوعی استقلال داشته باشند. در پایان از آنجا که این نیروها سلطنت را حمایت نمی‌کردند امپراتور منچو در سال ۱۹۱۲ مجبور به واگذاری نیروی خود شد. فضای عمومی کشور سبب گردید رفته‌رفته بر شمار روشنفکران جوانی که انقلاب را برای حفظ چین ضروری می‌شمردند افزوده شود که از آن میان دانشجویان چینی خارج از کشور جایگاه ویژه‌ای یافتند.

دانشجویان چینی خارج از کشور

با توجه به نقش حیاتی و مؤثر دانشجویان چینی خارج از کشور در تحولات سیاسی ـ اجتماعی چین در دوران معاصر بررسی و کنکاش در خصوص سیر شکل‌گیری و روند فعالیتهای آنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. خاصه آنکه تأثیرگذاری آنان در شکل‌گیری مفاهیم ملی‌گرایانه چینی غیرقابل انکار به نظر می‌رسد.

اگرچه حکومت منچوها خود بخش وسیعی از نخبگان جوان چین را برای ادامه تحصیل به خارج از کشور اعزام کرد، اما این اقدام نتایج بسیار متفاوتی با انتظارات حاکمیت دربر داشت. در اصل دولت منچو به‌منظور اعاده قدرت و حاکمیت خود و تأمین نیروی دیوان‌سالاری که مجهز به علوم جدید باشد در سطح قابل توجهی به اعزام دانشجو به خارج از کشور دست زد، اما در عرصه عمل نتوانست وفاداری آنان را به حکومت برای مدت زیادی حفظ نماید و دانشجویان رفته‌رفته باور خود به سلسله چینگ را از دست داده و به‌صورت روشنفکران ناراضی درآمدند که به اعتراض دربرابر

فساد حاکمان منچو پرداختند. آنان چنان در این مسیر پیش رفتند که به‌صورت انقلابیون درآمدند که براندازی حکومت را در سر می‌پروراند[1].

حضور دانشجویان چینی در کشورهای توسعه‌یافته سبب گردید آنان از سویی پیشرفت کشورهایی نظیر ژاپن را از نزدیک مشاهده کنند و در نتیجه به عقب‌ماندگی چین پی‌برند از سوی دیگر تحقیر نژادی که در محیط خارج از کشور با آن روبه‌رو بودند آنان را به‌سوی اتحاد و تأکید بر ملیت خود سوق داد. از این روی گرایشهای ناسیونالیستی در میان آنان شدت گرفت. دور بودن آنان از حوزه کنترل دولتی و آزادیهایی که در کشور خارجی داشتند این فرصت را به آنان داد که بتوانند درباره عقاید انقلابی تحقیق و پژوهش نمایند ضمن آنکه آموزش و تربیت غربی آنان را به اقدامات رادیکالی راغب می‌نمود.

با ادامه این روند در دهه اول قرن بیستم دانشجویان خارج از کشور بسیار میهن‌پرست و رادیکال شدند؛ برای مثال در سال ۱۹۰۳ آنان دست به تشکیل **گروه داوطلبان مقاومت در برابر روسیه**[2] و سپس **ارتش دانشجویان** به‌منظور دفاع از چین در برابر تهاجم روسیه زدند[3].

شکست سخت روسیه از ژاپن در سال ۱۹۰۵ تأثیر عمیقی بر دانشجویان چینی که در این کشور درس می‌خواندند بر جای گذاشت و عزم آنان را برای سرنگونی حکومت منچو راسخ‌تر نمود و افکار انقلابی در میان آنان بیش از پیش مورد پذیرش قرار گرفت. به‌دنبال این واقعه آنان به اهمیت همکاری برای تحقق انقلاب بیشتر پی بردند. به این ترتیب سون‌یات‌سن و خوانگ خیسنگ[4] توانستند با بهره‌گیری از فضای به‌وجود آمده، با کمک دیگر دانشجویان چینی مقیم ژاپن به تشکیل «اتحادیه انقلابیون»[5] دست زنند[6].

این دسته از دانشجویان تحت‌تأثیر شکست روسیه از ژاپن شروع به بررسی و

---

1. Michael R. Godley The Mandarin-Capitalists from Nanyang: "Overseas Chinese Enterprise in the Modernisation of China 1893-1911" Cambridge University Press 1951 p.5
2. Resist-Russia-Volunteer Corps
3. John K. Fairbank, Kwang-Ching Liu "The Cambridge History of China" Cambridge University Press. 1998 p. 358
4. Huang Hising
5. Revolutionary Alliance (T'ung-meng hui)
6. ibid p. 484

مطالعه قانون اساسی ژاپن و تاریخ باستان چین کردند. در حقیقت شکست یک کشور قدرتمند غربی ـ روسیه ـ از یک کشور آسیایی در نزد آنان معنای شکست غرب از شرق و اعاده حیثیت آسیایی را دربر داشت و آنان را به این باور رساند که حتی می‌توان در یک کشور غربی انگیزه‌های انقلابی را شعله‌ور کرد. از این روی این حادثه گرایشهای ملی‌گرایانه و کنجکاوی آنان نسبت به جهان خارج برای کسب اطلاعات و عقاید جدید را تشدید نمود[1]. بر همین اساس دانشجویان با رویکرد ویژه خود به‌مطالعه تاریخ تحولات و شرایط دیگر کشورها نظیر روسیه، ترکیه، لهستان و به‌ویژه ژاپن پرداختند. در میان یافته‌های خود، آنچه بیش از همه آنان را تحت‌تأثیر خود قرار داد، روحیات میلیتاریستی ژاپنی‌ها و وجود حس قوی و مشترک برای دستیابی به اهداف ملی در میان مردم این کشورها بود. عواملی که در نظر این دسته از دانشجویان می‌توانست کمبود منابع طبیعی و تأخیر در مدرنیزه شدن کشورها را جبران نماید.[2] در واقع سون‌یات‌سن توانست با بهره‌گیری از همین حس مشترک ملی که در میان دانشجویان چینی خارج از کشور ایجاد شده بود رهبری آنان را بر عهده بگیرد.

از آنجا که بیشتر دانشجویانی که در اواخر حکومت چینگ به ژاپن اعزام شده بودند از خانواده‌های ثروتمند سواحل جنوبی چین بودند و به‌طور سنتی در این قسمت از چین نسبت به مناطق شمالی احساسات ضد منچویی بیشتری وجود داشت، فعالیتهای انقلابی در بین این دسته از دانشجویان که در ژاپن مشغول به تحصیل بودند به‌سرعت گسترش یافت. اما وجود دانشجویان اعزامی از دیگر استانهای چین سبب تقسیم آنان به گروه‌ها و دسته‌جات متفاوت استانی شد، از این روی آنان در تشکیل یک سازمان انقلابی واحد ناکام ماندند. بر همین اساس انجمن انقلابی در ابتدا بیانگر تلاش برای ایجاد اتحاد بین دانشجویان و در مرحله دوم پذیرش رهبری سون‌یات‌سن از سوی آنان بود.

اندیشه‌های سیاسی سون‌یات‌سن

برخورداری سون‌یات‌سن از تحصیلات سنتی و نیز مدرن و پایگاه خانوادگی

1. ibid
2. ibid

روستایی او را از دیگر متفکران و انقلابیون هم‌عصر او متمایز می‌کند. در مجموع تحصیلات سنتی چینی سون در دوران کودکی و سپس برخورداری وی از تحصیلات غربی و شگفتی او از شورش تای‌پینگ، بر شکل‌گیری تفکرات سیاسی او تأثیرات عمیقی گذاشتند، البته یکی از مسائل مهم در ارتباط با شخصیت سون‌یات‌سن که کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته است، همان نکته‌ای است که خود او در سخنرانی سال ۱۹۱۶ به آن اشاره می‌کند. «در دوران نوجوانی، من لبریز از کنجکاوی بودم و یکبار در محل تولدم به پنج، شش‌هزار نفر آموختم که زمین گرد است». اگرچه ممکن است او در تعداد افراد مبالغه کرده باشد، اما این عمل بیانگر روحیه ویژه، سخت‌کوشی و خستگی‌ناپذیری اوست.

برخورداری سون از تحصیلات سنتی کنفسیوسی در دوران کودکی و سپس تحصیلات غربی سبب گردید که او هر چند که به‌شدت تحت‌تأثیر فرهنگ چینی بود، اما در عرصه عمل نه خود را محدود به آموزه‌های سنتی چینی کرد و نه کاملاً شیفته و مفتون اندیشه و مکاتب غربی بود. در نتیجه تفکرات سون آمیخته‌ای از اندیشه‌های غربی و تفکرات چینی بود. اگرچه دغدغه‌های او بیشتر انقلابی و کمتر رنگ و بوی کنفسیوسی داشت.

با این همه، برخورداری او از تحصیلات غربی و اینکه یک پزشک مسیحی بود، مشکلاتی برای قبولاندن خود به دانشوران نجیب و اصلاح‌طلبانی نظیر لینگ چو چائو و کانگ یو وی ایجاد کرد. اما آشنایی او با فرهنگ کشورهای غربی شرایط بهتری برای بر عهده گرفتن رهبری برای وی به ارمغان آورد. چرا که دانشوران کنفسیوسی از نظر برقراری رابطه با دنیای غرب دچار مشکل بودند. از سوی دیگر از آنجا که سون خود از خانواده کشاورز چینی برخاسته و برای مدت نسبتاً طولانی در میان چینی‌های خارج از کشور زندگی کرده بود. نسبت به دیگران از موقعیت بهتری برای برقراری رابطه با طبقات پایین جامعه چین و تشویق آنان به اقدامات انقلابی برخوردار بود. این مسئله سبب گردید او شباهتی به مدرسین کنفسیوسی که بیشترشان تلاش می‌کردند خود را از مردم عوام دور نگاه دارند نداشته باشد.

مشاهدات او در هاوایی، هنگ‌کنگ و روستای زادگاهش سبب گردید تا به مقایسه عقب‌ماندگی چین و پیشرفتهای غرب بپردازد که همین امر بر شدت ناخرسندیش

از فساد سلسله چین و انگیزه‌های انقلابی او افزود. اگرچه سون در مجموع از یک شخصیت انقلابی برخوردار بود و در نواحی زادگاهش به‌ویژه کوانگ تونگ[1] نیز به‌طور سنتی احساسات ضد منچویی نسبت به شمال چین قویتر بود، اما گرایشهای انقلابی در او یکباره شعله‌ور نشد. در ابتدا سون در فکر استفاده از روش قدیمی نجات چین از طریق اصلاحات بود. بنابراین در ابتدا طی ملاقات با اصلاح‌طلبان هم‌عصر خود نظیر کانگ یو وی[2] در سال ۱۸۹۳ و لی خانگ‌چانگ[3] در سال ۱۸۹۴ تلاش نمود آنان را با تفکرات و روش خود همراه نماید، اما پس از ناکام ماندن تلاشهایش در به سرانجام رساندن این شیوه، رفته‌رفته به‌صورت یک انقلابی کامل درآمد و تمام وقت خود را صرف سرنگونی حاکمیت منچو از سرزمین چین نمود.

سون به سه دلیل معتقد بود که در چین باید نظام جمهوری برقرار گردد. اول آنکه، بر این باور بود که از نقطه نظر تئوریک جایی برای حفظ سلطنت در چین وجود ندارد. چرا که در عصر جدید این نظر به‌طور عموم پذیرفته شده است که مردم بنیانگذار پایه‌های ملیت هستند و همه آنها در کشور خود با هم برابرند. دوم آنکه، در دوران تسلط منچوها بر چین، مردم این کشور به اجبار تن به شکست دادند و برای بیش از ۲۶۰ سال از بیداد و جور رنج بردند. در حالی که سلطنت مشروطه ممکن است در کشورهای دیگر باعث رنج و سختی مردم نشود و خود را برای مدت زمان طولانی حفظ کند، اما از نقطه‌نظر تاریخی تشکیل آن در چین غیرممکن است. سومین دلیل سون‌یات‌سن برای استقرار نظام جمهوری در چین آن بود که پیشرفت و ترقی جامعه چین را در گرو نظام جمهوری می‌دانست. او به این نکته اشاره می‌کرد که چین به‌خاطر امیال و هوسهای یاغیانی که دوست داشتند شاه شوند زیانها و هرج و مرج‌های بسیاری را شاهد بوده است. آنان برای تصاحب تاج و تخت در مناطق مختلف کشور سر به شورش و طغیان برمی‌داشتند. از این روی چین در دوره‌های طولانی دچار انقلاب و هرج و مرج شده است. او معتقد بود اگر نظام جمهوری مورد پذیرش قرار گیرد، دیگر مجادله و ستیزی از این دست در چین روی نخواهد داد. از این روی او تصریح می‌کرد: من به این

1. Kwangtung
2. K'ang Yu-wei
3. Li Hung-chang

سه دلیل، شکل دولت جمهوری را انتخاب کرده‌ام تا اصول دمکراسی شناخته شود و دومین تصمیم من آن است که یک قانون اساسی مورد پذیرش قرار گیرد، تا اطمینان‌بخش یک دولت خوب باشد.[۱]

سون بر این باور بود که کمک خارجیان فعال در عرصه سیاست جهانی یا بی‌طرفی خارجیان دوست به‌طور طبیعی برای موفقیت انقلاب در چین ضروری است. بنابراین تلاش می‌نمود دولتهای خارجی را متقاعد کند که هم فعالیتهای تجاری و هم تبلیغات مذهبی آنان با تشکیل یک جمهوری در چین بهتر می‌تواند انجام گیرد.

سون‌یات‌سن معتقد بود که انقلاب ۱۹۱۱ و استقرار حکومت جمهوری در چین دو نتیجه بسیار مهم برای این کشور دربر داشته است. اول آنکه با پایان یافتن استیلای ۲۶۰ ساله منچوها بر چین برابری نژادهای گوناگون در این کشور حاصل گردید و دوم آنکه سیستم حکومت چهار هزار ساله استبدادی در چین از بین رفت و نظام جمهوری جایگزین آن شد.[۲] واژه کومین[۳] یا انقلاب اول توسط کنفسیوس استفاده شد. جنبش‌هایی که ماهیت انقلابی داشتند در تاریخ چین پس از تانگ[۴] (بنیانگذار سلسله شانگ[5] در سال ۱۷۶۶ قبل از میلاد و وو[۶] بنیانگذار سلسله جائو[۷] در ۱۱۲۲ پیش از میلاد) اتفاق افتاد.

در دوران جوانی تلقی سون‌یات‌سن از تمدن[۸] به‌عنوان مجموعه از فناوریها[۹] و فرهنگ[۱۰] به‌عنوان مجموعه از ارزشها تقریباً یکسان بود. از این روی در سخنان خود این دو را به‌جای یکدیگر به کار می‌برد. به این صورت که او واژه تمدن را برای اشاره

1. Sun Yat-sen, Fundamentals of National Reconstruction, A. Kishlansky, Sources of World History, Vol. 2 (New York: HarperCollins, 1995), p. 281-285
2. W L Tung "The Political Institutions of Modern China" Springer New Yourk. 1968 p. 20
3. Kumin
4. Tang
5. Shang Dynasty
6. Wu
7. Zhou Dynasty
8. civilization
9. A system of technologies
10. culture

به مدرنیته غرب به کار می‌گرفت که البته مرادش پیشرفت سیاسی اجتماعی بیشتر غرب در مقایسه با چین بود. به همین دلیل نیز بر آن بود که از آن به‌عنوان مدلی برای اصلاحات در چین استفاده کند، اما سون در دوران سالخوردگی با تفکیک بین فرهنگ و تمدن به این اعتقاد رسید که اگرچه طی قرون اخیر کشورهای غربی از نظر تمدن‌سازی از کشورش جلو افتاده‌اند، اما از نظر فرهنگی چین از غنای بیشتری برخوردار است. او بر این نظر بود که چین یکی از مترقی‌ترین ملت‌های جهان است و دستاوردهای ملت‌های دیگر در مجموع می‌تواند با آن برابری کند و تنها در سالهای اخیر از نظر تمدنی آمریکا و اروپا بر چین برتری یافته‌اند. سون معتقد بود که آسیا خاستگاه بسیاری از فرهنگهای باستانی است. وی می‌گفت: هزاران سال پیش مردم آسیایی ما از یک فرهنگ بسیار بالا برخوردار بودند و دستاوردهای فرهنگی آنان بود که در اختیار قدیمی‌ترین ملتهای اروپایی نظیر یونان و رم قرار گرفت. تا عصر حاضر ما آسیایی‌ها از فرهنگ فلسفی، مذهبی و اخلاقی برخوردار بوده‌ایم و در طول تاریخ این فرهنگ‌ها در سراسر جهان مشهور بوده‌اند. بنابراین چیزی که از فرهنگ باستانی ما زاده شود حتی می‌تواند در جهان معاصر نیز برتری یابد.

از این روی سون در مقابل تمدن غرب احساس حقارت نمی‌کرد و معتقد بود اگرچه از نظر تمدن چین از غرب عقب مانده است، اما تمدن چین از نظر معنوی و اخلاقی از تمدن غربی غنی‌تر است؛ حتی در ارتباط با ژاپن که با انقلاب میجی توانسته بود قدمهای بلندی به سوی مدرنیته بردارد، سون‌یات‌سن با آنکه نوعی احساس قرابت با آن می‌کرد، ولی معتقد بود که *ژاپن تنها شاخه‌ای از تمدن گسترده چین است* از این روی او کاملاً به تمدن چهار هزار ساله چینی اعتماد داشت و به نژاد و هویت خودش افتخار می‌کرد.

آشنایی او با کنفسیوسیسم در آغاز دوران شکل‌گیری شخصیت سون‌یات‌سن سبب گردید او به‌طور مکرر از واژه‌ها و اصطلاحات کنفسیوسی برای توضیح تفکرات خود استفاده نماید. در حقیقت او از مفاهیم کنفسیوسی برای سه منظور استفاده وسیع می‌کرد. نخست کنفسیوسیسم را به‌عنوان مثالی از فرهنگ، سنت، سیاست، تاریخ، و تمدن چینی و با یک ماهیت نمادین به کار می‌گرفت. دوم آنکه از آن به‌عنوان روش یا فنی برای توضیح پیشینه، تئوریها و روشهای فکری غرب به جامعه چین سود می‌برد.

سوم آنکه به‌ویژه در اواخر عمر خود از فن واژگان کنفسیوسی برای اثبات دیدگاه خود نسبت به جهان، تفکرات سیاسی و اصول سیاسی خود بهره می‌گرفت.

همچنان‌که گفته شد سون یات‌سن در آخرین سالهای زندگی بین واژه‌های فرهنگ و تمدن تفاوت قائل شد. او در سخنرانی مشهور خود تحت‌عنوان **دکترین آسیای بزرگ**[1] که چهار ماه قبل از مرگش ارائه گردید، چندین بار واژه فرهنگ را به کار برد و سپس مفهوم *راه خسروانه*[2] و *روش نظامی*[3] را طرح نمود که طی آن به نفی تمدن غربی پرداخت.

سون در آخرین گفته‌هایش معتقد بود: فرهنگی که از تمدن مادی غربی زاده شد، از طریق نیروی نظامی به ظلم و تعدی به مردمان پرداخت و اکنون در حال کنترل یک روش نظامی است. او می‌اندیشید که روش خسروانه شرقی چیزی است که جهان به آن نیاز دارد از این روی آن را به‌عنوان ارزشهای بی همتای ویژه چین[4] ارائه می‌داد.

نکته مهمی را که در بررسی اندیشه و تفکرات سون یات‌سن باید به آن توجه نمود آن است که اگرچه سون در دوران کودکی از تحصیلات کنفسیوسی برخوردار گردید، اما آموخته‌های کنفسیوسی او با دیگر متفکران چینی معاصرش که از تحصیلات کنفسیوسی ارتدوکس به‌منظور وارد شدن به‌دستگاه دیوان‌سالار دولتی برخوردار شدند تفاوت کامل داشت و وجهه روشنفکری سون بیشتر صبغه و حال و هوای غربی داشت. این ویژگی سبب گردید که او با نگاهی تازه به کنفسیوسیسم بنگرد، این دیدگاه به‌ویژه از زمانی که سون بین تمدن و فرهنگ تفاوت قائل شد نقش پررنگ‌تری یافت. در این دوران او به کنفسیوسیسم با احترام بیشتر و نظر کاربردی‌تر می‌نگریست، این حالت به‌ویژه در سالهای آخر زندگی او شدت بیشتری یافت. در این دوران سون در نوشته‌هایش از مفاهیم کنفسیوسی برای تشریح عقاید سیاسی خود بهره می‌گرفت.

---

1. Great Asia Doctrine
2. kingly way
3. martial way
4. unique values particular to China

بخش چهارم

از انقلاب ۱۹۴۹ تا عصر حاضر

فصل هفتم

از مائو تا مائوئیسم

مقدمه

پیروزی انقلاب بلشویکی روسیه در سال ۱۹۱۷ تأثیرات گسترده‌ای به‌ویژه در میان روشنفکران چینی بر جای گذاشت و به‌شدت توجه آنان را به خود جلب نمود و در پی آن، علاقه به مارکسیسم و فهم آن در میان اندیشمندان چینی طرفداران بسیاری یافت. با توجه به نابسامانی‌ها و آشوب کشور، این دسته از روشنفکران در انقلاب لنین[1] به‌دنبال یافتن راه حلی برای مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی چین بودند. در این راستا وضعیت نیمه مستعمره چین، دلسردی و بدبینی آنان نسبت به دمکراسی غربی را افزایش داده بود و آنان کمتر دمکراسی غربی را به‌عنوان مدل توسعه چینی تجویز می‌کردند. این درحالی بود که موج گرایش به مارکسیسم هر روز ابعاد تازه‌ای به خود می‌گرفت.

کمونیسم در چین

در سال ۱۹۱۸ مارکسیست‌های اولیه چینی که در حقیقت بنیانگذاران حزب کمونیست چین به‌شمار می‌روند، در دانشگاه ملی بیجینگ[2] به رهبری لی داجائو[3]

1. Lenin
2. Beijing National University
۳. Li Dazhao وی استاد تاریخ و کتابداری در دانشگاه پکن و از رهبران جنبش چهارم می بود. او از نخستین روشنفکران مهم چین بود که به پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه کمک کرد. او سرانجام توسط یک ژنرال منچوری اعدام شد.

حلقه مطالعاتی تشکیل دادند. گروه *مطالعات مارکسیسم* تعداد زیادی از دانشجویان جوان، شامل یک دستیار کتابخانه به نام مائو زدونگ[1] (مائو تسه تونگ) را جذب خود نمود. این دانشجویان جوان بیش از آنکه به تئوریهای مارکسیسم علاقه‌مند باشند، در پی آن بودند که چگونه می‌توانند در جامعه سنتی چین یک انقلاب به راه بیندازند.

با اصرار نمایندگان کمینترن[۲]، حزب کمونیست چین[۳] در اول ژوییه سال ۱۹۲۱، شکل گرفت. سیزده اندیشمند انقلابی که نماینده پنجاه و هفت عضو حزب بودند و از سوی چن دوشیو[۴] که به‌عنوان اولین دبیرکل حزب برگزیده شد، گروه متفق نامیده شد. این حزب بیست و سوم ژوییه همان سال پس از برگزاری نخستین کنگره‌اش آغاز به‌کار کرد[۵]. پس از تأسیس حزب، انجمن‌ها و گروه‌های متعددی که در راه سوسیالیستی شدن چین تلاش می‌کردند، فعالیت‌های خود را در درون آن متمرکز کردند.

به‌منظور پیشگیری از آزار و اذیتهای پلیس ملاقاتهای اولیه اعضا، به‌طور محرمانه در محله فرانسویها در شانگهای برگزار می‌شد. این عاقلانه‌ترین و ساده‌ترین شروع برای حزب و جنبشی بود که در سالهای بعد ریشه‌های خود را چنان گسترد که سرانجام توانست با به‌راه انداختن انقلاب کمونیستی قدرت را در خاک اصلی چین قبضه نماید.

کمینترن و حزب کمونیست چین

در شش سال اولیه ظهور حزب کمونیست چین (۲۷ـ۱۹۲۱) جنبش تحت‌کنترل و هدایت بین‌الملل سوم[۶] یا کمینترن قرار داشت. مسکو از طریق نمایندگان خود که در چارچوب کمینترن به همراه کمک مالی و ابزار نظامی به چین اعزام می‌شدند، حزب کمونیست چین و رهبری آن را هدایت و کنترل می‌نمود.

---

1. Mao Zedong
2. Comintern
3. Chinese Communist Party

۴. Chen Duxiu نخستین دبیر اول حزب کمونیست چین و ناشر روزنامه «جوان نو» بود و با این روزنامه عقاید خود را به میان نسل تازه چین می‌برد. لی و مائو هم برای این روزنامه مقاله می‌نوشتند.

۵. در این کنگره، مائو به‌عنوان نماینده کمونیست‌های «هونان» شرکت کرد.

6. Third International

به این ترتیب رهبری حزب کمونیست چین تا سال ۱۹۳۴، به جز چند استثنا، مجموعاً در دست بلشویکهای چینی بازگشته از شوروی[1] که در مسکو تحت‌ضمانت و تعهد کمینترن برای کار گروهی آموزش دیده بودند، قرار داشت[2].

با توجه به نفوذ لنین و تفکرات او در کمینترن، دکترین کمینترن نیز بر این مطلب تأکید داشت که انقلابها در مناطق استعماری می‌باید با تکیه بر کارگران صنعتی شکل گیرد. بر همین اساس استراتژی آنان برای هدایت انقلابهای ملی، نیازمند هم‌پیمان شدن و مشارکت با عوامل غیرکارگری همچون بورژوازی در یک جبهه متحد بود. بیانیه‌هایی که توسط چهار کنگره متوالی حزب کمونیست از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵ اتخاذ گردید، خط و مسیر کمینترن را منعکس نمود که بستن پیمان انقلابی با گومیندانگ[3] و گروه ناسیونالیست دکتر سون را ضروری می‌دانست. این استراتژی کمینترن که جنبش کمونیستی را به کارگران صنعتی شهری محدود می‌نمود و بر اتحاد کمونیست‌ها با گومیندانگ تحت یک جبهه متحد تأکید داشت، تا حدود زیادی به تقویت حزب کمونیست چین به‌عنوان یک حزب سیاسی در طول سالهای اولیه شکل‌گیری آن کمک کرد.[4]

اولین پیمان یا ماه عسل میان ناسیونالیست‌ها و اعضای حزب کمونیست چینی در ماه می ۱۹۲۲ در کنگره نهایی حزب دوم در منطقه دریاچه هانگ چو[5] به امضا رسید. با توجه به رشد قدرت ناسیونالیست‌ها، نمایندگان کنگره به رهبری مارینگ[6] ـ نماینده کمینترن ـ با نام مستعار اسنیولایت[7]، اقدام به انعقاد این پیمان نمودند. دلایل متقاعدکننده مارینگ برای انعقاد این پیمان آن بود که: چنانچه اعضای حزب کمونیست با افراد گومیندانگ ـ ناسیونالیست‌ها ـ متحد شوند می‌توانند با نفوذ در ساختار

1. Returned Chinese Bolsheviks
2. Dieter Heinzig "The Soviet Union and communist China, 1945 - 1950: the arduous road to the Alliance" An East Gate Book, New York. 2004 p.3
3. Guomindang
4. Ibid
5. Hangchow
۶. Mrring او در حقیقت یک کمونیست هلندی با تجربه سازمانی در شبه قاره هند شرقی هلند (اندونزی فعلی) بود.
7. Sneevliet

سازمانی آنان در نهایت از نیروی گومیندانگ به‌عنوان ابزاری برای دستیابی به انقلاب سوسیالیستی نهایی مورد نظر خود استفاده نمایند[1].

اولین جبهه متحد حاصله ـ که از سوی نمایندگان کمینترن تحت فشار قرار گرفته بود ـ در روابط میان سازمان کمونیستی چین با مسکوی استالینی[2]، تنش به‌وجود آورد. این تنش بعدها به واسطه شکاف میان استالین[3] و تروتسکی[4] تشدید شد و به‌دنبال آن کمونیست‌های چینی که تحت حمایت کمینترن برای آموزش به مسکو رفته بودند، به چین بازگشتند و به‌طور فزاینده‌ای رهبری گروه را در دست گرفتند. به تدریج این افراد با آن دسته از کمونیست‌های چینی که پایبند به پیمان با ناسیونالیست‌ها بودند، اختلاف پیدا کردند و آنان را متهم کردند که ماهیت کارگری جنبش انقلاب سوسیالیستی را به زیر سؤال برده‌اند. به این ترتیب در آوریل ۱۹۲۷ دو دسته متمایز در حزب کمونیست چین پدیدار شد. یک جناح که بیشتر بازگشتگان آموزش دیده در مسکو بودند و از ادامه سیاست کمینترن درخصوص همکاری با عوامل چپ‌گرای ناسیونالیست در شهر ووهان[5] ـ واقع در چین مرکزی ـ با این توجیه که هدف نهایی در دست گرفتن کامل کنترل جنبش ناسیونالیست‌ها و هدایت آن به سمت انقلاب سوسیالیستی است، حمایت می‌نمودند و جناح دیگری که توسط مائو هدایت می‌شد؛ این گروه اخیر به‌تدریج به تشریح نظریات خود در خصوص نیاز به شناسایی و بازسازی سرزمین از طریق به کار گرفتن کشاورزان و رعایای ساکن در مناطق برون‌شهری و روستایی به‌عنوان نیروی اصلی و اساسی برای انقلاب پرداختند.

---

1. Alan Lawrance' China Under Communism (Making of the Contemporary World.) Hardcover -Oct1998.
2. Stalinist Moscow
3. Stalin

۴. تروتسکی، انقلابی بلشویک و متفکر مارکسیست اهل روسیه بود. در اوایل تشکیل اتحاد شوروی، تروتسکی که چهره‌ای تأثیرگذار و بانفوذ به حساب می‌آمد به‌عنوان کمیسر خلق برای روابط خارجی انتخاب شد. پس از آن ارتش سرخ شوروی را بنیان گذاشت و خود به فرماندهی آن درآمد؛ وی همچنین یکی از اولین اعضای دفتر سیاسی بود. به‌خاطر کشمکش‌هایی که در دههٔ ۱۹۲۰ بر سر قدرت میان تروتسکی و استالین وجود داشت، تروتسکی از حزب کمونیست روسیه اخراج و از اتحاد شوروی تبعید شد. او در ۱۹۴۰ در مکزیک توسط عوامل ناشناس به قتل رسید. ایده‌های تروتسکی تشکیل‌دهندهٔ پایه و اساس تئوری تروتسکیسم هستند.

5. Wuhan

تعالیم آشفته و ضد و نقیض کمینترن که از مسکو هدایت می‌شد بر تشدید دودستگی در میان حزب می‌افزود. در حقیقت همین شکاف بود که علت اصلی و اولیه منازعات، پاکسازیها و مبارزات اصلاحاتی درون‌حزبی بعدی را تشکیل داد و به‌دنبال آن در سال ۱۹۲۷ پیمان *جبهه متحد* ناکارآمد شد و به‌دنبال آن قدرت چیانگ کای‌شک[1] به‌عنوان فرمانده کل و رئیس گومیندانگ از سوی عوامل چپ‌گرایی که تحت‌کنترل دولت انقلابی و مورد حمایت کمونیست‌ها بود، مورد تهدید قرار گرفت. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، چیانگ تصمیم گرفت سازمان خود را از وجود کمونیست‌ها پاکسازی نماید. از همین روی دست به تأسیس یک دولت رقیب در نانجینگ[2] زد. به‌دنبال آن کمینترن تحت فرمان مستقیم استالین در پی حذف عوامل مالکان و نظامیان در جنبش انقلابی و تبدیل پیمان به یک نیروی انقلابی جدید بود. در نتیجه دولت ووهان تحت سلطه چپ‌گرایان به تشویق و تحریک کمونیست‌ها پرداخت؛ اما استالین به‌جای پذیرفتن اشتباه خود در ارتباط با سیاستش در چین، رهبران حزب کمونیست چین را متهم کرد که در آماده‌سازی کارگران جهت فعالیت در ووهان ناکام بوده‌اند؛ وی در مواجهه با نکوهش‌های لئون تروتسکی به نمایندگان کمینترن در چین دستور داد تا مجموعه‌ای از قیامهای مسلحانه را برنامه‌ریزی نمایند. استالین امیدوار بود که پیروزیهای سریع می‌توانند انتقادات مربوط به عدم موفقیت سیاست جبهه متحد او را خاموش نمایند.

در اول آگوست ۱۹۲۷ ـ که امروزه تحت‌عنوان روز تشکیل ارتش آزادی خلق[3] جشن گرفته می‌شود ـ چوئن‌لای[4] و جودا[5] شورش سربازان کمونیست درون نیروهای گومیندانگ را در نانچانگ[6] واقع در چین مرکزی هدایت نمودند. پس از اشغال کامل شهر، کمونیست‌ها مجبور شدند به‌دنبال پناهگاههایی مانند پناهگاههای نیروهای چریک در تپه‌های ایالت گوانگ دونگ[7] شرقی برآیند. حزب کمونیست همچنین موفق

---

1. Chiang Kaishek
2. Nanjing
3. People's Liberation Army
4. Zhou Enlai
5. Zhu De
6. Nanchang
7. Guangdong

شد یک‌سری جنبش تحت‌عنوان **شورشهای محصول پاییز** [1] را در پاییز ۱۹۲۷ در چین مرکزی و جنوبی برپا و هدایت نماید. یکی از این شورشها توسط مائو زدونگ در محل زندگی‌اش، یعنی ایالت هونان [2] رهبری می‌شد.

سرانجام این شورشها چندان خوشایند نبود و به شکست منتهی شدند و خسارات سنگینی را به سربازان حزب کمونیست وارد نمود. در این میان هنگامی که مائو و گروهش در حال جستجوی پناهگاههای کوهستانی در چین مرکزی بودند، وی منکر استراتژی ملهم از کمینترن شد و به‌دنبال آن به‌طور کامل عضویت خود در پولیتبورو [3] و بدنه اجرایی و سیاستگذاری این گروه را از دست داد [4].

پس از گسست رابطه جبهه متحد ـ حزب کمونیست و گومیندانگ ـ جنبش کمونیست چینی به دو محدوده عملیاتی تقسیم گشت: یکی در شهرها به‌صورت جنبش زیرزمینی با ارتباطات بسته با کمینترن و دیگری در مناطق روستایی به‌صورت شوراهای آزمایشی که تقریباً به‌طور خودمختار عمل می‌کردند و دائماً با مشاوران کمینترن به دشمنی می‌پرداختند. در پایان ۱۹۳۰، گروه به خارج از شهرها رانده شده تنها شامل دسته‌هایی از گروههای چریکی در مناطق کوهستانی چین مرکزی و جنوبی و شانسی [5] شمالی می‌شد که در این مناطق فعالیت می‌نمودند. در این زمان وضعیت حزب کمونیست چنان وخیم شده بود که کمیته مرکزی مجبور بود به‌صورت زیرزمینی در رستورانهای خارجی شانگهای به فعالیت بپردازد، در داخل خاک چین چنان فشار بالا بود که کنگره گروه ششم در سال ۱۹۲۸ در مسکو برگزار گردید. در این زمان رهبری گروه همچنان در دست بلشویکهای بازگشته بود که به سیاستهای کمینترن وفادار بودند و از آن تبعیت می‌کردند. در آخرین تلاش برای کسب مجدد پایگاههای شهری برای انقلاب کارگری در تابستان ۱۹۳۰ به رهبری لی لیزان [6]، حمله‌ای از سوی مناطق روستایی

---

1. Autumn Harvest Uprisings
2. Hunan
3. Politburo
4. Tony Saich, Benjamin Yang "he Rise to power of the Chinese Communist Party: documents and analysis" the university of Washington press. New York 1982 p. 312
5. Shaanxi
6. Li Lisan

با هدف فتح تعدادی از شهرهای حاشیهٔ رودخانه یانگ تسه[1] صورت گرفت. این اقدام نیز همانند بداقبالی‌های پیشین کمینترن، با شکست مواجه شد. در این برهه از زمان آینده کمونیست‌های چینی با بدبینی بسیار همراه بودند.

کمونیسم نظامی (۱۹۴۶ـ۱۹۳۶)

با شرایط پیش آمده به نظر می‌رسید آینده جنبش کمونیست چینی به بقا و نجات دسته‌های کوچک در مناطق روستایی دوردست ـ عمدتاً در چین مرکزی و جنوبی ـ وابسته خواهد بود. تصمیم حزب کمونیست در پاییز ۱۹۳۱ مبنی بر ایجاد جمهوری شورای چینی به‌منظور انسجام‌بخشی مجدد حزب هم یک الزام سیاسی بود و هم اذعان به این مطلب که انقلاب بر پایه گروه‌های کارگری شهری بیش از آن در چین ممکن نبود؛ بنابراین در سال ۱۹۳۱، زمانی که کمیته مرکزی حزب کمونیست از شهر شانگهای به شورای منطقه‌ای روستای جیانکشی منتقل شد به کشمکشی که نزدیک به یک دهه در درون جنبش کمونیست چین در خصوص مسائل تئوریک و اتخاذ یا عدم اتخاذ استراتژی انقلابی رعیت‌محور رسماً خاتمه داد. شایان ذکر است که یکی از مهمترین طرفداران رعیت‌محوری، رهبر شورای جیانکشی، یعنی مائو زدونگ بود.

مائو در خلال شش عملیات چریکی در جیانکشی، یک استراتژی برای پیروزی طراحی نموده بود. استراتژی مائو علاوه بر نیاز به یک گروه متحد با مقررات شدید، سه جزء ضروری دربر داشت: نخست برخورداری از یک ارتش سرخ با محوریت دهقانان که از قدرت و تحرک کافی به‌منظور درگیریهای نظامی طولانی‌مدت برخوردار باشد دوم مجموعه‌ای از سرزمینهای استراتژیک برای عملیات نظامی و سوم ایجاد گروه خودکفای اقتصادی در مناطق شورایی تحت‌کنترل ارتش سرخ برای فراهم آوردن نیرو و تجهیزات جهت درگیریهای نظامی.

مائو بر این باور بود که تشکیل یک گروه منضبط و پایبند به مقررات تنها از طریق سیاست سربازگیری از چریکهای قوی و فداکار ارتش سرخ که عمدتاً نیز رعایای فقیر هستند، ممکن خواهد بود.

به‌دنبال این تحولات گومیندانگ حملات علیه چریکها را در پنجمین و گسترده‌ترین

---

1. Yangtse

حمله نظامی خود، وسعت بخشید که طی آن چریکها را از دسترسی به منابع خارجی، به‌ویژه نمک، محروم نمود. با سختی بسیار سرانجام کمونیست‌ها توانستند از محاصره گومیندانگ فرار نمایند. تعداد این چریکها در حدود صدوپنجاه هزار نفر بود که پس از شکستن حلقه محاصره به سمت غرب و سپس شمال ـ به سمت دیوار چین[1] ـ حرکت نمودند. این راهپیمایی طولانی که یکی از برجسته‌ترین نقاط تاریخی حزب کمونیست به‌شمار می‌رود مسافتی بیش از شش هزار مایل در سرزمین‌های خطرناک با کوهستانهای بلند و رودخانه، در میان کمین سپاهیان گومیندانگ، و گروه‌های دشمن طی شد. سرانجام در اکتبر سال ۱۹۳۵ پس از حدود یک سال راهپیمایی، با کاهش قابل توجه نیروها به حدود بیست هزار نفر افراد زنده به ینان[2] در ایالت شمال غربی شانکشی رسیدند. به این ترتیب آنان بنیان و مبنای جدیدی را برای عملیات چریکی پی‌ریزی کردند.

پس از این واقعه طی یک جلسه جنجالی پولیتبورو ـ که در ژانویه ۱۹۳۵ در زونیی[3] در ایالت گوئی‌جو[4] در جنوب غربی برگزار شد ـ مائو را به‌عنوان رهبر بی‌چون و چرای حزب کمونیست شامل گروه‌هایی که عمدتاً در مناطق صنعتی همچون شانگهای و ووهان فعالیت می‌نمودند، انتخاب نمود. این مسئله در حقیقت به معنای پایان برتری و تسلط کمینترن و آغاز چیرگی مائو به‌عنوان رهبر بلامنازع سیاسی و نظامی حزب کمونیست بود. به این ترتیب چیرگی او بر حزب و تحولات خاک اصلی چین تا زمان مرگ وی در سال ۱۹۷۴، یعنی چهل سال بعد، ادامه داشت.

حاکمیت حزب کمونیست

هنگامی که جیانگ کای‌شک مطلع شد که کمونیست‌ها در ینان مستقر شده‌اند، به‌منظور مقابله با آنان سربازان خود را به شانگهای فرستاد. در این زمان نیروی گومیندانگ شامل سربازانی می‌شد که در سال ۱۹۳۱ توسط ارتش ژاپن از منچوری بیرون رانده شده بودند. این سربازان تحت‌تأثیر تبلیغات سیاسی مؤثر کمونیست‌ها

---

1. Great wall
2. Yanan
3. Zunyi
4. Guizhou

مبنی بر تشکیل یک جبهه مشترک برای مقابله با ژاپنی‌ها که برای نبرد با کمونیست‌ها از خود بی‌میلی نشان می‌دادند؛ لذا کای‌شک در تلاش برای برانگیختن سربازان خود برای نبرد به شانسی رفت تا رأساً به هدایت عملیات جنگی بپردازد، اما سربازان منچوری برای تحت فشار قراردادن او برای پذیرش تشکیل جبهه متحد علیه او شوریده و او را به گروگان گرفتند. شایان ذکر است که در این زمان کمونیست‌های چین با سربازان منچوری ارتباط برقرار کرده و به‌شدت آنان را تحت‌تأثیر خواسته‌های خود قرار داده بودند؛ پس از این واقعه با میانجیگری مائو و چوئن‌لای، کای‌شک آزاد و طرفین طی توافقنامه‌ای برای ایجاد یک جبهه متحد برای جنگ با ژاپنی‌ها به توافق رسیدند، این توافقنامه که ایکسیان[۱] نام گرفت، به‌طور موقت جنگ داخلی را خاتمه داد.

براساس این توافقنامه حزب کمونیست موظف بود سیاست شورش نظامی خود علیه دولت گومیندانگ در نانکینگ را خاتمه دهد، که این امر حداقل به‌طور رسمی به معنای پایان جنگ داخلی بود. همچنین نیروهای کمونیست چینی باید با تشکیلات نظامی ناسیونالیست ادغام می‌شدند، اگرچه در عمل آنها هرگز به قلمرو قدرت گومیندانگ وفادار نبودند، به استثنای نقش رسمی ارتش سرخ که به ارتش خط هشتم تبدیل شد. علاوه بر این مائو قول داد که سیاست مصادره زمین خود را در مناطق روستایی ادامه ندهد. هرچند این توافقات بین دو طرف به عمل آمد، ولی نباید این نکته را از نظر پنهان داشت که هر دو طرف نسبت به انگیزه و مقصود یکدیگر بسیار بدگمان بودند.

پایان جنگ داخلی فرصتی بود تا حزب کمونیست فعالیت‌ها و تقویت نیروهای نظامی جهت زورآزمایی احتمالی با گومیندانگ را گسترش دهد. چنان‌که تا پیش از این چین به‌طور مکرر در مقابل نیروهای ژاپنی شکست می‌خورد، اما پس از این ارتش سرخ تحت فرماندهی حزب کمونیست عملیاتهای چریکی خود را پشت خطوط دشمن گسترش داد و با تبلیغات مناسب توانست در مدت زمان اندکی اعضای حزب را از بیست هزار نفری که در پایان راهپیمایی طولانی ۱۹۳۵ باقی مانده بودند به بیش از هشتصد هزار نفر و در سال ۱۹۳۹ به حدود یک میلیون و دویست هزار نفر در پایان

---

۱. ایکسیان منطقه‌ای نزدیک به شانسی بود.

جنگ ـ ۱۹۴۵ـ افزایش دهد.

تقریباً حدود یک میلیون نفر از این اعضا در خدمت فراهم آوردن امکانات و تدارکات نظامی بودند، آنان کشاورزان و میهن‌پرستانی بودند که بدون جیره و مواجب و تحت‌مقررات شدید به ارتش سرخ خدمت می‌کردند. آنها هم حامی نیروهای چریک کمونیست و هم پشتیبان دولتهای مناطق مرزی بودند که در محدوده تحت کنترل ارتش سرخ تشکیل شده بودند. در این مناطق مرزی اصلاحات ارضی به‌صورت آزمایشی انجام گرفته و حکومت خودمختار توسط انتخابات مردمی برپا شده بود. در خلال همین دوره بود که بسیاری از تمرینات و تجربیاتی که منجر به رسوم انقلابی شد، به‌عمل آمد؛ چیزی که امروزه از آن تحت عنوان کلی **روح ینان** نام برده می‌شود.

با تسلیم و اخراج ژاپن از قلمرو چین در سال ۱۹۴۵، بار دیگر برخورد و درگیری بین گومیندانگ و نیروهای کمونیست در بسیاری از مناطق چین بالا گرفت و یکبار دیگر جنگ داخلی چین را فراگرفت، اما این بار کمونیست‌ها از نظر تشکیلات سازمانی، تعداد نفرات، و روحیه نظامی در موقعیت برتری نسبت به ناسیونالیست‌ها قرار داشتند و علاوه بر روشنفکران از حمایت بخش وسیعی از جمعیت روستایی نیز برخوردار بودند.

با شکست آلمان و به‌دنبال آن ژاپن در جنگ جهانی دوم، سیاست رئیس‌جمهور ترومن[1] گرد هم آوردن احزاب در کنار یکدیگر و تشویق آنان برای رسیدن به یک توافق سیاسی بود. به این ترتیب مجموعه‌ای از توافقات بر سر آتش‌بس تحت نظارت آمریکا به‌عمل آمد، اما تلاشهای میانجیگرانه که توسط ژنرال مارشال اعزامی از ایالات متحده

---

۱. President Truman (۸ مه ۱۸۸۴ – ۲۶ دسامبر ۱۹۷۲) سی و سومین رئیس جمهور آمریکا بود. ترومن که در سال ۱۹۴۴ به‌عنوان معاون فرانکلین روزولت کار در دستگاه اجرایی آمریکا را آغاز کرده بود، پس از مرگ ناگهانی وی ریاست این دستگاه را بر عهده گرفت. با تسلیم آلمان در ماه مه ۱۹۴۵ ترومن در ژوییه همان سال در کنفرانس پتسدام حضور یافت، تا در بحث‌های مربوط به طرحهای توافق برای اروپای پس از جنگ شرکت کند. در زمان وی شهرهای هیروشیما و ناکازاکی از سوی آمریکا بمباران اتمی شد، که در نتیجه ژاپن هم تسلیم شد، وی بار دیگر در سال ۱۹۴۸ به‌عنوان رئیس جمهور آمریکا برگزیده شد. در دور جدید زمامداری‌اش ترومن با مسائل جدیدی از جمله جنگ سرد با اتحاد جماهیر شوروی، اجرای پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، استقرار پلیس سازمان ملل در کره و مشکلات داخلی دیگری از جمله ثبات اقتصادی آمریکا، مواجه شد.

به‌عمل می‌آمد، به‌سرعت رو به زوال گذاشت و طرفین نشان دادند که هیچ یک قصد ترک جنگ و تعیین آینده چین از طریق مکانیزم سیاسی را ندارند.

با زوال قدرت و روحیه نیروهای کومین تانگ، ارتش آزادی‌بخش خلق به‌سرعت بر سربازان ناسیونالیستی که توسط ایالات متحده تجهیز و حمایت می‌شدند فائق آمدند و در تابستان و پاییز ۱۹۴۸، ارتش خلق، منچوری و چین شمالی را تحت‌کنترل خود درآورد و رفته‌رفته نیروهای گومیندانگ قدرت خود را در بخشهای مهمی از خاک چین از دست دادند و به‌دنبال آن کمونیست‌ها در بهار ۱۹۴۹ نیروی نظامی بسیاری را مأمور مبارزه علیه نیروهای گومیندانگ در چین مرکزی و جنوبی نمودند. به این ترتیب سرانجام قدرت ناسیونالیست‌ها ـ به‌رغم حمایتهای ایالات متحده از آنان ـ در دسامبر ۱۹۴۹ درهم شکست و آنان مجبور شدند به جزیره تایوان بگریزند. به‌دنبال این واقعه کمونیست‌ها کنفرانس مشورتی ـ سیاسی خلق[1] را در اول اکتبر، به‌منظور اعلام تأسیس جمهوری خلق چین، در پکن تشکیل دادند.

بدین‌ترتیب جنبش کمونیست چین که در ابتدا به‌صورت گروه مطالعاتی مارکسیست آغاز شده بود توانست رسماً ردای حاکمیت حزب کمونیست چین را بر تن کند و نخبگان چین جدید را وادارد تا برای یافتن مدل مناسبی جهت ساخت یک چین قدرتمند صنعتی به تکاپو درآیند.

مائوزدونگ

مائو در سال ۱۸۹۳ در خانواده‌ای متوسط در روستای شائوشان، واقع در استان هونان در چین مرکزی به دنیا آمد. او در محیط یک خانواده سنتی چین بزرگ شد، جایی که پدر خانواده بر تمام اعضای آن حکم‌فرمایی داشت. مائو سختی کار بر روی مزرعه را در عنفوان جوانی ـ هنگام کمک به پدرش در امور کشاورزی ـ تجربه نمود؛ وی در انقلاب سال ۱۹۱۱ هیجده سال داشت و به‌عنوان یک جوان، اعتنای چندانی به اتفاقاتی که در چین روی می‌داد، نداشت. آگاهی اجتماعی او زمانی شکل گرفت که در سال ۱۹۱۲، برای تکمیل تحصیلات خود به مرکز چانگ‌شا[2] رفت و در آنجا از طریق روزنامه‌ها در مورد

1. People's Political Consultative Conference
2. Changsha

فعالیت‌های انقلابی سون‌یات‌سن و دیگران مطلع شد.

مائو که از جنبش‌های انقلابی موجود در چین به هیجان آمده بود، نخستین اعلامیه دیواری خود را نوشت، در آن زمان نوشتن اعلامیه دیواری معمول‌ترین رسانه برای توصیف نظرات سیاسی بود. همراه با بالا گرفتن شورشهای محلی در چانگ‌شا و ووهان به ارتش انقلابی پیوست. زندگی ارتشی به مذاق مائوی جوان خوشایند نبود، از این روی چند ماه پس از عضویت در ارتش، به قصد وکیل شدن آن را ترک کرد. سرانجام در سال ۱۹۱۸، در بیست‌وپنج سالگی، شغل معلمی را برگزید و موفق به اخذ مُدرک از دانشکده تربیت معلم شد.

برخی از صاحب‌نظران معتقدند پنج‌سالی که مائو در دانشکده تربیت معلم مشغول به تحصیل بود در شکل‌دهی شخصیت و افکارش دوره مهمی به‌شمار می‌رود. او در ادامه حیات خود نیز نقشی همچون یک معلم در برابر ملتش قائل بود. او به آنها یاد داد که چگونه از خود و دیگران بیاموزند. بعدها همکلاس‌هایش وی را در این سالها فردی منزوی، اما مؤدب و خوب تربیت شده توصیف نمودند.

در آغاز فعالیت‌های سیاسی، مائو به‌شدت مخالف فئودالهای زمین‌دار و امپریالیستها بود؛ اما عقاید او هنوز آکنده از اندیشه‌های لیبرالی، اصلاحات دمکراتیک و آرمان و اِتوپیای سوسیالیسم بود، اما خیلی زود به‌ویژه واقعه جنبش *چهارم می* و جنبش فرهنگی جدید او را به سمت عقاید انقلابی سوق داد.

در این مرحله از زندگی مائو مهمترین تغییری که رخ داد، نقل مکان او از هونان به پکن بود، جایی که در آن زمان مرکز فعالیت‌های سیاسی چین به‌شمار می‌رفت. همزمان با اتمام جنگ جهانی اول، مائو با جمعی از دوستان خود به پکن رفت تا اندیشه‌های جدید را بیاموزد. به موازات فعالیت معلمی در چانگ‌شا، مائو به‌عنوان دستیار کتابخانه دانشگاه ملی پکن مشغول به‌کار شد. او مجبور بود در این زمان به‌رغم روحیه انزواگرایانه‌اش در اتاقی با هفت‌نفر از همکلاسهایش که از هونان آمده بودند زندگی کند.

در این زمان همچنان که اشاره شد او به گروه مطالعاتی مارکسیسم پیوست که توسط لی داجائو مؤسس جنبش کمونیستی چین، سازماندهی شده بود. بعدها مائو، نوشت که در آن سالها وی زیر بمباران تفکرات جدیدی که مثل قارچ از زمین سر برمی‌آوردند، گیج شده بود. مائو پیش از آنکه در سال ۱۹۲۰ مارکسیست شود، فقط

سه کتاب ترجمه شده به زبان چینی، در مورد آن خوانده بود: **مانیفیست کمونیسم**، نوشته مارکس، **جنگ طبقه‌ها** نوشته کاتسکی و **تاریخ سوسیالیسم** نوشته کایرکیوپ. در سال ۱۹۲۰ مائو مانیفیست مارکس و انگلس را مطالعه کرد. چیزی که موقعیت و روش او را تعیین کرد. او می‌گوید: این کارها در من اعتقاد به مارکسیسم را به‌وجود آورد؛ چیزی که من یکباره به‌عنوان تفسیر صحیح تاریخ آن را پذیرفتم. یک سال بعد مائو به‌عنوان نماینده حزب کمونیست چین در شانگهای انتخاب شد. از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۷، مائو به‌عنوان یک کمونیست مطیع، مطابق دستوراتی که از کمینترن دریافت می‌کرد، عمل می‌نمود. از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۵، شروع به شکل‌دهی جنبش‌های متفاوتی نمود. در این زمان بود که مائو به همراه کای و سایر دوستان خود «جامعه انقلابی توده جدید» را بنیان نهاد و سپس با کمک تعدادی از روشنفکران و جوانان هم‌پیمان خود تشکیلاتی را پی‌ریزی نمود که بعدها به‌عنوان هسته مرکزی حزب کمونیست چین و در نهایت نیز *حزب کمونیست جمهوری خلق چین* نامیده شد.

طی دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ به‌طور تمام وقت تلاش مائو صرف مبارزات حزبی و جنگهای داخلی گردید؛ وی در سال ۱۹۴۹ توانست با شکست دادن نیروهای ناسیونالیست چیانگ کای‌شک، جمهوری خلق چین را تأسیس نماید و خود به‌عنوان نخستین رئیس جمهور چین قدرت را در دست بگیرد، وی تا پایان عمر در رأس حکومت جمهوری خلق چین قرار داشت.

در اول اکتبر سال ۱۹۴۹ جمهوری خلق چین تأسیس و مائو به‌عنوان رئیس دولت مرکزی خلق تعیین شد و کنترل کمیسیون نظامی حزب کمونیست چین را به‌عهده گرفت.

مائو در نهم سپتامبر سال ۱۹۷۶ در هشتاد و سه سالگی از دنیا رفت. پنج سال پس‌از مرگ مائو، حزب کمونیست ارزیابی کاملی از تمام فعالیتهای انقلابی، اندیشه‌ها و تئوری‌های وی انجام داد، و کمیته مرکزی مصوبه‌ای را به نام وی به تصویب رساند. در حال حاضر مهمترین آثار و نوشته‌های مائو در مجموعه‌ای تحت‌عنوان **آثار منتخب مائو زدونگ** در چهار جلد و **مجموعه آثار مائو زدونگ** در هشت جلد گردآوری شده است.

مائو را باید بسته به زمانها و موقعیت‌های مختلف مورد بررسی و مطالعه قرار داد. او در جوانی فردی منزوی بود و زمانی که وارد عرصه کار شد، نه تنها مانند کارگران

لباس پوشید، بلکه مانند آنان نیز کار و عمل نمود. هنگامی که به قدرت رسید و رهبر حزب کمونیست شد، به‌عنوان یک مرد مصمم و پرتوان شناخته شد ـ او به‌عنوان شاگرد مکتب مارکسیسم ـ لنینیسم و تئوریسین نبردهای چریکی، طی سالهای اقامت خود در ینان ـ ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۰ـ برای سربازان و نیروها مقالاتی را به رشته تحریر در می‌آورد. او از نظر مریدانش، آموزگاری فرزانه و معلمی حکیم بود، تصویری که سالها بعد در کتاب **انقلاب مردم** در سال ۱۹۴۹ از مائو ارائه شد. تصویر یک معلم و مردی که پاسخی برای تمام مشکلات دارد، شخصیتی جادویی و معنوی و تصویری از یک رهبر کاریزما به او داد، اما مائو در تنهایی‌اش، به مطالعه کتاب و گزارشها و سرودن اشعار می‌پرداخت. از نظر بسیاری از افراد که با او مصاحبه کرده‌اند، او فردی خوش‌صحبت و با اطلاعات بود؛ حتی در مصاحبه‌ای با ادگار آلنپو، در مورد بودن یا نبودن خدا یا خدایان به بحث فلسفی و مناظره پرداخت. هر چند مائو شخصاً ترجیح می‌داد او را همانند دیگر شخصیت‌های بزرگ چین به‌عنوان یک معلم بزرگ بشناسند، اما مجموعه کارها و عملیاتهای تبلیغی در نظر مردم از او یک اسطوره یا امپراتور آسمانی ساخت.

توصیف مرد پیچیده‌ای چون مائو بسیار دشوار می‌نماید. در زندگی خود و کتابهایی که به رشته تحریر درآورد، زمینه‌های بسیاری را تجربه نمود. فیلسوف، مارکسیست، تئوریسین، رهبر سیاسی، سرباز، معلم، اقتصاددان، آماردان و کاشف.

نقش مائو در توسعه ایدئولوژی کمونیست چینی واقعاً عمیق و قابل توجه است که در این مجال به آن خواهیم پرداخت. قبل از بررسی نظریات او، می‌بایست به اهمیت سالهایی که او در منطقه ینان به سر می‌برد و تأثیرش بر تفکرات مائو تأکید نمود. تقریباً نیمی از مقالات چهار جلد اول مجله «کارهای برگزیده» مائو در این زمان به رشته تحریر درآمده‌اند. او به‌عنوان رهبر جنبش کمونیست، طی سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۷ تحت فشار شدیدی بود تا نه تنها به پرورش عقاید و تسری رهبری خود برای کمونیست‌های چین بپردازد، بلکه به فکر آن دسته از شهروندان چینی نیز باشد که مشتاق شنیدن حرفهای او بودند.

جامعه چین و طبقه دهقانان

جامعه چین در طول حیات خود عمدتاً یک جامعه مبتنی بر کشاورزی بود، و بیش از هشتاد تا نود درصد مردم آن کشاورز بودند؛ آنان برای هزاران سال به‌عنوان یک

جامعه وابسته به زمین برای دستیابی به امنیت و مدیریت امور خود و همچنین غلبه بر مشکلات و چالشهای زندگی به‌شدت به یکدیگر وابسته بودند.

طبقه دهقانان علاوه بر تأمین روزی خود از طریق کار بر روی زمین مجبور بودند تا معاش گروه کوچکی از پیشه‌وران ویژه، تجار و همچنین یک گروه کوچکتر از مقامات، زمین‌داران و خانواده‌هایی که نخبگان جامعه به‌شمار می‌رفتند، را تأمین نماید.[1] بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که در طول تاریخ گذشته چین نیروی مولد این کشور در حقیقت دهقانان بوده‌اند. تأثیر این ساختار و سلسله‌های عظیم امپراتوری که در اشکال گوناگون در جامعه چین ظهور کرده‌اند باعث شکل‌گیری عناصر تاریخی و علایق ملی در این کشور شد؛ که با کنکاشی عمیق در سیر تکاملی تاریخ چین می‌توان به این نکته پی برد که سه اصل با ماهیت عمومی و تکرارشونده در تاریخ این کشور همواره وجود داشته و کل تاریخ این کشور را از خویش متأثر ساخته است.

بنابر آنچه گذشت نخستین اصل عمومی آن است که ماهیت حکومت در این کشور، فئودالی و وابسته به زمین بوده است. دومین موضوع عمومی آن است که دهقانان چینی اگرچه در برابر خواسته‌های امپراتوریهای فئودالی و سلسله‌های نیرومند تسلیم بودند، اما زمانی چنان مورد استثمار قرار گرفتند که قادر به تهیه ضروریات خانواده خود نبودند و سر به شورش برداشتند؛ بر این اساس دهقانان چینی برای مدت زمان طولانی به واسطه فساد دولتی متحمل بار سنگینی شدند که از حد طاقت آنان بیرون بود به همین علت علیه نخبگان حاکم سر به شورش برداشتند. سومین موضوع عمومی که می‌توان به آن توجه کرد وجود مستمر بلایای طبیعی است که سلسله‌های حاکم بر چین را از خود متأثر ساخته است.

از کل سرزمین چین تقریباً ده درصد برای کشاورزی مناسب می‌باشد[2] بنابراین زمانی که بلایای طبیعی این مناطق حیاتی را در شرق و چین مرکزی تحت‌تأثیر قرار

---

1. Peng Guangqian, *The Strategic Thought of Deng Xiaoping in The Chinese View of Future Warfare*, edited by Michael Pillsbury, 1997, PP. 1 Available on the Internet *http://wwwndu.edu/inss/books/books.html*

۲. البته امروزه با استفاده از فناوری جدید تحولات عظیمی در زمینه کشاورزی و استفاده از زمینهای بایر در چین به‌وجود آمده است، که یکی از پیامدهای مهم مهاجرت روستاییان به مناطق شهری می‌باشد که در فصول آینده به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

می‌داد، طبیعی بود که دولت نمی‌توانست برای تمامی مردم حداقل آذوقه را تأمین و نظم اجتماعی را حفظ نماید. از این روی بی‌تدبیری در این عرصه ممکن بود حاکمیت دولت را به مخاطره اندازد. بر همین اساس در تاریخ چین می‌توان سراغ شورشهای اجتماعی بسیاری را بر سر این موضوع گرفت که تا سرحد سرنگون‌سازی حاکمیت پیش رفته‌اند.[1]

برخورداری جامعه چین از چنین ویژگیهایی سبب توجه مائو به بسیج طبقه دهقان جهت دستیابی به حکومت مورد نظر خود شد؛ که در این راستا تحولات اجتماعی چین در آستانه ورود به قرن بیستم و از هم پاشیدگی نظام قدیم بین سالهای ۱۸۳۹ لغایت ۱۹۴۹ میلادی کمک بسیاری به حزب کمونیست برای بسیج طبقه دهقان و دیگر گروه‌های اجتماعی چین نمود. که در صفحات آینده به تفصیل در این خصوص بحث خواهد شد.

مائو و طبقه دهقان

مائو پس از مطالعات مستمر خود به این دیدگاه رسید که جامعه چین از سه‌هزار سال پیش[2] یک جامعه فئودالیته (ارباب ـ رعیتی) بوده و با ورود نظام کاپیتالیستی (سرمایه‌داری) به این کشور به‌ویژه پس از جنگ تریاک، چین شکل نیمه فئودالیته و نیمه استعماری به خود گرفته است.

از این منظر بسط نفوذ نظام کاپیتالیستی در چین از سوی کشورهای غربی روند تبدیل نظام اجتماعی فئودالیته به سرمایه‌داری را تسریع کرد، در نتیجه سبب وابستگی اقتصاد چین و از دست رفتن خودکفایی آن از یک‌سو و افزایش رشد اقتصاد تجاری بورژوازی در مناطق شهری و روستایی از سوی دیگر شد. این روند سبب گردید تا دو طبقه جدید در چین شکل بگیرد. «بورژوا» و «پرولتاریا» که پیش از آن نمی‌توان سراغی از آنان در تاریخ چین گرفت. با این همه کشورهای استعمارگر منافع خود را در آن می‌دیدند تا مانع از تبدیل شدن چین به یک کشور کاپیتالیستی شوند و ترجیح آنان

---

1. Denis Crispin Twitchett, John King Fairbank “The Cambridge history of China” Cambridge University Press, New York 1980

۲. از زمان آغاز سلسله «چو» و «چین».

نگاه داشتن چین در یک وضعیت نیمه مستعمره و تحت‌سلطه خویش با استفاده از نیروی فئودالهای محلی بود. آنان با کمک همین فئودالهای محلی از توسعه سرمایه‌داری در چین جلوگیری می‌کردند. در این راستا کشورهای امپریالیستی از نیروی نظامی و تحمیل قراردادهای نابرابر از یک سو و فشارهای فرهنگی در قالب مبلغان مذهبی، اغوای دانشجویان چینی برای درس خواندن در غرب نیز بهره می‌بردند. از این روی مائو بر این نظر بود که؛ چون نیروهای امپریالیستی و فئودال چین را از یک جامعه فئودال به یک جامعه نیمه مستعمره تبدیل کردند، بنابراین تضادهای اولیه در جامعه چین نوین، تضاد بین فئودالیسم و توده مردم می‌باشد، بر این اساس از دید مائو جنبشها و انقلاب چین از بطن این تضادها زاده شده‌اند[1].

از نظر مائو «اگرچه دولت گومیندانگ دشمن انقلاب بود، لیکن می‌بایست تضاد اصلی را در منازعه میان چین با امپریالیسم یافت. همچنین پس از حمله ژاپن به چین جنگ خارجی به‌عنوان تضاد اصلی بر مبارزه با طبقات ضد انقلاب داخلی و به‌عنوان تضاد فرعی اولویت یافت. به نظر مائو می‌بایست موضع طبقات داخلی را از لحاظ حمایت از امپریالیسم یافت.»[2]

دشمنان اصلی چین نیز از دید مائو امپریالیست و فئودالیسم و وابستگان به این دو، یعنی بورژوای کمپراتور و زمین‌داران بودند. از این روی در نظر مائو انقلاب چین دو هدف اصلی دربر داشت، نخست از بین بردن امپریالیست خارجی از طریق برپایی یک انقلاب ملی و دوم از بین بردن طبقه زمین‌دار از طریق یک انقلاب دمکراتیک.

با در نظر گرفتن ویژگیهای گفته شده برخلاف دیدگاههای اولیه مارکسیسم ـ لنینیسم که طبقه پرولتاریای شهری به‌عنوان اصلی‌ترین منبع انقلاب تلقی می‌شد، در نتیجه مناطق روستایی در سطح وسیعی از دید پنهان می‌ماند بنابراین مائو بر نیروی دهقانان و اهمیت مناطق روستایی تأکید کرد. با توجه به ویژگیهای طبقه دهقانان چین، مائو این طبقه را به‌عنوان اصلی‌ترین نیروی انقلاب در نظر گرفت و خود را برای بسیج

---

1. Stuart R. Schram "The thought of Mao Tse-Tung" Cambridge University Press. New York 1989
2. Denis Crispin Twitchett op. cit p. 37

آنان به‌عنوان منبع انقلاب مارکسیسمی قرار داد. او بر این باور بود که: این نیرو می‌تواند به‌وسیله پرولتاریا و پیشروان حزب کارگر رهبری شود، بر اساس این نظریه که آن را ملهم از مارکسیسم می‌دانست و همانند دیگر اشکال مارکسیسم ـ لنینیسم[1] توسعه

---

۱. جوهره اصلی تئوریک ایدئولوژی کمونیست چینی، مارکسیسم ـ لنینیسم می‌باشد که راهنما و الهام‌بخش حزب و کشور چین نیز بوده است. مارکسیسم ـ لنینیسم در تلاش بوده است تا یک تئوری محض با کاربردی جهانی ارائه دهد.

اولین مفهوم کلیدی مارکسیسم، ماده‌گرایی (ماتریالیسم) تاریخی است. کارل مارکس مدعی است که ویژگی هر جامعه توسط شیوه تولیدی که مردم برای گذران زندگی به‌کار می‌برند، تعیین می‌شود. سبک تولید نشان دهنده ساختار اجتماعی ـ سیاسی حاکم بر آن می‌باشد. علاوه بر این زیرساخت اقتصادی نشان دهنده رسوم و عقاید اجتماعی نیز می‌باشد. بنابراین، برای تغییر اذهان مردم، لازم است که سبک تولید یا سیستم اقتصادی را تغییر داد. مارکس معتقد بود که این امر یک واقعیت جهانی و قانون تکاملی تاریخ بشری است. هر جامعه بشری در درون خود یک پایه و اساس اقتصادی دارد، سبکی از تولید که کالاها و خدمات لازم برای زندگی افراد آن جامعه را تولید می‌نماید. این پایه‌های اقتصادی، از ابتدا، توسط عواملی چون فرهنگ، قانون، و مجامع سیاستگذاری حمایت می‌شوند.

او ادعا می‌کند ماتریالیسم ماهیت جامعه را مشخص می‌سازد، مارکس توضیح می‌دهد که چگونه تاریخ بشری از الگوهایی قابل پیش‌بینی، استنتاج می‌گردد. این مفهوم ماتریالیسم دیالکتیک (ماده‌گرایی منطقی) نام دارد. برای این منظور، مارکس از تئوری فیلسوف آلمانی، هگل، در خصوص توسعه (پیشرفت) منطقی تاریخ استفاده می‌کند.

هگل معتقد بود هر فرض یا ایده‌ای، با گذشت زمان بیش از حد اغراق‌آمیز و یا غلط و نادرست قلمداد می‌شود. این اتفاق به ناگزیر روی می‌دهد. ایده‌ها با ایده‌های مخالف خود مواجه می‌شوند این دو ایده مخالف با یکدیگر برخورد کرده، و از این درگیری، سنتز یا فروض ترکیبی ایجاد می‌گردد، یک ایده کاملاً جدید که شامل نکات اساسی هر دو ایده مخالف می‌باشد به زودی این فرض ترکیبی، تبدیل به یک فرض (تز) شده و فرآیند تغییر به‌صورت چرخه‌ای بی‌انتها ادامه می‌یابد.

مارکس معتقد بود فلسفه هگل بر روی سر قرار داشت و شمایی از واقعیت را نشان می‌دهد و او توانسته است آن را بر روی پای خود قرار دهد در این راستا مارکس از دیالکتیک هگلی استفاده کرد تا پیش‌بینی نماید که جامعه کمونیستی ناچاراً منتج از یک فرایند تاریخی است که سابقاً پشت سر گذاشته است و در همین راستا پیشنهادات مشخصی را ارائه می‌نماید. مارکس در تقسیم‌بندی مراحل تاریخی جوامع بشری از دوره‌های زیر نام می‌برد:

۱) جامعه اشتراکی (کمون اولیه) بدون هیچ طبقه اجتماعی؛ ۲) جامعه برده‌داری، با مفهوم مالکیت و با جداسازی طبقاتی (نظام کاستی) که بردگان و مالکان را از یکدیگر مجزا می‌سازد؛ ۳) جامعه فئودالی، با اعلام تفاوت بین ملاکان (لردها) و زارعان؛ ۴) رشد اجتماعی، جامعه سرمایه‌داری (کاپیتالیستی)، که شامل مالکان و صاحبان ابزار تولید و در مقابل، کارگران فقیر و بی‌چیز می‌شود. مارکس پیش‌بینی می‌نماید که نبرد و درگیری بین طبقه صاحبان ابزار تولید و کارگران منجر به ایجاد جامعه کمونیستی می‌شود که در آن هیچ طبقه اجتماعی وجود نخواهد داشت. اقتصاد براساس حکم و گفته مارکس به‌صورت زیر فعالیت می‌کند:

←

صنعتی در سطح وسیع به‌عنوان نیروی مثبت در نظر گرفته نمی‌شد، بلکه از نظر او در جامعه نیمه فئودالیته و نیمه مستعمره چین انقلاب کشاورزی اولویت داشت. اعتقاد مائو به فعالیت‌های چریکی طی سالهای ۱۹۳۰تا ۱۹۴۰ برای هدایت و بهره‌گیری از کشاورزان به‌عنوان نیروی آمادهٔ خدمت به حزب کمونیست و هدایت آنان به‌عنوان نیروهای انقلاب، از مائو نزد همفکرانش چهره یک متفکر اصیل در خصوص تئوری کمونیسم به نمایش می‌گذاشت. مائو در حقیقت اولین مارکسیست ـ لنینیستی بود که اعتقاد داشت می‌بایست از رعایا به‌عنوان نیروهای اصلی و اولیه انقلاب استفاده کرد و این نظر خود را در زمان مناسب، یعنی زمانی که رهبری حزب کمونیست چین از بسیج طبقه کارگری شهری تا حدودی درماند، مطرح کرد. این ایده کاربردی که بر پایه تجربیات حاصل آمده بود، نقطه قوت ایدئولوژی مائو بود که از ویژگی کاربردی نیز برخوردار بود.

بر همین اساس اگرچه حزب کمونیست چین در ابتدا روش انقلابی خود را براساس سنت لنینیستی تنظیم نمود و در چند سال اول حیات خود توجه‌اش را عمدتاً بر روی پرولتاریای شهری، دانشجویان و روشنفکران متمرکز نمود و کار اندکی در ارتباط

→

هرکس به هر اندازه که می‌تواند کار کند و هرکس به هر اندازه که نیاز دارد بهره‌برداری نماید و در نهایت دیگر به حکومت، با ابزارهای اجباری که در اختیار دارد، احتیاجی نخواهد بود.

مارکس معتقد است که تاریخ بشری باید از این مراحل عبور کند؛ اما قبل از ورود به مرحله کمونیست، نبرد سختی بین طبقات مختلف روی می‌دهد. در واقع، مارکس بیان می‌کند که تاریخ بشری تاریخ جنگ و ستیز طبقات می‌باشد. تا زمانی که دارایی یا ابزار تولید توسط افراد خصوصی تملیک شده باشند، تا نیروی کار دیگران را استثمار کنند، بین این دو نقطه نبردی دائمی برقرار خواهد بود. این نبرد، تا زمانی که ارکان ساختار جامعه، قانون، پلیس، دادگاهها و سایر نهادهای سیاسی، از طبقه مالکان و صاحبان ابزار تولید حمایت کند، نبردی نابرابر خواهد بود. طبقه مالکان سرمایه‌داری کلیه مزایا و مجوزهای قانونی را دارا هستند که توسط رسوم و عادات و آداب اجتماع به آنها واگذار شده است. مارکس معتقد است که این وضعیت برای مدت طولانی تاب نمی‌آورد؛ طبقه کارگران انتخاب دیگری جز برانداختن و سرنگون کردن نظام اجتماعی موجود ندارند.

او مانیفیست کمونیست را با دعوت به انقلاب به پایان می‌رساند: کارگران جهان، متحد شوید! شما هیچ چیزی جز زنجیرهایتان، برای از دست دادن ندارید.

تکامل تدریجی دمکراسی در غرب که تغییرات از طریق بازنگری در قانون اساسی و تدوین و تصویب قانون اجتماعی مترقی صورت گرفت و انقلاب بلشویکی روسیه که با خود تغییرات شدید و تندی را به‌همراه آورد، در حقیقت واکنشی بود به نظریات مارکس.

با کشاورزان انجام داد، اما رفته‌رفته با درک واقعیت جامعه چین تغییر روش داد.

البته این تحول به ساختار داخلی خود حزب نیز مربوط می‌شد. جین دیگراس[1] به گزارشی اشاره می‌کند که بر اساس آن در سال ۱۹۲۶ اعضای طبقه کارگر در حزب کمونیست شصت‌وشش درصد کل اعضا و طبقه کشاورز کمتر از پنج درصد عضو حزب بودند.[2] در میان همین پرولتاریای صنعتی مائو کار خویش را آغاز کرد، اما پس‌از مدتی که عمر خویش را صرف مطالعه و نوشتن درباره تئوری مارکسیسم کرد، واژه *مارکسیسم عملی*[3] را به کار برد و ضرورت تحقیق در تاریخ و در خدمت گرفتن واقعیت را پیشنهاد نمود.

در سال ۱۹۲۵ مائو به نیروی انقلابی بالقوه دهقانان اذعان نمود و رسماً به ادگار اسنو[4] نوشت: من به‌طور کامل درجه ستیز در بین دهقانان را درک نکرده بودم؛ اما پس از واقعه سی‌ام می۱۹۲۵ و در اوج فعالیت‌های سیاسی که به‌دنبال آن پدید آمد، کشاورزان خونَنی بسیار ستیزه‌گر شدند و من شروع به نهادسازی در مناطق روستایی نمودم.[5] به این ترتیب فصل جدیدی در تاریخ شورشها و خیزشهای کشاورزان کمونیست چین آغاز شد و پس از آن قیام در چین حالت همه‌گیر یافت.

مائو تجربیات خود را در ارتباط با جنبش دهقانان در دو مقاله تحت عنوان «مائوئیسم کلاسیک» جمع‌آوری نمود. اولین مقاله با عنوان *تجزیه و تحلیلی از طبقات گوناگون دهقانان و رویکرد آنان به انقلاب*[6] بود، که در ژانویه ۱۹۲۶ به چاپ رسید؛ و دیگری گزارش تحلیلی او بود به نام *گزارش یک جستار در ارتباط با جنبش کشاورزی در خونَن*[7] که آن را یک سال بعد نوشت.

مائو در کنکاش خود به این نتیجه رسید، که تاریخ چین لبریز از جنگهایی است که دهقانان محروم برای دستیابی به آزادی به آن دست یازیده‌اند. چه بسا افرادی

---

1. Jane Degras
2. Jane Degras, The Communist Internatioml-Documents (London,1960), vol.11, P. 336
3. practical Marxist
4. Edgar Snow
5. Edgar Snow, *Red Star Over China* (London,1963), P. 157
6. "An Analysis of the Various Classes of the Chinese Peasantry and Their Attitudes Toward Revoution"
7. "Report of an Investigation into the Peasant Movement in Hunan" (1927)

توانسته‌اند توده را برای دستیابی به مقاصد سیاسی، با خود همراه سازند. لیو پانگ[1] یک فرد عادی علیه بیداد سلسله چین قیام کرد و طولانی‌ترین سلسله حکومتی در تاریخ چین ـ سلسله هان[2] ـ را بنیان نهاد. در این راستا مائو بر این نظر بود که بدون هدف سیاسی جنگ چریکی شکست خواهد خورد و اگر اهداف سیاسی با خواست توده موازی نباشد و همدلی، همکاری و کمکهای آنها را با خود همراه نسازد نمی‌تواند به اهداف خود دست یابد. از این روی هدف سیاسی باید به‌طور شفاف بیانگر خواسته‌ها و هوشیاری آگاهانه ساکنان حریم عملیات چریکی باشد.

بر این اساس مائو رؤیای دستیابی به برابری را به دهقانان و کشاورزان ارائه و به توده قول آزادی می‌دهد، اما در روند ترجمه این عقیده عملاً به سمت فرهنگ سنتی و تشریفات کنفسیوسی می‌چرخد که از دل آن **حکومت نخبگان کمونیست** متولد می‌گردد. به این ترتیب سنت مرکزیت خانواده در فرهنگ چینی در عصر جمهوری بازتولید می‌گردد. به گونه‌ای که این بار ساختار فرهنگ سیاسی تمامیت‌خواه در شکل آموزه‌های مارکسیسم بر روی فرهنگ مرکزگرای عادت خانوادگی استقرار می‌یابد. در این راستا مائو کوشید تا ناخرسندی کشاورزان را با قسمت‌هایی از آموزه‌های انقلابی مارکسیستی در ارتباط با فعال‌سازی پرولتاریا به‌عنوان منبع انقلاب در خدمت بگیرد و یک مدل چینی برای انقلاب توده سرکوب شده دهقانی ارائه دهد.

مائو بر این اعتقاد بود که پرولتاریای شهری چین که می‌توان آن را برای تحقق انقلاب بسیج نمود، از نظر تعداد اندک و از نظر تمایلات انقلابی بیش از حد بی‌تفاوت است و نمی‌توان آن را به‌عنوان نیروی محرکه تغییر به‌شمار آورد، بنابراین می‌باید طبقه کشاورز را معیار قرار داد. به بیان موجز می‌توان گفت اساس تئوری مائو در عرصه سیاسی، برانگیختن و سازماندهی مداوم، دستیابی به اتحاد داخلی، ایجاد پایگاه، تجهیز نیروها، ارتقای نیروی ملی، نابود کردن قدرت ملی دشمن و احیای مرزهای کشور بود. در این راستا مائو جمعیت کشاورز چین را به مثابه منبع بالقوه‌ای برای مبارزه و ستیز با دولت ملی‌گرای کای‌شک می‌دید. در تفکر مائو *قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید* و دهقانان می‌توانند برای بر عهده گرفتن جنگ مردمی و ستیز مسلحانه بسیج

1. Liu Pang
2. Han Dynasty

شوند که شامل جنگ چریکی در سه مرحله می‌شود.

بر اساس این تئوری مرحله اول بسیج و سازماندهی رعایا و مرحله دوم تأسیس پایگاه در مناطق روستایی و افزایش همکاری بین سازمانها و قدم سوم انتقال به مرحله جنگ مرسوم بود. دکترین مائوئیسم جنگجویان چریکی را به ماهیانی که در دریای روستایی که برای آنها کمکهای لجستیکی فراهم می‌کردند، تشبیه می‌کرد.

البته چند عامل در آسان‌سازی بسیج دهقانان دخیل بود. در این زمان ساختار روستاهای چین دستخوش دگرگونیهایی شد، که از آن میان می‌توان به شدت گرفتن عوامل چالش‌زایی اشاره کرد که سبب بروز جنگ داخلی پایداری گردید. در این زمان ملاکین و مالیات‌گیران دولتی مالیاتها را افزایش داده و باج‌گیریهای بسیاری وضع نمودند. از سوی دیگر در آن زمان سخت، بسیاری از شخصیتهای اصیل، محترم و پیری که در میان روستاییان نفوذ بسیار داشتند به مناطق شهری مهاجرت کرده بودند و در مناطق روستایی حضور نداشتند تا به‌طور مستقیم اعمال قدرت نمایند. قدرت این قشر عمدتاً برخاسته از ثروت و سنتهای جامعه روستایی چین بود. عدم حضور این مردان در نقاط مشخص سبب سست شدن کنترل اجتماعی در روستاها گردید؛ به گونه‌ای که این عدم حضور توجه روستاییان را به خود افزون می‌کرد و به نوعی به آنان اعتماد به نفس بیشتری می‌بخشید تا به گسترش قدرت نظامی خود اقدام نمایند.

نکته قابل توجه اینکه یکی از مؤثرترین عواملی که سبب انقلابی شدن کشاورزان چینی شد تشکیل ارتش انقلابی در سال ۱۹۲۳ توسط دولت گومیندانگ به رهبری دکتر سون‌یات‌سن بود که با کمک حزب کمونیست و یاری اتحاد جماهیر شوروی انجام شد.

در فوریه ۱۹۲۵ ارتش انقلابی نخستین لشکرکشی شرقی خود را علیه افسران انجام داد، این مسئله با لشکرکشی جنوبی و شمالی در سال ۱۹۲۶ هم‌زمان شد. این نکته از اهمیت بالایی برخوردار است که در آستانه لشکرکشی شمالی نزدیک به دوسوم از یک میلیون عضو آن از انجمن‌های کشاورزان در استان گوانگ دونگ بودند که یکی از مناطق عملیاتی ارتش انقلابی در طول لشکرکشی غربی و جنوبی بود.

بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که جنبش دهقانان توسط حزب کمونیست با نبوغ یک فرد شکل نگرفت، بلکه مائو تنها پس از شکل‌گیری این جنبش، جذب

آن گردید و با نبوغ خود در سازماندهی، آن را قادر ساخت تا اوج گیرد. در همین راستا وی در سال ۱۹۲۵ شروع به کادرسازی برای بسیج انقلابی کشاورزی تحت نام «سازمان جنبش دهقانی» نمود.

مائو و مارکسیسم

مائو در رساله تئوریک خود در سال ۱۹۴۳ نوشت: «ما نباید کلمات مارکسیسم ـ لنینیسم را تکرار نماییم، بلکه باید نظریات و رویکردهای آنان را درباره مشکلات و راه‌حل آن مطالعه کنیم.» او معتقد بود که تکیه بیش از حد بر تئوری محض، هیچ خاصیت دیگری جز محدودیت فکر و افتادن به ورطه جزم‌نگری را در پی ندارد، از این روی تئوری‌پردازی بدون قابلیت کاربری و تجربه‌پذیری هیچ فایده‌ای ندارد. به نظر مائو فرآیند ادراک شامل چیزی بیشتر از مشاهده صرف و بومی‌سازی یک ایده می‌شود. عامل سومی نیز وجود دارد: عمل یا تجربه که با هدف ایجاد تغییر در دنیای مادی صورت می‌گیرد. تا زمانی که دانش با تجربه ما عجین شده نمی‌توان دانش را از تجربه جدا نمود.

به‌عنوان مثال، مائو می‌گفت: مارکسیسم به‌عنوان یک تئوری، امپریالیسم را تجربه ننموده، بنابراین در حد یک اظهارنظر، مطلوب می‌باشد. زمانی که لنین به‌عنوان کسی که امپریالیسم را تجربه و درک نموده بود، مفهوم امپریالیسم را به بدنه تئوری مارکسیسم افزود[1]، می‌توان گفت که این تئوری مناسب شرایط چین می‌باشد. به عقیده مائو،

---

۱. لنین دو تغییر در تفکرات مارکسیسم ایجاد نمود. نخستین آن را در رساله‌اش در خصوص امپریالیسم طرح نمود که در سال ۱۹۱۶ منتشر شد. مارکس پیش‌بینی نمود که انقلاب کمونیستی سرانجام طی یک روند اجتناب‌ناپذیر اتفاق خواهد افتاد و کارگران قدرتمند موجب مرگ و از بین رفتن جوامع کاپیتالیستی در اروپا خواهند شد و در جوامعی چون انگلستان، فرانسه و آلمان در نهایت پرولتاریا حاکم خواهد شد، اما هفتاد سال گذشت و هیچ انقلابی توسط طبقه کارگر در قاره اروپا رخ نداد. زمانی که انقلاب آغاز شد به کشور روسیه رسید، کشوری که در مقایسه با دیگر کشورهای اروپایی به لحاظ صنعتی بسیار عقب‌مانده بود. از همه مهمتر این واقعیت است که وضعیت بسیاری از کارگران کشورهای پیشرفته صنعتی از طریق پیشرفت فرایند تدوین و تصویب قانون اجتماعی (سیستم‌های قانون‌گذاری اجتماعی) بهتر گردیده است. چگونه شاگردان و پیروان مارکس این پدیده را توضیح دهند؟ لنین به این تضاد در رساله خود تحت عنوان امپریالیسم، پاسخ می‌دهد. لنین معتقد است که کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) از چرخه تضادی که مارکس در

←

مارکسیسم می‌بایست تجربیات تاریخی و ویژگیهای کشور چین را در نظر داشته باشد تا بتواند برای مشکلات چین راه‌حلهای مؤثر و مناسب ارائه نماید[1]. در این راستا

→

تئوری ماتریالیسم دیالکتیک (ماده‌گرایی منطقی) خود به آن اشاره کرده بود، حاصل شده است. کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) از طریق جستجو برای منابع جدید و به‌دست آوردن مواد اولیه در کشورهای جهان سومی در نقاط کمتر توسعه‌یافته جهان توسعه پیدا کرده است.

این کشورهای استعمارگر با تأسیس و راه‌اندازی کارخانجات خود و بهره‌گیری از نیروی کار ارزان به تولید پرداخته و بازار مصرف بزرگی را نیز در همین کشورها از آن خود می‌کنند. لنین موقعیت را این گونه توجیه می‌کند که کشورهای کاپیتالیست نوعی انحصارگری را ایجاد می‌کنند که سبب به‌دست آوردن سود فراوانی از مناطق کمتر توسعه‌یافته در جهان شده، سپس با استفاده از بخشی از این سود، دستمزد بالاتر و شرایط کاری بهتری برای کارگران (نیروهای کار) بومی کشورهای خودشان (کاپیتالیستی) ایجاد می‌کنند. با ایجاد این تسهیلات برای کارگران کشورهای خود، کشورهای کاپیتالیست از انقلاب طبقه کارگر جلوگیری می‌کنند. بنابراین استثمار کشورهای امپریالیستی از کشورهای کمتر توسعه‌یافته استعماری پایدارتر می‌باشد.

کاپیتالیسم تا زمانی که دارای قدرت مستعمراتی باشد و انحصارطلبانه بتواند با موفقیت مناطق کمتر توسعه‌یافته نظیر روسیه، چین، هند و آفریقا را استثمار کند، دچار اضمحلال و فروپاشی نخواهد شد. برطبق همین تجزیه و تحلیل، لنین معتقد بود که اولین شعله‌ها و ضربه‌های انقلاب باید از ضعیف‌ترین قسمت سیستم شروع شود، بخش‌های مستعمراتی در آسیا و آفریقا. انقلاب بلشویکی روسیه و رساله لنین در خصوص امپریالیسم به روشنفکران چینی جانی دوباره داد، به روشنفکرانی که تلاش قبلی‌شان برای ایجاد انقلاب ناکام مانده بود. اکنون ارتباطی معنوی و معنادار بین احساس ملی‌گرایی از یک سو و ضدامپریالیستی از سوی دیگر ایجاد شده بود.

دومین تغییر بنیادین که لنین در مارکسیسم ایجاد کرد، مربوط به سازماندهی انقلاب بود که مارکس با این نظر که انقلاب به‌صورت خودبه‌خودی اتفاق می‌افتد، به آن اشاره‌ای نکرده بود. در رساله «چه باید کرد؟» لنین به استراتژی خود در خصوص نحوه دستیابی و هدایت قدرت سیاسی توسط کارگران پرداخت. عامل کلیدی او وجود حزبی انقلابی است که توسط گروهی از انقلابیون حرفه‌ای هدایت و رهبری شود، تا به‌عنوان پیشتاز (جلودار) پرولتاریا (طبقه کارگر) انجام وظیفه کند.

لنین بر حرفه‌ای بودن و نظم درونی در این گروه پیشتاز تأکید می‌ورزد. عامل اساسی دیگر سازماندهی اصول (دکترین)«مرکزیت دمکراتیک» می‌باشد. این اصطلاح به این مهم اشاره دارد که در سطح شکل‌دهی و تدوین قوانین بحث و اظهارنظر آزاد می‌باشد، ولی در نهایت تصمیم‌گیری به‌صورت متمرکز و در رأس حزب اتخاذ گردیده و در کلیه سطوح قابل اجرا می‌باشد. لنین به‌شدت بر وجود«یک حزب متحد» تأکید می‌نمود. مدل سازمانی لنین شکلی عمودی و هرمی داشت، که قدرت زیادی را در اختیار رأس هرم قرار می‌داد. کف هرم شامل سازمان‌های اولیه ـ واحدها و دسته‌ها ـ بود. در بین کف و رأس هرم، سازمان‌های واسطه‌ای دیگری قرار داشتند.

۱. اگر نوشته‌های مائو را با نوشته‌های ایده‌پردازان آمریکایی چون جان دوی و ویلیام جیمز مقایسه نماییم،

←

می‌توان مدعی بود که در مائوئیسم یک نوع بدگمانی نسبت به مسائل انتزاعی و ادعاهای عمومی و بازگشت مجدد به ادوار و مثالهای تاریخی وجود دارد؛ مارکسیست به‌عنوان مفری برای یک انعطاف تقریباً بی‌حد و حصر در نظر گرفته می‌شود، که طی آن می‌توان به تغییر هویت شخصی و توسعه مهارتهای فردی بسیار تاریخی‌شده دست یافت.

با توجه به مطالب گفته شده در استراتژی مائو علاوه بر نیاز به یک گروه متحد و تابع مقررات شدید، سه جزء ضروری دیگر نیز وجود دارد. نخست تأسیس یک ارتش سرخ رعیت‌محور قوی و سیار جهت درگیریهای نظامی طولانی‌مدت؛ دوم دسترسی به مجموعه‌ای از سرزمین‌های استراتژیک برای عملیات نظامی؛ و سوم ایجاد گروهی متکی به خود از نظر اقتصادی در مناطق شورایی تحت کنترل ارتش سرخ برای فراهم آوردن پرسنل و تجهیزات جهت درگیریهای نظامی. مائو باور داشت ارتش منضبط سرخ متشکل از چریکهای فداکار تنها می‌تواند از طریق سیاست سربازگیری از رعایای عمدتاً فقیر شکل گیرد. او احساس می‌کرد که این استراتژی در مراحل اولیه سوسیالیسم در کشوری که بیشتر مردم آن کشاورز هستند، مورد اقبال قرار خواهد گرفت. و بی‌شباهت به دیگر سیاستمداران ایدئولوژیست از جمله سوسیالیستها، مارکسیست‌ها، مائوئیسم دربرگیرنده دکترین نظامی است و آشکارا ایدئولوژی سیاسی خود را با استراتژی نظامی خود مربوط می‌کند[1].

همچنان‌که ذکر شد در سال ۱۹۲۰ مائو، مانیفیست مارکس و انگلس را مطالعه کرد؛ چیزی که موقعیت و روش او را تعیین کرد. او می‌گوید: این کارها در من اعتقاد به مارکسیسم به‌وجود آورد؛ چیزی که من یکباره به‌عنوان تفسیر

←

نکات مشترک جالبی را مشاهده خواهیم کرد. همان‌طور که جان برایان استار به آن اشاره کرده است، فلسفه ایده‌پردازان آمریکایی بیان می‌کند که ما نه تنها قادر به کشف محیط و دنیای پیرامون خود هستیم، بلکه «قادر به دوباره سازی (خلق مجدد) آن نیز می‌باشیم».

۱. در زمان قبضه قدرت نیز حکومت او در عمل از شش ویژگی حکومتهای دیکتاتوری و توتالیتر برخوردار بود که عبارتند از : ۱ـ ایدئولوژی توتالیتر ۲ـ حاکمیت تک حزبی و به رهبری دیکتاتور ۳ـ وجود پلیس مخفی مخوف که اقدام به ترور سیاسی مخالفان می‌کرد ۴ـ انحصار وسایل ارتباط جمعی ۵ ـ انحصار نهادهای سیاسی ۶ـ انحصار دولت بر اقتصاد.

صحیح تاریخ[1] آن را پذیرفتم و پس از آن در این خصوص تردید به خود راه ندادم. او همچنین اعلام کرد در تابستان ۱۹۲۰ در تئوری و در پاره‌ای از اقدامات، من مارکسیست بودم. پس از این اقدامات او به طرزی باورنکردنی صرف رشد و توسعه حزب کمونیست ـ به‌رغم مسائل جانبی و مشکلاتی که با آن روبه‌رو بود ـ شد. علاوه بر مارکس، لنین نیز در شکل‌گیری تفکرات مائو مؤثر بود. مائو در سایه نظرات لنین تفسیر جهان سومی از مارکسیسم ارائه نمود که محتوای اصلی آن ناسیونالیسم، تضادهای فراطبقاتی بین‌المللی و مخالفت با امپریالیسم بود.[2]

او و حزب کمونیست چین از آغاز با مسئله نفوذ امپریالیسم و توضیح نظری آن در قالب مارکسیسم مواجه بودند و از همین روی به نظر مائو دولتهای چین پس‌از انقلاب ۱۹۱۱ طبقات اجتماعی حامی دولت و وابسته به امپریالیسم بودند. از همین روی به‌جای تأکید بر مبارزه طبقاتی در درون، بر منازعه میان ملتهای تحت سلطه و کشورهای مسلط تأکید کرد. بدین‌سان مارکسیسم مائو از آغاز مارکسیسم غیرطبقاتی و ناسیونالیستی بود.

---

۱. کارل مارکس مدعی است که ویژگی (شخصیت) هر جامعه‌ای توسط شیوه تولیدی که مردم برای گذران زندگی به‌کار می‌برند، تعیین می‌شود. سبک تولید نشان‌دهنده ساختار اجتماعی و فرامین سیاسی [حاکم بر آن] می‌باشد؛ و علاوه بر آن نشان‌دهنده رسوم و عقاید اجتماعی نیز می‌باشد. بنابراین، برای تغییر اذهان مردم، لازم است که سبک تولید یا سیستم اقتصادی را تغییر داد. مارکس معتقد بود که این امر یک واقعیت جهانی و «قانون تکاملی تاریخ بشری» است. هر جامعه بشری در درون خود یک پایه و بسته اقتصاد دارد، سبکی از تولید که کالاها و خدمات لازم برای زندگی افراد آن جامعه را تولید می‌نماید. این پایه‌های اقتصادی، از ابتدا، توسط عواملی چون فرهنگ، قانون، و مجامع سیاستگذاری حمایت می‌شوند.
او ادعا می‌کند ماتریالیسم (ماده گرایی) ماهیت جامعه را مشخص می‌سازد، مارکس توضیح می‌دهد که چگونه تاریخ بشری از الگوهایی قابل پیش‌بینی، استنتاج می‌گردد. این مفهوم ماتریالیسم دیالکتیک (ماده‌گرایی منطقی) نام دارد. برای این منظور، مارکس از تئوری فیلسوف آلمانی، هگل، در خصوص توسعه (پیشرفت) منطقی تاریخ استفاده می‌کند.

۲. بشیریه، حسین **اندیشه‌های مارکسیستی، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم**، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶، ص۳۷۳.

فصل هشتم

حاکمیت حزب کمونیست

مقدمه

پس از حدود هشت سال جنگ با ژاپن و چهار سال جنگ داخلی سرانجام حزب کمونیست قدرت را در خاک اصلی از آن خود کرد، هر چند که هنوز برای تثبیت خود با مشکلات و موانع متعددی مواجه بود[1]. بر همین اساس در ابتدا حزب کمونیست با توجه به نظریات مائو که پیش از این در مقاله «دمکراسی جدید» که در سال ۱۹۴۰ به رشته تحریر در آمده بود و همچنین مقاله در *دولت ائتلافی* ـ سال۱۹۴۵ـ پیشنهاد تشکیل یک دولت ائتلافی را داد. در این شیوه واقع‌بینانه بیست و سه گروه سیاسی

---

۱. بعد از تأسیس جمهوری خلق چین، رهبران حزب کمونیست اقدام به برگزاری نخستین نشست کنفرانس مشورتی ـ سیاسی جدید در تاریخ بیست‌ویکم لغایت سی‌ام سپتامبر ۱۹۴۹ در شهر پکن نمودند. اهم مصوبات نشست فوق بدین‌شرح می‌باشد:

اعلام قانون اساسی مشروط

اعلام تأسیس دولت جمهوری خلق چین

انتخاب شورای دولت مرکزی خلق به ریاست مائو زدونگ

انتخاب مائو زدونگ به‌عنوان نخستین رئیس کمیته ملی CPPCC

همچنین در جلسه اول کنفرانس، شهر پکن به‌عنوان پایتخت چین، پرچم سرخ با پنج ستاره به‌عنوان پرچم ملی و سرود ملی و تقویم گریگوری به‌عنوان مبنای محاسبات کشوری مورد تصویب قرار گرفت. شورای مرکزی دولت خلق نیز در تاریخ دوم دسامبر ۱۹۴۹، براساس توصیه کمیته ملی CPPCC، اول اکتبر را به‌عنوان روز ملی اعلام داشت.

هریک در بخشی از قدرت سیاسی سهیم می‌شدند.[۱]

به این ترتیب دولت مرکزی در پکن استقرار یافت[۲] و حزب کمونیست نیز بیش از پنجاه و پنج درصد پستهای اجرایی مهم در سطح ملی را در اختیار رهبران خود قرار داد، و باقی پستها نیز میان روشنفکران غیر کمونیست و آزادیخواه تقسیم شد. در خلال این سالها، رژیم جدید به‌شدت تلاش نمود تا بتواند بر ایالات و مناطق مختلف کشور نظارت و سرپرستی نماید و در این راستا از گروه‌های نظامی فاتح و بازمانده از جنگ داخلی، سود می‌جست.

جستجو برای یافتن مدل توسعه

در این زمان بزرگترین مشغله دولت جدید یافتن راه‌حلی برای مشکل اساسی تورم بود. در طول ماههای آخر حکومت ملی‌گراها قیمت‌ها به‌شدت افزایش یافته بود؛ اگرچه زمانی که رژیم جدید به قدرت رسید تورم تا اندازه‌ای کاهش یافت، اما کسری بودجه هنگفت دولت که ناشی از افزایش مخارج آن بود، همچنان حاکمان جدید را با معضل مواجه ساخته بود[۳]. از این روی تورم همچنان به‌صورت یک مشکل جدی برای دولت جدید باقی ماند. نهایتاً در تابستان ۱۹۵۰ با استفاده از ابزارهای مالیاتی و پولی متنوعی شامل کنترل مرکزی، مالیاتهای محلی و اندازه‌گیری قیمت‌ها و دستمزدها برحسب واحدهای کالا، قیمتها تا حدودی

---

1. Robert Carver North "Moscow and Chinese Communists" U.S.A. Stanford university press.1963. p. 210

۲. در دوم اکتبر سال ۱۹۴۹ اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان اولین دولت خارجی، جمهوری خلق چین را به‌رسمیت شناخت. درفوریه سال ۱۹۵۰ و تنها چندماه پس از شروع به‌کار جمهوری خلق، چین و شوروی پیمان دوستی، اتحاد و همکاری متقابل را به امضا رساندند که تا سال ۱۹۸۰ دارای اعتبار بود. پس از اتحاد شوروی، سایر کشورهای کمونیستی بلوک شرق یکی پس از دیگری، جمهوری خلق چین را به رسمیت شناختند. سه کشور هند، برمه و پاکستان اولین کشورهای غیرکمونیستی بودند که جمهوری خلق چین را به رسمیت شناختند. پس از آنها نیز کشورهای اروپایی با جمهوری خلق چین مناسبات دیپلماتیک برقرار کردند. در سال ۱۹۵۰ پروسه به رسمیت شناخته شدن جمهوری خلق چین توسط سایر کشورها، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشت.

3. Lloyd E. Eastman "The Nationalist era in China, 1927-1949" Cambridge University Press New York.1991. p. 152

ثبات یافت[1].

در این برهه تجارت و صنعت خصوصی به‌صورت محدود، همراه با اقتصاد ملی سوسیالیستی توسعه یافت و توانمند شد. وزارتخانه‌ها، تولید اقتصادی و ارزان مورد نیاز برخی از صنایع خصوصی از جمله مواد اولیه را برای ساختن محصولات مورد نظر خود تأمین می‌کردند و سفارشاتی را نیز از این شرکتها یا شرکتهای دولتی دریافت می‌کردند. بازسازی اقتصاد به‌سرعت انجام شد و تولید چین در سال ۱۹۵۲ به حداکثر سطح خود نسبت به اوایل سال ۱۹۴۹ دست یافت. این بازسازی سریع که بدون مصادره و حذف کامل بخش خصوصی انجام گرفت به **سیاست اصلاحات تدریجی و ملی‌سازی** معروف گردید. در این روند صنایعی که دارای مالکیت خصوصی بودند سرانجام به شرکتهای مشترک دولتی و خصوصی و در نهایت از طریق سیاست تطمیع ـ که طی آن منافع صاحبان پیشین شرکتهای خصوصی با توجه به میزان سهمشان با نرخی ثابت از سوی دولت پرداخت می‌شد ـ به مالکیت کامل دولتی تبدیل شد.

در اکتبر سال ۱۹۵۰ مائو نسبت به حمله آمریکا به کره عکس‌العمل نشان داد[2]. ورود چین به جنگ کره حتی سیاست‌های داخلی چین را نیز دستخوش تحول نمود، و شعار مبارزه با دشمنان بالقوه و بالفعل شامل؛ جنایتکاران جنگی، خائنین به انقلاب،

---

۱. تولیدات صنعتی از سال ۱۹۳۷ تا سال ۱۹۴۹ حدود ۷۵ درصد کاهش داشت. به‌منظور تغییر وضعیت موجود، جمهوری خلق چین واحد پولی جدیدی را رایج نمود و کنترل دولتی را تشدید کرد. دولت حقوق کارگران را براساس متوسط قیمت پنج محصول؛ برنج، زغال‌سنگ، آرد گندم، نفت و پنبه تعیین می‌کرد. براساس متوسط قیمت محصولات پنج‌گانه فوق در بازار، میزان حقوق پرداختی به‌کارگران افزایش و یا کاهش می‌یافت. بنابراین میزان حقوق دریافتی کارگران هفته به هفته متغیر بود.

۲. با صدور انقلاب کمونیستی چین به کره، کشور کره به دو بخش تقسیم شد. وقتی ایالات متحده وارد منطقه شد، رهبران حزب کمونیست را تهدید کرد که در صورت ادامه حمایت‌های انقلابی از نیروهای کمونیستی کره، به تأسیسات صنعتی چین در منطقه منچوری حمله خواهد کرد. مائو اتحاد سرزمین اصلی در مقابل دشمن بیرونی جدید را در اولویت برنامه‌های خود قرار داد. در اکتبر سال ۱۹۵۰، با پیشروی نیروهای پیشرو سازمان ملل در کره شمالی، مقامات حزب کمونیست در مناطق صنعتی شمال شرقی چین احساس خطر کردند. به‌دنبال آن، واحدهای ارتش آزادیبخش خلق در پاسخ به درخواست کمک کره شمالی به‌عنوان نیروهای داوطلب کمکی از طریق رودخانه یالو جیانگ وارد کره شمالی شدند. نیروهای چینی به کمک سربازان کره‌شمالی توانستند نیروهای آمریکایی را به مناطق جنوبی کره عقب برانند. این پیروزی باعث شد که حزب کمونیست در سرزمین اصلی از موقعیت بسیار خوبی برخوردار شود و حمایت همه‌جانبه مردم را به‌دست آورد.

کاپیتالیستهای بوروکرات و مخالفان انقلاب، جایگزین سیاست داخلی معتدل اولیه گردید. تقریباً هم‌زمان با جنگ کره، نیروهای ارتش آزادیبخش درگیر منازعه داخلی در منطقه شی‌زانگ[1] بودند. شی‌زانگ منطقه‌ای بود که از سال ۱۹۱۱ و بعد از فروپاشی سلسله چینگ از حاکمیت دولت مرکزی خارج شده بود. پیروزی ارتش آزادیبخش خلق در جنگ کره باعث شد که موقعیت نیروهای دولتی در منطقه تقویت شود که در نهایت به پیروزی ارتش آزادیبخش خلق منتهی گردید.[2]

بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۲ حزب کمونیست به رهبری مائو اقدامات متعددی نظیر سرکوب مخالفان را برای تثبیت موقعیت و جایگاه حزب انجام داد. همچنین مائو مقابله با شرارتهای سه‌گانه[3] فساد اداری، تفریط و بوروکراسی و شرارتهای پنجگانه ارتشا، فرار از پرداخت مالیات، دزدی اموال و دارایی‌های دولت، تقلب در موافقتنامه‌های دولتی و دزدی اطلاعات اقتصادی را در دستور کار قرار داد.

اصلاحات ارضی

بر اساس پیشنهاد مائو در سال ۱۹۵۳، کمیته مرکزی حزب کمونیست چین برنامه حزب برای شروع صنعتی‌شدن و طرح تغییر مالکیت خصوصی دارایی‌ها و تولیدات را اعلام داشت. در سال ۱۹۵۴ پیش‌نویس قانون اساسی حزب کمونیست چین در نخستین جلسه کنگره ملی خلق[4] مورد تصویب قرار گرفت. همچنین بر اساس تصمیم اعضا، مائو تا سال ۱۹۵۹ به‌عنوان نخستین رئیس جمهوری خلق چین انتخاب شد.

مهمترین برنامه‌ای که توسط حکومت جدید از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ به مرحله اجرا گذاشته شد، اصلاحات اراضی بود. توزیع مجدد زمین در حقیقت جزیی از آرمانها و برنامه‌های اساسی حزب کمونیست به‌شمار می‌رفت. بر همین اساس در ابتدا برنامه شورایی در مناطق مرزی جیانکشی و بعدها در شمال غربی با درجات مختلفی از شدت به اجرا در آمد.

---

1. Xizang
2. http://www-chaos.umd.edu/history/prc.html#transition
3. three evils

۴. به نوعی می‌توان آن را پارلمان نامید.

در سال ۱۹۴۹ زمانی که حزب کمونیست اداره کشور را به عهده گرفت، حدود پانصد میلیون نفر در روستاها زندگی می‌کردند. با این همه نیمی از زمین‌های زیر کشت متعلق به کمتر از یک‌دهم جمعیت روستایی بود، این وضعیت به معنای آن بود که دوسوم جمعیت کمتر از یک پنجم از زمین‌های قابل کشت را در اختیار داشتند. علاوه بر توزیع نابرابر زمین، عده کثیری از خوش‌نشین‌های فاقد زمین ناچار بودند برابر با شصت درصد از تولید سالانه خود را به‌عنوان کرایه به مالک زمین پرداخت نمایند. به موجب قانون اصلاح املاک[1] که در سال ۱۹۵۰ به مورد اجرا گذاشته شد، کشاورزان ثروتمند می‌توانستند زمین و اموالشان را برای استفاده خویش حفظ نمایند. با شروع جنگ کره گروهی از کشاورزان چینی می‌پنداشتند، که ممکن است بار دیگر ناسیونالیست‌ها به خاک اصلی چین بازگردند، این امر کمونیستها را در انجام سریع‌تر اصلاحات ارضی مصمم‌تر نمود و به‌دنبال آن در سال ۱۹۵۲ در حدود صد و سیزده میلیون آکر[2] زمین در بین بیش از سیصد میلیون روستایی بدون زمین تقسیم شد. این اقدام دولت تبعات اجتماعی زیادی به‌دنبال داشت. به‌منظور درهم شکستن مقاومت‌ها، دولت اقدام به تشکیل دادگاههای ویژه علیه مالکان و دهقانان ثروتمند نمود که طی آن بسیاری از آنها اعدام شدند[3].

به‌زودی مشخص شد که توزیع مجدد زمین تنها گام اول اشتراکی‌نمودن مناطق روستایی بوده است. میلیونها نفر از کشاورزانی که به‌تازگی صاحب زمین شده بودند، به‌سرعت دریافتند که قطعات زمینشان آنقدر کوچک است که حتی نمی‌توانند غذای خانواده خود را از آن به‌دست آورند. از سوی دیگر آنان فاقد ابزارآلات مدرن کشاورزی بودند و حتی قادر به ساخت پروژه‌های آبیاری نیز نبودند. کشاورزان با قبول توزیع مجدد زمین در حقیقت خود را به حزب کمونیست متعهد ساخته بودند؛ بنابراین بار دیگر به درخواست جدید حزب برای تشکیل تیمهای حمایتی دوجانبه تن دردادند و بر این اساس دهقانان کلیه ابزار، حیوانات بارکش و نیروی کار خود را به مشارکت گذاردند.

---

1. Land Reform Law

۲. آکر، برابر است با ۴۰۴۶/۸ متر مربع.

3. Bill Brugger "China, liberation and transformation" Rowman & Little field, 1981. pp. 80-85

بین سالهای ۵۴_۱۹۵۳ گروه‌های حمایتی دوجانبه رفته‌رفته به تعاونیهای پیچیده‌تر و بزرگتر با نام *تعاونیهای تولیدکنندگان محصولات کشاورزی* امکان حضور دادند. این تعاونیها مدیریت متحدی داشتند. در این چارچوب کشاورزان منفرد، حیوانات بارکش، ابزار و خانه‌های خود را به‌صورت اشتراکی استفاده می‌نمودند و جزئیات حسابها نیز ثبت می‌گردید و بعد از کسر هزینه‌های جاری و مالیات پرداختی، درآمد حاصله میان اعضا بر مبنای همکاری و با توجه به میزان سهمشان تقسیم می‌شد. تا زمانی که جنبش داوطلبانه بود، حزب برای ترغیب و گاهی اوقات ناگزیرکردن کشاورزان برای ملحق شدن به این تعاونیها به هدایت عملیات اقدام می‌کرد. به این ترتیب اگرچه اکثریت قریب به اتفاق کشاورزان تا سال ۱۹۵۷ به حزب پیوستند، اما بررسیهای رسمی ایستادگی آنان در مقابل برنامه‌های حزبی را نشان می‌داد و کشاورزان در برخی مناطق کشور به‌منظور اجتناب از تحویل اجباری تولیداتشان به آژانس‌های خرید دولتی، عمداً تمام محصولاتشان را مصرف می‌نمودند.

تعاونیهای تولیدکنندگان محصولات کشاورزی دهقانان را قادر می‌ساخت که از منابع و نیروی کارشان بهتر بهره‌برداری نمایند. در طول فصول کسادی، نیروی کار مازاد به‌آسانی می‌توانست به کارهای آبیاری در مقیاس کوچک همانند: ایجاد نهرهای آب، استخرها، و سدها بپردازد. ترکیبی از مازاد نیروی کار می‌توانست زمینهای بایر را از طریق آبیاری و احیای جنگل، آباد نماید. قطعاً این تعاونیها به کشاورزان اجازه می‌داد که به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بیشتری دست یابند، البته مهمترین مسئله تقسیم ریسک خرابی محصول بود. کشاورزان منفرد دیگر با احتمال ورشکستگی در صورت خرابی محصول مواجه نبودند، ولی همچنان مشکلات زیادی در تعاونیها وجود داشت. در این راستا می‌توان به مواردی چون کمبود افراد متخصص مانند حسابداران در بین رعایای بی‌سواد به‌منظور اعمال مدیریت اثربخش، مخالفت بسیاری از کشاورزان فقیرتر با تقسیم منابع مالی با شرکای تعاونی و مخالفت و دشمنی روستاییان با حزب کمونیست در زمانی که خریدهای متمرکز و فعالیت‌های بازاریابی که از سوی دولت بر تعاونیها تحمیل می‌شد، اشاره کرد[1].

---

1. Roderick MacFarquhar "The politics of China: the eras of Mao and Deng" London. cambridge, university press. 1997 pp33-40

برنامه پنج ساله اول (۱۹۵۷-۱۹۵۳)

در سال ۱۹۵۳ رژیم جدید تا حدودی توانست اقتصاد جنگ‌زده را ترمیم و قدرت خود را مستحکم نماید. با پایان جنگ کره، دولت اعتماد کافی برای شروع برنامه سریع صنعتی‌شدن را داشت. رویکرد منتخب همان استراتژی استالینی مبتنی بر برنامه متمرکز بلندمدت به‌عنوان یک مدل مسلم و اثبات شده سوسیالیستی بود.

بسیاری از کمونیست‌ها بر این نظر بودند که اتحاد شوروی با اتخاذ این برنامه قادر خواهد شد با پیروزی در جنگ جهانی دوم به‌عنوان دومین ملت قدرتمند جهان در عرصه نظام بین‌الملل حضور یابد. بنا به دلایل ایدئولوژیک در آن زمان این تنها استراتژی منطقی قابل درک برای کمونیست‌های چینی بود، به‌ویژه با توجه به نگاه دوقطبی به جهان و درنظر گرفتن دو قطب شوروی و کشورهای غربی. چینی‌های عمل‌گرا از مزایای حمایت شوروی در هر دو زمینه اعتبارات مالی و کمک‌های فنی که برای ترقی و ترفیع این مدل ارائه می‌شد، مطلع بودند.

شالوده مدل استالینی توسعه سریع بخش صنایع سنگین از طریق تخصیص متمرکز سرمایه و تمرکز در بخش صنایع کالاهای سرمایه‌ای بود. در این مدل، تصمیم‌گیریها به‌صورت متمرکز و در رأس انجام می‌گرفت. در بسیاری از مواقع این استراتژی نیازمند آن بود، که تغییرات اساسی در ساختار بخش کشاورزی ایجاد شود تا با استثمار این بخش سرمایه لازم جهت توسعه بخش صنعت فراهم گردد.[۱] در این راستا تلاش می‌گردید، تا با افزایش تولید محصولات کشاورزی و کنترل مصرف، سرمایه لازم فراهم گردد[۲]. طبیعی بود که در این میان تعاونیهای تولیدکنندهٔ محصولات کشاورزی به‌عنوان یکی از مجاری اعمال این سیاست نقش مهمی بازی کنند. براساس همین استراتژی در برنامه پنج ساله اول پنجاه و هشت درصد از سرمایه‌گذاری نقدی به ارزش بیست میلیارد دلار به کالاهای سرمایه‌ای صنایع سنگین اختصاص داده شد. منابع این سرمایه‌گذاریهای نقدی می‌باید توسط خود چینی‌ها تأمین می‌شد و اتحاد شوروی نیز

---

۱. برای اطلاع بیشتر رک. برینگتون مور **ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دمکراسی** ترجمه دکتر حسین بشیریه، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۹

2. James Hughes "Stalin, Siberia, and the crisis of the New Economic Policy" Cambridge University Press. New York 1991.

کمک‌هایی به‌صورت فنی، ساخت تجهیزات برای صد و پنجاه و چهار کارخانه صنعتی مدرن که از سوی چینی‌ها انجام می‌گرفت و آموزش تکنسین‌های چینی به تحقق این برنامه مدد می‌رساندند، اما در ژوئن ۱۹۶۰، هنگامی که شمار کاردان‌های چینی تعلیم دیده توسط شوروی به ده هزار نفر رسید، حمایت شوروی به یکباره قطع گردید.[۱]

اگرچه در اوایل حاکمیت حزب کمونیست شوروی به‌عنوان نزدیک‌ترین متحد و دوستِ چین به‌شمار می‌رفت، اما از اواخر دهه ۱۹۵۰ در روابط این دو چالشهایی بروز نمود که تا قطع کامل روابط دوجانبه نیز پیش رفت. در این راستا موافقتنامه سال ۱۹۵۷ شوروی برای کمک به چین برای تولید سلاح هسته‌ای و موشک در اواسط سال ۱۹۵۹ نیز لغو و به‌دنبال آن شوروی ظرف مدت یک‌سال ـ تا اواسط سال ۱۹۶۰ـ اکثر تکنسین‌ها و مشاوران خود را از چین فراخواند و کمک‌های اقتصادی و تکنیکی خود را به پکن به‌شدت کاهش داد.[۲]

اگرچه اختلافات دو کشور کمونیستی ریشه در عوامل گوناگون داشت، اما عوامل زیر را می‌توان به‌عنوان مهمترین چالشهای دو کشور دانست:

۱) دو کشور تعریف واحدی از اصطلاح همزیستی مسالمت‌آمیز نداشتند. از دید پکن مسکو در قبال برخی سیاست‌های ایالات متحده نظیر بحران تایوان از خود نرمش نشان داده بود.

۲) دکترین مارکسیسمی و قدرت سوسیالیستی با یکدیگر تطابق چندانی نداشت از این روی هر یک دیگری را به تجدیدنظرطلبی و در مرحله بعد به جزم‌اندیشی[۳] متهم می‌کرد.

۳) سایر کشورهای کمونیستی به نوعی با یکدیگر در رقابت بودند؛ و گاه این روابط چندجانبه سبب بروز تنش در روابط دو طرف می‌شد و دیگر آنکه دو قدرت نسبت به یکدیگر از یک سوءظن تاریخی برخوردار بودند. به‌ویژه چین که در اواسط

---

۱. در سال ۱۹۶۰ خروشچف انتقاداتی را به طرح جهش بزرگ مائو وارد کرد. در مقابل مائو هم خروشچف را یک تجدیدنظرطلب و یک آدم بزدل و کاپیتالیست نامید. از نظر مائو، روش رهبران شوروی خیانت کامل به افکار مارکسیسم ـ لنینیسم بود، وی می‌گفت: شوروی راه استقرار سرمایه‌داری و فداکردن منافع خلق‌ها را در پیش گرفته است.

2. http://www.wsu.edu:8001/~dee/modchina/comm2.htm

3. dogmatism

قرن نوزدهم، یعنی در دوران روسیه تزاری بخشهای مهمی از سرزمین‌های خود را از دست داده بود. ادامه این روند سبب شد، روابط پکن و مسکو در سال ۱۹۶۲ عملاً قطع شود. در مواجهه با شرایط جدید، پکن تلاش نمود سیاست *نگاه به دیگران* را با اتخاذ سیاست انزواگرایی به سیاست «*تدبیر منزل از درون*» تغییر دهد.

در پایان برنامه پنج ساله اول، اعلام گردید که در طول مدت اجرای برنامه چین شاهد رشد نرخ سالانه هشت درصدی بوده و در تمام استانداردها پیشرفت چشمگیری داشته است. علاوه بر اجرای برنامه پنج ساله اول، سرمایه‌گذاری پایدار در عرصه نیروی انسانی و آموزش صد و سی هزار مهندس فارغ‌التحصیل و سلامت عمومی به‌ویژه در کنترل بیماریهای مسری مانند وبا و تیفوس که قبلاً مردم چین را به ستوه آورده بود به عمل آمد.

نتایج اقتصادی برنامه پنج‌ساله اول چین تا حدود زیادی شبیه به‌دستاوردهای آن در روسیه بود و بر اساس برخی آمارها میزان رشد اقتصادی سالانه آن نزدیک به ۶/۸ درصد بود.[1] البته اجرای آن نیز خالی از اشکال نبود. نخست آنکه، تأمین سرمایه بیست میلیارد دلاری توسط خود چینی‌ها بسیار سخت بود. دوم، تأمین سرمایه لازم، فشار بسیاری به بخش کشاورزی و دهقانان تحمیل کرد. سوم پیروی از مدل استالینی سبب تمرکز و سرمایه‌گذاری بی‌مورد در برخی از صنایع سنگین مانند فولاد شد که سرمایه آن علاوه بر بخش کشاورزی، از صنایع سبک و کالاهای مصرفی نیز تأمین شد. چهارم، مدل در نظر گرفته شده برای اجرای کنترل و نظارت بر برنامه‌ها با توجه به اهداف و برنامه‌های معین، سبب گسترش ساختار بوروکراتیک کشور گردید. پنجم، از آنجا که برنامه‌ریزی و اجرای مدل نقش تکنوکراتها، مهندسان، و مدیران کارخانه‌ها را پررنگ می‌کرد و برعکس حضور سیاسی میلیونها کشاورز بی‌سواد و سنتی در ساختن سریع دولت سوسیالیست صنعتی بسیار کاهش یافت.

با ارزیابی مجدد مشکلات برنامه پنج‌ساله اول، مائو و پیروانش برای غلبه بر مشکلات ناشی از آن و کسب نرخ بالاتر رشد و توسعه اقتصاد سوسیالیستی که با نیازها و شرایط چین تناسب بیشتری داشته باشد، طرح **جهش بزرگ به جلو**[2] را آغاز نمودند.

---

1. Anthony James Gregor "The China connection: U.S. policy and the People's Republic of China" California. Hoover institutioan Press. Stanford university.1986, pp 40-42.
2. Great Leap Forward

جهش بزرگ به جلو

با طرح جهش بزرگ به جلو، رژیم کمونیستی به رهبری مائو در تلاش بود تا در مسیر انقلاب کمونیستی، شور و شوق و خلاقیت توده مردم چین را در جهت دستیابی به رشد اقتصادی و صنعت بسیج نماید. همچنین مائو قصد داشت با طرح جهش بزرگ علاوه بر قبضه کامل قدرت و تمرکز کلیه امور در دست خود بتواند چین را به‌عنوان یک بازیگر بسیار مهم منطقه‌ای مطرح نماید.[1]

در این طرح مائو بر آن بود تا فراوانترین منابع چین، یعنی نیروی انسانی را به‌همان طریقی که افراد متعهد را در دوران جنگ داخلی و چریکی قادر ساخته بود تا بر سلاحهای مدرن فائق آمده و پیروز شوند در راه جهش بزرگ مورد نظر وی هدایت نماید. بر طبق دستورالعمل حزب برای دستیابی به این هدف، بیکاران باید به کار گمارده می‌شدند و شاغلین نیز باید سخت‌تر کار می‌کردند تا چین بتواند جهش عظیم مورد نیاز برای تبدیل شدن به قدرت صنعتی از طریق استفاده گسترده از نیروی کار متمرکز و تولید در مقیاس کم را تجربه نماید. در این طرح جدید تأکید اصلی بر تکنیکهای بسیج توده مردمی قرار داشت.

شایان ذکر است اجرای این برنامه نیازمند استفاده از فناوری دوگانه بود. اقتصاد چین در پایان برنامه پنج ساله اول ترکیبی از بخشهای مدرن سرمایه‌بر در مقیاس گسترده و بخشهای سنتی عمدتاً کاربر و در مقیاس کوچک بود. این دو بخش اقتصادی متفاوت در یک کشور در حال توسعه معمولی مانند چین کم و بیش از یکدیگر مستقل‌اند. در بخش‌های مدرن، به‌منظور کسب ارز خارجی جهت پرداخت هزینه ماشین‌آلات وارداتی، اغلب کالاهای تولیدی صادر می‌شوند. در بخشهای سنتی، صنایع کوچک بوده و روستاها تا حد زیادی خودکفا هستند و تمامی نیازهای تولیدی و مصرفی خود را به‌صورت بالقوه فراهم می‌نمودند.

در استراتژی جهش بزرگ، اگرچه بخش مدرن نیازی به تأمین کالاهای سرمایه‌ای برای بخش سنتی نداشت، ولی بخش سنتی موظف بود به‌منظور حفظ بقای بخش صنعتی، جریان مواد خام و کشاورزی را افزایش دهد.

---

1. Ibid p. 67

شعار معروف حزب در دوره جهش بزرگ «*راه رفتن بر روی دو پا*» و *خوداتکایی در توسعه هم‌زمان صنعت و کشاورزی* بود. در این راستا علاوه بر تولید، ژنراتورهای نیروی برق و کارگاههای کود شیمیایی، زمین باید آباد و سیستم های آبیاری نیز توسط کشاورزان با استفاده از ابزارهای ساده ساخته می‌شد. جوامع روستایی همچنین موظف بودند برای تولید شمش آهن خام به قدر کفایت، کوره‌های خانگی بسازند تا چین بتواند در تولید فولاد از بریتانیای کبیر پیشی گیرد، اما مدل جهش بزرگ نه از منظر تئوریک عقلایی بود و نه از نظر اقتصادی قابل توجیه. با این حال مائو تأکید داشت برنامه در سطح گسترده به مرحله اجرا درآید. از این روی کارگران برای آنکه بتوانند هرچه سریع‌تر سهمیه‌های تعیین شده را تکمیل نمایند اغلب کیفیت را فدای کمیت می‌کردند. همچنین کمبود اطلاعات فنی در میان روستاییان کالاهای ساخته شده توسط آنان را بی‌کیفیت و گاه بی‌استفاده می‌کرد. برخی آمارهای ارائه شده در خصوص افزایش تولید اغراق‌آمیز و جعلی بود. در حقیقت طی این طرح میلیونها تن شمش آهن خام غیراستاندارد توسط کوره‌های خانگی تولید شده بود که راه طولانی برای فولاد شدن در پیش رو داشت. شمش‌های آهن در امتداد راه‌آهن انباشته می‌شد و در حرکت قطارها و گاه در کل سیستم حمل‌ونقل اختلال ایجاد می‌نمود.

ادغام نمودن تعاونیها در کمونهای[1] مردمی، جزء جدایی‌ناپذیر برنامه جهش بزرگ به‌شمار می‌رفت. کمونها ذاتاً ابزارهایی برای اشتراکی نمودن تولیدات کشاورزی در مقیاسی بسیار بزرگ‌تر از تعاونیها بود. برخلاف تعاونیهای تولیدات کشاورزی کمونها همانند یک دولت محلی برای کنترل و اجرای عملکردهای متعددی در زمینه‌های کشاورزی، صنعتی، آموزشی، رفاه اجتماعی، سلامت عمومی، کارهای عمومی و حتی پدافندهای نظامی عمل می‌کردند. در این راستا روستاییان مجبور شدند در استفاده و مالکیت بر زمین، ابزار، حیوانات بارکش، خانه‌ها، و سهمشان در تعاونیها، به شیوه اشتراکی روی آوردند؛ سپس آنها به‌صورت عضوی از کمونها ـ که ادعا می‌شد در مالکیت آن مشارکت دارند ـ درآمدند. در این خصوص به دهقانان پنج تضمین داده می‌شد خوراک، پوشاک، اسکان، مراقبت‌های پزشکی، و آموزش.[2]

---

1. Commune = گروه‌اشتراکی

۲. این سیاست کاسه آهنین نام گرفت.

در طول مراحل اولیه توسعه کمونها در سال ۱۹۵۸، به‌منظور آزاد نمودن و رهایی تعداد بیشتری از زنان آشپزخانه‌های اشتراکی ایجاد گردید. در موارد بسیاری مردان و زنان در خوابگاههای اشتراکی مجزا و فرزندانشان در شیرخوارگاههای اشتراکی زندگی می‌نمودند. به کمونهای مردمی با هیاهوی زیاد عنوان *زندگی جمعی ایده‌آل* داده شد، همچنین به آنها به‌عنوان نمونه‌ای از تحقق این بیان مارکسیسم کلاسیک که *هرکس با توجه به قابلیت‌هایش، به هرکس با توجه نیازهایش* اشاره می‌شد.

در بهار ۱۹۵۹، تعداد این کمونها به بیست و شش هزار افزایش یافت. اگرچه آنها از نظر اندازه و تعداد یکسان نبودند، اما یک کمون به‌طور متوسط از حدود دو هزار خانواده یا حدود ده هزار روستایی تشکیل می‌شد. در هر کمون، کشاورزان در دسته‌های تولید و تیمهای تولیدی ـ واحد پایه کمون ـ سازماندهی می‌شدند. البته این آزمایش بنیادی با مشکلات فراوانی مواجه شد. به‌عنوان مثال، روستاییان نمی‌توانستند با آشپزخانه‌های اشتراکی و خوابگاهها سازگاری پیدا کنند. تقاضاهای تحمیلی کادر ـ آن دسته‌ای که برای جایگاههای رهبری انتخاب شده بودند ـ برای ساعات طولانی کار با سرعت بسیار زیاد و پرهیجان، انرژی و اشتیاق روستاییان را تضعیف می‌نمود[1].

بدون تحریک منافع شخصی انگیزه خصوصی روستاییان برای پرورش سبزیجات جهت تکمیل رژیم غذایی ناچیزشان کاهش می‌یافت و به این ترتیب سلامت عمومی‌شان به مخاطره می‌افتاد. در ابتدا روستاییان نه مایل بودند و نه قادر که تصمیمی در چارچوب مقررات کمون که نیازمند مشارکت کامل بود، اتخاذ نمایند. بی‌تجربگی آنها در زمینه فعالیت‌های تولیدی پیچیده، آنها را نسبت به عهده‌دار شدن مسئولیت و پاسخگویی بی‌میل ساخته بود. با توجه به این مشکلات در سال ۱۹۵۹ برخی معیارهای اصلاحی به کار گرفته شد که طی آن داشتن باغچه‌های خصوصی مجاز شمرده شد، و زندگی اشتراکی اجباری متوقف گردید و به اعضای کمونها زمان کافی برای استراحت و تفریح اختصاص یافت.

مشکلات متعدد مورد اشاره که طی اجرای طرح جهش بزرگ پیش آمده بود با

---

1. Communist China 1955-1959: policy documents with analysis Harvard University. Center for International Affairs, John King Fairbank, Harvard University. East Asian Research p.474

بلایای طبیعی سیل و خشکسالی نیز توأم گردید، از این روی در سال ۱۹۵۸، زمانی که جهش بزرگ و برنامه‌های کمون آغاز شد، محصول خوبی عاید دولت نگردید. در سال ۱۹۵۹ نیز سیلهای سنگین و خشکسالی، دست‌کم نیمی از زمینهای قابل کشت را از بین برد. سپس در سال ۱۹۶۰، سیل، خشکسالی و آفت میلیونها آکر را از بین برد و میلیونها نفر در اثر قحطی جان خود را از دست دادند.

دولت شوروی نیز شرایط را بدتر نمود و تمام تکنسین‌ها و سرپرستان خود را در ژوئن ۱۹۶۰ به‌علت عدم توافق در استراتژی توسعه از چین فراخواند. کاهش شدید محصولات کشاورزی حرکت سریع توسعه صنعت را به تأخیر انداخت. این در حالی بود که با گذشت نزدیک به یک دهه از استقرار حکومت جدید در چین، سیاست خارجی نیز مورد توجه آنان قرار گرفته بود و مائو گاه برای به‌دست آوردن حمایت سیاسی و یا تسلیحات نظامی قسمت قابل توجهی از محصولات کشاورزی را به اروپای شرقی ـ بلوک شرق ـ صادر می‌نمود. به این ترتیب چین دچار قحطی شد و دولت با اعمال سیاست جیره‌بندی در کمونها گندم زیادی از خارج خریداری کرد.

در حقیقت تجربه چین نمونه‌ای از شکست سیاستهای کشاورزی در کشورهای در حال توسعه بود، چرا که اندک درآمد حاصله از صادرات خارجی نیز می‌باید صرف واردات کالاهای سرمایه‌ای و مواد غذایی می‌شد. از این روی باید سیاست جدیدی اتخاذ می‌شد که به‌جای صنعتی کردن، اولویت را به فراهم نمودن حداقل غذای مردم می‌داد.

نتایج و سرانجام جهش بزرگ

با شکست سیاست جهش بزرگ، در رهبری چین، نه تنها در مورد استراتژی توسعه، بلکه در مورد الزامات ایدئولوژیکی نیز اختلاف بروز نمود. این تقسیم‌بندی غالباً به مجادله *تعهد*[1] در مقابل *تخصص*[2] ختم می‌شد.

در نیمه دوم دهه پنجاه راهبرد تقویت و ارتقای سطح کیفی نیروهای حزب، توسط

1. Red
2. Expert

دنگ شیائوپینگ[1]، معاون نخست وزیر شورای دولتی، دنبال می‌شد. علت این رویکرد این بود، که مقامات ارشد حزب به این باور رسیده بودند، که برای اداره و مدیریت کشور و تحقق رشد و توسعه پایدار نیاز به کادری متخصص و نخبه دارند. علاوه بر این جذب نخبگان در حزب می‌توانست بقای آن را تضمین کند و حزب را در مقابل تشکیل گروه‌ها و احزاب توانمند رقیب محافظت نماید. دنگ به‌طور مشخص کوشید تا بتواند نخبگان، متخصصان و اندیشمندان را جذب حزب کمونیست کند. در پی این اقدامات در سال ۱۹۵۶ بیش از دوازده درصد از جمعیت ده میلیون و هشتصد هزار نفری حزب کمونیست را این طیف از افراد تشکیل می‌دادند.[2]

با تداوم این روند و افزایش تعداد کارشناسان و متخصصان، ظرف مدت کوتاهی جمعیت کشاورزان و روستاییان در حزب به شصت‌ونه درصد تقلیل یافت. برای تشویق بیشتر متخصصان و نخبگان برای مشارکت جدی‌تر در حزب و رژیم جدید، در اواسط سال ۱۹۵۶ سعی شد فضای سیاسی آزادتری ایجاد شود. روشنفکران و شخصیت‌های فرهنگی تشویق شدند که افکار خود را در خصوص طرحها و برنامه‌ها و نوع حاکمیت حزب بر کشور بیان کنند. مائو شخصاً رهبری این حرکت را برعهده گرفت که با این شعار کلاسیک آغاز شد: **بگذارید صد گل بشکفد، بگذارید صدها مکتب فکری رقابت و مناظره کنند.**[3]

در ابتدا پاسخ به دعوت حزب برای بیان دیدگاهها و طرح نظریات مخالف با احتیاط و محافظه‌کاری همراه بود؛ ولی از اواسط سال ۱۹۵۷ این جنبش به شکل غیرمترقبه‌ای رشد کرد و در نتیجه به خلق دیدگاههای جدید و بیان نقاط ضعف حزب حاکم منجر گردید. به‌دنبال آن دامنه انتقادات و تحلیل‌ها گسترش یافت و کم کم مقامات ارشد حزب در مظان اتهام قرار گرفتند. این وضعیت واکنش دولت را در پی داشت. مائو و همپیمانانش، این جریانات را به بورژواهای راست‌گرا[4] نسبت دادند و بدین‌ترتیب مخالفت با گروه‌های راست‌گرا آغاز شد.[5]

---

1. Deng Xiaoping
2. http://www.international.ucla.edu/eas/documents/mao501008.htm
3. “Let a hundred flowers bloom, let the hundred schools of thought contend”
4. bourgeois rightists
5. http://www.chaos.umd.edu/history/prc.html

در واقع فصل جدیدی در تاریخ چین و حزب کمونیست رقم خورد که در آن شور انقلابی و برخوردهای افراطی مجدداً به اوج خود رسید و هرگونه حرکت و اقدامی ممکن بود به معنی مخالفت با انقلاب و ارزشهای انقلابی تعبیر گردد و عواقب سنگینی در پی داشته باشد. ماحصل آن قتل و ضرب و شتم صدها هزار نفر به بهانه مخالفت و ضدیت با انقلاب و آرمانها و ارزشهای آن بود.

در این میان، حوزه سیاست خارجی و مبارزه با دشمنان بیگانه نیز بیش از همه مورد توجه قرار گرفت. بدین‌ترتیب، خارجیها و مبلغان مسیحی بیش از سایرین در مظان اتهام و هدف حمله قرار داشتند. دادگاه‌هایی تشکیل شده بود که حزب به‌صورت کامل بر آن نظارت داشت. مهمترین متهمان این دادگاهها، خارجیها، و مبلغان مسیحی بودند که غالباً به‌عنوان جاسوسان آمریکا تلقی و محاکمه می‌شدند.[1]

هر چند بعدها مائو برای خطاهایی که در جهش بزرگ صورت گرفته بود، به نوعی از خود انتقاد نمود، اما یادآور شد که: با این همه برنامه‌هایی که برای چین داریم، شاید حتی نیمی از جمعیت چین جان خود را فدا کنند، اگر نه نیم، شاید یک سوم، یا یک‌دهم ـ پنجاه میلیون انسان ـ اما وقتی انسانها می‌میرند شما نمی‌توانید بیایید و مرا سرزنش کنید.

صریح‌ترین نقد به برنامه جهش بزرگ مائو توسط یکی از ژنرالهای او به نام مارشال پانگ دهوای[2] ـ وزیر دفاع و عضو پولیتبورو ـ انجام گرفت. پانگ در نقد جهش بزرگ سه محور را یادآور شد: نخست خسارت به توسعه اقتصادی بلندمدت چین که می‌بایست بیش از صرف بسیج مردم بر مهارت فنی تکیه کند؛ دوم رد مدل توسعه شوروی که موجب زوال روابط چین و شوروی شد و سوم تنزل مشهود روحیه و کارایی، چیزی که وی در بازدید خویش از نیروهای نظامی مشاهده نموده بود. به نظر می‌رسید دغدغه اصلی مارشال پانگ بنیانگذاری یک ارتش مدرن در چین بود که مجری توسعه صنایع سنگین و مهارتهای فنی جهت تولید و راه‌اندازی سلاح از جمله سلاحهای اتمی باشد.

پانگ انتقادات خود را در ژوییه و اوت ۱۹۵۹ در یک جلسه بزرگ پولیتبورو در

1. http://www.sjsu.edu/faculty/watkins/cultrev.htm
2. Marshal Peng Dehuai

لوشان[1] ایراد نمود. رساله‌های گارد سرخ[2] که بعدها در طول انقلاب فرهنگی منتشر شد، مشخص کرد که مائو در اجرای جهش بزرگ اشتباهاتی مرتکب شده است، ولی در اصل، او از نقش خود و سیاستهای مربوط به برنامه، به‌شدت دفاع نموده است. او تقاضای رودررویی در یک جلسه بزرگ کمیته مرکزی را مطرح کرد و از آن نیز برنده بیرون آمد. بعد از گردهمایی لوشان، مارشال پانگ سرانجام هزینه انتقادش از مائو را پرداخت و تصفیه شد؛ هر چند که بعدها مائو بدین‌خاطر مورد نکوهش قرار گرفت.

تجدید نظر در طرح جهش بزرگ

همان‌گونه که پیش از گردهمایی لوشان طراحی شده بود، مائو از ریاست جمهوری خلق برکنار شد و این پست مهم به لیو شائوچی[3] که نظریه‌پرداز، پیشرو حزبی و یک مدیری شایسته بود، داده شد.

سیاستهای لیو، برنامه‌های جهش بزرگ را نقض و اصلاح نمود. البته پیش از به‌عهده گرفتن این مقام توسط لیو، کمیته مرکزی و پولیتبورو در رایزنی نزدیک با دبیران ایالتی حزب، پیشنهادها و توصیه‌هایی برای تصحیح اشتباهات طرح جهش بزرگ داده بود. برخی از موارد مورد اشاره آنان بعدها جزء زمینه‌های اصلی اختلافات سیاسی بود که در انقلاب فرهنگی به اوج رسید. لیو در راستای تصحیح اشتباهات، اقدامات زیر را به عمل آورد. نخست آنکه به‌منظور تحریک دوباره انگیزه‌های مادی افراد و تا حدودی بخشهای خصوصی و بازار آزاد در بخش تولید محصولات کشاورزی به‌رسمیت شناخته شد. دوم، توجه مدیران شرکتهای دولتی را به دقت بیشتر نسبت به سود و زیان جلب و سیستمی برای ارزیابی کارایی مدیران شرکتها تعریف و اعمال نمود. لیو اصرار داشت که «تخصص» فنی باید «دوباره‌کاری» ایدئولوژیک را فرماندهی نماید و مدیران باید در کارخانه‌های خود بیش از نظریه‌پردازان قدرت داشته باشند. چهارم، او همچنین به واحدهای محلی، در تعیین سهم و اهداف تولید، آزادی بیشتری داد و به این ترتیب تا حدودی از برنامه‌ریزی متمرکز فاصله گرفت. پنجم، لیو از کادر ارشد

---

1. Lushan
2. Red Guard pamphlets
3. Liu Shaoqi

حزب خواست تا مقررات سختی را اجرا نموده و آمارهای دقیقی ارائه نمایند. ششم، لیو معیارهایی را جهت سازماندهی مجدد حزب از طریق تأکید بیشتر بر مقررات حزبی و مکانیزمهای کنترل بنیادی معرفی نمود؛ این معیارها به وی در تحکیم قدرت و قرار دادن هواخواهانش در پست‌های کلیدی کمک نمود[1].

روند بازسازی اقتصادی خیلی زود تحت هدایت لیو شکل گرفت. در این زمان توسعه کشاورزی به‌عنوان بالاترین اولویت اقتصادی چین مطرح شد. با معرفی محرکهای مادی و محصول خوب در ۱۹۶۲، شرایط اقتصادی در بخش روستایی بهبود پیدا کرد. با کار و تلاش زیاد و پایان تعارضات سیاسی و ایدئولوژیکی دائمی، به‌رغم قطع کمک‌های فنی شوروی، بسیاری از پروژه‌های صنعتی تکمیل و پروژه‌های جدید آغاز شد. برای تشویق توسعه صنایع کوچک و متوسط مانند کارگاه‌های ادوات کشاورزی و کارخانجات برق‌رسانی روستایی در مناطق روستایی، سیاست اقتصادی جدید ادامه یافت. همچنین به‌منظور کاهش وابستگی چین به واردات از شوروی، خوداتکایی از طریق تشویق نوآوریهای فنی و اکتشاف منابع جدیدی مانند نفت که در داچینگ[2] یافت شد، مورد تأکید قرار گرفت. در ۱۹۶۴ نخست‌وزیر چوئن‌لای[3] اعلام نمود بازسازی اقتصادی تکمیل شده و طرح پنج ساله سوم از سال ۱۹۶۶ آماده اجرا می‌باشد. به این ترتیب چینی‌ها با یک ارزیابی واقع‌گرایانه آموختند که یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده و متمرکز بر مبنای مدل استالینی چندان با شرایط چین انطباق ندارد.

---

1. Anthony James Gregor, op. Cit, pp. 42-45

2. Daqing

۳. چوئن‌لای نخست وزیر چین در هفتاد و هشت سالگی در هشتم فوریه ۱۹۷۶ درگذشت. چوئن‌لای در سال ۱۸۹۸ به دنیا آمد و تحصیلات خود را در خارج از چین به پایان رساند. وی چند سال در فرانسه به سر برده بود و در تأسیس شعبه حزب کمونیست چین در فرانسه ـ سال ۱۹۲۰ـ با دیگران همکاری کرده بود؛ سپس هنگام بازگشت به چین در راهپیمایی طولانی در سالهای ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۵ در کنار مائو شرکت کرد، او در همه عمر از مشاوران نزدیک مائو بود؛ در سال ۱۹۴۹ به نخست وزیری چین تعیین شد و تا پایان عمر در این سمت باقی ماند؛ ضمناً تاسال ۱۹۵۸ سمت وزیر امور خارجه را نیز عهده‌دار بود. با حمایت مائو، چوئن‌لای توانست در دوران انقلاب فرهنگی، موقعیت خود را حفظ کند. بسیاری از رهبران انقلاب فرهنگی به او حملات سختی کردند، ولی حمایت مائو از او موجب شد او همچنان سمت نخست‌وزیری چین را حفظ کند. پس از مرگ «لین پیائو» یکی از رهبران پرقدرت چین، چوئن‌لای قدرت بیشتری پیدا کرد. او با «هنری کیسینجر» در مورد سفر «ریچارد نیکسون» رئیس جمهوری آمریکا به چین به توافق رسید.

جنبش آموزش سوسیالیستی

«جنبش آموزش برای سوسیالیسم»[1] بین سالهای ۱۹۶۵ـ۱۹۶۲ پیش درآمد انقلاب فرهنگی بود. این آموزش ایدئولوژیک درصدد بود که رفتار اعضای حزب را که نیازمند صداقت و رهبری سختکوش بود اصلاح نماید. مهمترین زمینه شکل گیری این درگیریها، بحث‌های کلاسی بود، زمینه‌ای که مائو در نشست دهم کمیته مرکزی هشتم در سال ۱۹۶۲، زمانی که نقش سیاسی فعالی در حزب به‌دست آورد، برای تحقق آن بسیار تلاش نمود و شاید مهمترین دلیل این اقدام مائو نیز تلاش برای جبران ناکامیهایش در طرح گام بزرگ به پیش و وحشت او از حذف شدنش از هرم قدرت بود.

گزارشهای ارسالی در خصوص انحرافات شدید میان کادر روستایی برای مائو و سایر رهبران ارشد زنگ خطر را به صدا درآورد. کشاورزان فقیر و متوسط بیشترین آسیب را از طرح جهش بزرگ به پیش متحمل شده بودند و بسیاری از آنان از نظر مائو و رهبران کمونیست اغفال یا فاسد شده بودند. از این روی مائو نگران بود که بازارهای آزاد و اجازه تولید سبزیجات توسط افراد خصوصی، سبب رشد فردگرایی اقتصادی شده و از نظر آنان این یک تهدید جدی برای اقتصاد جمعی به‌شمار می‌آمد[2].

جنبش آموزش سوسیالیست، سه مبارزه عمده و به هم وابسته را تبلیغ می‌نمود. نخست مبارزه آموزشی برای کمک به تشکیل اجتماع روستاییان فقیر و پایین‌تر از متوسط به‌منظور پیشگیری از پیدایش طبقه روستاییان پولدار و متوسط به بالا، دوم مبارزه جبرانی با هدف رفع انحرافات رفتاری کادر روستایی مانند اختلاس، برپایی مراسم عروسی مجلل، و سوء استفاده از اموال عمومی و سوم آنکه ایجاد یک جنبش پالایشی در سطح ملی با بهره‌گیری از قهرمانان ارتش آزادیبخش خلق به‌عنوان مدلی که بر فضایل انسانی، فداکاری، محصول جمعی، و تحمل مشقت تأکید می‌نماید[3]. در این راستا مباحثات بسیاری با توجه به رهنمودها و راهنماییهای کمیته مرکزی حزب کمونیست وجود داشت. دستورالعمل‌های اصلی مائو با عنوان «ده نکته اولیه»[4] در زمان

---

1. The socialist education movement
2. Roderick MacFarquhar, op, Cit, pp. 374 - 375
3. Ibid
4. Former ten point

صدور ازسوی دبیرخانه مرکزی حزب، به‌دستور لیو و دنگ شیائوپینگ[1] ـ که در آن زمان مسئول عملیات روز به روز حزب بودند ـ تغییر یافت. به این ترتیب آتش منازعه و اختلاف درون حزبی میان رهبران ارشد ـ عمدتاً میان مائو و لیو ـ در مورد شیوه‌های رسیدگی به کادرهای منحرف در کمونهای روستایی بالا گرفت. مائو طرفدار رسیدگی آشکار در کمونها با استفاده از کار گروه‌های ارشد کادر مرکزی بود درحالی‌که لیو از بررسی دقیق و کامل ازطریق نفوذ پنهانی در بین روستاییان هم برای جمع‌آوری اطلاعات درست و هم برای کشف کادرهای منحرف حمایت می‌کرد. بین مائو و لیو در مورد نقش حزب و رهبران آن در جنبش آموزش سوسیالیستی نیز اختلاف وجود داشت. مائو خواهان یک جنبش آموزشی در سطح وسیعی بود در حالی که لیو از عملیات اصلاحی تحت‌کنترل حزب با تأکید بر معیارهای صحیح و مفید با توجه به هنجارهای برقرار شده در سازمان داخلی حزب حمایت می‌کرد. همچنین مائو معتقد بود، دستورالعمل ده‌گانه در اجرا دچار انحراف شده است. نخست آنکه هدف حمله تجدیدنظرطلبان به مفسدان محدود شده، دوم آنکه تنبه‌های در نظر گرفته برای کادرهای حزبی بیش از حد سخت و ناگوار است و سوم آنکه آنها به‌جای آنکه مالیات تحمیل شده بر توده کارگران را صرف کمونها نمایند می‌باید آن را صرف بسیج خود توده‌ها برای انجام امور توسط خود آنان می‌کردند.[2]

با ادامه این روند کل جنبش آموزش سوسیالیستی در هاله‌ای از ابهام قرار گرفت و با دستورالعمل‌های متناقض رو به رو شد. به این ترتیب کادرهای محلی که بیشتر اعضای آن پس از اصلاحات اراضی و در اوایل دهه ۱۹۵۰ به عضویت حزب درآمده بودند، هریک برای خود استراتژیهای بقا تدوین کردند. آنها رفته‌رفته یاد گرفته بودند که چگونه بازی کنند تا در مواجه با کارگروه‌های اعزامی از پکن یا مراکز ایالات، خود را از بازجوییها مصون نگه دارند. این کادرهای دیوان‌سالار در صورت لزوم می‌توانستند از ارسال اطلاعات به مرکز خودداری نمایند یا روستاییان فقیر را دچار وحشت نمایند. به این‌ترتیب در سال ۱۹۶۵ جنبش آموزش سوسیالیست عمدتاً به دلیل عدم توافق در مورد اجرا، با شکست مواجه شده بود. بخشی که از این طرح با موفقیت قرین شد آموزش

1. Deng Xiaoping
2. Ibid p. 350

تقلید از قهرمانان ارتش آزادیبخش بود که در نیروهای نظامی به مورد اجرا گذاشته شد، جایی که سربازان دست به تشکیل گروه‌های کوچک جهت مطالعه سیستماتیک نوشته‌های مائو به‌ویژه سه تألیف او در خصوص فداکاری و ایثار ـ در روزهایی که در ینان به سر می‌برد، برای آموزش کادر حزبی نوشته بود ـ زدند. حضور ارتش آزادیبخش در این آموزشها برای آن بود که نشان دهد، کاربرد افکار مائو تا چه میزان حیاتی است. این دوره‌های آموزش ایدئولوژیکی در درون ارتش آزادیبخش شخصاً زیر نظر وزیر دفاع جدید، لین بیائو[1] به مرحله اجرا در می‌آمد. به این ترتیب با تبلیغ بسیار در خصوص موفقیت‌آمیز بودن آموزش مبارزه برای سوسیالیست در نیروهای نظامی، مائو توانست در سراسر کشور جنبشی برای پیروی از ارتش آزادیبخش شکل دهد. اکنون دیگر مرزهای نبرد برای انقلاب فرهنگی ترسیم شده بود.

در این شرایط اگرچه ابزارهای حزبی زیر نظر لیو شائوچی و دنگ شیائوپینگ، به بسیج مردم با این اهرم توسط مائو با بی‌اعتنایی و گاه تحقیرآمیز می‌نگریستند و آن‌را سبب گسیختن عملکرد حزب و دولت می‌دانستند، اما از این روی در محدوده حزب کمونیست چین، جنبش آموزش سوسیالیسم دیگر به‌عنوان اهرمی برای تبلیغ عقاید سوسیالیستی مائو عمل نمی‌کرد، بلکه به‌صورت وسیله‌ای برای تحمیل مجدد انضباط حزبی در شاخه‌های روستایی حزب کمونیست در آمده بود، اما در حوزه نیروهای نظامی، ارتش آزادیبخش زیر نظر لین بیائو نه تنها خواست مائو را اجرا می‌کرد، بلکه عملاً از او اطاعت می‌کرد[2]. مائو نیز بر این نظر بود که کادر حزب آن را به‌صورت انحصاری در اختیار خود گرفته‌اند و تکنوکراتها نیز مقابل تغییر مقاومت نموده و نسبت به پذیرش ارزشهای سوسیالیستی جدید بی‌میل هستند. بنابراین به این نتیجه رسید که حزب دیگر نمی‌تواند به‌عنوان ابزار مؤثری برای تغییر انقلابی که او انتظارش را داشت، در نظر گرفته شود.

انقلاب فرهنگی

پیش از آنکه به تشریح وقایع انقلاب فرهنگی بپردازیم، ضروری است نگاهی

---

1. Lin Biao
2. Frederick C. Teiwes, Warren Sun "The tragedy of Lin Biao: riding the tiger during the Cultural Revolution" Honolulu university Havaii press. London 1996. pp. 210-212

عمیق‌تر به علل شکل‌گیری این جریان داشته باشیم. انقلابی که ادبیات بسیاری به خود اختصاص داده و هنوز نیز چین معاصر از تبعات و بحث و گفتگو پیرامون آن آزاد نشده است.

یک دیدگاه که عمدتاً طرفداران مائوئیسم آن را طرح می‌کنند، این است که انقلاب فرهنگی یک *نهضت ایدئولوژیک* با هدف پیشگیری از فرسایش تدریجی روح انقلابی بود. این نهضت ترسیم کننده تجربیات اولیه چریکها و اتکا به توده مردمی بود که در مکتب مساوات پرورش یافته بود. نزدیک‌ترین مطلب به این برداشت، این عقیده است که برای جلوگیری از رشد بیشتر گرایشهای دیوان‌سالارانه در حزب و دولت، باید هزینه عملیات اصلاحی پرداخت می‌گردید و انقلاب فرهنگی در حقیقت پرداخت یکباره این هزینه‌ها بود؛ رویکرد دیگر بر این نظر است که با حرکت نظام کمونیستی به سمت توسعه، با توجه به استراتژی و اولویتهای برگزیده، رهبران به ناچار به نقطه‌ای می‌رسند که حل و فصل اختلافات سیاسی بسیار دشوار می‌شود. اختلاف عقیده و نزاع طولانی مدت میان رهبران ارشد به‌طور کلی به نبرد قدرت میان آنان می‌انجامد و هر یک از آنان برای حفظ موقعیت خود دست به نیرنگ می‌زند. بنابراین اختلافات سیاسی و جنگ قدرت میان رهبری منجر به مرزبندی بین رهبران انقلاب می‌شود. طبیعی است که در این شرایط هریک از رهبران برای به‌دست آوردن قدرت از اهرمهای گوناگون علیه همگنان خود استفاده نماید.

در حقیقت سازمان رهبری و ایدئولوژی ابعاد اصلی روند انقلاب هستند ایدئولوژیهای انقلابی اگرچه ممکن است براساس دستگاههای فکری و فلسفی بنا شده باشند، اما اساساً در پی دستیابی به نتایج عملی هستند. ایدئولوژی برعکس نظریه فلسفی که می‌کوشد فرد را به تعقل وادارد، می‌کوشد احساسات او را برانگیزد. از همین منظر مائو نیز در انقلاب فرهنگی با استفاده از احساسات دست به بسیج توده‌ای زد و به این وسیله توانست بار دیگر قدرت خود را تثبیت نماید.

برخی دیگر از صاحب نظران نیز تحولات بین‌المللی را در شکل‌گیری موج انقلاب فرهنگیِ دخیل می‌دانند، البته مدارکی دال بر این مطلب وجود دارد که آغاز انقلاب فرهنگی با تیره شدن روابط چین و شوروی و افزایش وسعت جنگ ویتنام و حضور آمریکا در شرق آسیا هم‌زمان بوده است. برخی محققان ادعا می‌کنند که اتحاد شوروی

در سال ۱۹۶۵ یک فعالیت مشترک برای جلوگیری از تشدید جنگ ایالات متحده در ویتنام و به‌عنوان کاتالیزور برای راه‌اندازی مذاکرات سیاسی میان رهبران ارشد چینی به‌کار می‌رفت، به چین پیشنهاد نمودند که این رقابت قدرت میان رهبران ارشد انقلاب چین، با این سؤال که چه کسی شایسته‌تر از مائو برای رهبری حزب کمونیست می‌باشد را تشدید نمود، در حقیقت انقلاب فرهنگی اقدامی از سوی مائو برای در اختیار گرفتن و تسلط مجدد بر اوضاع بود[1].

شروع انقلاب فرهنگی

انقلاب فرهنگی به‌صورت رسمی در هشت آگوست ۱۹۶۶ آغاز شد. زمانی که کمیته مرکزی حزب کمونیست رهنمود شانزده ماده‌ای را تصویب نمود، انقلاب فرهنگی نه‌تنها با اصل زیربنایی اقتصاد مرتبط بود، بلکه با روبنای آن، یعنی آموزش هنر، ادبیات، و نظامهای عرفی نیز ارتباط داشت و خواستار دگرگونی در آنها بود.

حدود ده ماه پیش از تصویب رهنمودهای کمیته مرکزی، با توجه به جدالهای سیاسی کشور که به محافل روشن‌فکری کشیده شد، مورخ و نمایشنامه‌نویسی به‌نام وو هان[2]، که معاون شهردار پایتخت بود[3] یک نمایش تاریخی را به روی صحنه برد که بسیار از آن استقبال شد. این نمایش «برکناری رویی» نام داشت و پیام سیاسی خاصی را القا می‌کرد.

قهرمان این نمایش یک کارگزار عالی‌رتبه سلسله مینگ بود که از دهقانان ناحیه خود در برابر فرمانهای بی‌خردانه دفاع می‌کرد. در نتیجه امپراتور تصمیم به برکناری او گرفت. همان‌طور که مائو نوشت، مقصود از این نمایشنامه، یعنی اینکه: *امپراتور ما هستیم، و های روئی هم پانگ دهوای... و موضوع نمایش، برکناری او....* به این ترتیب جنگ قدرت شدت و سرعت زیادی گرفت. مائو و حامیانش ادعا نمودند، هدف از این نمایشنامه، دفاع از مارشال پانگ دهوای بوده است، شخصی که به‌خاطر انتقاداتش در

---

1. Tang Tsou “The Cultural Revolution and Post-Mao Reforms: A Historical Perspective” the university of Chicago1986. p.60
2. Wu Han
۳. وو هان که معاون شهردارپکن بود و مافوقش پانگ جن، شهردار پکن و عضو پولیتبورو، با لیو شائوچی پیمان سیاسی بسته بودند.

سال ۱۹۵۹ از مائو و برنامه جهش بزرگ تصفیه شده بود[1] این مسئله هم‌زمان شد با مقاله انتقادی یائو ون‌یوئن[2]، نویسنده رادیکال اهل شانگهای و طرفدار مائو، که برای انتشار در مطبوعات حزب کمونیست پذیرفته نشد و روزنامه ارتش آزادیبخش آن را به چاپ رساند. این اقدام، *روزنامه خلق* (نشریه حزب) را برای انتشار در سراسر کشور تحت‌فشار قرار داد.

در واکنش به جنجال طرفداران مائو درباره این دو موضوع، رهبران حزب ابتدا از پذیرش مسائل سیاسی مطرح شده در نمایشنامه با بیان این مطلب که موضوعی آکادمیک محض است، سر باز زدند، اما پس از اینکه طرفداران مائو حملات خود را تشدید نمودند، لیو شائوچی و پنگ جن هیأتی را برای رسیدگی به موضوع تعیین نمودند. گزارش نهایی هیأت که با عنوان *گزارش اجمالی فوریه*[3] شناخته می‌شود و تحت‌نظارت پانگ جن نوشته و بعدها از سوی پولیتبورو، تحت‌رهبری فعال لیو شائوچی، تأیید شد.

در این گزارش به شکیبایی در برابر عقاید درون حزبی، فشار کمتر بر مباحثات کلاسی و در زمینه‌های آموزشی و ادبی و مبارزه اصلاحی علیه رادیکال چپ توصیه شده بود. در واکنش به این موضوع، مائو گزارش فوریه را شدیداً سرزنش و تقاضای انتقاد همگانی از هنر و ادبیات رایج در کشور را نمود. ادامه این روند به میان مردم کشیده شد و منجر به تصفیه رهبران ارشد نیروهای نظامی و حزبی از جمله پانگ جن و ووهان، اعضای کمیته حزبی شهرداری پکن شد. ژنرال لو رویی‌چینگ[4]، رئیس کارکنان حزب کمونیست چین نیز به علت حمایت از تخصص‌گرایی نظامی و بی‌میلی نسبت به اجرای جنبش آموزش سوسیالیست در ارتش، تصفیه شد. پس از آن حمله به کمیته‌های حزب در بیدا و چینگ‌خوا[5] ـ دو دانشگاه برجسته چین گسترش یافت. به این ترتیب دانشجویان دانشگاهها خود را به‌عنوان *گاردهای سرخ* و *وارثان انقلاب مائو* سازماندهی نمودند.

---

1. Ibid p. 58
2. Yao Wenyuan
3. February Outline Report
4. Lo Ruiqing
5. Qinghua

نخستین دانشجویانی که عضو گارد سرخ شدند، از دانشگاه سینگ‌خوا[1] بودند که عنوان گارد سرخ را بر روی پوستر بزرگ نوشته و عمومی نمودند. پس از آن بود که مائو دستور داد که مرام‌نامه و مانیفست گارد سرخ در سراسر چین پخش و تبلیغ گردد. این کار مائو باعث شد که گروه‌ها و واحدهای گارد سرخ به‌سرعت رشد و توسعه یابند و در سراسر چین ظاهر شوند و فعالیت سیاسی آنها نیز مشروعیت پیدا کند. پس از آن، واحدهای گارد سرخ تقریباً در تمامی مدارس تشکیل شد.

به این ترتیب از نیمه دوم ماه آگوست سال ۱۹۶۶ هزاران جوان چینی در خیابانها رژه می‌رفتند و اعلام می‌کردند که شیوه زندگی مردم چین باید تغییر کند. کتاب کوچک سرخ مائو در یک دست، و پرچم سرخ در دست دیگرشان بود. جوانان با شور و هیجان فریاد می‌زدند که باید غربزدگی را منکوب کرد، شیوه زندگی غربی را به دور افکند و در زندگی انقلابی بود. در رستورانها و فروشگاهها شعارهای انقلابی نصب شد. در پوسترهای بزرگی به جهانیان اعلان جنگ داده شد.

برخی از دانش‌آموزان دبیرستانی و دانشجویان در سراسر چین گروه‌هایی تحت‌عنوان گارد سرخ تشکیل و خواستار بررسی عادات و رفتار کادرهای کمونیست شدند. این اقدام نه‌تنها به آنها فرصت اعلام نارضایتی از معلمان و کادر رسمی مدرسه یا دانشگاه را می‌داد، بلکه این امکان نیز برای آنان فراهم می‌شد که نارضایتی خود را از عدم قابلیت سیستم در جذب تعداد زیاد فارغ‌التحصیلان جوان در شغل‌های مناسب و فرصت پیشرفت بیان نماید.

در پاییز ۱۹۶۶، جنبش گاردهای سرخ چنان گسترش یافته بود که کلاسهای دبیرستانها و دانشگاهها را به تعطیلی کشاند. نقد همگانی که توسط گاردهای سرخ علیه رهبران حزب و ابزارهایشان هدایت می‌شد، به رویدادی هر روزه بدل گشت. رهبران حزب برای ارائه پاسخ‌هایی در خصوص سؤالاتی که دانشجویان خواستار پاسخ به آنها بودند، به خیابانها کشانده شدند. صحنه زندگی خصوصی مردم از حضور گاردهای سرخ در امان نبود[2].

1. Tsinghua University

۲. یکی از اعضای گاردهای سرخ اقدامات آن روزها را چنین روایت کرده است: «... از آنجا که تردید داشتیم که مردم چیزهایی را پنهان کنند، خانه‌هایشان را حسابی می‌گشتیم. بعضی وقت‌ها دیوارها را خراب می‌کردیم و پشت پوشش گچی را نگاه می‌کردیم و گاهی در جست‌وجوی اقلام پنهان شده، بیل و کلنگ برمی‌داشتیم و زیرزمین یا انباری‌ها را خراب می‌کردیم...»

با اوج گرفتن شور انقلابی، کارگران نیز به گارد سرخ پیوستند و هر چیزی که مخالف افکار مائو بود، از بین می‌رفت. کسانی که موی سرشان بلند بود و یا شلوارهای تنگ داشتند در محاصره گارد سرخ می‌افتادند. کتابهای نویسندگان بزرگ اروپایی آتش زده شد و موسیقی کلاسیک ممنوع گردید. بسیاری از اعضای طبقه تحصل‌کرده به مناطق صنعتی و نواحی روستایی برای انجام کار بدنی روانه شدند. این همه تحقیر و اهانت سبب شد تا موج وسیعی از خودکشی در میان مردم چین به راه بیفتد.

گارد سرخ خانه‌های مسکونی در هر شهر و دهکده‌ای را برای یافتن کتاب یا هر چیز دیگری که به فرهنگ سنتی مربوط می‌شد، زیر و رو می‌کرد. بسیاری از خانواده‌ها که از تبعات پیدا شدن چنین چیزهایی در منزل خود آگاه بودند، کتابها و آثار هنری خود را می‌سوزاندند یا به‌عنوان جنس دور ریختنی می‌فروختند.

در برخی مناطق، فعالیتهای گارد سرخ غیرقابل کنترل می‌نمود. آنها به خارجیها و حتی سفارتخانه‌های خارجی حمله می‌کردند. حتی در جریان حمله یکی از واحدهای گارد سرخ، سفارت بریتانیا در آتش سوخت[1]. نیروهای گارد سرخ به سراسر سرزمین اصلی سفر می‌کردند و در مدارس، دانشگاهها، نهادها و سازمانهای مختلف تئوری و اندیشه‌های مائو را منتشر می‌نمودند. هرکس که مخالف اندیشه‌های مائو بود و یا با ترویج آن مخالفت می‌کرد و یا حتی به گارد سرخ انتقاد می‌کرد، مورد حمله قرار می‌گرفت. گاردهای سرخ در ظاهر به‌دنبال تحقق دستورالعمل مائو برای از میان بردن اندیشه‌های کهنه بودند، اما در این میان طبقات مدرن جامعه نیز از آسیب جوانان عضو گاردهای سرخ در امان نبودند آنان به استادان دانشگاه، روشنفکران و دانشمندان لقب ضدانقلاب می‌دادند و به تعقیب‌شان می‌پرداختند. این امر فرار صدها هزار نخبه از چین را در پی داشت.[2]

رهبران حزب برای مقابله با گاردهای سرخ که توسط دانشجویان سازماندهی شده بودند، در بسیاری از محلات دست به تشکیل گاردهای سرخ محلّی زدند، به این ترتیب کشور وارد دوره‌ای از آشوب و خشونت گروه‌هایی تحت عنوان گارد سرخ شد که

---

1. Joseph Esherick,Paul Pickowicz,Andrew George Walder "The Chinese cultural revolution as history"California.stanford university press. 2006.p.57
2. http://www.shahrvandemrouz.com/content/4225/default.aspx

به‌صورت فرقه‌ای عمل می‌نمودند[1] و دشمنی پایان‌ناپذیری با یکدیگر داشتند. هریک از واحدهای گارد سرخ فکر می‌کرد که آنها بهتر وضعیت چین را درک می‌کنند و تعریف بهتری از شرح وظایف و برنامه‌های گارد دارند. بر اثر این بی‌نظمی‌ها عملکرد حزب و برخی از فعالیت‌های دولت مختل شد.

نیروی نظامی تنها سازمانی بود که از آسیبهای انقلاب فرهنگی مصون باقی ماند. عملیات گاردهای سرخ را رهبران رادیکال وفادار به مائو حمایت و هدایت می‌کردند. آنان با توجه به منافع خود از طریق پوسترها و اعلامیه‌های دیواری گاردهای سرخ، اطلاعات مربوط به منازعات درون حزبی را به بیرون درز می‌دادند و رفته‌رفته این اعلامیه‌ها به اصلی‌ترین منبع آگاهی جهان بیرون از منازعات در عرصه قدرت چین بدل گشت. در این زمان کمیته مرکزی حزب کمونیست و هیأت دبیران دست از کار کشید و گروه مرکزی انقلاب فرهنگی - زیرسلطه رادیکالها، با عضویت چرخشی- به‌عنوان مقتدرترین سخنگویان حزب، با خطوط ارتباطی مستقیم با مائو فرماندهی را به‌عهده گرفت.

چین در ژانویه و فوریه ۱۹۶۷ منظره غول‌پیکری از پوسترها را با جزییات و خطوط درشت شعار، صفوف و گردهمایی‌های بی‌پایان در دریایی از بنرها و پرتره مائو به نمایش گذاشته بود. گاردهای سرخ که همانند گروه‌های فرقه‌ای عمل می‌کردند پس از اینکه توانستند کارآیی تشکیلات حزبی را به‌طور مؤثر از کار بیندازند، در سراسر چین آزادانه به استخدام نیرو جهت زدوخوردهای فیزیکی مکرر خود در مقابل گروه‌های حریف پرداختند. رؤسای حزبی نیز در برخی موارد با حمایت فعال فرماندهان ارتش آزادیبخش محلی، حمله متقابلی را علیه گاردهای سرخ رادیکال ترتیب می‌دادند که منجر به خونریزی بیشتری می‌شد. آتش آشوب و خشونتها در این زمان آنچنان شعله‌ور شده بود که تنها چاره باقی‌مانده برای برقراری مجدد نظم و پیشگیری از خشونت بیشتر، درخواست کمک از نیروهای نظامی بود؛ فرصتی که مائو منتظرش بود. ارتش آزادیبخش نیز با اشاره مائو در ژانویه ۱۹۶۷ مستقیماً وارد این آشفتگی داخلی شد و از این تاریخ نیروی نظامی نقش اصلی در

---

1. http://www.fortunecity.com/victorian/riley/787//China/Cultural/Cultural.html

تحولات مربوط به انقلاب فرهنگی را برعهده داشت.

در حقیقت پس از بحران ۱۹۶۷ مائو تصمیم گرفت با تکیه بر نیروی مسلح قدرت مطلق را در دستان خود متمرکز کند. در ژانویه همین سال دولت مرکزی آشکارا از ارتش خواست «تا با قاطعیت طرف انقلاب پرولتاریا را بگیرد» و از «تمام انقلابیون واقعی نیز خواست که به حمایت و پشتیبانی از ارتش آزادیبخش خرسند باشند.»[۱]

در این زمان وظیفه اصلی نیروهای نظامی پر کردن خلأ قدرت ایجاد شده توسط حزب عاری از سلاح[۲] و سازمان‌دهی مجدد دولت در ایالات، نظارت بر تولید اقتصادی، و پیشگیری از ادامه خشونت و وحشیگری گاردهای سرخ بود. ارتش آزادیبخش همچنین موظف به فراهم نمودن آموزشهای ایدئولوژیک در دانشگاهها و مدارس و به‌موجب آن کنترل عملی دانش‌آموزان پس از بازگشت آنان به کمپ‌ها بود. کمیسیونهای کنترل نظامی، ابزاری که برای کنترل و تثبیت کشور در اوایل دهه ۱۹۵۰ به کار گرفته شده بود، به‌منظور نظارت و کنترل بر صنایع و بسیاری از مؤسسات حزب و دولت پدیدار شد. در اواخر ۱۹۶۷، نیروهای نظامی به‌طور مؤثر چین را کنترل نمودند و حکمرانی غیر آرامی را آغاز نمودند.

در دوره کنترل نظامی، ارتش دست به تشکیل کمیته‌های انقلابی ایالتی زد و آنها را جایگزین موقت کمیته‌های ایالتی حزب کمونیست نمود. کمیته‌های انقلابی ایالتی از نمایندگان و فرماندهان ارتش آزادیبخش و گاردهای سرخ به‌عنوان سازمانی جمعی و کادرهای کارآزموده و توانا تشکیل شده بود چیزی که به **پیمان سه جانبه** شهرت یافت. با آغاز کمیته‌های انقلابی، نیروی نظامی به قدرتی واقعی بدل گشت. موفقیت کمیته‌های انقلابی به مداخله فعال ارتش آزادیبخش به نیابت از طرف حامیان مائو در پکن بستگی داشت. با تشکیل کمیته‌های انقلابی جدید که جایگزین کمیته‌های حزب شده بودند و تصفیه و پاکسازی گرایشات تجدیدنظرطلب، نظم به‌تدریج ـ حداقل در آن زمان ـ در ایالات برقرار شد.

به این ترتیب کنگره حزب نهم آوریل ۱۹۶۹ در پکن، پایان انقلاب فرهنگی و برقراری مجدد ساختار حزبی را اعلام نمود. کنگره حزب که تحت‌تسلط

1. Ibid. 152
2. Dismantled Party

لین بیائو[1] و حامیان نظامی‌اش بود، *تصرف انقلابی قدرت* را تصویب نمود. وحدت، اعلام شده از سوی لین بیائو، زمینه اصلی، ولی بدون دوام کنگره نهم حزب بود.

آثار انقلاب فرهنگی

با توجه به ابعاد و تأثیرات بلندمدت انقلاب فرهنگی بر نظام سیاسی چین در فصول بعدی بیشتر آن را مورد بحث قرار خواهیم داد، اما مشخص کردن بعضی از آثار بلندمدت آن در صحنه سیاسی چین در اینجا مفید خواهد بود.

یکی از آثار مستقیم و ژرف انقلاب فرهنگی تغییری است که این انقلاب در روابط میان قدرت مرکزی در پکن و ایالات ایجاد نمود. در سال ۱۹۶۹ رفته‌رفته قدرت مراکز تصمیم‌گیری در ایالات افزایش یافت و تعداد نمایندگان حزبی ایالات در کمیته مرکزی حزب کمونیست رو به فزونی گذاشت. دیگر آنکه نقش و تأثیر ارتش در تحولات سیاسی کشور هم در سطح مرکزی و هم در سطح منطقه‌ای آشکارتر گردید. هماهنگ‌شدن مسئولان نظامی و ایالتی در تصمیم‌گیریها چه در سطح مرکزی و چه در حوزه منطقه‌ای بر اقتدار و عمل‌گرایی مقامات افزود، چرا که بعد از انقلاب فرهنگی آنان از پشتیبانی و حمایت نیروهای نظامی در سطوح ایالتی و منطقه‌ای برخوردار بودند.

بیشترین تأثیر انقلاب فرهنگی بر حوزه آموزش بود. چنان که مائو برای مردم کشور فرمانی صادر کرد که طبق آن می‌بایست به نابود کردن به اصطلاح «چهار مقوله کهنه» بپردازند: «اندیشه‌های کهنه، فرهنگ کهنه، سنت‌های کهنه و عادت‌های کهنه». در پی این فرمان، گاردهای سرخ او کتابهای قدیمی، اشیای عتیقه گرانبها، بناهای یادبود در سراسر چین و تقریباً تمامی صومعه‌های بودایی در تبت را از بین بردند[2].

همان‌گونه که در فصول آتی خواهیم دید، نه تنها محتوای برنامه‌های آموزشی و روشهای تدریس از نو سازماندهی شد، بلکه فرصت‌های تحصیلی نیز برای افراد

---

1. Lin Biao

۲. در مجموع برآورد می‌شود که بیش از هفتاد میلیون انسان در چین نوین جان خود را از دست داده‌اند. هنگامی که نخست وزیر ژاپن کاکویی تاناکا در ۱۹۷۴ به چین رفت، و پس از تعظیم فروتنانه به رهبر چین به‌خاطر رنج و مصیبتی که ژاپنی‌های مهاجم در چین باعث آن شده بودند پوزش خواست. پاسخ مشهور مائو این چنین بود: نیازی به عذرخواهی نیست، ما باید از شما ممنون باشیم؛ زیرا بدون تهاجم شما به چین، ما کمونیست‌ها هرگز پیروز نمی‌شدیم.

روستایی و غیر نخبه نیز فراهم آمد. با حذف نظام آزمون ورودی به دانشگاهها و ارزیابی شایستگی و مهارت در سطوح بالای تحصیلی ـ کنکور ـ کیفیت آموزشی دانشگاهها به‌شدت افت نمود و در درازمدت تحقیقات و توسعه علمی و فناوری برتر کشور را با مشکل روبه‌رو ساخت.

با توجه به موارد پیش گفته حال سؤال این است: ارزیابی نهایی که می‌توان در مورد انقلاب فرهنگی داشت کدام است؟ در ارزیابی رسمی سال ۱۹۸۱، حزب کمونیست چین تصدیق کرد که شروع تحولات از سوی مائو یک اشتباه جدی بوده است که در آن وی مسئول تنزل شدید و سنگین‌ترین خساراتی که حزب متحمل آن شد، می‌باشد. هو یائوبانگ[1] دبیرکل حزب، دهه ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ را یک فاجعه اقتصادی، فرهنگی، و آموزشی برای چین خواند[2] پیش از محاکمه «دسته چهار نفره»[3] رسانه‌های چین، گزارشاتی را یکی پس از دیگری، در مورد بدرفتاری و آزار کادرهای نخبه و روشنفکران منتشر می‌نمود.

هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند در طول انقلاب فرهنگی چه تعداد از اعضای حزب و روشنفکران به‌دست رادیکالها و گاردهای سرخ مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند. در بسیاری موارد برای متهمان همین‌قدر که به جناح راست یا ضدانقلاب ملقب می‌شدند، کافی بود تا خود و اقوامشان در معرض ضرب و شتم، حبس، از دست دادن شغل و تبعید به مناطق روستایی برای انجام کارهای سخت قرار گیرند. در طول محاکمه دسته چهار نفره در سال ۱۹۸۱ معلوم شد که ۷۲۹,۵۱۱ نفر شامل تعدادی از مقامات عالی‌رتبه حزب و مقامات دولتی، مورد آزار قرار گرفته‌اند. از این گروه حدود سی و چهار هزار نفر جان سپردند. سایر ارقام و آمار رسمی نشان دادند که آزار سیاسی گسترده‌تر هم بوده است. در ۱۹۷۸ از حدود سیصد هزار نفری که قربانی آزار و اتهامات کذب شده بودند، اعاده حیثیت به عمل آمد[4]. در ۱۹۸۰ از سیزده هزار چینی ساکن خارج از کشور که

1. Hu Yaobang
2. Ke-wen Wang "Modern China: an encyclopedia of history, culture, and nationalism" Ke-wen Wang 1998. p. 145
3. Gang of Four
4. James C. F. Wang and James C.F. Wang "Contemporary Chinese Politics: An Introduction" p. 29

به جنایت علیه دولت متهم شده و مورد آزار قرار گرفته بودند نیز اعاده حیثیت شد. در همان زمان دنگ شیائوپینگ شخصاً متقاعد شد که در دهه انقلاب فرهنگی، دست‌کم دو میلیون و نهصد هزار نفر قربانی آزار و شکنجه شده‌اند.

بدون تردید انقلاب فرهنگی تنها یک خطای سیاسی در راستای *خلوص ایدئولوژیک* نبود، بلکه صفحه تاریکی در تاریخ حزب کمونیست چین نیز به‌شمار می‌آمد. دنگ شیائوپینگ در مصاحبه‌اش با اوریانا فالاسی[1] (فالاچی) تأکید کرد که انقلاب فرهنگی قطعاً جنگ داخلی بوده است که به کادرهای کارآزموده مجرب تلفات زیادی را وارد نمود. به علاوه، درصد زیادی از روشنفکران چینی ـ تحصیل‌کردگان، ادبا، معلمان، و دانشمندان ـ که از مؤسسات خود برکنار شده بودند مجبور شدند به کار بردگی و سخت در مناطق روستایی بپردازند و به این ترتیب استعداد و زمینه فعالیت سودبخش آنان به تمامی به باد فنا رفت. در نهایت نیز انقلاب فرهنگی در ایجاد تغییرات بنیادی بلندمدت با شکست مواجه شد. در حقیقت اکثر تغییرات نهادی صورت‌گرفته طی انقلاب فرهنگی، یا در نیمه رها شد و یا دستخوش تغییرات شدید گشت.

دسته چهارنفره

رهبران رادیکال ارشد که بعدها به‌عنوان دسته چهارنفره شناخته شدند، شامل جیانگ چینگ[2]، جانگ چون چیائو[3]، یائو ون‌یوئن و وانگ هونگ‌وان[4] بود. جیانگ چینگ، همسر مائو، از اعضای گروه کمیته مرکزی انقلاب فرهنگی بود که گاردهای سرخ و تحولات را هدایت می‌نمود. نایب رئیس کمیته انقلاب فرهنگی در ارتش آزادیبخش نیز زیر نظر لین بیائو بود. جانگ چون چیائو و یائو ون‌یوئن در کمیته حزب شهرداری شانگهای فعال بودند و در طول انقلاب فرهنگی از شانگهای به‌عنوان پایگاهی برای انجام حملات مائو علیه نیروهای لیو شائوچی استفاده می‌نمودند. یائو همان شخصی بود که نقد نخست بر نمایشنامه *برکناری های روئی* را نوشت که در واقع

---

1. Oriana Fallaci
2. Jiang Qing
3. Zhang Chunqiao
4. Wang Hongwen

نخستین شلیک علیه لیو شائوچی و آغاز انقلاب فرهنگی به‌شمار می‌رفت. هم یائو و هم جانگ همراه جیانگ چینگ نهایتاً به اعضای کلیدی کمیته مرکزی انقلاب فرهنگی تبدیل شدند. وانگ هونگ وان نیز رهبر جوان کنگره شورش کارگران انقلابی را بر عهده گرفت، گروهی که در طول انقلاب فرهنگی از فعالیت‌های رادیکالی حمایت می‌نمود.

تندروها در واقع اقلیتی در داخل حزب کمونیست بودند که از منازعات طبقاتی مستمر و دیکتاتوری طبقه کارگری طرفداری می‌نمودند. نیروی حامی آنان را بیشتر فعالان و دانشجویان جوان تشکیل می‌دادند. تندروها به‌عنوان یک گروه، از حمایت نهادی اندکی در جامعه برخوردار بودند. بقای آنها پس از انقلاب فرهنگی به دو عامل بستگی داشت: حمایت شخص مائو، و پیمانهای ضعیفشان ابتدا با لین بیائو و سپس با چوئن‌لای. این واقعیت که آنها در خلال و پس از انقلاب فرهنگی در مسائل ایدئولوژیکی به مثابه سخنگویان مائو به‌کار گرفته شدند، هاله‌ای از قدرت به آنان می‌داد. تا هنگامی که مائو از نظر روحی و روانی هوشیاریش باقی بود، به علت ترس از غضب او، تنها تعداد اندکی جرأت مخالفت صریح با نظرات این باند را داشتند. کنترل تندروها بر رسانه‌های جمعی و زمینه‌های هنری، ادبیات، و نمایش بر قدرت آنها افزود. بعدها هوا گائوفنگ[1] این باند را متهم نمود که آنها دسته‌ای از استدلالهای غلط را رواج دادند، نظیر اینکه: علوم ماوراءالطبیعه سرکش شده‌اند و آرمان‌گرایی شایع شده است.

فعالیت تندروها محدود به معدودی از مراکز شهرهای زیر فرمان مستقیم دولت مرکزی بود. پکن، شانگهای و تیانجین مهمترین پایگاههای آنان بود. فعالیت‌های آنها عمدتاً در فدراسیونهای اتحادیه تجاری در این شهرها متمرکز بود.

باند چهار نفره برای سرکوب هرچه بیشتر مخالفان با کمک ارتش آزادیبخش دست به تشکیل کمیته‌های شهری ـ امینه ـ زدند. این کمیته‌های شهری که کنترل آنها توسط فدراسیونهای اتحادیه تجاری مختلف و کمیته‌های حزب شهری هم‌پیمان تندروها انجام می‌گرفت، ابزار سیاسی قدرتمندی برای تندروهای درون حزب محسوب می‌شد که می‌توانستند مخالفان خود را سرکوب نماید.

طی انقلاب فرهنگی و پس از آن، رهبران تندرو در حزب نفوذ و موقعیت بالایی

---
1. Hua Guofeng

به‌دست آوردند. کنگره حزب نهم در سال ۱۹۶۹ هر چهار عضو رهبران تندرو را برای عضویت در کمیته مرکزی انتخاب نمود. جانگ چون چیائو به‌عنوان اولین دبیر کمیته شهرداری شانگهای برای پولیتبورو نیز انتخاب شد. با مرگ لین بیائو، این چهار رهبر در اوت ۱۹۷۳ برای پولیتبوروی کمیته مرکزی دهم انتخاب شدند. به علاوه گفته شد که وانگ انتخاب شخصی مائو به‌عنوان نایب رئیس حزب کمونیست بود، پستی که پیش از این در تصدی لین بیائو قرار داشت.

هنگامی که کنگره چهارم ملی خلق[1]، با تأخیر زیاد در ژانویه ۱۹۷۵ تشکیل شد، حزب تلاش نمود تا چهره‌ای از وحدت ظاهری را به نمایش بگذارد، در حالی که در پشت این ظاهر آرام تندروهایی که توسط جیانگ هدایت می‌شدند به‌شدت در حال جنگ قدرت برای حذف میانه‌روها بودند که از چوئن‌لای ـ نخست‌وزیر ـ حمایت می‌کردند. جانگ یک پست تحت عنوان نایب نخست‌وزیر و پست دیگری تحت عنوان رئیس اداره سیاسی عمومی ارتش آزادیبخش ایجاد نمود که مسئول آموزش ایدئولوژیک و سیاسی سربازان بود. با اصرار چوئن‌لای، دنگ شیائوپینگ که پیش از این مورد غضب مائو قرار گرفته و تبعید شده بود بازگردانده شد و مقام نایب نخست‌وزیر و رئیس کارکنان ارتش آزادیبخش به او داده شد. دنگ که از سوی تندروها به‌عنوان یک رئیس شرور شناخته می‌شد، در زمان انقلاب فرهنگی همراه با لیو شائوچی تصفیه شده بود. چوئن‌لای در زمان بیماری، دنگ را که همکاری مناسب و قابل اعتماد بود، نزد خود خواند تا از تجربیات و قدرت رهبری او که مورد نیاز دولت مرکزی بود استفاده نماید.

کنگره چهارم ملی خلق تحت تسلط چوئن‌لای و افراد حزبی وی و سربازان سابق دولت تشکیل شد؛ در این جلسه چوئن‌لای اعلام نمود که برای تسریع توسعه و نوسازی اقتصادی، ایجاد تغییراتی نظیر به‌کارگیری سیستم تفاوت در سطح دستمزدها به‌منظور ایجاد انگیزه برای تولید، تفویض تصمیم‌گیری به مدیران و متخصصین در کارخانه‌ها، و تأکید بر تحقیق علمی، از طریق به روز نمودن آموزش در دانشگاهها الزامی است. چوئن حتی از بیانیه مائو در مورد نیاز به انقلاب فنی و وام گرفتن از دانسته‌های علمی و فنی خارجی کمک گرفت. این تغییرات در نظر تندروها، نقض منافع انقلاب فرهنگی

1. Fourth National People's Congress

به‌شمار می‌رفت.

توجه مهاجمان رادیکال به زودی به سوی آسیب‌پذیرترین فرد در گروه چوئن‌لای، یعنی دنگ شیائوپینگ جلب شد، که از سوی چوئن‌لای به‌عنوان مجری طرح نوسازی و توسعه اقتصادی گماشته شده بود. هنگامی‌که چوئن‌لای در اثر پیشرفت سرطان در بستر بیماری افتاد[1]، حملات علیه او و دنگ در رسانه تحت‌کنترل تندروها تشدید شد. آنان به‌شدت نگران آن بودند که پس از مرگ چوئن‌لای چه کسی پست نخست‌وزیری را در اختیار خواهد گرفت. گفته می‌شد که وانگ هون گون در دفعات متعددی به ملاقات مائو فرستاده شد تا وی را ترغیب نماید که پس از چوئن‌لای، جانگ چون چیائو یا جیانگ را بدین کار بگمارد. هدف آنها این بود که در صورت فوت چوئن‌لای دست‌کم دنگ شیائوپینگ از تصدی پست نخست‌وزیری محروم شود. به زعم تندروها، دنگ هموارکننده مسیر سرمایه‌داری بود. دنگ به‌طور علنی اعلام کرده بود هرگز *به رنگ گربه مادامی که موش می‌گیرد اهمیت ندهید.*

در ژانویه ۱۹۷۶ چوئن‌لای از دنیا رفت. در جریان تشییع جنازه او توده مردم نسبت به او علاقه و احترام زیادی ابراز نمودند. بلافاصله پس از این مراسم، پیکار جدی برای جانشینی او آغاز شد. با طراحی باند چهارنفره، پوسترهای دیواری که خواهان تصفیه مجدد دنگ شیائوپینگ بودند در خیابان‌های پکن نصب شد. پوسترهایی که او را متهم می‌کرد که خواهان بازگرداندن «بورژواهای راست‌گرا» به عرصه قدرت و اجتماع چین است. مبارزه و بدگویی علیه دنگ در حادثه میدان تیان‌آن‌من[2] در آوریل ۱۹۷۶ به اوج خود رسید.

تمام واقعه میدان تیان‌آن‌من، یک تظاهرات خودجوش بزرگ به‌دنبال مراسم سنتی سوگواری بود. در این روز نزدیک به صد هزار نفر برای ادای احترام به نخست‌وزیر فقید ـ چوئن‌لای ـ با تاجهای گل در میدان حضور داشتند. این حضور رفته‌رفته حالت تظاهرات به خود گرفت و جمعیت خشمگین سر به شورش برداشته و به اموال و واحدهای امنیتی و ساختمانهای دولتی واقع در اطراف میدان حمله کرده و به آنها خسارت وارد نمودند. این رخداد در حقیقت نمایانگر یک حرکت خودجوش مردمی

---

۱. وی در سال ۱۹۷۵ بیشتر اوقات در بیمارستان بستری بود.

2. Tiananmen

در حمایت و پشتیبانی از سیاستهای نخست‌وزیر فقید در زمینه اصلاحات سیاسی و اقتصادی بود. همچنین نمایشی برای حمایت از دنگ شیائوپینگ که حذف او هدف اصلی رهبران تندرو بود. اواخر تظاهرات، تندروها اقدام به اعزام نیروهای کمیته شهری تندرو برای سرکوبی آن کردند، اما برخورد این نیروها با معترضان از هر جهت ضعیف و غیرمؤثر بود که این خود بر دامنه جسارت مخالفان علیه سیاستهای تندروها افزود.[۱]

اگرچه کمیته امنیت شهری نتوانست از شورش توده مردم در میدان تیان‌آن‌من در آوریل ۱۹۷۶ جلوگیری نماید، اما در حدود سه تا چهارهزار نفر از تظاهرکنندگان توسط نیروهای امنیت عمومی با کمک کمیته امنیت شهری دستگیر شدند. در میان دستگیرشدگان، کارگران، کادرهای حزبی و روشنفکران به چشم می‌خوردند. به‌دنبال این حوادث حزب کمونیست این تظاهرات را یک فعالیت مردمی و انقلابی علیه تندروها اعلام نمود.

تندروها تلاش نمودند از این تظاهرات در جهت اهداف خود تفسیر و استفاده نمایند. آنها به رفتار بی‌نظم تظاهرکنندگان در حمایت از چوئن‌لای و دنگ لقب ضدانقلابی و دنگ را به‌عنوان محرک این واقعه مورد سرزنش قرار دادند.

در این زمان تندروها به اندازه کافی از حمایت مائو و اعضای پولیتبورو برای برکناری و جلوگیری از احراز پست نخست‌وزیری توسط دنگ برخوردار بودند. طغیان و خشم خودجوش خیل جمعیت در واقعه میدان تیان‌آن‌من بیزاری مردم از تندروها را به وضوح به نمایش گذاشت. با وجود این تندروها با حذف دنگ شیائوپینگ از کرسی قدرت برای دومین بار قدرت و نفوذ خود را در عرصه سیاسی چین به نمایش گذاشتند. در نهایت با مصالحه به‌عمل آمده، منتخب هوا گائوفنگ به‌عنوان نایب رئیس اول حزب کمونیست چین انتخاب شد ـ پستی که به‌تازگی طراحی شده بود و نخست‌وزیر به‌عنوان عامل اجرایی شخصاً از سوی مائو انتخاب می‌گردید. ـ شایان ذکر است که در این زمان مائو به خطر تجزیه درون حزبی پی برده بود.

مائو تا زمانی که زنده بود تلاش کرد تا جناحهای مختلف را در درون حزب در حالت تعادل نگه دارد، به‌گونه‌ای که حتی گاهی اوقات برخلاف سیاستهای تندروانه

1. Ibid p.44

خود عمل می‌کرد و این امر یکی از مهمترین دلایل باقیماندن دنگ شیائوپینگ در عرصه سیاسی چین بود.

تلاش برای حذف دنگ شیائوپینگ بدون توجه به خواست توده مردم از آوریل تا ژوئیه با خشونت تمام پیش رفت؛ اما در ماه اوت آن سال هنگامی که زلزلهٔ شدیدی محدوده پکن را لرزاند، خاتمه یافت.

مرگ مائو

چینی‌های کهنسال بر این اعتقاد هستند که پدیده‌های طبیعی غیرمعمول نظیر زلزله در حقیقت وقوع برخی حوادث در آینده را پیشگویی می‌کنند. این بار نیز مائو در پی زمین لرزه نهم سپتامبر ۱۹۷۶ در هشتاد و دو سالگی وفات یافت. اگرچه مائو در ماههای آخر عمرش نقش زیادی در اداره حزب و دولت برعهده نداشت و حضورش در جلسات و تصمیم‌گیریها محدود و پراکنده بود، ولی تا آخرین روزها از نفوذ و اقتدار زیادی در ساختار و تصمیم‌گیری حزب و دولت برخوردار بود. به‌طوری که هر فرمانی از سوی وی سریعاً مورد تأیید دفتر سیاسی کمیته مرکزی قرار می‌گرفت.

بلافاصله پس از مرگ مائو، جنگ قدرت بر سر جانشینی او شعله‌ور شد. با توجه به اینکه در ماههای آخر، مقامات ارشد حزب و دولت به دو طیف مخالف تقسیم شده بودند، مرگ رهبر باعث ایجاد خلأ در رأس هرم قدرت حزب گردید. در نهایت، کشمکش قدرت میان دو طیف رادیکال و تجدیدنظرطلب با قدرت‌یافتن گروه چهارنفره به پایان رسید.

ابتدا بحث و جدلهای آزادی حول وصیت‌نامه مائو شکل گرفت. تندروها مدعی بودند که بر اساس متن وصیت‌نامه، مائو تأکید کرده است تا نتایج و ارزشهای انقلاب فرهنگی زنده نگه داشته شود. میانه‌روها که اکنون پیمان نزدیکی با حزب، دولت و کادرهای نظامی کارآزموده داشتند، ادعا کردند که مائو در نوشته خود از هوا گائوفنگ به‌عنوان جانشین خود نام برده و تصریح کرده است که: با حمایت شما، من آسوده‌ام.

در حقیقت این کشمکش چیزی جز یک جنگ بر سر الفاظ نبود. پیکار واقعی از اواخر سپتامبر تا هفته اول اکتبر در گردهمایی‌های پولیتبورو که منازعات پرحرارتی را دربر داشت، اتفاق افتاد. گزارش شده است که رهبران رادیکال پیشنهاد کردند که

جیانگ به‌عنوان رئیس جدید حزب و جانگ چون چیائو به‌عنوان نخست وزیر جدید انتخاب شوند. همچنین گزارشهایی مبنی بر اینکه رهبران تندرو یک کودتای نظامی در شانگهای را به‌عنوان آخرین حربه برای پیروزی در جنگ قدرت در دستِ داشتند وجود دارد. برتری رادیکالها در تشکیلات حزب و دولت باعث شد که دنگ شیائوپینگ و هم‌پیمانان وی بازهم به عقب رانده شوند و در آوریل سال ۱۹۷۶ دنگ مجدداً از تمامی وظایف و مسئولیت‌های دولتی خود کنار گذاشته شد، اما با افزایش اعتراضات مردمی به شرایط بد اقتصادی و اجتماعی، لزوم ایجاد تغییرات در بدنه حزب و دولت ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. نتیجه این وضعیت کاهش تدریجی نفوذ تندروها و حذف گروه چهارنفره از صحنه قدرت چین گردید.

تصمیم نهایی کمیته مرکزی در هفتم اکتبر کاملاً قاطع و مشخص بود هوا گائوفنگ می‌بایست جانشین مائو به‌عنوان رئیس حزب می‌شد و تمامی مخالفان این تصمیم نیز باید خاموش می‌شدند. هم‌زمان با این حوادث، چهار رهبر رادیکال توسط نیروی امنیت ویژه که مستقیماً زیر نظر کمیته مرکزی و پولیتبورو و تحت حکم شخصی وانگ دونگ شینگ[1]، عضو پولیتبورو فعالیت می‌کرد، دستگیر شدند. به‌سرعت واحدهای معمولی ارتش آزادیبخش که تماماً تحت فرماندهی پولیتبورو بودند برای خلع سلاح کمیته‌های امنیت شهری، به پکن، شانگهای و سایر شهرهای چین اعزام شدند. ارتش به‌منظور پیشگیری از هرگونه آشوب، این شهرها را تحت‌کنترل نظامی درآورد. در بیست و چهار اکتبر جنبش موافق هوا علیه رادیکالها عملاً موفق به کنترل اوضاع شد و حدود یک میلیون چینی برای تشویق رهبر جدید و جشن گرفتن طلوع عصر جدید برای چین، در میدان تیان‌آن‌من گرد هم آمدند.

محاکمه باند چهارنفره

باند چهارنفره به همراه دوازده حامی دیگر ـ که همگی از افسران عالی‌رتبه نظامی سابق و شرکای نزدیک لین بیائو بودند ـ بر اساس قانون جنایی که در نوامبر و دسامبر ۱۹۸۰ به تصویب رسید و در بوته آزمایش قرار گرفت در دادگاه حاضر شدند. حضور

1. Wang Dongxing

در محاکمه برای ناظران منتخب جهت مشاهده جریان دادرسی آزاد بود و به‌منظور اثبات نیاز به قانون و نظم مشروح این دادگاه‌ها در تلویزیون به نمایش درمی‌آمد. رهبران عمل‌گرا در نظر داشتند با استفاده از روشهای حقوقی، اعتماد عمومی را به خود بازگردانند و این ایده را به عموم تلقین نمایند که تمام کارها قانونی و منطبق با اصول سوسیالیسم است.

رهبران جدید همچنین خواستار این بودند که تلاش لین بیائو برای ترور مائو و کودتای بی‌ثمر دی ایتات[1] را نیز به‌دسته چهار نسبت دهند هر چند که در این حوادث هریک از گروه‌ها اهداف خود را دنبال می‌نمود. این تاکتیک برای دستیابی به دو هدف طراحی شده بود. اول، تلاش برای حفظ حسن شهرت مائو و کم اهمیت جلوه دادن ارتباط نزدیک وی با تندروهای تحت محاکمه، دوم حمایت از هوا گائوفنگ به‌عنوان رهبر جدید حزب کمونیست. با توافقات به عمل آمده هرگونه مشارکت «هوا» با تندروها ـ به‌ویژه نقش او در سرکوبی تظاهرات تیان‌آن‌من ـ از گزارشها حذف شد.

رهبران رادیکال و افسران ارشد نظامی سابق سرانجام «به آزار رهبران کارآزموده حزب، توطئه برای قتل مائو و سازماندهی مخفی و برنامه‌ای جهت تمرد ارتش زیر نظر لین بیائو، متهم و محکوم شدند. جیانگ چینگ ـ همسر مائو و سه نفر دیگر از همدستانش در گروه مرکزی انقلاب فرهنگی به‌خاطر قتل هفتصد هزار نفر از مردم و نزدیک به سیصد و پنجاه هزار نفر از کسانی که اعدام شدند، همچنین آسیب‌دیدگان جسمی و روحی و تعداد بسیاری که خودکشی کرده بودند، محکوم شدند[2].

تمام متهمان به استثنای دو نفر، بین شانزده تا بیست سال به حبس محکوم شدند. جیانگ چینگ و جانگ چون چیائو با دو سال توقف، به اعدام محکوم شدند. در ژانویه ۱۹۸۳ دیوان عالی خلق دستور داد اگر جیانگ و چانگ در طول دوره دو ساله مجازات خود، به اندازه کافی پشیمانی از خود نشان دهند و بر عملکرد سابق خود اصرار نورزند، حکم اعدام آنان در سال ۱۹۸۳ اجرا نمی‌گردد[3].

به‌نظر می‌رسد که محاکمه رهبران رادیکال نه تنها در انکار انقلاب فرهنگی، بلکه

---

1. D'état
2. John King Fairbank, Merle Goldman. op.cit: p. 387
۳. جیانگ در مه ۱۹۹۱ هنگامی که در خانه‌اش محبوس بود، خودکشی نمود.

در ایجاد یک روند قضایی برای انجام مجازاتها نیز موفق بود. برگزاری دادگاه و محاکمه عوامل انقلاب فرهنگی برای رهبران عمل‌گرایی که خود قربانیان آن بودند، یک پیروزی بسیار بزرگ به‌شمار می‌رفت. هرچند که در نظر مخالفان داخل و خارج چین، این محاکمات فقط قسمت دیگری از نمایش سنتی اپرای بزرگ پکن به‌شمار می‌رفت.

دستگیری رادیکالها در ۱۹۷۶ راه را برای بازگشت دنگ شیائوپینگ که پیش از این دوبار تصفیه‌شدن را تجربه کرده بود، برای قدرت هموار ساخت. رفته‌رفته دنگ توانست از محافظه‌کاران افراطی حزب، پیشی بگیرد. در نهایت او در ماههای اولیه سال ۱۹۷۹ توانست کنگره حزب کمونیست را با حضور حامیان فعال خود تشکیل دهد، و برای کنترل کمیته مرکزی حزب و پولیتبورو انتخاب شود. اکنون دوره برای آغاز برنامه اصلاحات دنگ که تأثیرات بلندمدت و جهت‌گیری چین معاصر را مشخص می‌ساخت فراهم آمده بود. اصلاحات دنگ **انقلاب دوم چین**[1] نام گرفته است.

مائوئیسم و میراث رهبر فرهمند

فهم عملکرد مائو چه در زمان مبارزاتش برای کسب قدرت و چه زمانی که بر اریکه حکومت نشست، بی‌توجه به تفکرات او به سختی ممکن است. این نکته زمانی از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود که بدانیم بسیاری از تفکرات او نه در مارکسیسم که در فرهنگ چند هزار ساله چینی ریشه داشت. چنان‌که سرانجام نیز مفهوم *مارکسیسم با مشخصات چینی* در ادبیات سیاسی چین متولد شد و مورد پذیرش نخبگان این کشور قرار گرفت.

مائو نیز همانند لنین پس از کسب قدرت بر حسب شرایط جدید تغییرات بسیاری در حوزه فکری خود داد. در این راستا برخی از تفکرات دوران مبارزه خود را به کناری نهاد، در پاره‌ای تجدیدنظر و در حوزه‌هایی تعدیل و به برخی تا آخر عمر وفادار ماند. همچنین اندیشه‌های جدیدی نیز در دوران حاکمیت ارائه نمود.

یکی از مهمترین حوزه‌های فکری مائو که تا حد زیادی می‌تواند بیانگر سیر حوادث زندگی او را توضیح دهد **تئوری ادغام** اوست، که بیانگر ارتباط و تعامل با

1. China’s Second Revolution

دیگران است؛ این تئوری با این فرض پایه‌ای آغاز می‌شود که زندگی از تضادهای بی‌شماری تشکیل شده است، نظیر: زندگی و مرگ، خورشید و ماه، تاریکی و روشنایی، سفید و سیاه، فرد و اجتماع، کارگر و متخصص. تغییر به این علت رخ می‌دهد که یک جنبه یا یک طرف این تضاد جذب طرف دیگر شده و سعی می‌کند خود را به موقعیت آن برساند، و آن را اشغال کند. در چارچوب تئوری مارکسیست، مائو معتقد بود که همه درگیریها ناشی از درگیری بین طبقات اجتماعی است.

قبل از سوسیالیسم، رعایا ضد مالکان، سپس پرولتاریا در برابر سرمایه‌داری قیام می‌کند. این تئوری با عنوان **قانون پایداری تضاد** نیز شناخته می‌شود. همان‌طور که سایرین نیز به آن پرداخته‌اند. روشن است که در این نظریات مائو کاملاً تحت‌تأثیر تفکر سنتی تضاد، یا همان یین و یانگ بوده است. تفکری که بیان می‌کند تضاد و تغییر امری است معمول، در این راستا بسیاری بر این عقیده هستند که تئوری تضاد هسته مرکزی تفکرات مائو را تشکیل می‌دهد[1].

مائو بر این نظر بود تا زمانی که جامعه به سطح بالاتری از سوسیالیسم صعود ننموده، تضادها ادامه دارد. او در سال ۱۹۵۷ بیان نمود که هیچ کشور سوسیالیستی، از جمله چین و اتحاد جماهیر شوروی نمی‌تواند، با نادیده گرفتن نبرد طبقه‌ها، از تضادها عبور نماید و آن را پشت سر بگذارد. مائو در بیانیه‌ای با عنوان **مدیریت صحیح تضادها در بین مردم** بیان نمود: نبرد و درگیری بین طبقه‌ها برای زمان نامحدودی ادامه خواهد داشت. شاید به شکل نبرد بین دوستان و دشمنان نباشد، اما درگیری بین تفکر و رفتار سرمایه‌داری و پرولتاریایی وجود خواهد داشت. در سال ۱۹۵۷ مائو اعلام کرد که تضادهای گوناگونی وجود دارد تضادهای خصمانه که بین ما و دشمنانمان وجود دارد و تضادهای غیرخصمانه که بین کارگران یا بین خرده‌کشاورزان و کارگران یا بین اعضای حزب و توده بروز می‌کند. تضادهای غیرخصمانه معمولاً ناشی از تفاوتهای ایدئولوژیک و هنجارهای سیاسی است. تا زمانی که این دو نوع تضاد وجود دارند، می‌توان دو نوع راه‌حل متفاوت برای حل آنها ارائه نمود. برای تضادهای خصمانه، دیکتاتوری پرولتاریا می‌بایست عوامل مرتجع در جامعه را سرکوب نماید و در مواجهه با تضادهای

---

1. Chenshan Tian "Chenshan Tian" Chinese dialectics: from Yijing to Marxism "United state of America" Lexington books p3.

غیرخصمانه‌ای که بین مردم رخ می‌دهد، می‌بایست فرآیندی جهت بحث و نقد در نظر گرفته شود که موجب ارتقای سطح دانایی و هوشیاری و تصحیح تفکر و رفتار مردم شود. به واسطه همین فرآیند بحث و نقد است که جامعه به وحدت دست می‌یابد. عامل کلیدی بحث و انتقاد، پرولتاریایی‌نمودن رفتار و تفکر افراد فارغ از پیشینه اقتصادی آنها در گذشته می‌باشد. مائو برخی از تضادهای غیرخصمانه‌ای که مردم چین می‌بایست آن را حل می‌نمودند را بر می‌شمرد: تضاد بین صنایع سنگین و کشاورزی، تضاد بین اختیارات مرکزی یا محلی، تضاد بین شهر و روستا، تضاد بین اقلیت‌های مذهبی و سلسله‌های چین و هان، پذیرش پلورالیسم یا رادیکالیسم.

مائو بر این نکته تأکید می‌کند که: مرزهایی برای تعیین تضادها و راههایی برای بحث و حل این مباحث در درون حزب وجود دارد. بحث و مذاکرهٔ بین عقاید مختلف که همیشه در درون حزب صورت می‌گیرد، انعکاس‌دهنده تضاد بین طبقات قدیم و جدید در جامعه می‌باشد. چنانچه زمانی در درون حزب تضادی و یا بحثی ایدئولوژیک وجود نداشته باشد که اعضا آن را برطرف نمایند، عمر حزب به پایان رسیده است و دلیلی برای تداوم وجود ندارد. مباحثات بین حزبی، که تا سال ۱۹۳۰ گریبان‌گیر حزب بود، با مبارزات مصلحانه، برطرف شد؛ اما زمانی که تضاد در درون حزب موجب بروز شکاف عقاید جدی بین اعضای حزب پولیتبورو می‌گردد، تضاد می‌بایست با نوعی پیکار بزرگ و در سطح توده برطرف گردد.

از این منظر در نگاه مائو انقلاب فرهنگی هم به‌عنوان مبارزات مصلحانه و هم پیکار بزرگ برای حل تضاد و نبرد طبقاتی بین طبقات پرولتاریا و سرمایه‌داری به‌شمار می‌رفت؛ زیرا به نظر مارکس و مائو، شالوده اجتماعی سوسیالیستی بر پایهٔ تغییرات و تحولات در ساختار فرهنگ، رسوم، و عادات قرار گرفته است و در نهایت تضاد بین جمع‌گرایی پرولتاریایی با فردگرایی سرمایه‌داری را حذف کرده و از بین خواهد برد[1].

---

۱. بسیاری از غربی‌ها در مورد سودمندی تئوری مائو درباره تضاد بسیار مشکوک هستند و با آن به‌عنوان بخشی از سخنی دور از فهم برخورد می‌کنند. برای ذهن‌های تجزیه‌گر غربی درک این مطلب که چرا به‌طور مثال، کارگران و کارکنان کوره بلند (فلزکاری) خروجی بالای خود را به مطالعه دیالکتیک تضادها نسبت می‌دهند، بسیار دشوار است. کارگران و کارکنان در کوره‌های بلند نشسته‌اند و تجزیه و تحلیل کرده‌اند که چگونه روش معمول افزایش دمای کوره سبب افزایش خروجی نسبت به وضعیت حال

←

اعتقاد به تغییر و بحث مستمر که در نوشته‌های مائو بود به حکم تجربه و منطق، ما را به مفهوم پایندگی یا استمرار انقلاب هدایت می‌کند. چنانچه جامعه از تضادها پر شود، آنگاه آشوب و تغییر بی‌مورد موجب می‌شود که جامعه قادر به‌دستیابی به سطح بالاتری از آگاهی و فرهیختگی پرولتاریایی نشود. مشاجره مستمر طبقات برای خلق انسان نوین سوسیالیست اجتناب‌ناپذیر می‌شود و استمرار این وضعیت انقلاب را در پی خواهد داشت.

مائو تأکید می‌کند که مفهوم جاودانگی انقلاب وی، با نظر لئون تروتسکی[1] متفاوت می‌باشد؛ اعتقادی که به نظر می‌رسد خروشچف[2] به آن بی‌اعتنا بوده است. خروشچف

→

می‌شود. با تغییراتی که در میزان ورودی گاز احتراقی که به درون کوره وارد می‌شد قادر شدند تولید را از حد استاندارد بالاتر ببرند. این همان نکته‌ای است که تئوری تضاد به آن اشاره کرده و ادعا می‌نماید که به خرده کشاورزان و کارگران کمک می‌کند که «قدرت تجزیه و تحلیل» خود را توسعه و افزایش دهند. مثال دیگر در این خصوص می‌تواند کشاورزانی باشند که عادت به سیستم کدخدایی در روستاهای خود داشتند. معمولاً زمانی که مشکل یا اختلافی پیش می‌آید، کدخدایان آن را برطرف می‌نمودند. پس از تغییر و تحولات و حذف این افراد، کشاورزان با مطالعه تئوری تضاد و ارتقای دانش و توانایی خود در تجزیه و تحلیل امور، با اعتماد به نفس بیشتری قادر به حل مشکلات و تضادهای پیش‌روی خود شدند. در آخر، تئوری تضاد با تمرکز بر قانون اتحاد مخالفان، افراد مخالف را وادار به پذیرش نظر جمع می‌نمود تا اختلاف و درگیری برطرف شود. اسکورمان توضیح می‌دهد که چگونه یک موضوع در پولیتبورو مورد بحث قرار می‌گیرد، ابتدا دو نظر مخالف بیان می‌شود و در نهایت یک سری نظرات به‌عنوان اکثریت پذیرفته شده و باقی نظریات در اقلیت باقی می‌مانند. گرچه، قبل از آنکه تصمیم گرفته شود، به تعبیر اسکورمان، می‌بایست عقاید در برابر یکدیگر مورد مقایسه قرار گیرد و سپس تصمیم اتخاذ گردد.

۱. لئون داویدوویچ تروتسکی انقلابی بلشویک و متفکر مارکسیسم اهل روسیه بود. در اوایل تشکیل اتحاد شوروی، تروتسکی که چهره‌ای تأثیرگذار و بانفوذ به حساب می‌آمد به‌عنوان کمیسر خلق برای روابط خارجی انتخاب شد. پس از آن ارتش سرخ شوروی را بنیان گذاشت و خود به فرماندهی آن درآمد؛ وی همچنین یکی از اولین اعضای دفتر سیاسی بود. به‌خاطر کشمکش‌هایی که در دهۀ ۱۹۲۰ بر سر قدرت میان وی و استالین وجود داشت، تروتسکی از حزب کمونیست روسیه اخراج و از اتحاد شوروی تبعید شد. او در ۱۹۴۰ در مکزیک توسط عاملان ناشناس به قتل رسید. ایده‌های تروتسکی تشکیل‌دهندۀ پایه و اساس تئوری تروتسکیسم هستند.

۲. نیکیتا سرگیویچ خروشچف (۱۷ آوریل ۱۸۹۴ ـ ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۱) رهبر شوروی، بعد از استالین، و صدر حزب کمونیست از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۴ و در عین حال از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۴ نخست وزیر شوروی بود؛ او پس از رسیدن به رهبری حزب کمونیست در کنگرۀ این حزب سخنرانی کرد و جنایات دوران استالین را محکوم کرد.

در سال ۱۹۵۹ این دو مفهوم را با یکدیگر مقایسه کرده بود، و به مفهوم جاودانگی انقلاب مائو، برچسب آنارشیسم زده بود. البته باید به این نکته توجه داشت که تفاوت اساسی در این نکته بود که تروتسکی فقط به حرکت *از سطح دمکراتیک به انقلاب سوسیالیسم* پرداخته بود، در حالی که مائو به طبقه جداگانه‌ای از تغییر شکل تحولات اجتماعی پرداخته بود؛ اما محیط انقلابی باید برای حذف اثرات سرمایه‌داری تجهیز می‌شدند و به بازسازی ساختارها می‌پرداختند.

تفاوت دیگر این بود که تروتسکی و استالین اجازه ظهور طبقه جدیدی از تکنوکراتها را دادند تا زمینه ظهور اقتصاد نوین فراهم آید، در حالی‌که مائو معتقد بود که پایه اقتصاد نوین مورد نیاز باید طی تضاد و درگیری طبقات از ابتدا تا انتها تا زمانی که جامعه متحول شود، شکل گیرد. مائو بر این باور بود که سیاستمداران می‌بایست تا زمانی که نخبگان خط ایدئولوژی صحیح را درک می‌کنند، دستورات را صادر نمایند. تضادها می‌بایست از طریق مباحثات و مذاکرات مستمر حل شده و یا متحول شوند. او تأکید می‌نمود که می‌بایست بنیانهای قبلی وحدت را در هم بشکنیم، از مرحله تضاد و مناقشه عبور کنیم و دوباره به وحدتی بر پایه بنیانهای جدید برسیم. با توجه به این دورنما، انقلاب فرهنگی و انقلاب آموزشی سوسیالیستی هر دو مثالهای مهمی از تحول و انقلاب رعایا بودند. در قلب تئوری مائو، در خصوص انقلاب رعایا، این تفکر نهفته بود که اگر طبقه اقتصادی نوین شکل بگیرد، افراد و مؤسسات دچار تمایلات بورژوازی خواهند شد و آنگاه رنگ انقلاب تغییر می‌کند.

مائوئیسم و تفکرات چینی

«باد می‌وزد و تندر می‌غرد
پرچمها و درفشها به اهتزاز در می‌آیند،
در هر جایی که انسانها زندگی می‌کنند.
سی و هشت سال سپری گردید.
به‌سرعت یک چشم به هم زدن.
ما می‌توانیم ماه را در نهمین آسمان در آغوش بگیریم.
و ما می‌توانیم لاک پشت‌ها را در قعر پنج دریا به دام اندازیم.

ما در میان سرودها و آوازهای پیروزمندانه بازخواهیم گشت.
هیچ چیز در این دنیا دشوار نیست.
اگر شما شهامت صعود را داشته باشید.»[۱]

انتقال مارکسیسم به تفکر مائوئیسم در چین مدرن، بیانگر اجبار سنتهای چینی است. شواهد حاکی از آن است که چین معاصر هیچیک از عناصر اصلی کنفسیوسیسم التقاطی ارتدوکسی را متروک نگذاشته است. رهبران چین معاصر بسیاری از مشخصه‌هایی که از زمان «سلسله هان» بر چین مسلط بوده را حفظ کردند. ایدئولوژی حکومت بر کشوری که به همه مردم جایگاه سلسله مراتبی در جامعه می‌دهد، فهم ملت به‌عنوان یک خانواده، قانون اساسی به‌عنوان برنامه‌ای که بیشتر عملکردی همانند برات تشریفاتی دارد تا یک سند حقوقی، احترام پدر، فرزندی قائل شدن برای زمامداران به‌عنوان پدر و مادر مردم و در نتیجه احساس حکومت و قانون به‌عنوان یک تمرین شخصی، شاید همگی میراثی باشد از نخستین رهبر کاریزمای تاریخ معاصر این کشور که ریشه در فرهنگ و تاریخ چند هزار ساله چینی دارد.

بارزترین تغییری که مائو در مارکسیسم انجام داد، التزام به عقاید خاص و ویژگیهای مکانی بود؛[۲] دیالتیک مادی به انعکاس یین و یانگ و رابطه بین اصول اقتصاد

---

۱. این بخش دوم شعر مائو است که در سال ۱۹۶۵، یعنی زمانی که از جینگ انگ‌شان، کوههایی که باقی مانده نیروی شکست‌خورده در انقلابهای شهری در سال ۱۹۲۷ در آن جمع شده بودند تا او دوباره آنها را در غالب نیروهای چریکی سازماندهی کند، سرود.

۲. مارکس اشاره می‌کند که در جامعه فئودالی، این بورژوازی است که مترقی و انقلابی از دل آن جامعه بیرون آمد و دهقانان (سرف‌ها) نمی‌توانند نقش انقلابی را ایفا کنند، زیرا بنا بر اصل ماتریالیسم تاریخی که مارکس مبتکر آن می‌باشد. این اصل معتقد به تکامل مادی تاریخ و گذار جوامع از مراحل مختلف تاریخی است و هر نوع جهش از یک مرحله به مرحلهٔ دیگر بدون آمادگی نسبی نیروهای مادی جامعه و غیر از استثنائاتی که خود مارکس نام می‌برد (شیوه تولید آسیایی) رد می‌کند. تصور استقرار سوسیالیسم در جامعه فئودالی از منظر مارکسیسم ارتجاعی است، منابع تولید در جامعه بورژوایی برای رسیدن به سوسیالیسم باید پاسخگوی نیازهای طبقهٔ کارگر و کل افراد آن جامعه باشد و در کنار آن نیز آگاهی طبقاتی به‌عنوان یک ضرورت برای رسیدن به سوسیالیسم با پراتیک کمونیستی (انسان) بخش جدایی‌ناپذیر و شرط لازم برای رسیدن به سوسیالیسم می‌باشد. البته لازم به ذکر است که مارکس هیچگاه اشاره نمی‌کند که برای انجام انقلاب سوسیالیستی باید کشور کاملاً صنعتی باشد، بلکه منظور مارکس از گذار جوامع از مراحل مختلف تاریخی به معنای این نیست که جوامع باید از هر نظر صنعتی باشند، و مارکس هیچ‌گاه مرز دقیقی بین نظامها

←

و ساختار اجتماعی تعبیر شد. اگرچه از نظر سلسله مراتبی این نیروها به‌صورت مستقل و دیترمینیسم متقابل دیده می‌شد، قابلیت انعطاف نوع انسان و سیالیت طبیعت اجتماعی بسیار با استانداردهای مارکسیسم فاصله بسیاری گرفت، جایی که مارکس بر روی یکسانی خاستگاه طبیعی طبقه تأکید می‌کرد، مائو بر روی اهمیت تفاوتهایی که ناشی از روشهای زندگی است تأکید داشت و به تفکر که مجبور به ارزیابی هر هویت واقعی ویژه می‌باشد. مائو که برآمده از طبقه متوسط کشاورز چین بود، پس از مطالعات و مشاهدات خود شکل یک استاد غیر مستقیم، روش یین و یانگ را به خود گرفت.

همچنان که پیش از این ذکر شد، یین و یانگ عناصر کلیدی درک مفاهیم فلسفی چین هستند و در چارچوب این مفهوم است که مائو ضعف جنگجویان چریک را به‌عنوان منبع واقعی نیروی آنان می‌دید. چریکها در برابر نیروی توده ناتوان هستند و در حمله به نیروهای منظم شکست‌پذیر، اما از آنجا که ساختار کوچک گروهی دارند، قادر خواهند بود به‌طور سریع حرکت کنند و وارد عقبه آسیب‌پذیر شوند، جایی که نیروهای بزرگ‌تر توان عملیات ندارند. مائو در کتاب خود درباره جنگ چریکی می‌گوید: عملیات چریکی یک جنبه از جنگ همه‌جانبه است؛ که اگرچه به تنهایی قادر به حمله تعیین‌کننده به دشمن در چهار جهت نیست، اما منطقه تحت‌کنترل دشمن را کاهش می‌دهد و قدرت ملی چین را تقویت می‌کند.

در دو مقاله او تحت‌عنوان **پیروزی بزرگ ما در جنگ علیه مقاومت ایالات متحده**[1] **و کمک به کره و امپریالیست آمریکا یک ببر کاغذی است**[2] که در سالهای ۱۹۵۳و ۱۹۵۶ توسط وی نوشته شد می‌گوید: جمهوری خلق چین که کم‌تر از یک دهه گذشته تأسیس گردید و مسئله مدرنیزه یکی از مهمترین مسائل اولیه در چین متحد است. در متن جنگ کره جایی‌که ارتش فقیر آزادیبخش چین با ارتش نخبه و سربازان مجهز آمریکایی مواجه شد این سؤال مطرح شد که آیا مدرنیزاسیون یا ایدئولوژی نقش حیاتی

←

به شیوه خط‌کشی شده نگذاشته است، مارکس با اشاره به شیوه تولید در هر جامعه و بر شمردن بخشی از ویژگیهای هر کدام از شیوه‌های تولیدی در این جوامع آنها را از هم باز می‌شناسد. برای نمونه ویژگی نظام فئودالی سیستم ارباب ـ رعیتی است.

1. titled Our Great Victory in the War to Resist U.S

2. Aggression and Aid Korea and U.S Imperialism is a Paper Tiger

در روند مدرنیزاسیون بازی می‌کند. در این مقاله مائو بسیج سیاسی و توسعه منابع انسانی را به‌عنوان مایه حیاتی مدرنیزاسیون می‌بیند. او این بحث را مطرح می‌کند که حمایت عمومی علت اصلی پیشرفت چین علیه امپریالیست در طول جنگ کره بود. او می‌گوید: مادامی‌که ما به بسیج توده‌ها و پاسخگو به مردم باشیم، می‌دانیم که چگونه با دشمن خود مواجه شویم مائو بر این اعتقاد بود که چین از طریق موفقیتش در مدرن‌سازی مردمش وارد مرحله ملت مدرن شده است. ارتش خلقی قدرت خود را به اثبات رسانده است. ژاپنیها و گومینگ تانگ از خاک اصلی به بیرون رانده شده‌اند و همین‌طور تلاش امپریالیست آمریکا در کره شمالی عقیم ماند؛ در حقیقت بر اساس معیار بسیج سیاسی مائو چین بسیار بیش از ایالات متحده مدرن بود. آمریکا از نظر سیاسی بسیار ضعیف است، چرا که از توده‌ها جدا افتاده و آنها را استعمار می‌کند؛ اگرچه این کشور از نظر فناوری برتر است، اما در آزادسازی شور و شوق انقلابی ناکام افتاده و در نتیجه استفاده از توان واقعی مردمش شکست خورده است دولت این کشور از حمایت توده برخوردار نیست و مردم سیاست‌هایش را دوست ندارند؛ چرا که دولت آنها را استثمار می‌کند. به‌رغم عقب‌ماندگی سیاسی ایالات متحده بی‌شک این کشور از نظر فناوری یک ملت توسعه یافته است، چین در عوض هنوز به مرحله صنعتی شدن دست نیافته است، چیزی که در نظر مائو هدف مهمی بود. بنابراین اصرار داشت که درحال حاضر تأکید باید بر روی ایحاد صنایع سنگین قرار گیرد. چیزی که از آن به‌عنوان **پیروزی بزرگ ما** یاد می‌کرد.

به هر حال مائو دستیابی به صنعت و فناوری را به‌عنوان دومین اقدام مهم بسیج ایدئولوژیک در دستیابی به حمایت عمومی می‌دید. مائو عقایدی را که پیش از این توسط سون‌یات‌سن طرح شده بود توسعه داد. اگرچه وقتی ادعا می‌کرد که توانایی فنی یک وجه کوچک از مدرنیته است و معیاری پر اهمیت نیست و حتی بدون بلوغ صنعتی چین توانست پیشرفت امپریالیست را در کره متوقف کند و تمام قدرت تکنولوژیک نظامی ایالات متحده نتوانست جلوی ارتش چین را که از ایدئولوژی سوسیالیستی استنشاق می‌کرد، بگیرد.

سون‌یات‌سن بر این اعتقاد بود که یک جنبه ژرف از مدرنیته اروپا در فناوری و موفقیت‌های فنی ملت اروپا نهفته نیست، بلکه ناشی از این واقعیت است که آنها

به توسعه خوشامد می‌گویند و به‌دنبال آن هستند که از منابع به‌طور کامل استفاده کنند. سون احساس می‌کرد که منابع انسانی به‌ویژه در جهان غرب تشویق می‌شوند که پتانسیل‌های عظیم خود را بشناسند او می‌گوید: ملت ما در حالی که به منابع انسانی توجه نمی‌کنند فقط به‌دنبال کشتی و سلاح هستند که این امر، یعنی بی توجهی به اساس و پایه... در دو کتاب پیش گفته مائو صمیمانه موافقت خود را با سون در خصوص برتری منابع انسانی بر فناوری بیان می‌کند؛ اما بر این نظر است که سون کاپیتالیسم ملتهای غربی را به‌عنوان مدرنیسم می‌بیند در حالی که او آن را به‌عنوان عقب‌ماندگی در نظر می‌گیرد. سون به‌خاطر عدم احترام به پتانسیل‌های انسانی در نزد چینی‌ها متأسف است در حالی که مائو بسیج توده‌ای مردم چین را افتخار می‌داند. به هرحال به‌رغم تفاوتهای نظری این دو، ـ سون و مائو ـ آنها با این موضوع که پتانسیل‌های انسانی اساسی‌ترین منبع ملی و توسعه این پتانسیل‌ها کلید مدرن شدن هستند، موافقند.

سون یات‌سن متقاعد شده بود که چین باید منابع انسانی خود را جمع‌آوری نماید، و قبل از آنکه به‌دنبال فناوری پیشرفته باشد باید به سوی مدرنیزاسیون گام بردارد. مائو نیز مدرن‌سازی سیاسی و توسعه منابع انسانی را به‌عنوان مدرنیزاسیون حیاتی می‌دید. از نظر مائو چین در سال ۱۹۵۳ موقعیت یک ملت مدرن را از طریق موفقیتش در بسیج مردم به‌دست آورده بود.

خط توده

در قلب فلسفه سیاسی مائو این مفهوم نهفته بود: **از توده، به توده** که به‌طور معمول با عنوان **خط توده**[1] شناخته می‌شود. به عبارت بهتر واژه خط توده بر این نکته تأکید دارد که سیاستهای حزب کمونیست زمانی مناسب است که ایده آن سیاست کاملاً از متن توده برخاسته باشد. اجرای یک سیاست، فارغ از اینکه سیاست خوبی است یا خیر، بسته به اقبال و حمایت مردم دارد. مفهوم خط توده آن است که سیاستهای اتخاذ شده از حمایت معنوی لایه‌های مختلف توده مردم برخوردار باشد[2]. بر این اساس

1. Mass Line
2. Dick Wilson "Mao Tse-tung in the scales of history:a preliminary assessment" Cambridge university press .New York1977

در مرحله اول، کادر حزب نظرات نامنظم و غیرمستقیم توده را دریافت می‌کنند؛ در مرحله دوم نیروهای حزب ـ کادر ـ نظرات واصله را به‌صورت نظراتی سیستماتیک و تلخیص شده در گزارشهای خود وارد می‌کنند. در مرحله سوم نظرات منظم شده مردم توسط رده‌های بالاتر جذب، بررسی و تصویب گردیده و به مردم بازگردانیده می‌شود. در طی این مرحله، آموزشها و تبلیغات سیاسی لازم توسط کادر حزب به مردم ارائه می‌گردد، تا ضمن توصیف ایده، صحت آن را آزمایش نمایند؛ و در نهایت زمانی که مردم ایده را به‌عنوان خواست خود قبول کردند، آن ایده عملی می‌شود. به نظر مائو، این مرحله انتهای کار نیست، بلکه در حین اجرای ایده، این فرآیند باید بارها تکرار گردد؛ یرا در هر بار این ایده‌ها با موفقیت بیشتری ظهور پیدا می‌کنند و بیش از پیش حیاتی و معنادار می‌شوند.

مفهوم خط توده، در طی سالهای ۱۹۳۰ و در زمان جیانکسی و نظام شورایی شکل گرفت و به‌عنوان یک روش کارا برای تأمین حمایت توده مردم به‌کار رفت. ابزار خط توده محیطی را فراهم می‌آورد که رهبران و توده مردم در کنار هم طی یک فرآیند یادگیری، از یکدیگر یاد گرفته و همدیگر را حمایت می‌کنند. این امر موجب فراهم آمدن فضایی جهت دیالوگ و گفتگو بین رهبران و پیروان فراهم می‌نماید. در طول مراحل متفاوت فرآیند خط توده، مردم فرصت همکاری در فرآیند تصمیم‌گیری را به‌دست می‌آورند و رهبران فرصت کسب حمایت و همراهی مردم جهت انجام و اجرای سیاستهای مصوب را پیدا می‌کنند. البته در نظر مائو خط توده به این مفهوم نبود که توده هرکاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد. تظاهرات و پوسترهای ارتش سرخ مهمترین ابزار خط توده در زمان انقلاب فرهنگی به‌شمار می‌رفتند. همان‌طور که در فصل آینده بررسی خواهیم کرد، طی انقلاب فرهنگی، هنگامی که درگیری بین دسته‌های مختلف گارد سرخ به هرج و مرج رسید، مائو هیچ تردیدی به خود راه نداد که به ارتش دستور دهد تا شرایط را به حالت تمرکز *دمکراتیک* لنینی برگرداند. بر این اساس برخی محققان معتقدند مائو به‌عنوان کسی که مخالف قانون بی‌قید و بند توده بود، رادیکالهای شانگهای را از سازماندهی گروه‌های مردمی بدون رهبر منع نمود. در زمان این محدودیتها، مفهوم خط توده ابزاری کنترلی در دست طبقه نخبگان بروکراتیک و عوامل آنها برای حکمرانی بر توده بی‌قید و بند، توسط حزب و عوامل سیاسی بود.

خط توده به‌عنوان وجه تشابه و نقطه اشتراک تئوری مائو با عوام‌گرایی ـ پوپولیسم ـ تلقی می‌شود. ریشه این مفهوم به این نکته برمی‌گردد که مردم ساده ـ رعایا و کارگران ـ دارای عقل و دانش می‌باشند.

عقیده مائو در خصوص سنت عقلایی اراده‌گرایی نیز با مفهوم خط توده نزدیکی و قرابت داشت، به این مفهوم که عزم و اراده ملت سرانجام محقق می‌شود و کلیه موانع و سدها را برای ایجاد دنیایی بهتر درهم خواهد شکست. به عقیده مائو باور به چنین انسانی ـ با اراده، سخت‌کوش، و خوداتکا ـ می‌بایست در ذهن مردم فقیر و ناتوان چین جا بیفتد.

مائوئیسم، پس از مائو

با وجودی که سالها از مرگ مائو می‌گذرد، مردم چین مائو را همچنان به‌عنوان بنیان‌گذار و رهبر جمهوری خلق چین می‌شناسند. اندیشه و تئوریهای مائو همچنان به‌عنوان یک ایدئولوژی محوری در حزب کمونیست چین مورد توجه قرار دارد. از مائو به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین و مهمترین شخصیت‌های سیاسی دنیا در قرن بیستم نام برده می‌شود و عده‌ای در چین و حتی سایر کشورها، همچنان پیرو اندیشه‌های او[1] هستند.

مائو در طول حیاتش تمامی توجه خود را معطوف درون چین برای کامل کردن انقلاب ـ از طریق جنگ نظامی به‌وسیله دور انداختن علایق خارجی و احیای مرزهای از دست رفته و تمرکز کنترل امور در دست خود و گروه کوچکی از رهبران مورد اعتمادش ـ نمود. او از ارتش آزادیبخش خلق به‌عنوان منبع قدرت استفاده نمود و آن را به‌صورت یک نهاد با فناوری پایین درانداخت و بیشتر بر روی جنگ همه جانبه تمرکز نمود، او از ارتش برای سرکوب شورشها، حفظ مرزهای قاره‌ای و بازپس‌گیری مرزهایی که از دست رفته بودند، در مکان و زمانی که مناسب بود سود برد.

به عقیده مائو **انقلاب همانند یک‌جفت صندل حصیری می‌ماند که الگوی تعریف شده‌ای ندارد؛ اما شکل‌خود را در زمان ساخت پیدا می‌کند.** به واقع مائو نیز

---

۱. این افراد به مائوئیست معروف می‌باشند.

صندل انقلاب چین را ناتمام به جا گذاشت، ولی صندلهای نیمه بافته او در نسلهای بعدی شکل خود را یافت و بی‌شک برای مدت زیادی هنوز می‌توان ردپای مائو را در عرصه‌های مختلف جامعه چین مشاهده نمود. چنان‌که اینک هم رویکرد پوپولیستی مائو، به مفهومی که در خط توده[1] توضیح داده شد، از سوی نخبگان چین مورد استفاده قرار می‌گیرد. دیدگاهی که معتقد بود خرده کشاورزان و کارگران نیمه باسواد ـ توده ـ می‌توانند منبع ایده و الهام برای رهبران باشند.

با وجود آثار نامطلوب «جهش بزرگ» و «انقلاب فرهنگی»، عقاید مائو درباره رابطه بین رهبران و مردم تحت فرمان هنوز در چین کاربرد دارد؛ همچنین می‌توان علاوه بر سردر ورودی شهر ممنوعه در میدان تیان‌آن‌من، تصاویر مائو را روی اسکناس‌های رایج و در جای‌جای چین یافت. شاید این تصاویر تداعی‌کننده نوعی ناستالوژی برای برخی از مردم چین، به‌منظور برگشت به امنیت شغلی و عدم تورم تحت اجرای سیاست **کاسه آهنین برنج** باشد که در زمان مائو اعمال می‌شد و اکنون تحت‌تأثیر تغییرات اقتصادی از بین رفته است.

در حقیقت مائو توانست مقدمات تحول و تغییر یک کشور فقیر جهان سومی را به یکی از مهمترین کشورهای دنیا در عرصه سیاست و اقتصاد فراهم نماید. هر چند که مدرن‌سازی او به قیمت جان بسیاری و هزینه‌های گزاف تمام شد، اما حتی امروز نیز اگرچه غالب تحلیل‌گران انقلاب فرهنگی و تبعات ناشی از آن را به‌عنوان بخش تاریک ایدئولوژی و دکترین مائو تعبیر می‌کنند، ولی در مورد جایگاه مائو به‌عنوان رهبر جریان نوساز در چین تقریباً اتفاق نظر وجود دارد.

با توجه به مباحث گفته شده حال این سؤال مطرح می‌شود که پس از درگذشت رهبر فرهمند، اندیشه‌های او در برابر خواست رهبران سیاسی برای ایجاد تغییر و اصلاحات اقتصادی و سیاسی چه سرنوشتی یافت؟ جالب آن است که از جمله نخستین اقدامات نخبگان عمل‌گرا ـ پس از مائو ـ آن بود که تلاش بسیاری نمودند تا این اسطوره را که مائو خود به تنهایی خالق و آفرینشگر اندیشه‌هایش بوده است را از اذهان مردم پاک کنند.

---

۱. مردم‌گرایی

پس از یک مناظره طولانی در سومین جلسه از یازدهمین نشست کمیته مرکزی در دسامبر ۱۹۷۸ رهبران جدید چین اظهار نمودند که اکنون زمان آن رسیده است که مردم ذهن خود را آزاد کرده و خود را وقف یادگیری شرایط، مفروضات و سؤالات جدید نمایند و این اصل را همواره مدنظر داشته باشند که حقیقت را از میان وقایع جستجو نمایند. اگرچه از مائو به‌عنوان رهبری برجسته در کمیته مرکزی حزب ستایش شد، اما بر این امر تأکید شد که ستایش از او به معنای آن نیست که مائو هرگز دچار خطا نشده است، یک *مارکسیست معتقد نیست که یک رهبر انقلابی فارغ از هرگونه خطا و کاستی می‌باشد.* در حقیقت این بیان حزب و زمامداران جدید چین آغاز جریانی بود که تلاش می‌کرد تا اسطوره خطاناپذیری مائو را که طی سالیان متمادی توسط تندروها ساخته و پرداخته شده بود، در هم بشکنند.

در این راستا، در سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۷۹ درپکن امکان آن به‌وجود آمد تا بتوان در اعلامیه‌های دیواری مشاهده کرد، که حزب کمونیست به اشتباه بودن واقعه میدان تیان‌آن‌من در آوریل ۱۹۷۶ اعتراف کرده و نتایج بررسی مجدد خود را در خصوص وقایع انقلاب فرهنگی به نظاره عموم گذاشته است. در پی این تحولات در اول جولای ۱۹۷۸، در پنجاه و هشتمین سالگرد تشکیل حزب کمونیست چین، تلویزیون دولتی متنی از مائو متعلق به سال ۱۹۶۲ منتشر نمود که طی آن برای هفت هزار نیروی حزب در یک کنفرانس صحبت کرده بود. مائو در این سخنرانی اعتراف نموده بود که اشتباهات مهم و بزرگی داشته است و باید بدفرجامی برنامه‌های «*جهش بزرگ*» مورد انتقاد قرار گیرد. مائو صادقانه اعتراف نمود که اطلاعات کمی در خصوص ساختارهای اقتصادی یا صنعت و تجارت دارد؛ مائو تأکید نمود که برخی از سیاست‌های برنامه جهش بزرگ به‌خاطر اشتباهات او مشکلات بسیاری را در پی داشته است و او مسئولیت این اشتباهات را می‌پذیرد.

ارزیابی نهایی کمیته مرکزی حزب در خصوص مائو در جلسه ژوئن سال ۱۹۸۱ ارائه گردید. مستندات شامل مناظرات و مباحث دقیقی پیرامون نقش مائو در حزب بودند. گزارش توسط رهبران عمل‌گرا تحت‌نظر دنگ شیائوپینگ تهیه شده بود. دنگ اظهار داشت: هفتاد درصد تفکرات و تصمیمات مائو صحیح و سی‌درصد نادرست بوده‌اند. دنگ همچنین بیان نمود: مائو، یک یا دو سال قبل از مرگ، اشتباهات خود

در خصوص انقلاب فرهنگی را پذیرفت؛ زیرا به موجب آن بسیاری از اعضای باسابقه حزب تصفیه و پاکسازی شدند و در واقع انقلاب فرهنگی موجب یک جنگ داخلی در کل کشور گردید. دنگ رفتار پدرسالارانه را یکی از کاستی‌های اصلی مائو دانست. از نظر دنگ، مائو روش کاری ناسالمی داشت و مانند یک پدرسالار رفتار می‌کرد و هرگز نمی‌خواست به نظر دیگران گوش دهد؛ فارغ از آنکه چقدر صحیح می‌گفتند. در کنار این رفتار، با توجه به موفقیت‌های سابق خود، دچار خودبینی شد که این امر وی را به سمت تفکرات فوق چپ‌گرایانه در سالهای آخر عمرش سوق داد و او را تبدیل به فردی گستاخ و خودبین نمود. از نظر دنگ، کار مائو، در انتخاب لین بیائو به‌عنوان جانشین خود، نشان دهنده رسوبات فئودالی وی بود؛ چرا که او فکر می‌کرد می‌تواند مانند امپراتور میراث خود را به جانشینانش واگذار کند. از این منظر رهبران جدید، به‌ویژگیهای شخصیتی مائو توجه نمودند و او را به‌خاطر ترویج کیش شخصیت‌پرستی مورد سرزنش قرار دادند. چنان‌که در تبلیغات مائو سعی شد او را به‌عنوان فردی نیمه خدا و تفکراتش را نامحدود و بدون مرز نشان دهند. ارزیابی حزب نشان داد، که مائو خود را از توده و حزب جدا کرده بود، او به‌ویژه در اواخر عمر مستبدانه رفتار می‌نمود و خود را بالاتر از کمیته مرکزی حزب می‌دانست بنابراین او دمکراسی را زیرپا گذاشته بود.

البته رهبران عمل‌گرای جدید به جد می‌کوشیدند تا بین مائو به‌عنوان یک رهبر و مائو به‌عنوان یک متفکر و ایدئولوگ تفاوت بگذارند. دنگ به‌طور مرتب بر این نکته تأکید می‌کرد که عقاید مائو برای انقلاب کمونیستی چین فراموش‌شدنی نیست و مردم چین همواره یاد و خاطره او را زنده نگاه خواهند داشت. در مستندات حزب از تفکرات مائو به‌عنوان **تئوری صحیح** و **بدنه و اساس و اصول صحیح و تجربیات عملی** یاد می‌شد؛ به عبارت دیگر، قصد آن بود که بر این نکته تأکید شود که نباید آثار رهبری و راهنمایی این تفکرات برای انقلاب چین به این دلیل که مائو زدونگ در سالهای آخر رهبری خود دچار خطا و اشتباهاتی شده بود، نادیده گرفته شود.

شاید یکی از مهمترین دلایلی که آنان در جهت تمایز این دو وجه مائو می‌کوشیدند این بود که از تشدید اختلاف بین ارتش و حزب کاسته شود. در واقع برای ارتش دشوار بود که پس از سالها هواخواهی از ایدئولوژی مائو، اکنون از رهبری وی

عیب‌جویی شود و آن را نادرست بخوانند. بر همین اساس حزب نیز قصد نداشت که مائو را به‌طور کلی ـ آنگونه که خروشچف در سال ۱۹۵۶ در خصوص استالین عمل نمود، کاملاً زیر سؤال ببرد.

نظریه‌پردازان چینی از این فکر طرفداری می‌کردند که تحت‌هیچ شرایطی نباید اشتباهات رهبری را با سیستم ایدئولوژیک روشنفکرانه‌ای که بعد از وی شکل گرفت اشتباه کرد. به عبارت دیگر، تفکرات صحیح مائو، چین را در برهه‌ای خطرناک رهبری کرد و نتایج عالی و دستاوردهای فوق‌العاده‌ای برای آن به‌دست آورد. در طی مناظره‌ای که بین رهبران ارشد صورت گرفت، مارشال یه[1] تأکید نمود که: «ما می‌توانیم کلیه تفکرات مائو زدونگ را نفی کنیم، اما اگر حزب پایه تئوریک و ایدئولوژیک خود را از دست بدهد، چین به موقعیت و وضعیت قبل از سالهای ۱۹۴۹ برمی‌گردد.»

در مجموع، گزارش ارزیابی حزب برای مائو پنج اشتباه اصلی سیاسی در سالهای پایانی زندگیش برشمرد.

نخست عملیات تصفیه راست‌گرایان در سال ۱۹۵۷ ـ که پس از جنبش **شکوفایی صد شکوفه**[2] شروع شد ـ را یک اشتباه کامل دانست، چرا که طی آن به‌جای نقد مشتی بورژوای راست‌گرا دامنه برخورد چنان بسط یافت که عاقبت بخش قابل توجهی از مردم را در خود غرق کرد. دوم آنکه به روشنفکران به ناروا برچسب راستگرایی زده شد و آنان تصفیه و پاکسازی شدند. البته برخی از رهبران کنونی چین معتقدند که تنها مائو مسئول تصفیه وسیع و گسترده روشنفکران نبوده است، بلکه رهبران ارشد حزب نیز در این تصمیم بیمارگونه و غلط شریک هستند. سوم، مائو مسئول اشتباهات سال ۱۹۵۸ شناخته شد، که طی آن برنامه‌های *مزرعه اشتراکی* و *جهش بزرگ به جلو* به اجرا درآمد. او مسئول اشتباهات چپ‌گرایان در ترویج اهداف بسیار بزرگ و صدور تصمیمات مستبدانه بود. در این ارتباط ارزیابی حزب نشان داد که مائو با طرح جهش بزرگ به جلو، برنامه مزرعه اشتراکی و... بدون تحقیق، مطالعه و تجربه لازم از حدود اختیارات خود تجاوز نموده است. از این روی او به‌خاطر خودبینی و کوته‌نظری و تلاش برای رسیدن به نتایج فوری مورد انتقاد قرار گرفت. چهارم آنکه مائو بر هشتمین کمیته مرکزی حزب

1. Marshal Ye
2. Hundred flowers Biam

در سال ۱۹۵۹ فشار وارد آورد تا عملیاتی شرورانه و نادرست را برای بی‌اعتبارسازی و بدنام‌سازی برخی از رهبران و بزرگان پیشگام حزب نظیر مارشال پانگ دهوئی ـ وزیر دفاع اسبق ـ ترتیب دهد. چرا که این افراد با نظر مائو درخصوص سیاست جهش بزرگ به جلو مخالف بودند.

از دید حزب کمونیست چین، مائو با راه‌اندازی و درگیری بین رهبران ارشد حزب به‌شدت دمکراسی درون حزبی را تخریب نمود. او همچنین بابت گسترش سیاست نادرست نبرد طبقات و به‌کاربردن نادرست تئوری تضاد[1] در یک عملیات بزرگ دیگر تحت‌عنوان **جنبش آموزش سوسیالیستی**[2] در سال ۱۹۶۳ مقصر شناخته شد. مائو به‌علت پافشاری بر این نکته که برخورد و تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا تضاد اصلی بوده و بورژوازی تحت اجرای سوسیالیست به حیات خود ادامه خواهد داد، مقصر شناخته شد. پنجمین و بزرگترین اشتباه مائو نیز انقلاب فرهنگی اعلام شد.

تلاش حزب بعد از مائو آن بود که از متهم شدن به القابی همچون *زمینه‌ساز سرمایه‌داری*[3] در نزد مردم تا حد امکان جلوگیری کند، سپس تفسیر مجددی درخصوص جنگ طبقاتی ارائه دهد. در این راستا حزب با بیان این مطلب که مباحثات طبقاتی و نزاع بین طبقات رقیب زمانی که ملاکان زمین و روستاییان ثروتمند در دهه ۱۹۵۰ در چین حذف و از بین رفت تلاش نمودند تفسیری دگرگون از دیدگاه مائو درخصوص تضاد ارائه دهند. ارزیابی سال ۱۹۸۱ حزب بر این نکته اشاره نمود که مائو، خود دچار تناقض‌گویی بوده است. حزب اعلام کرد که انقلاب فرهنگی نه مطابق با مارکسیسم ـ لنینیسم بوده و نه واقعیات چین. مدارک و اسناد سال ۱۹۸۱حزب اظهار می‌کند که نبرد طبقات بعد از اینکه طبقات مختلف در جامعه سوسیالیستی توسط افراد برجسته از بین رفت، ادامه نخواهد یافت. چنانچه اگر در آینده نیز نبردی بین طبقات رخ دهد، از لحاظ مقیاس، اهداف، و شیوه‌هایش، کاملاً متفاوت خواهد بود، نبرد طبقات در مقیاس وسیع، مشابه انقلاب فرهنگی، که شامل فشار یک طبقه بر طبقه دیگر بود، هرگز قابل تحمل

---

1. Contradiction

۲. جنبش آموزش سوسیالیستی در سال ۱۹۶۳، بر آن دسته از رهبران حزب که راه سرمایه‌داری را در پیش گرفته بودند، تمرکز نموده بود.

3. Capitalist Roader

نخواهد بود. از نظر نخبگان پس از مائو **جنبش توده توفانی**[1] دیگر روش مناسبی برای به‌کارگیری نخواهد بود. در عوض، آنان رویه‌های قانونی در قانون اساسی حکومت و قوانین حزبی به‌عنوان روشی شایسته برای اداره انواع تناقضات موجود در جامعه تجویز می‌کردند. بنابراین، از این منظر تئوری تضاد نه‌تنها به علت اشتباه بودن، بلکه به سبب مقابله با مارکسیسم ـ لنینیسم و شرایط چین نیز می‌باید متروک می‌شد.

حزب معترف شد که ایده انقلاب فرهنگی نه تنها نادرست بوده است، بلکه با عقاید خود مائو درخصوص روابط بین طبقاتی موجود در چین نیز تناقض دارد. بسیاری از چیزهایی که انقلاب فرهنگی تقبیح نمود، در واقع جزیی از اصول مارکسیست و سوسیالیست به‌شمار می‌روند. دنگ در این ارتباط اظهار داشت: قضاوتهای نادرستی از واقعیتهای جامعه چین صورت گرفته است. از نظر او بزرگترین اشتباه مائو در طی انقلاب فرهنگی حمله وی به رهبران حزب بود که سابقه طولانی در خدمت به حزب داشتند و از تجربیات زیادی برخوردار بودند. در این راستا همچنان‌که ذکر شد، کمیته مرکزی حزب از رهبران برجسته‌ای که در سال ۱۹۵۹ در خلال انقلاب فرهنگی به علت مخالفت با نظرات مائو پاکسازی شده بودند اعاده حیثیت نمود.

از نظر حزب عملیات بزرگ تصفیه سال ۱۹۶۳ که تصفیه تعداد زیادی از اعضای حزب را در پی داشت، چین را یکبار دیگر در آستانه هرج و مرج و ناآرامی قرار داد. مطابق ارزیابی حزب پنجمین و فاحش‌ترین خطای مائو همان انقلاب فرهنگی بود. رهبران پس از او این اقدام مائو را تحت عنوان تفکرات فوق چپ‌گرایانه درخصوص نبرد طبقات و انقلاب مستمر سرزنش نمودند.

در بعد فکری و ایدئولوژیک بررسیهای حزب نشان داد که اندیشه‌ها و تفکرات مائو مرور و خلاصه‌ای از تجربیاتی بود که در طی انقلاب چین به‌دست آمده بود، به‌عبارت دیگر، محصولی از خرد جمعی بود و بسیاری از رهبران حزب در فرموله کردن و باروری اندیشه‌های مائو زدونگ نقش داشتند؛ در پایان ارزیابی، حزب به این نتیجه رسید که اندیشه‌های مائو باید به‌عنوان راهنمای انقلاب چین ادامه یابد و نباید صرفاً به این دلیل که مائو در سالهای آخر عمر خود مرتکب اشتباهاتی شده است کنار گذاشته شود.

---

1. Tempestuous Mass Movement

بخش پنجم

چین امروز

فصل نهم

اصلاحات و اصلاح‌طلبان

مقدمه

با مرگ مائو و برکناری گروه چهارنفره دنگ شیائوپینگ، که پیش از این به‌خاطر افکار اصلاح‌طلبانه‌اش از حزب کمونیست کنار گذاشته شده بود، در رأس هرم قدرت قرار گرفت، هر چند که به‌طور رسمی مقام دبیرکلی حزب کمونیست و یا ریاست جمهوری را نپذیرفت؛ اما اندک اندک توانست تمام ارکان قدرت را در زیر دستان خود متمرکز کند و اندیشه‌های خود را به مرحله اجرا درآورد.

نزدیکی فکری دنگ شیائوپینگ و چوئن‌لای موجب همکاری و حمایت این دو از یکدیگر در درون حزب شد. هر چند که این امر حساسیت بالای تندروهای حزبی را در پی داشت، با این همه آنان موفق شدند تا شیوه متعادل و عقلانی خود را به‌طور رسمی برای مدرن‌سازی بخشهای مختلف اقتصادی در دهمین کنگره ملی خلق در آگوست ۱۹۷۳ به تصویب برسانند.[۱]

---

۱. کنگره دهم از تاریخ بیست و چهارم لغایت بیست و هشتم آگوست ۱۹۷۳ در شهر پکن برگزار شد. در کنگره دهم ۱۲۴۹ نماینده از بیست و هشت میلیون عضو حزب کمونیست شرکت کرده بودند. کنگره دهم درحالی شروع به‌کار کرد که گروه مخالف به رهبری لین بیائو از بین رفته بود. کلیه اعضای کمیته مرکزی اقدام لین و گروه وی را محکوم کردند، همچنین کلیه مجازاتها و اقدامات مورد نظر کمیته مرکزی در قبال گروه فوق مورد تأیید کمیته مرکزی قرار گرفت. چوئن‌لای گزارش سیاسی را تقدیم کنگره کرد و وانگ خونگ ون در مورد اصلاح قانون اساسی حزب گزارش داد. بعد از کنگره دهم بود که گروه ←

در اوایل دهه ۱۹۷۰ این دو برای تعدیل و کنترلهای دولتی در زمینه اقتصاد و بازکردن درهای کشور به روی دنیای خارج با جدیت اقدام کردند. آنها عقیده داشتند که چین باید به‌منظور بالابردن نرخ رشد صنعتی خود سرمایه خارجی و فناوری پیشرفته غربی را به کشور وارد کند، و بهای واردات و فناوری می‌تواند از طریق افزایش صادرات و منسوجات و توسعه فناوری جدید و تولید کالاهای مصرفی قابل صدور با بهره‌گیری از صنایع و نیروی کار ارزان‌قیمت پرداخت گردد.

در آن زمان دنگ عضو کمیته مرکزی حزب بود، اما هنوز در ورود به دفتر سیاسی حزب ناکام مانده بود. تشکیل نیروهای شبه نظامی در شهرهای بزرگی نظیر شانگهای و بخشهای شمال شرقی چین توسط گروه چهار نفره به‌منظور مقابله با تجدیدنظرطلبی و بروز گرایشهای کاپیتالیستی یکی از موانع اصلی عملیاتی شدن تفکرات دنگ و چوئن‌لای بود. با این همه در ژانویه سال ۱۹۷۵ چوئن‌لای در مراسم افتتاحیه چهارمین کنگره ملی خلق چین برنامه‌های چهارگانه خود تحت‌عنوان *مدرن‌سازی برای چهاربخش کشاورزی، صنعت، دفاع ملی و علوم و فناوری* را ارائه نمود.

این طرح در یازدهمین کنگره ملی حزب در آگوست ۱۹۷۷ به تأیید حزب رسید. شایان ذکر است، پیش از این با برگزیده شدن دنگ شیائو پینگ به‌عنوان معاون رئیس کنگره ملی حزب و عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین موفقیت اصلاح‌طلبان تا حد زیادی در هرم قدرت بهبود یافته بود و گروه دو نفره دنگ و چوئن‌لای از آزادی عمل بیشتری برخوردار شده بود[1]، اما با درگذشت سه تن از مقامات بلندپایه حزب به‌ویژه مرگ چوئن‌لای در ژانویه ۱۹۷۷ توازن قدرت به نفع تندروها دگرگون شد و به‌دنبال این حوادث وقوع زلزله در استان خویی و مرگ مائو، در میان مردم این باور را شایع کرد که *فرمان آسمانی*[2] از حزب حاکم بازپس گرفته شده است.

باید به این نکته توجه کرد، اگرچه مائو در اواخر عمر نقش چندانی در اداره کشور

→

چهارنفره عملاً در دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب تشکیل شد. آنها توانستند قدرت زیادی به‌دست آورند. در مجموع، در کنگره دهم، صد و نود و پنج نفر به‌عنوان عضو اصلی و صد و بیست و چهار نفر به‌عنوان عضو علی‌البدل کمیته مرکزی انتخاب شدند.

1. http://www.spartacus.schoolnet.co.uk/CHINAcultural.htm

2. mandate of heaven

نداشت، اما تا آخرین روزهای عمر، توانست اقتدار خود را در عرصه سیاسی کشور حفظ نماید؛ به‌طوری که فرمان او سریعاً مورد تأیید دفتر سیاسی کمیته مرکزی قرار می‌گرفت، و به اجرا گذاشته می‌شد.

اصلاح‌طلبان در رأس قدرت

با مرگ مائو دامنه اختلاف بین دو جناح حزب بالا گرفت. اگرچه در ابتدا گروه چهار نفره تا حد زیادی توانستند خلأ ناشی از درگذشت رهبر فرهمند را پر کرده و دنگ و اصلاح‌طلبان را مجدداً به عقب برانند، به گونه‌ای که در آوریل ۱۹۷۶ دنگ را مجدداً از تمامی پست‌ها و مسئولیتهای دولتی خود کنار بگذارند، اما شدت گرفتن اعتراضات مردم در نتیجه شرایط بد اقتصادی ـ اجتماعی و اجتناب‌ناپذیر شدن تغییرات بار دیگر توجه مقامات حزبی را به سوی دنگ جلب نمود و به ترتیبی که گذشت باند چهارنفره و گروه‌های تندرو از هرم قدرت حذف شدند و دوران تندرویهای چپ‌گرایانه پایان یافت. به‌دنبال این حوادث خواگوفنگ به‌عنوان جانشین مائو و رئیس کنگره ملی حزب انتخاب شد و دنگ، لی شیانیان و وانگ دونگ شینگ[1] به‌عنوان معاونان وی انتخاب شدند.

با حضور مجدد دنگ شیائوپینگ در عرصه قدرت، بار دیگر اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه او روند اجرایی به خود گرفت، این نگرش با دیدگاه برخی مقامات نظیر خواگوفنگ چندان سنخیت نداشت، اما با تلاشهای به عمل آمده از سوی دنگ طرح اصلاحات ساختاری او در دستور کار کنگره یازدهم حزب قرار گرفت و توانست خو یائوبانگ[2] ـ یکی از هم‌پیمانانش ـ را رئیس دپارتمان تشکیلات حزب نماید. با این جایگزینی امکان ترویج اندیشه اصلاحات در بخش آموزشی حزب ممکن گردید.

با ورود به سال ۱۹۸۷ روند تحولات شدت بیشتری به خود گرفت، و اختلاف‌نظر بین دنگ و خواگوفنگ رئیس حزب عمیق‌تر گردید و طی برگزاری کنگره ملی خلق در فوریه و مارس ۱۹۷۸ به‌ویژه در خصوص استراتژی رشد و توسعه متجانس اقتصادی اختلافات این دو بالا گرفت. خواگوفنگ که برای اثبات نظریه خود و متقاعد کردن اعضای کمیته مرکزی به تئوری و دکترین مائو استناد می‌کرد، همچنان بر رویه‌های

1. Deng Xiaoping, Li Xiannian, and Wang Dongxing
2. Hu Yaobang

سابق حزب و تضاد طبقاتی پافشاری می‌کرد. این در حالی بود که از یک سو فضای کمیته مرکزی حزب کاملاً تغییر کرده بود و جایی برای طرح گرایشات چپ باقی نمانده بود و از سوی دیگر، عرصه اجتماع نیز در این دوران شاهد تغییرات بسیار بود و جامعه و اقشار دانشگاهی و روشنفکران که تجربه تلخ انقلاب فرهنگی را پشت سر گذاشته بودند نیز بر تغییر شرایط موجود پافشاری می‌کردند. به این‌ترتیب، خیلی زود میان مقامات بلندپایه کشور توافقی به عمل آمد تا افراطی‌گرایی ایدئولوژیک مائو که بر پایه تضاد و مبارزه طبقاتی استوار بود با خط‌مشی عمل‌گرایانه با محوریت اقتصاد جایگزین شود.

از دید اصلاح‌طلبان طی سالهای انقلاب فرهنگی بخش اقتصادی چین متحمل ضربات سختی شده بود و توسعه اقتصادی در عمل متوقف و پروژه‌های صنعتی و کشاورزی راکد مانده بود، و حرفه و تولید نیز متوقف شده بود. آنان بر این نظر بودند که تنها نتیجه انقلاب فرهنگی عقب‌ماندگی چین نسبت به کشورهای پیشرفته بود و مائو با اتخاذ سیاست انزواگرایانه و خودکفایی ملی چین را از جهان خارج جدا کرد؛ و کشورهای صنعتی نیز با تردید و بدبینی نسبت به اهداف و سیاست‌های چین نگاه می‌کردند. آنان همچنین از این منظر نیز سیاست خارجی مائو را زیر سؤال می‌بردند که در بازگرداندن سرزمینهای از دست رفته نظیر هنگ‌کنگ[1] و ماکائو و تایوان ناکام مانده بود.

دنگ با ارائه **سیاست درهای باز**[2] بر ضرورت گرفتن فناوری و علوم از خارج به‌منزله تقویت زیر بنای قدرت چین تأکید کرد، او بر این نظر بود که دوام و مشروعیت سیاسی رهبران کمونیست چین به توسعه اقتصادی آن بستگی دارد. از این روی می‌باید با حفظ وحدت و امنیت سیاسی کشور در مسیر تحولات اقتصادی با رویکرد به نظام بازار آزاد گام برداشت.

---

۱. هنگ‌کنگ در شرق آسیا و هم‌مرز با دریای چین و درجنوب این کشور قرار دارد و سی کیلومتر با خاک اصلی چین مرز مشترک دارد. کل مساحت آن ۱۰۹۲ کیلومتر مربع می‌باشد که ۱۰۴۲ کیلومتر آن خشکی و باقی آب است و در مجموع ۷۳۳ کیلومتر مربع نوار ساحلی دارد. از نظر کلی این سرزمین از سه منطقه اصلی تشکیل شده است که عبارتند از: جزیره هنگ‌کنگ، کولون و سرزمینهای جدید. پس از الحاق این منطقه، وضعیت مرزهای پیشین هنگ‌کنگ حفظ گردید و در حال حاضر این منطقه از ۲۳۰ جزیره تشکیل شده و دارای تپه‌های کوه‌مانند و سرزمین جلگه‌ای در شمال جزیره است.

2. Open door policy

دنگ و گروه همفکرش بر این اعتقاد بودند که *اقتصاد در رأس امور است و صلح و ترقی به‌منظور دستیابی به امنیت توسعه سیاسی، مهمترین دغدغه جهان معاصر است* هدف اولیه و اصلی اصلاح‌طلبان ایجاد نظامی توانمند بود که بتواند رشد اقتصادی را به‌صورت مداوم و متعادل تضمین نماید. بر همین اساس در دوران مائو که تداوم انقلاب و مبارزه عقیدتی اولویت بیشتری نسبت به کسب ثروت و رشد اقتصادی داشت اصلاح‌طلبان و دنگ شیائوپینگ بارها تصفیه و از صحنه سیاسی کشور کنار گذاشته شده بودند؛ اما در این زمان با توجه به بروز مشکلات جدی در عرصه سیاست و اقتصاد چین از یک سو و دهها سال فقر و فلاکت توده مردم از سوی دیگر، سیاستهای جدید که هدف آن بهبود سطح زندگی مردم اعلام شده بود جذاب می‌نمود؛ از همین روی به‌سرعت سیاستهای دنگ مورد حمایت توده و نخبگان حزبی قرار گرفت.

در این راستا رهبران جدید برای پیشبرد استراتژی خود در دو جهت دست به دگرگونی زدند، در بعد خارجی آنان به برقراری رابطه و توسعه روابط اقتصادی، فناوری، فرهنگی با دولتهای خارجی به‌ویژه اروپا، آمریکا و ژاپن پرداختند و تلاش نمودند موقعیت خود را در میان ابرقدرتها حفظ، بلکه ارتقا دهند، و از طرف دیگر، در بعد داخلی نیز اقدام به ایجاد تغییر در نظام اقتصاد دولتی نمودند تا زمینه لازم برای ورود سرمایه و فناوری خارجی فراهم شود.

راهبرد دنگ برای اصلاح و ایجاد فضای باز تحت تأثیر اعتقاد دیرین او به عمل‌گرایی قرار داشت از نظر او **عمل تنها معیار سنجش حقیقت** بود و در نظرش *فرقی نداشت که «گربه سیاه باشد یا سفید» مهم آن بود که موش بگیرد*. او بر این نظر بود که، اگرچه با باز کردن پنجره ممکن است پشه‌هایی وارد خانه شوند، اما نمی‌توان به این دلیل هوا را از اهل خانه محروم کرد و آنان را خفه ساخت.

دنگ توانست راه خود را برای دستیابی و کنترل اهرمهای قدرت به‌عنوان رهبر عالی چین از کانال ریاست کمیسیون نظامی مرکزی[1] هموار کند و پس از تصاحب قدرت به‌عنوان یک رهبر عمل‌گرا با کمک همفکران خود، اندیشه‌های خود را جامه عمل بپوشاند. او توانست چنان طرحی بنیان نهد که طی سالهای آینده برای نخبگان چینی

---

1. Chairman of the Central Military Commission (CMC)

راهنما باشد، و رده‌های حزبی کمتر از چارچوبهای آن خارج شوند، هر چند که به مقتضای زمان برخی اصلاحات در دیدگاههای وی ایجاد شد، اما اقتصاد چنان‌که دنگ معتقد بود حتی سی سال پس از آغاز اصلاحات نزد رهبران چین اولویت خود را حفظ کرد.

دنگیسم[1]

عقاید و سیاستهای دنگ در مورد اصلاح اقتصادی در مجموع تئوری دنگ یا دنگیسم نام گرفت. اساس تئوری دنگ مجموعه‌هایی از اظهارات او درباره اصلاحات در سیستم سوسیالیسم است، چیزی که بعدها نام **سوسیالیسم با ویژگیهای چینی**[2] به خود گرفت که شامل اصلاحات به سبک بازار و درهای باز و استقبال از سرمایه‌گذاری خارجی می‌شود. دنگ یک سیستم علمی بنیان نهاد که در فلسفه و مطالعات کلاسیک کمتر می‌توان رد پایی از آن یافت، اما با این همه توانست در رهبری و برنامه مدرن‌سازی سوسیالیسم راهبردی مؤثر عرضه کند. تئوری دنگ بر پنج اصل محسوس استوار است: توسعه، امنیت، ثبات، صلح و تولید.

با تلاشهای دنگ سرانجام اصلاحات اقتصادی در دستور کار یازدهمین کنگره کمیته مرکزی حزب کمونیست قرار گرفت[3] کنگره چهاردهم حزب کمونیست چین نیز سیاستهای دنگ در خصوص اصلاحات را شکل تئوریک داد و در بیانیه خود تصریح کرد که: رفیق دنگ شیائوپینگ معمار اصلاحات سوسیالیست ما در سیاست درهای باز و برنامه نوسازی است. به این ترتیب دکترین دنگ تحت عنوان **جستجوی حقیقت از طریق واقعیات** مبتنی بر رهیافت اصلاحات و «سیاست درهای باز» در اواخر سال ۱۹۸۷ در دستور حزب کمونیست قرار گرفت و تئوریزه گردید.

بر اساس این خط‌مشی تازه توسعه از بخش اقتصاد آغاز می‌شد و به‌تدریج به بخش صنایع و تجارت خارجی گسترش می‌یافت. دنگ بر آن بود که سوسیالیسم باید قبل از هر چیز رشددهندهٔ نیروهای مولد باشد و یکی از ابزارهای این رشد را هم

1. Dengism
2. Socialism with Chinese Characteristics
۳. شاهنده، بهزاد و دیگران «چین نو، بررسی یک الگوی سیاسی ـ تاریخی» تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، بهار ۱۳۷۴، ص ۱۱۳

اقتصاد بازار سوسیالیستی می‌دانست که در آن اگرچه اقتصاد دولتی و تعاونیها دست بالا را خواهند داشت. اما شرکتها و مؤسسات تولیدی فعالیت خود را تابع قوانین بازار و میزان عرضه و تقاضا می‌کنند، این آموزه دنگ به تدریج وجهه قانونی نیز پیدا کرد و به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی در قانون اساسی چین را در پی داشت.

دنگ در ملاقات با سیاستمداران الجزایری در سال ۱۹۸۵ اندیشه عمل‌گرایانه خود را این‌گونه خلاصه نمود: «برای ساختن سوسیالیسم کار اصلی گسترش نیروهای تولیدکننده است و ما هر معیاری را که به توسعه این نیروها کمک کند، می‌پذیریم؛ از جمله استفاده از سرمایه‌های خارجی و مقدمات فناوری پیشرفته. این یک تجربه بزرگ است چیزی که در کتابها توصیف نشده است.»[1] او همچنین بر چهار اصل به‌عنوان محور و اصول پایه‌ای تأکید کرد که عبارت است از: راه سوسیالیستی حکومت مطلق مردم، رهبری حزب و اندیشه‌های مارکسیسم ـ لنینیسم و مائو.

از نظر دنگ در هر موردی توسعه اقتصادی عاملی تعیین کننده است. و میزان قدرت و نفوذ یک کشور بستگی به قدرت اقتصادی و برتری فناوری آن دارد و در این باره عقیده داشت که **پیشرفت حقیقت مطلق است**. از همین روی تلقی او از سوسیالیسم با معنای یکسان‌سازی و مساوات مطلق تفاوت داشت. به باور وی بخشی از انسانها و پاره‌ای از مناطق زودتر از دیگران به ثروت دست پیدا می‌کنند، سپس این مناطق می‌توانند دیگران را هم به همین راه بکشانند. از نظر او با توجه به وسعت سرزمین چین نمی‌توان هم‌زمان کل کشور را توسعه داد، از این روی ابتدا باید در برخی مناطق سرمایه‌گذاری نمود و به توسعه آنها اقدام کرد، سپس این مناطق همانند لوکوموتیو دیگر مناطق عقب‌مانده را به‌دنبال خود خواهند کشید.

او معتقد بود که تفاوتهای اجتماعی و طبقاتی لزوماً چیز بدی نیستند و تنها در صورت وجود چنین تفاوتهایی زمینه رقابت پدید می‌آید و موجبات رشد و توسعه جامعه فراهم می‌گردد. در همین راستا دنگ خواهان انجام اصلاحاتی برای پایان دادن به سیاست مساوی‌سازی دوران مائو شد و در دهه هشتاد شعار *ثروتمندشدن ننگ نیست* را مطرح کرد.

---

1. Ken Davies "china's International Economic Policy" University of Hong kong Department of politics and Administration MIP programme Academic year 2001-10

دنگ اگرچه در عرصه عمل به بسیاری از مفاهیم پایه‌ای ایدئولوژی مارکسیسم پشت کرد، اما در حوزه نظر او بر این نکته پافشاری می‌کرد که: مالکیت بر ابزار تولید نقش اساسی ایفا می‌کند و ما باید همچنان از سوسیالیسم حمایت کنیم. خصوصی‌کردن اقتصاد و مشارکت با سرمایه‌داران خارجی می‌تواند مورد تجدید نظر قرار گیرد و تجربیات امروز ما ضمانت اقتصاد سوسیالیستی می‌باشند؛ اما بر این نظر بود که به‌رغم تحولات پس از سال ۱۹۷۸ سوسیالیسم می‌تواند در چین باقی بماند، اگر «مالکیت عمومی نقش اساسی خود را در اقتصاد ما بازی کند.»[1]

اگرچه دنگ برخلاف مائو معتقد بود باید اقتصاد به‌جای مسائل سیاسی و عقیدتی در صدر توسعه ملی قرار گیرد، اما به‌خوبی آگاه بود برای رسیدن به این هدف پاره‌ای از اصلاحات سیاسی نیز ضروری است. در این راستا می‌توان اقداماتی نظیر کاهش نقش ایدئولوژی و جایگزین کردن ناسیونالیسم به‌جای عقاید کمونیستی و دعوت به آفرینش «تمدن معنوی»[2] و تلاش برای از بین بردن کیش شخصیت رهبران و اشاره به خطاهای مائو و تثبیت تقدم رهبران غیر نظامی بر نظامیان و تقدم قائل‌شدن برای تخصص به‌جای تعهد اشاره کرد که این همه بر خلاف شعار مائو بود مبنی بر اینکه: سرخ بودن بهتر از متخصص بودن است. در این راستا دنگ در روند اصلاحات و رتبه‌بندی اولویت‌های نوسازی چهارگانه و نوسازی، صنایع دفاعی را از رتبه سوم به چهارم کاهش داد و در روند نوسازی، اولویت نخست را به کشاورزی و صنعت، علوم و فنون و سرانجام امور دفاعی داد. شاید این اقدام دنگ یکی از مهمترین وجوه مشخصه اصلاحات در چین و تفاوت آن با شوروی سابق باشد. چرا که از مهمترین عوامل فروپاشی شوروی درگیرشدن کشور در مسابقات تسلیحاتی و سرمایه‌گذاری بیش از حد در امور نظامی بود.

دنگ گرفتن فناوری و علوم را از جهان خارج به منزله زیر بنای قدرت چین تلقی

---

۱. برای تقویت ادعای دنگ که این اصلاحات با اصول اساسی سوسیالیسم تناقض ندارد، به این نکته اشاره کردند که تجربیات اصلاحات با اقتصاد خصوصی و شراکت تجاری با سرمایه‌گذاران خارجی نقش اندکی در تولیدات صنعتی کشور چین بازی می‌کند، بنابراین بسیار دورتر از آن هستیم که بگوییم چین در دامان سرمایه‌داری (کاپیتالیست) افتاده است. البته ادامه روندی که از سال ۱۹۸۷ شروع شده بود تا حد زیادی این سخنان را مورد تردید قرار داده است.

2. Spiritual Civilization

کرد و دوام و مشروعیت سیاسی رهبران کمونیست را وابسته به بالابردن نرخ رشد اقتصادی کشور دانست. او اعتقاد داشت بالابردن نرخ رشد اقتصادی نیازمند سرمایه خارجی و فناوری پیشرفته غربی است و بهای فناوری را نیز می‌توان از طریق افزایش صادرات و با استفاده از نیروی کار ارزان کشور و بالابردن میزان تولید و توسعه فناوری برتر و کالاهای مصرفی با قابلیت صادرات پرداخت نمود.

رد تئوری مائو مبنی بر اولویت داشتن مبارزه طبقاتی در جامعه چین نیز از دیگر کارزارهای نظری دنگ بود از نظر وی تضاد نه میان طبقات، بلکه میان نیازهای مردم و سطح نازل توسعه نیروهای مولد در چین است. رشد این نیروها به باور دنگ مستلزم حفظ اتحاد و انسجام همه مردم است و مبارزات صنفی و اعتصابها و نافرمانیهای مدنی نافی و ناقض چنین انسجامی است. از نظر دنگ انجام اصلاحات در راستای آموزه‌های یادشده نیازمند پایبندی به معیار اساسی که در قالب دعوت او به «آفرینش تمدن معنوی سوسیالیست» مطرح می‌گردد؛ او دستورالعمل خود را چنین خلاصه می‌کند: ما باید راه سوسیالیسم را بپیماییم، ما باید از دیکتاتوری پرولتاریا حمایت کنیم، ما باید از اعمال رهبری حزب کمونیست چین حمایت کنیم ما باید از اندیشه مارکسیسم ـ لنینیسم و ایده‌های مائو زدونگ حمایت کنیم. به این ترتیب چهار اصل دنگ پایه اصلاحات و در مناقشات بعدی حزبی مورد بحث و جدل فراوان قرار گرفت.

با توجه به مطالب گفته شده باید اذعان کرد که از دید دنگ واقعیتهای جامعه چین ایجاب می‌کرد در روابط با دنیای غرب این کشور نباید خود را تنها به استفاده از تجارب و علوم و فنون غرب محدود نماید، بلکه این روابط حوزه‌های بسیاری را شامل می‌شد که از آن میان می‌توان نخست به‌سرعت بخشیدن به روند «روزآمد» و «به روز» کردن چین از طریق پذیرش سرمایه خارجی، دوم کم‌کردن فاصله چین با کشورهای پیشرفته از طرق جذب فناوری برتر و مدیریت کارآمد و اطلاعات فنی، سوم جذب سرمایه خارجی از طریق ایجاد مناطق ویژه اقتصادی، چهارم پذیرش فعالیت‌های اقتصادی در چارچوب مدل بازار آزاد بر اساس مدل یک کشور دو سیستم، پنجم ترکیب سوسیالیسم با کاپیتالیسم بازار آزاد به‌منظور برگرداندن خلأهایی که در نظام سوسیالیست وجود دارد و سرانجام استفاده بهینه از ظرفیتهای نظام سرمایه‌داری برای ساختن بدنه اقتصاد سوسیالیستی اشاره کرد.

دنگ در تئوری خود جایگاه ویژه‌ای به صلح و امنیت جهانی می‌داد و آن را لازمه دستیابی کشورش به اهداف ترسیم‌شده می‌دانست؛ وی در این ارتباط اظهار داشت: «رشد چین به خودی خود و به‌طور طبیعی متمایل به صلح و امنیت در جهان و درسطح منطقه است، به میزانی که چین قوی‌تر شود به همان اندازه به صلح نیاز دارد.»

***

تفکرات و عملکرد دنگ شیائوپینگ تأثیرات بسیار و ماندگار در جامعه چین بر جای گذاشت و همچنان که در فصول آینده به آن خواهیم پرداخت، بسیاری از دستاوردها و همچنین چالشهایی که چین امروز با آن مواجه است، عمدتاً نتیجه ایده‌ها و عملکرد وی می‌باشد به‌ویژه آنکه نخبگانی که پس از او بر کرسی رهبری چین تکیه زدند، فن‌ورزانی عمل‌گرا بودند که تحصیلاتشان نیز عمدتاً در رشته‌های فنی و مهندسی بود. ضعف در حوزه علوم انسانی و برخی عوامل دیگر سبب گردید به‌رغم پاره‌ای نوآوریها آنان به‌صورت ادامه‌دهندگان مسیر تعیین شده توسط دنگ درآیند. در مجموع می‌توان گفت در نظر بسیاری از مردم چین، دنگ به‌عنوان اصلاح‌طلبی یاد می‌شود که برای افزایش موقعیت اقتصادی چین از طریق سیاست اصلاحات پس از سرکوبی دوران مائو تلاش نمود. دنگ از حزب کمونیست به‌منظور حفظ سیستم و عامل کنترلی در عرصه سیاست داخلی و خارجی استفاده نمود و بر آن تکیه کرد.

در مجموع می‌توان گفت اصلاحات دنگ در بعد داخلی به معنای تغییر در روابط اقتصاد داخلی با جهان خارج و در عرصه سیاست خارجی حرکت به سمت بازار سوسیالیستی بیشتر و ایدئولوژی زدایی بود. دنگ همچنین بنیانگذار سیاست درهای باز چین به روی غرب بود که به چین فرصت داد تا فناوری پیشرفته را از طریق سرمایه‌گذاری خارجی، اصلاحاتِ ارضی و فرستادن دانشجویان به خارج و... از دنیای غرب اخذ نماید.

استراتژی توسعه اقتصادی اصلاح‌طلبان

برای انتقال از اقتصاد متمرکز و برنامه‌ریزی شده به سمت تمرکززدایی و اقتصاد بازار آزاد، دو روش از سوی کشورهایی که در آنها نظام کمونیستی حاکم بود درپیش گرفته شد.

یکی رهیافت شوک درمانی [1] و یا صدای بزرگ [2] بود، که در اروپای شرقی و شوروی سابق در پیش گرفته شد. حامیان این رهیافت برای اصلاح اقتصادی ایجاد ثبات، خصوصی‌سازی و آزاد کردن اقتصاد را لازم می‌دانستند، اما تأکید آنان بر آن بود تا همانطور که خداوند تمام مخلوقات را در ظرف هفت روز آفرید، می‌بایست اصلاحات در کمترین زمان ممکن به سرانجام رسد.

در مقابل این نظر، دیدگاه ارگانیک تدریجی [3] یا تکاملی [4] قرار داشت که نخبگان چینی این رهیافت را برگزیده و به آن جامه عمل پوشاندند. در واقع این رهیافت صلح‌آمیز، بخشی توسعه‌گرا [5]، مستمر و ترتیبی [6] است و اغلب رهیافت تجربه‌گرایانه دارد و درگیر خصوصی‌سازی در سطح کلان نمی‌شود. برخی این استراتژی را «خود محوسازی» [7] می‌خوانند.

تئوریسین‌های رهیافت نخست انتظار داشتند با آغاز اصلاحات در کشورهای مورد نظر، در کوتاه‌مدت میزان رشد اقتصادی کاهش یابد، اما خیلی زود تجدید ساختار اقتصادی انجام و رشد اقتصادی به‌سرعت سیر صعودی پیدا کند؛ اما به‌طور غیرمنتظره‌ای با شروع روش «شوک درمانی» سیر نزولی شدیدی رشد اقتصادی در شوروی و اروپای شرقی را دربر گرفت و مدت آن نیز بسیار طولانی گردید.

این کشورها با تورم بسیار بالایی مواجه شدند و فشار اقتصادی بسیار سنگین و طولانی بر این مناطق تحمیل گردید که آثار بسیار ناگواری برجای گذاشت، تا آنجا که فروپاشی کل نظام سیاسی و اقتصادی را در پی داشت؛ اما در این سوی جهان که اصلاحات از سال ۱۹۷۸ مبتنی بر رهیافت دوم آغاز شد، نه‌تنها رشد اقتصادی به‌طور مستمر شاهد سیر صعودی بود، بلکه قیمت‌ها نیز تا حد بسیار بالایی از ثبات برخوردار بودند.[8] چنان‌که برخلاف روسیه که در فاصله ۱۹۹۰تا ۲۰۰۰ میانگین طول عمر چهارسال

---

1. Shocktherapy
2. Big Bang
3. Gradual
4. Evalutional
5. Increment
6. Seqential
7. Self-defeating
8. Manuel Guitian, Robert Mundell "Inflation And Growth In China: Proceedings Of A Conference Held In Beijing" international Monetory Fund. Washington,1996 p. 229

و تولید تا یک‌سوم کاهش یافت؛ قیمت‌ها در اقمار شوروی سابق نظیر اوکراین در ظرف یک‌سال ۳۳۰۰۰ درصد و در کشورهای بلوک شوروی سابق از ۱۹۸۷ تا ۲۰۰۱ با ضریب ۱۰ درصد افزایش یافت. در قلمرو چین نه‌تنها چنین مسائلی دیده نشد، بلکه درآمدها در طی این مدت ۱۳۵ درصد افزایش یافت[1]. از این روی بررسی عمیق عملکرد اصلاح‌طلبان چینی در عرصه اقتصاد از اهمیت و توجه شایانی برخوردار است.

در مجموع می‌توان گفت تجربه چین در اصلاحات اقتصادی مخلوطی از سازوکارهای بازار و به‌کارگیری برخی عناصر مدل ژاپنی و کره‌ای از قبیل همفکری منتخب، ایجاد دستگاههای نیمه ادغام شده برای جواب‌گویی به مسائل، مشاهده، آزمایش و عمل در مقیاس کوچک، ارتقای توانمندی فناوری، گشایش درها به روی مدیریت پیشرفته و سرمایه خارجی، اعتماد به نفس و به‌کارگیری برخی از ویژگیهای فرهنگی سنتی نژاد زرد در جهت رشد و توسعه اقتصادی بود.

از آنجا که در زمان شروع اصلاحات بیش از هشتاد درصد مردم چین در مناطق روستایی زندگی می‌کردند، حفظ ثبات این مناطق در اولویت قرار گرفت و در قدمهای بعدی این مناطق وارد فرایند توسعه اقتصادی شدند. هرچند که این به معنای آن نبود که اصلاحاتی نظیر برداشتن زمینهای کشت مشترک و تقویت منافع خصوصی دهقانان برای افزایش میزان محصولات در دستور کار قرار نگیرد. چنان‌که با انجام اصلاحات در بخش کشاورزی و از بین بردن زمینهای کشت مشترک، کشور چین به یکباره شاهد جهش میزان تولیدات بخش کشاورزی شد.

اگر در زمان مائو حاکمیت، بین وظایف مدیران نظامهای سرمایه‌داری با کمونیستی تفاوت قائل می‌شد، این بار تلاش گردید تا بتوان مدیریت مدرن و روزآمد را از خارج کشور وارد کرد و در این راستا رهبران جدید به‌منظور دستیابی به اهداف برنامه‌ریزی شده تلاش نمودند تا از ظرفیت و تجارب چینی‌های خارج از کشور و مهاجران ماوراءبحار استفاده نمایند.

پیش از این همانند دیگر نظامهای کمونیستی اصولاً مدیران، شبیه افسران نظامی

---

۱. ویتنام نیز که استراتژی شبیه به چین را انتخاب کرد علاوه بر آنکه میزان تورم اندک بود، اقتصاد نیز در این مدت شاهد ۷۵ درصد رشد بود.

بودند که مسئولیت اجرای برنامه اقتصادی ارسالی از مرکز را بر عهده داشتند. به مدیران گفته می‌شد که چه چیز بسازند و مواد لازم و قطعات و کارگران در اختیار آنان قرار می‌گرفت و اگر تولیداتشان آماده نبود، چگونگی مجازات و محاکمه آنان نیز در مرکز تعیین می‌شد. مدیران هیچ‌گاه چیزی نمی‌خریدند و نمی‌فروختند و با کسی مذاکره نمی‌کردند و هیچ‌گاه به مطالعه بازار نمی‌پرداختند و هیچ‌گاه نگران سود و زیان نبودند و هیچ‌گاه با مشتریان خود گفتگو نمی‌کردند، آنان در واقع سرهنگان یک ارتش اقتصادی بودند که تنها به فرمان ژنرالهای خود عمل می‌کردند. با در نظر گرفتن این واقعیات، رهبران نسل دوم در جهت دستیابی به اهداف مورد نظر تلاش نمودند تا از طریق جذب چینی‌های خارج از کشور سرمایه و مدیران کارآمد را در روند اصلاحات دخیل نمایند.

اصلاحات صنعتی بر روی ایجاد و به‌کارگیری انگیزه‌ها، ساز و کارها و نهادهای مناسب به‌منظور ارتقای کارآیی و بهره‌وری متمرکز گردید. این کار با تعویض نسبی اختیارات برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری از سطح ملی به سطوح منطقه‌ای و شهری صورت گرفت و همگام با آن قدرت و مسئولیت در سطح بنگاهها و مدیران آنها متمرکز شد. به این ترتیب طی اصلاحات صنعتی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بخش قابل توجهی از اختیارات برنامه‌ریزی و قیمت‌گذاری از دولت مرکزی به سطوح منطقه‌ای و شهری تفویض گردید. شایان ذکر است در روند اصلاحات به خصوصی‌سازی به‌عنوان یک ابزار کلیدی نگاه نشد، بلکه افزایش بهره‌وری بنگاههای صنعتی موجود مورد توجه قرار گرفت. اصلاحات به معنی بهینه‌سازی مدیریت بود و این امر مستقل از مسئله مالکیت بنگاه مدنظر گرفته شد.

دولت در ابتدا دست به ایجاد یک بخش خصوصی ـ که قبلاً در سیستم اقتصادی چین وجود نداشت ـ در مناطق ویژه اقتصادی زد، سپس در مناطق توسعه فناوری برای گسترش آنها زمینه‌های مساعدی فراهم نمود. دولت همچنین با استفاده از مدیرانی که پیش از این غالباً در خارج و در مناطقی نظیر هنگ‌کنگ، تایوان، سنگاپور، آمریکا، آسیای شرقی ساکن بودند و عمدتاً از طریق هنگ‌کنگ جذب خاک اصلی چین شده بودند، در کارخانه‌ها نه تنها از پول و دانش فنی آنان برای دگرگون‌سازی شیوه مدیریت قبلی سود برد، بلکه از ارتباطات آنان با خارج از کشور برای بازاریابی و برجسته کردن

نقش چین در نظام سرمایه‌داری نهایت استفاده را نمود. به این ترتیب گسترش بخش اقتصاد غیر دولتی و توسعه اشکال مختلف مالکیت در کنار یکدیگر به ناکارایی اقتصاد ملی خاتمه داد و یک حالت تعادل بین عرضه و تقاضا ایجاد نمود.

در سالهای اولیه اصلاحات اقتصادی، چین به نوسازی و بهبود بهره‌وری صنایع و بنگاههای موجود اولویت داد و پس از آن به سرمایه‌گذاری و تأسیس بنگاههای جدید اقتصادی اقدام نمود. اصلاح‌طلبان تلاش کردند تا به‌منظور جلوگیری از ایجاد بحرانهای اجتماعی و سیاسی وسیع در کشور، طرح توسعه اقتصادی خود را به‌صورت چندمرحله‌ای به مورد اجرا بگذارند.

در گام نخست، آنان با ایجاد مناطق ویژه اقتصادی با بهره‌گیری از مزایای اقتصادی هنگ‌کنگ و سپس اعاده حاکمیت بر آن در قالب **یک کشور دو سیستم** و تأسیس شرکتهای صنعتی، محیط فنی مطلوبی برای نوآوری و پرورش استعدادها فراهم و با ایجاد مؤسسات جدید برخوردار از فناوری برتر و سرعت بخشیدن به تحولات علمی با سمت و سوی اقتصاد بازار به گسترش ساختار اقتصاد منطقه‌ای و محلی اقدام نمودند؛ در مرحله دوم با استفاده از نیروی مستعد و چینی‌های مقیم خارج از کشور در راستای اهداف دیپلماسی اقتصادی و بسیج بخشهای مختلف اجتماعی به‌منظور ایجاد نظام جامع، تغییرات ساختاری لازم در تمامی بخشها به‌وجود آوردند؛ در مرحله سوم توسعه سریع با رهیافت صنعتی شدن کشور و حمایت از مؤسسات کوچک و متوسط دولتی و غیر دولتی و همچنین «بومی‌سازی» «به روزسازی» با توسل به‌دستاوردهای نوین جهانی و چگونگی و نوع مواجهه با چالشها و فرصتهای موجود نظیر ورود به سازمانها و نهادهای اقتصادی در سطح نظام بین‌الملل مورد توجه قرار گرفت.

در بعد فرهنگی نیز هدف اصلاح‌طلبان، پشتیبانی و توسعه فرهنگ و عقیده‌هایی بود که پیشرفت مادی را تضمین می‌کرد. بر همین اساس دکترین دنگ با عنوان **جستجوی حقیقت از طریق واقعیات** طرح و در سطوح مختلف اجتماع تسری داده شد و در بعد نظری نیز به **سوسیالیست با مشخصات چینی** توجه و فربگی داده شد. برای تقویت این ادعای دنگ که اصلاحات تناقضی با اصول اساسی سوسیالیسم ندارد، اصلاح‌طلبان بر این نکته تأکید می‌کردند که در چین سوسیالیستی، قاعده هرکس *آنچه را به‌دست می‌آورد که برای آن کار کرده باشد* مورد تأکید قرار می‌گیرد، اما پافشاری

بر مفاهیمی چون *تساوی‌گرایی محض* یا *کاسه آهنین برنج*[1] اشتباه است؛ زیرا سبب ترویج تنبلی و کارهای پست می‌شود.

مراحل اول این خط‌مشی تازه با ایجاد ارتباط سیاسی با غرب در نتیجه کوششها و پیگیریهای چوئن‌لای و تیم وزارت امورخارجه او طی شد و با عادی ساختن روابط با ایالات متحده در دسامبر ۱۹۸۷، تحرک دیپلماتیک چین به اوج خود رسید. به محض آنکه این مناسبات برقرار شد وزیران بازرگانی و صنایع چین برای خرید ماشین‌آلات مدرن برای کارخانه‌های جدید فولاد و معادن زغال سنگ، حوزه‌های نفتی و کارخانه‌های شیمیایی به چهارگوشه دنیا از جمله، اروپا، آمریکا و حوزه اقیانوس آرام فرستاده شدند. آنها به‌ویژه بین سالهای ۱۹۸۱_۱۹۷۷ و ۱۹۸۵_۱۹۸۳ فعال بودند. به این ترتیب میزان تعامل چین در حوزه اقتصاد با جهان خارج شاهد یک جهش قابل ملاحظه بود. به‌گونه‌ای که واردات این کشور بـه فاصلـه سالهای ۱۹۸۵_۱۹۷۷ به بیش از شش برابر افـزایش یافت و به چهل و سه میلیارد دلار رسید.[2]

سیاست درهای باز

سیاست درهای باز به معنای کنار گذاشتن دیدگاه ایدئولوژیک در ارتباط با نظام بین‌الملل در عرصه سیاست خارجی و جایگزین‌سازی آن با دیدگاه عمل‌گرایانه مبتنی بر منافع ملی بود، به گونه‌ای که فارغ از دیدگاههای ایدئولوژیک بسط روابط با کشورها و بهره‌گیری از ظرفیتهای موجود در فراسوی مرزها در دستور کار نخبگان چین قرار گرفت. تأکید دنگ در این خصوص که رنگ گربه اهمیتی ندارد مهم آن است که موش بگیرد، به‌خوبی بیانگر رهیافت چین پس از سال ۱۹۷۹ می‌باشد.

دنگ یکی از مهمترین علل عقب‌ماندگی چین پس از انقلاب صنعتی در اروپا را بسته بودن درهای چین به روی جهان خارج می‌دانست و معتقد بود که «پس از تأسیس جمهوری خلق چین نیز بسیاری از کشورها از جمله کشورهای پیشرفته، چین را طرد

---

۱. کاسه آهنین برنج از جمله اصلاحات رایج در زمان مائو بود و به معنای این بود که در ازای خدمات و کار کارگزاران، فرد از حداقل امنیت غذایی و شغلی برخوردار خواهد بود.

۲. اولین شرکای تجاری عمدهٔ چین در این دوره، ژاپن و آلمان و هنگ‌کنگ بودند. در سال ۱۹۸۴ سی درصد واردات چین از ژاپن، پانزده درصد از آمریکا، ده درصد از هنگ‌کنگ و شش درصد از آلمان و صادرات آن بیست و هفت درصد به هنگ‌کنگ، بیست و دو درصد به ژاپن و ده درصد به آمریکا و سنگاپور بود.

کردند و عملاً درهای کشور بسته ماند. تجربه سی ساله به چین آموخت که درهای بسته مانع از توسعه و ساخت و ساز است. چه چین رابطه با کشورها را تحریم کند، چه کشورهای دیگر چین را طرد نمایند، این امر منجر به عقب‌ماندگی کشور خواهد شد.»[1]
از این روی دگرگونی در سیاست خارجی و ورود به نظام بین‌الملل را یکی از مهمترین بخشهای اصلاحات خود قرار داد و در این راستا، اعتمادسازی و پذیرش قاعده حاکم بر نظام بین‌الملل برای جذب سرمایه، فناوری و دانش مدیریت جهان خارج را به‌عنوان مهمترین برنامه کاری خود در عرصه سیاست خارجی قرار داد؛ تردید نمی‌توان کرد که این امر مهمترین وجه *سیاست درهای باز* بود.

اگرچه در زمان مائو حتی صحبت از جذب سرمایه خارجی نیز عمل ناپسند و ضد مردمی تلقی می‌شد، اما از دید اصلاح‌طلبان، جهان شاهد تحولات شگرف شده بود و شرایط زمانی آنان مقتضی عملکرد دیگری بود. تحلیل رهبران چین از نظام بین‌الملل در دهه ۱۹۸۰ آن بود که صلح و ترقی مهمترین دغدغه جهان معاصر است، از این روی هدف اولیه و اصلی آنان ایجاد نظام توانمندی بود که منجر به یک توسعه و رشد پایدار شود. به عقیده دنگ اقتصاد خصوصی و شرکتهای تجاری با منشأ سرمایه‌گذاری خارجی می‌توانند ضمائم لازم اقتصاد سوسیالیستی باشند.

در بین سالهای ۱۹۸۴ـ۱۹۸۰ پکن علاوه بر تلاش روزافزون برای گسترش روابط اقتصادی با غرب و مقاومت مستمر در مقابل تهدید شوروی، هدف دیگری را نیز دنبال می‌کرد و آن آرزوی رهبری حزب کمونیست چین برای نیل به وحدت سیاسی کشور و به‌دست آوردن حاکمیت از دست رفته تایوان، ماکائو و هنگ‌کنگ بود.

یکی از اهداف نخبگان جدید اعاده حاکمیت بر این مناطق، بدون اعمال خشونت و خونریزی، بلکه بر پایه یک سیاست خارجی پویا بود. در این راستا آنان توانستند از سیاست درهای باز جهت اطمینان‌بخشی به دنیای غرب و گام برداشتن به سوی این هدف استفاده نمایند و در سالهای پس از ۱۹۸۰ پیشرفتهای مهمی در این زمینه به‌دست آوردند و چنان‌که در پی خواهد آمد در سال ۱۹۹۷ هنگ‌کنگ و در سال ۱۹۹۹ ماکائو را تحت ساختار «یک کشور، دو سیستم» به خاک اصلی ملحق نمودند و توانستند از

---

1. http://English.people daily.com.cn/dengxp/vol3/text/c1220.html

مزایای این دو منطقه در راستای توسعه خاک اصلی سود بسیار ببرند.

قرارداد عادی‌سازی روابط چین و آمریکا در تاریخ ۱۹۸۷ موجب تسریع در دستیابی به این هدف شد. در پی این قرارداد، آمریکا روابط سیاسی خود را با تایوان قطع کرد. این امر یکی از مهمترین موانع پکن در راه پیشبرد سیاست خارجی بود، که توانست آن را از میان بردارد و دولت دنگ را برانگیخت تا طرح نو و جذابی تحت‌عنوان «یک کشور دو سیستم» برای الحاق مجدد هنگ‌کنگ به خاک اصلی ارائه دهد.

برای اجرای این طرح چین ناچار بود اهالی و رهبران اراضی از دست‌رفته را متقاعد سازد که واقعاً آماده پذیرش دوگانگی در امور اقتصادی و اجتماعی خویش می‌باشد. به همین دلیل برای جلب اطمینان آنان به رشته‌ای از ابتکارات تازه دست زد، از جمله ایجاد مناطق ویژه اقتصادی، تصویب قوانین بازرگانی جدید از سوی کنگره ملی خلق، تشویق چینی‌های خارج کشور به مشارکت در نوسازی کشورشان از راه سرمایه‌گذاری در صنایع، شرکت در جلسات و کنفرانسهای مشورتی در سطح بین‌الملل و در پیش گرفتن لحنی آشتی‌جویانه نسبت به رهبران سیاسی سرزمینهایی که از دست رفته بودند.

مناطق ویژه اقتصادی

به‌دنبال اجماع نخبگان کمونیست در خصوص عملیاتی کردن سیاست درهای باز، ایجاد مناطق ویژه اقتصادی در دستور کار قرار گرفت. ایجاد این مناطق اهداف داخلی و خارجی متعددی را مدنظر داشت. در بعد داخلی اصلاح‌طلبان بر آن بودند تا در این نقاط ویژه، نظام کاپیتالیستی را از نزدیک مورد مشاهده و آزمایش قرار دهند و بررسی نمایند که در صورت گسترش این نظام در خاک چین آیا قدرت و اقتدار دولت بوروکراتیک مرکزی هنوز می‌تواند کنترل مؤثر خود را بر روی تشکیلات اقتصادی حفظ نماید یا خیر؟ همچنین بررسی شود که استفاده از مکانیزم بازار تا چه میزان می‌تواند برای دولتی که هنوز تسلط خود را بر روی تمام جامعه حفظ کرده است چالش‌برانگیز باشد و آیا در صورت بروز بحران می‌توان آن را کنترل نمود؟ آنان علاقه‌مند بودند این نکته را دریابند که چگونه دولت می‌تواند پایه‌های اولیه‌ای که خود با تکیه بر آنها قدرت را تصاحب نموده است، بشکند و این بار پایه‌های اجتماعی خود را بر دوش طبقه سرمایه‌دار نیز بگذارد؟ در بُعد خارجی نیز آنان بر آن بودند که ثابت کنند که توان حفظ

امنیت سرمایه خارجی را، ضمن حفظ ساختار سیاسی و قانونگذاری فعلی دارند و در این عرصه خطری متوجه بورژوازی نخواهد بود.

دنگ معتقد بود که مناطق ویژه اقتصادی چین پنجره‌های این کشور به جهان خارج می‌باشند که تحصیل فناوری، مدیریت و سرمایه خارجی به‌منظور نوسازی از طریق آنها میسر می‌شود. بنابراین از نظر رهبران چین مناطق ویژه اقتصادی آزمایشگاه طرحها و پروژه‌های سیاستهای جدید اقتصادی آنان به‌شمار می‌رفت به گونه‌ای که آنان می‌توانستند پس از تجربه کردن و موفقیت هر طرح آن را در دیگر نقاط مناسب کشور به مورد اجرا بگذارند و این مناطق به‌عنوان کانالهای ارتباطی اقتصادی چین با بازار آزاد جهانی عمل کنند، به‌گونه‌ای که رهبران بتوانند تا حدودی درجه تأثیرگذاری آنان را کنترل کنند. به این ترتیب از پیاده کردن بازار آزاد در سراسر کشور که در پی تحقق ناگهانی آن، احتمال انفجار اقتصادی عظیمی در سراسر کشور وجود داشت، جلوگیری شد و «سیاست گام به گام» به مورد اجرا گذاشته شد که بر اساس آن هر توفیق به‌دست آمده به‌عنوان پله‌ای برای دستیابی به موفقیت دیگر مورد استفاده قرار می‌گرفت.

با اتخاذ این استراتژی، ایجاد مناطق ویژه اقتصادی در جولای ۱۹۷۹ به تصویب کمیته مرکزی حزب کمونیست رسید و شورای دولتی چین طی قطعنامه‌ای مقرر کرد سیاست‌های ویژه و برخورد انعطاف‌پذیری در فعالیت‌های اقتصاد خارجی در ایالتهای گواندونگ و فوجیان به مورد اجرا در خواهد آمد.

از مهمترین دلایل انتخاب استان گواندونگ به‌عنوان منطقه ویژه اقتصادی، برخورداری آن از سواحل عمیق و استفاده از پتانسیل‌های هنگ‌کنگ بود[1]؛ چرا که هنگ‌کنگ می‌توانست برای منطقه سرمایه، مدیریت و شرکتهای تولیدی و سرویسهای خدمات‌دهی فراهم نماید. به این ترتیب چهار شهر ساحلی واقع در جنوب شرقی چین

---

۱. هنگ‌کنگ در سطح بین‌المللی با موقعیت در زمینه تجارت، فضای دوستانه و آرام، حاکمیت قانون، تجارت آزاد و همچنین جریان آزاد اطلاعات مطرح بود. شبکه‌های عظیم و مؤثر مالی، امکانات وسیع در زمینه حمل و نقل، خدمات پیچیده بانکی و شهری و نیروی کار تحصیل‌کرده و علاوه بر اینها ذخایر عظیم مالی و ارزی و پولی که از یک پشتوانه قوی برخوردار است و همچنین نظام ساده مالیات‌گیری با کمترین میزان مالیات از دیگر شاخصه‌های اقتصاد هنگ‌کنگ به‌شمار می‌رفت.

«مناطق اقتصادی ویژه» اعلام شد و سرمایه‌گذاری خارجی با شرایط ترجیحی در آنها آزاد گردید. دولت چین امیدوار بود که این مناطق به‌صورت مرکزی برای صنایع صادراتی با فناوری برتر جدید درآید و سرمایه‌گذاران خارجی به طمع زمین، مصالح ساختمانی رایگان، کارگر ارزان و فراهم‌بودن زیرساخت‌ها و بهره‌گیری از معافیتهای مالیاتی جذب این مناطق شود.

دستمزد پایین کارگران ماهر و نیمه ماهر در استان گواندونگ که تا حدود یک‌دهم کارگران مشابه در هنگ‌کنگ و کشورهای رقیب بود و تسهیلاتی که در این منطقه در نتیجه سیاست درهای باز فراهم شده بود، سبب گردید از سال ۱۹۸۰ به بعد صاحبان صنایع هنگ‌کنگ و پاره‌ای دیگر از کشورها، رفته‌رفته عملیات تولید خود را داخل سرزمین اصلی چین به‌ویژه استان گواندونگ انتقال دهند و به‌دنبال آن دومین تحول چشمگیر در سیاست بازرگانی چین روی داد و دولت در سال ۱۹۸۴ اعلام نمود بخشی از امتیازات مناطق ویژه اقتصادی قبلی را به چهار شهر ساحلی دیگر چین تعمیم می‌دهد و این شهرها به‌صورت بندرهای آزاد در می‌آیند[1].

هم زمان با این تحولات دولت به‌منظور جلوگیری از وارد آمدن شوک اقتصادی به کل کشور محدودیتها و تعرفه‌های گمرکی را در سایر نواحی کشور حفظ نمود. مجزا کردن

---

۱. از سال ۱۹۸۰، چین در شهرهای شن‌جن، جوخای، شن‌تو و استان گواندونگ و شهر شیامن و همچنین استانهای فوجیان و هاینن پنج منطقه ویژه اقتصادی تأسیس کرده است. در سال ۱۹۸۴ چین ۱۴ شهر ساحلی از جمله دالیان، هوانگ‌دائو، تیان‌جین، یان‌تائو، چینگ‌دائو، لیان‌یون‌گانگ، نان‌تون، شانگهای، نینگ بو، ون‌جو، فوجو، گوانجو، جان‌جیانگ و بوخای را به روی خارج باز کرد، همچنین پس از سال ۱۹۸۵، دلتای رودخانه یانگ تسه، دلتای رودخانه جو جیانگ، منطقه دلتای مین‌نان، شبه‌جزیره شان‌دونگ، شبه‌جزیره لیائودونگ، هه به و گوانگ‌شی به‌عنوان مناطق باز اقتصادی معرفی شد و در سواحل دریا شکل گرفت. در سال ۱۹۹۰، دولت چین تصمیم گرفت منطقه جدید «پودونگ» شهر شانگهای را آباد و بیش از پیش شهرهای ساحلی رودخانه «یانگ‌تسه» را گشایش دهد، سپس ناحیه باز رودخانه «یانگ‌تسه» با محوریت منطقه «پودونگ» شکل گرفت. از سال ۱۹۹۲، چین تصمیم گرفت تعدادی از شهرهای مرزی و تمامی مراکز استانها و مناطق خودمختار را به روی خارج باز کند. همچنین در برخی شهرهای بزرگ و متوسط پانزده منطقه تجارت آزاد و چهل و نه منطقه اکتشاف فنون اقتصادی کشوری و پنجاه و سه منطقه اکتشاف صنایع فنون عالی و جدید تأسیس شد. بنابراین، وضعیت باز همه‌جانبه و در سطوح مختلف و مرتبط با قلمروهای گسترده با تشکیل مناطق ساحلی دریا و رودخانه و مناطق مرزی و داخلی در چین شکل گرفت. مناطق باز یاد شده به‌علت اجرای سیاستهای مختلف دارای اولویت، در زمینه‌های توسعه اقتصاد خارجی، جمع‌آوری ارز از طریق صادرات، ورود فناوری پیشرفته، همچون پلی در مناطق داخلی چین نقش ایفا کرده است.

اقتصاد داخلی از این نواحی به گونه‌ای بود که در این زمان بازرگانی خارجی فقط پنج تا ده درصد تولید ناخالص ملی چین را تشکیل می‌داد و اصلاح‌طلبان همچنان منتظر بودند تا ابعاد مختلف عملکرد آنها در این نواحی ویژه هویدا شود.

از اواسط سال ۱۹۸۴ به شرکتهای خارجی اجازه داده شد با سرمایه‌گذاری صد درصد خارجی کارخانجات خود را اداره نماید در واقع به این وسیله سعی گردید که سیاست اقتصادی درونگرا متوجه برون‌مرزها شود و تا حد ممکن از پتانسیلهای موجود در عرصه نظام بین‌الملل به نفع خود سود برد.

به این ترتیب مناطق ویژه اقتصادی توانستند ضمن توسعه صنایع داخلی و بالابردن سطح تجارت اطراف از طریق توسعه صادرات و همکاری گسترده‌ای با شرکتهای خارجی به‌منظور کسب اعتبار، قدرت، سرمایه، فناوری و روشهای جدید برنامه‌ریزی و مدیریت برقرار نمایند و در کنار آن ضمن ادغام صنایع بازرگانی و ارائه خدمات رفاهی به طرفهای تجاری خود توسعه صنعت توریسم را در سطح کلی منطقه بهبود بخشند.

چین که تا این زمان، نزدیک به سه دهه سیاست تکیه بر خودکفایی را در رأس امور خود قرار داده بود، به یکباره تمایلی وافر به دریافت کمک خارجی از خود نشان داد. طبق برآورد بانک جهانی چین در سال ۱۹۷۹، یعنی در زمان شروع سیاست درهای باز صرفاً هفده میلیون دلار کمک خارجی دریافت کرده بود، اما این رقم در سال ۱۹۸۵ به نهصد و چهل میلیون دلار و در سال ۱۹۸۹ به دو میلیارد و پانزده میلیون دلار رسید[1]. در دهه هشتاد، چین تلاش زیادی در وارد نمودن ارز به‌صورت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به عمل آورد و توانست بخش قابل‌ملاحظه‌ای از سرمایه‌های چینی‌های خارج از کشور را عمدتاً از طریق هنگ‌کنگ و ماکائو تأمین نماید و به‌دنبال آن اروپا نیز به‌طور مستقیم از طریق این دو ناحیه آزاد اقتصادی در چین سرمایه‌گذاری مستقیم نمود.

بیشترین سرمایه‌گذاری در استان گواندونگ انجام شد و در سال ۱۹۹۷ مجموع آن به پنجاه و یک میلیارد دلار آمریکا رسید که از این میزان شصت‌درصد تعلق به سرمایه‌گذاران هنگ‌کنگی داشت که در بیش از هفتاد هزار شرکت گوناگون

---

1. Ibid

سرمایه‌گذاری کرده بودند. این روند همچنان ادامه یافت به گونه‌ای که میزان جذب سرمایه‌گذاری خارجی در گواندونگ در سال ۲۰۰۱، بالغ بر ۱۴/۷۵ میلیارد دلار گردید و این منطقه به‌رغم بحران اقتصادی فراگیر جهانی در سالهای ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ نیز همچنان به رشد اقتصادی و جذب سرمایه خارجی ادامه داد.[۱]

یک کشور، دو سیستم

پس از به قدرت رسیدن حزب کمونیست به رهبری مائو در خاک اصلی و تأسیس جمهوری خلق چین و رفتن جمهوری ملّی‌گرای قبلی به جزیره تایوان، جمهوری خلق نیز همانند دولت پیش از خود اعلام کرد که: هیچ‌یک از قراردادهای قبلی را که به‌صورت غیرمنصفانه توسط دولتهای خارجی به چین تحمیل شده‌اند، به رسمیت نمی‌شناسد، اما زمانی‌که ارتش آزادیبخش خلق به گواندونگ استان مجاور هنگ‌کنگ رسید، تلاشی برای عبور از رودخانه شن‌زی و تصرف هنگ‌کنگ که طی جنگ تریاک به تصرف انگلستان درآمده بود، به عمل نیاورد و در خصوص ماکائو[۲] نیز که پیش از این به‌صورت مستعمره پرتغال درآمده بود، همین رویه را در پیش گرفت[۳]. بنابراین اگرچه برنامه انقلابی بازپس‌گیری هنگ‌کنگ و ماکائو از امپریالیست از سوی حزب کمونیست پذیرفته شد، اما این مسئله تنها در حد شعار باقی ماند.[۴]

پس از به قدرت رسیدن دنگ شیائوپینگ و آغاز اصلاحات در چین، اهمیت و ارزش هنگ‌کنگ در دهه ۱۹۸۰ برای چین بیشتر شد. چرا که چینی‌ها برای پیش بردن اهداف اقتصادی خود به‌شدت نیاز به سرمایه و تکنولوژی خارجی داشتند و هنگ‌کنگ می‌توانست شرایط وصول به این دو را فراهم کند. همچنان‌که از آغاز اصلاحات اقتصادی تا آخرین لحظه حاکمیت انگلیس، هنگ‌کنگ به‌صورت بزرگترین منبع سرمایه‌گذار خارجی در خاک اصلی درآمد. ضمن آنکه با دور شدن از مواضع ایدئولوژیکی، وجهه ناسیونالیسم نیز در خاک اصلی افزایش یافته بود و یکی از اهداف مهم اصلاح‌طلبان نیز

---

1. http://www.gz2010.cn/09/0804/12/5 fsftc9J0078008O.html
2. Macau
3. MichikoAi "The Transition of Hong Kong People's Nationality after World War II" http://www.hku.hk/hkcsp/ccex/ehkcss01/frame.htm?mid= 0&smid=1&ssmid=1
4. Thomas Barrett "china marxism and Democracy selections from october Review" Humanityies press New Jersey 1998 p.424

باز گرداندن سرزمینهای از دست رفته به قلمرو چین بود.

یک سال پس از آنکه جمهوری خلق چین کرسی سازمان ملل را به‌دست آورد و جانشین جمهوری ملی چین شد، نماینده ثابت این کشور در سازمان ملل درخواست کرد که: هنگ‌کنگ و ماکائو از پیش‌نویس کمیته ویژه مستعمرات خارج شود، همچنین تأکید کرد که موضع جمهوری خلق چین آن است که مسئله این دو مستعمره باید به یک شیوه مناسب و در زمان مناسب حل و فصل شود.

در اواخر دهه هفتاد میلادی مقامات هنگ‌کنگ با اشراف به این موضوع که تاریخ قرارداد **سرزمینهای جدید** که به اجاره نود و نه ساله هنگ‌کنگ درآمده بود و حیات جزیره اصلی و منطقه به آن وابسته است، در سال ۱۹۹۷ به اتمام خواهد رسید، نسبت به آینده خود ابراز نگرانی نمودند. این نگرانی زمانی شدت بیشتری پیدا کرد که فرماندار انگلیسی هنگ‌کنگ که به‌منظور تمدید قرارداد اجاره سرزمینهای جدید به پکن رفته بود، با پاسخ منفی مواجه شد.

انگلیس به دلایل تجاری، مشتاقانه سعی می‌کرد مناسبات خود را با دولت پکن حفظ کند، چرا که از نظر سیاسی جزیره هنگ‌کنگ فقط یک‌دهم از اراضی کل منطقه را تشکیل می‌داد و شبه‌جزیره مجاور آن ـ کالون ـ که به موجب قراردادهای ۱۸۴۲و ۱۸۶۰ به‌طور دائم به بریتانیا واگذار شده بود؛ باقیمانده این اراضی در اجاره نود و نه ساله‌ای بود که در سال ۱۹۹۷مدت آن تمام می‌شد. به این ترتیب قسمت اعظم خاک آن که مستقیماً به خاک اصلی وصل بود و غذا و سوخت و آب منطقه از طریق آن تأمین می‌شد، از دست می‌رفت[1]. لندن به‌خوبی آگاه بود مستعمره برای ادامه حیات خود به زمینی که در پشت آن قرار دارد، وابسته است. بنابراین مجبور بود که نخستین گام را برای نزدیکی به پکن بردارد و مذاکرات خود را برای آینده منطقه آغاز کند. از همین رو فرماندار این منطقه پیشنهاد خود را مبنی بر انعقاد قرارداد جدید و تمدید مدت زمان اجاره سرزمینهای جدید به اطلاع پکن رساند.

---

۱. هنگ‌کنگ در شرق آسیا و هم مرز با دریای چین و در جنوب این کشور قرار داشته و سی کیلومتر با خاک اصلی چین مرز مشترک دارد. کل مساحت آن ۱۰۹۲ کیلومتر مربع می‌باشد که ۱۰۴۲ کیلومتر آن خشکی و باقی آب است و در مجموع ۷۳۳ کیلومتر مربع نوار ساحلی دارد. از نظر کلی این سرزمین از سه منطقه اصلی تشکیل شده که عبارتند از: جزیره هنگ‌کنگ، کولون و سرزمینهای جدید.

انگلیس در ابتدا براین باور بود که پکن احتمالاً به این پیشنهاد علاقه‌مند است، چرا که انعقاد قرارداد جدید به چین این اعتماد را خواهد داد که پس از سال ۱۹۹۷ رونق اقتصادی و کامیابی تجاری و ثبات هنگ‌کنگ حفظ خواهد شد و بالطبع خاک اصلی از این مزایا سود خواهد برد و می‌تواند به اهداف اصلاحات اقتصادی و گسترش تجارت بین‌المللی خود دست پیدا کند. از سوی دیگر این امر مورد پسند مردم این مستعمره نیز قرار خواهد گرفت. انگلستان در نظر داشت در صورت پذیرش این پیشنهاد از سوی پکن، در مذاکرات دوجانبه درخصوص آینده منطقه، یک هیأت از سوی مردم هنگ‌کنگ نیز شرکت کنند، اما برخلاف انتظار، پکن اعلام نمود علاقه‌ای به تمدید قرارداد ندارد و رهبر عالی این کشور گفت: «تمدیدی وجود نخواهد داشت، اما سرمایه‌داران هنگ‌کنگ نسبت به آینده خود مطمئن باشند.»

در واقع تا سال ۱۹۸۲ دولت چین علاقه‌ای برای روشن شدن وضعیت آینده هنگ‌کنگ از خود نشان نداد و تنها سعی نمود که به مردم و کسانی که در آن سرمایه‌گذاری کرده بودند، اطمینان دهد که سرمایه و امنیت آنان پس از سال ۱۹۹۷ همچنان محفوظ خواهد ماند. در مقابل پارلمان انگلیس به‌منظور تحت فشار قراردادن پکن، قانونی را که به موجب آن دارندگان گذرنامه این کشور در هنگ‌کنگ از حق اقامت در خاک انگلیس برخوردار می‌شدند، به تصویب رساند. اعلام این خبر و نگرانی از آینده سبب ایجاد موجی از مهاجرتها شد.

سرانجام در سپتامبر ۱۹۸۲ مذاکرات رسمی در خصوص آینده هنگ‌کنگ با سفر مارگارت تاچر نخست‌وزیر وقت انگلیس به پکن بین دو کشور آغاز شد. چینی‌ها پیش از این یک سیاست سه‌گانه بر اساس نظریات دنگ شیائوپینگ به‌عنوان دستورالعمل خود درخصوص آینده هنگ‌کنگ به تصویب رسانده بودند که بر اساس آن چین باید پس از سال ۱۹۹۷ حاکمیت خود را بر این منطقه اعمال می‌کرد که اهمیت اقتصادی، سیاسی و استراتژیک آن حفظ می‌شد و اداره آن نیز باید بر اساس عدم دخالت و خدشه به حاکمیت چین انجام می‌گرفت این مصوبه در حقیقت چارچوب اصلی ایده «یک کشور، دو سیستم» را تعیین و مشخص می‌کرد.

بر این اساس پکن به هنگ‌کنگ اجازه می‌داد که به‌رغم اعاده حاکمیت خود بر مستعمره، شیوه زندگی مردم و سیستم سرمایه‌داری غربی در این منطقه حفظ شود.

چینی‌ها ضمن اعلام اینکه «اعاده حاکمیت چین بر منطقه غیر قابل مذاکره است» تلاش نمودند از بین‌المللی‌شدن مسئله جلوگیری کنند و در مسائل غیر سیاسی از خود انعطاف نشان دهند و مفاد مذاکرات را به‌صورت سری نگاه دارند.

آنان با لغو قراردادهای قبلی خود به‌صورت مؤثری لندن را از هرگونه ادعای مستند و با ارزشی برای ادامه حکومت بر مستعمره محروم کردند. بریتانیا نیز به‌خوبی آگاه بود که برای مذاکره به اندازه کافی از اهرمهای فشار و قدرت برخوردار نیست و از نظر قدرت فیزیکی نیز قادر نخواهد بود تا روشی که برای دفاع از جزایر فالکلند[1] علیه آرژانتین اعمال کرده بود را اتخاذ کند، چرا که مردم مستعمره به‌طور مؤثر و جدی مخالف تغییر حاکمیت نبودند.

سرانجام انگلیسی‌ها زمانی که متوجه شدند چین در خصوص اعاده حاکمیت خود مصمم می‌باشد، تلاش نمودند تا حد امکان تضمین‌های لازم را برای حفظ سیستم حاکم بر مستعمره، بعد از سال ۱۹۹۷ به‌دست آورند. آنچه هر دو کشور در مورد آن توافق داشتند، حفظ ثبات و ثروت هنگ‌کنگ در آینده بود. از این روی سرانجام قرارداد مسالمت‌آمیزی تحت عنوان «بیانیه مشترک چین و انگلیس» در نوزده دسامبر ۱۹۸۴ به امضا رساندند و به این ترتیب زمینه لازم برای تخلیه مستعمره از نیروهای انگلیسی و اعاده حاکمیت چین و برخورداری منطقه از سطح بالایی از خودمختاری و حفظ سیستم کاپیتالیستی برای مدت پنجاه سال فراهم گشت.

بیانیه مشترک دومین موافقتنامه بلندی محسوب می‌شود که تاکنون توسط جمهوری خلق چین به امضا رسیده است که بر اساس آن نوع حکومت و روابط خارجی هنگ‌کنگ تعیین گردید. در این بیانیه تصریح شد که: این بیانیه غیر قابل فسخ

---

۱. جنگ فالکلند با تصرف این جزایر از سوی یک سپاه آرژانتینی که مدعی مالکیت آنها بود، آغاز شد. در سال ۱۹۸۲ در جریان جنگ آرژانتین و انگلستان بر سر جزایر فالکلند که از سی‌ام آوریل تا هفدهم ژوئن طول کشید، ناو موشک‌انداز انگلیسی «شفیلد» بر اثر اصابت یک موشک «اگزوسه» ساخت فرانسه که از یک میراژ آرژانتینی پرتاب شده بود، غرق شد. پیش از این رویداد، یک زیردریایی انگلیسی ناو بسیار سنگین آرژانتینی «ژنرال بلاگرانو ساخت آمریکا» با ۱۰۴۲ افسر و ملوان را با پرتاب موشک غرق کرده بود. این جنگ ورود جهان به دوران جنگ‌های موشکی و سلاح‌هایی از این قبیل و پایان عصر توپ و تفنگ، جز در جنگ‌های دفاعی و شهری را ثابت کرد.

و لازم‌الاجرا بوده و هیچ شکی نباید در خصوص قانونی و مؤثر بودن کل سند روا داشته شود.[1]

پس از این توافقات به‌ویژه پس از حادثه میدان تیان‌آن‌من و کشتار دانشجویان، انگلیس‌ها برای ریشه‌دار کردن نظام کاپیتالیستی در منطقه رفرمهای وسیعی ایجاد کردند که بسیار مورد اعتراض پکن قرار گرفت؛ اما اهمیت هنگ‌کنگ برای بریتانیا چنان بود که جان میجر نخست‌وزیر وقت انگلیس حاضر شد نخستین رهبر غربی باشد که پس از حادثه تیان‌آن‌من به‌خاطر مذاکرات بر سر آینده این مستعمره با نخست‌وزیر چین دست دهد. پکن می‌دانست اگر سیستم سرمایه‌داری در هنگ‌کنگ تضمین شود، ثبات و کامیابی اقتصادی آن را نمی‌توان حفظ کرد، بنابراین در خصوص مسئله هنگ‌کنگ، چین در ابتدا باید تضمین کند که سیستم کاپیتالیستی و شیوه زندگی فعلی برای مدت پنجاه سال بعد از ۱۹۹۷ حفظ خواهد شد، به همین دلیل پکن تلاش می‌کرد تضمین‌های لازم در زمینه حفظ نظام سرمایه‌داری را بدهد و در عین حال می‌کوشید تا از ادامه اصلاحات جلوگیری کند. پکن در جلوگیری و اخلال در روند ایجاد رفرم در هنگ‌کنگ مصمم بود و حتی نماینده خود که بالاترین نماینده چین در هنگ‌کنگ به‌شمار می‌رفت را ـ به‌خاطر آنکه بیش از حد لیبرال بود و واکنش لازم برای جلوگیری از رفرمها را نداشت ـ عزل نمود.[2]

رویکرد چین، تلاش در جهت ایجاد محدودیت درخصوص حرکت‌های سیاسی

---

۱. مهمترین موارد این بیانیه که از بیست و هفتم می۱۹۸۵ به مرحله اجرا در آمد عبارت بودند از: پس از سال ۱۹۹۷ هنگ‌کنگ براساس ماده سی و یک قانون اساسی جمهوری خلق چین به‌صورت «منطقه ویژه اداری جمهوری خلق چین» در خواهد آمد و از سطح بالایی از خودمختاری به جز در امور خارجی و دفاعی برخوردار خواهد بود. هنگ‌کنگ دارای شورای اجرایی، شورای قانونگذاری و قوه قضائیه مستقل و همچنین دارای دادگاه استیناف‌خواهی نهایی خواهد بود. رئیس اجرایی هنگ‌کنگ پس از انجام انتخابات یا بر اساس نظر شورای مشورتی هنگ‌کنگ انتخاب و به‌وسیله جمهوری خلق چین تعیین می‌شود. دولت هنگ‌کنگ از مردم بومی این منطقه تشکیل خواهد شد. اقتصاد سرمایه‌داری و سیستم تجاری هنگ‌کنگ برای مدت پنجاه سال پس از سال ۱۹۹۷ بدون تغییر باقی خواهد ماند. سیستم اجتماعی و اقتصادی بدون تغییر باقی خواهد ماند. آزادی بیان ومطبوعات و همچنین آزادیهای اجتماعی، اعتصاب، مذهب و دیگر آزادیهای مدنی و همچنین حق مالکیت توسط قانون حفظ خواهد شد.

۲. یان داربی، **تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین**، ترجمه عباس هدایت وزیری، تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۱۸۵.

در هنگ‌کنگ از طریق اعمال نفوذ در قانون پایه بود. از همین رو بیشترین توجه‌اش متوجه پیش‌نویس این قانون گردید. سرانجام با بحث‌ها و کشمکش‌ها و با صرف زمان زیاد قانون پایه که ضمیمه یک آن روش انتخاب رئیس اجرایی، ضمیمه دو، روش تشکیل شورای قانونگذاری و مراحل رأی‌گیری، و ضمیمه سه قوانین داخلی که در این منطقه ویژه اجرا خواهد شد و همچنین طرحهای مربوط به پرچم ملی و نشان منطقه‌ای هنگ‌کنگ را تعیین می‌کرد، در سومین نشست کنگره ملی جمهوری خلق چین در چهار آوریل ۱۹۹۰تصویب شد و از اول ژوئیه ۱۹۹۷ به اجرا در آمد[۱]. به این ترتیب پس از یک قرن و نیم، بار دیگر هنگ‌کنگ به خاک اصلی چین ملحق گردید و نقش بسیار مهمی در تحقق اهداف اصلاح‌طلبان بر عهده گرفت؛ ضمن آنکه خود نیز تأثیرات بسیار مهمی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر خاک اصلی برجای گذاشت.

به‌دنبال موفقیت اصلاح‌طلبان در الحاق مجدد هنگ‌کنگ به خاک اصلی، آنان با استفاده از همین تجربه و ارائه یک نظام، دوسیستم توانستند در سال ۱۹۹۹ ماکائو را از

---

۱. در این قانون تصریح شده است که هنگ‌کنگ بخش جدایی‌ناپذیر چین می‌باشد و کنگره ملی خلق به این منطقه اختیار می‌دهد تا حد بالایی از خودمختاری را اعمال نماید و از شورای اجرایی، قانونگذاری و قضایی برخوردار شود. مقامات اجرایی و قانونگذاری هنگ‌کنگ از ساکنان دائمی منطقه تشکیل خواهند شد و حقوق و آزادی ساکنان و سایر افراد مقیم در آن منطقه حفظ خواهد شد. سیستم و سیاستهای سوسیالیستی در هنگ‌کنگ اعمال نخواهد شد و سیستم سرمایه‌داری و روش زندگی قبلی برای مدت پنجاه سال تغییر نخواهد کرد و از حق مالکیت خصوصی حمایت خواهد شد. قوانینی که قبلاً در هنگ‌کنگ حکم‌فرما بوده است، مثل قانون عرف، قانون برابری، احکام، قوانین فرعی و معمولی باید حفظ شوند، مگر اینکه با توجه به هر اصلاحیه‌ای که توسط مجلس قانونگذاری هنگ‌کنگ صورت گرفته با این قانون تداخل ایجاد نماید. علاوه بر زبان چینی، زبان انگلیسی نیز به‌عنوان زبان رسمی مقامات اجرایی، قانونگذاری و قضایی هنگ‌کنگ مورد استفاده قرار می‌گیرد. همچنین علاوه بر پرچم و نشان ملی جمهوری خلق چین، در هنگ‌کنگ از پرچم و نشان منطقه‌ای هم استفاده می‌شود. در ماده یازده قانون پایه تصریح شده است «طبق ماده سی و یک قانون اساسی جمهوری خلق چین، سیستم و سیاستی که در هنگ‌کنگ اعمال می‌شود از جمله سیستم اجتماعی و اقتصادی، سیستم حفظ حقوق اساسی و آزادی ساکنان آن، سیستم اجرایی، قانونگذاری و قضایی و سیاستهای مربوطه بر اساس مفاد این قانون خواهد بود و هر قانونی که توسط مجلس قانونگذاری هنگ‌کنگ وضع می‌شود، نباید با این قانون در تضاد باشد» همچنین براساس این قانون هویت هنگ‌کنگ به‌عنوان یک بازیگر اقتصاد بین‌الملل پس از الحاق حفظ گردید و این منطقه همچنان مستقل از چین و یک عضو کامل و فعال در بسیاری از نهادهای اقتصادی جهانی نظیر سازمان تجارت جهانی باقی‌ماند.

چنبره پرتغال خارج و ضمیمه خاک اصلی نمایند[۱]. در حال حاضر نیز دولت چین با

---

۱. دریانوردان پرتغالی از ماکائو به‌عنوان پایگاهی برای تجارت با چین ـ به‌ویژه استان گواندونگ ـ و ژاپن سود بردند. در حقیقت ماکائو اولین محل اقامت غربیها در خاور دور بود. با گرد آمدن بازرگانان پرتغالی و چینی در ماکائو رفته‌رفته این منطقه به‌صورت نقطه مهمی در تجارت پرتغالیها با هند، جنوب چین، ژاپن و جنوب شرق آسیا درآمد و لیسبون با مبلغی که به پکن پرداخت نمود در سال ۱۵۵۷ این منطقه را به اجاره خود درآورد و یک شهرک محصور در آن ایجاد نمود و از سال ۱۵۷۳ پرتغالیها شروع به پرداخت اجاره نمودند و چین حاکمیت خود را در منطقه باز یافت، قوانین چین بر ساکنان آن منطقه نافذ بود، اما منطقه تحت مدیریت پرتغالیها اداره می‌شد. در سال ۱۵۸۲ اجاره نامه‌ای به امضا رسید که بر اساس آن اجاره منطقه به‌صورت سالانه به شهرستان شیانگ شان پرداخت می‌شد. در سال ۱۵۸۶ ماکائو به‌صورت شهری با دولت خودگردان در آمد. در سال ۱۶۸۵ چین رسماً ماکائو را به‌عنوان یک بندر تجاری خارجی شناخت. در طول قرنهای هفده، هیجده و نوزده ماکائو برای پرتغالیها یک مرکز مهم تجارت با چین، ژاپن، فیلیپین و کشورهای جنوب شرق آسیا به‌شمار می‌رفت. با افول سیستم تجاری پرتغالیها در نیمه قرن هفدهم و توسعه هنگ‌کنگ توسط انگلیسی‌ها و فعال شدن بندرهایی در طول سواحل جنوب چین، در سالهای پس از ۱۸۴۲ اهمیت تجاری ماکائو رو به کاهش نهاد، اما به‌دنبال جنگ تریاک و ضعف بیشتر دولت چین، پرتغالیها با استفاده از فرصت پیش آمده توانستند در سال ۱۸۴۵ ماکائو را به‌عنوان یک بندر آزاد اعلام و مقامات رسمی و سربازان چینی را از آن اخراج و ساکنان چینی منطقه را مجبور به پرداخت مالیات نمایند و بین سالهای ۱۸۵۱ و ۱۸۶۴ کنترل دو جزیره تایپه و کولون در جنوب ماکائو را به‌دست آوردند و در این جزایر نیز خانه‌هایی به‌منظور اسکان اتباع خود بسازند.

قرارداد تیان‌جین که در سیزده آگوست ۱۸۴۹ بین پرتغال و چین به امضا رسید ماکائو را به‌عنوان مستعمره پرتغال به رسمیت شناخت، اما از آنجا که چین این قرارداد را به تصویب نرساند، ماکائو هرگز به‌صورت رسمی به پرتغالیها واگذار نشد. بر همین اساس آنان توانستند در سال ۱۸۸۷ دولت چین را وادار نمایند تا موافقتنامه منچو ـ پرتغال و معاهده پکن را امضا نماید. بر اساس این قراردادها اداره ماکائو و مناطق تابعه آن همانند دیگر مناطقی که تحت حاکمیت پرتغال بود به‌طور دائم به دولت این کشور واگذار گردید و از این تاریخ ماکائو رسماً به اشغال پرتغالیها درآمد.

از نظر سیستم اداری تا تاریخ بیستم آوریل ۱۸۴۴ ماکائو در قلمرو مستعمرات پرتغال که به‌اصطلاح ایالات هندی این کشور نامیده می‌شد، قرار داشت؛ اما پس از این تاریخ این منطقه همانند تی‌مور شرقی از سوی لیسبون به‌عنوان استانهای ماوراء بحار پرتغال اعلام گردید و در پروتکل احترام دوجانبه که در بیست و ششم مارچ ۱۸۸۷ در لیسبون به امضا دو دولت رسید «اشغال و اداره» ماکائو توسط دولت پرتغال تأیید و این دولت نیز متعهد شد، هرگز این منطقه را بدون موافقت چین به غیر واگذار ننماید. با این حال در سال ۱۹۷۶ پرتغال در قوانین اساسی خود از ماکائو به‌عنوان یک منطقه ویژه تحت حاکمیت خود نام برد. با آغاز روابط دیپلماتیک بین دو کشور چین و پرتغال در سال ۱۹۷۹، لیسبون به‌طور ضمنی این نکته را که ماکائو جزیی از خاک چین است پذیرفت، اما دو طرف پذیرفتند که موضوع باید از طریق گفتگو و طی یک پروسه زمانی حل و فصل شود. با توجه به تجربه گرانقدری که چینی‌ها در طی مذاکرات و چانه‌زنیهای خود با انگلیس‌ها در ارتباط با هنگ‌کنگ کسب کرده بودند، توانستند همان استراتژی را در ارتباط با پرتغالیها و موضوع ماکائو به کار برند. بنابراین با آغاز مذاکرات در سال ۱۹۸۶

←

ارائه طرحی مشابه خواهان الحاق تایوان به خاک اصلی می‌باشد تا به این ترتیب بتواند رؤیای چین بزرگ‌تر را محقق کند. رؤیایی که در صورت تحقق آن بی‌گمان چین در قامت یک ابرقدرت سیاسی و اقتصادی در صحنه جهان پدیدار خواهد شد که قدرتهای بزرگ به هیچ‌عنوان توان هماوردی با آن را نخواهند داشت.

نتایج سیاست درهای باز

تفکرات و سیاستهای درهای باز دنگ شیائوپینگ در بعد داخلی سبب برداشته شدن موانع به‌وجود آمده به واسطه سیستم اقتصاد سنتی و توسعه اقتصاد ملی و آزادسازی نیروها و عوامل تولید شد. اتخاذ این سیاست حاصل واقع‌گرایی و تلاش برای دور شدن از سیاست‌های شتابزده بر پایه ایدئولوژی بود. از این روی در سایه اتخاذ سیاستهای هدفمند و برنامه‌ریزی شده در حوزه‌های علوم، فناوری، تحقیقات و تجارت شرایط رو به رشدی برای پیشرفت چین فراهم گردید. از این منظر اگر دولت مائویستی

→

تا حدود زیادی نتایج آن قابل پیش‌بینی بود. از ژانویه ۱۹۸۶ تا مارس ۱۹۸۷ هیأتهایی از دو کشور چهار نوبت مذاکره در خصوص چگونگی واگذاری ماکائو به چین برگزار نمودند. و در سیزدهم آوریل ۱۹۸۷ یک بیانیه مشترک در خصوص مسئله ماکائو توسط دولت جمهوری خلق چین و جمهوری پرتغال به‌طور رسمی در پکن توسط نمایندگان دو کشور به امضا رسید. براساس این بیانیه دولت جمهوری خلق چین می‌توانست از بیستم دسامبر ۱۹۹۹ مجدداً حاکمیت خود بر ماکائو را اعمال نماید. در مارس ۱۹۹۳ قانون پایه منطقه ویژه اداری ماکائو در اولین جلسه هشتمین نشست کنگره ملی خلق به تصویب رسید. به این ترتیب با تجربیاتی که چین در طول مذاکرات خود با انگلیسی‌ها در ارتباط با هنگ‌کنگ کسب نموده بود در سال ۱۹۹۹ نظام «یک کشور دوسیستم» به ماکائو نیز تعمیم یافت و «منطقه ویژه اداری ماکائوِ جمهوری خلق چین» شکل گرفت. در پانزدهم ماه می ۱۹۹۹ کمیته انتخابی منطقه ویژه ماکائو متشکِل از ساکنان منطقه آقای خو خائو واه را به‌عنوان اولین رئیس اجرایی منطقه ویژه اداری ماکائو برگزید. و در بیست و چهارم می همان سال نخست‌وزیر چین وی را برای این تصدی به شورای دولتی معرفی و پس از تصویب این شورا آقای خائو در بیستم دسامبر پس از ادای سوگند کار خود را به‌عنوان رئیس اجرایی منطقه ویژه اداری ماکائو آغاز کرد. در نیمه شب نوزدهم دسامبر ۱۹۹۹ طی مراسمی که با حضور نمایندگان چین و پرتغال به ریاست رؤسای جمهور دوکشور و نمایندگان پنجاه کشور و بیست سازمان بین‌المللی و شخصیتهای مهم منطقه در مرکز فرهنگی ماکائو برگزار شد، رسماً حاکمیت منطقه به دولت چین بازگردانده شد. بلافاصله پس از این مراسم دولت چین جشن الحاق ماکائو به چین را برگزار نمود. و نخستین رئیس اجرایی، رؤسای دفاتر دولتی منطقه ویژه اداری منطقه، اعضای شورای قانونگذاری و رئیس دادگاه استیناف عالی و رئیس دادستان عمومی سوگند یاد کرده و شروع به کار کردند و در ساعت دوازده ظهر بیستم دسامبر ارتش آزادیبخش چین وارد ماکائو شد و این منطقه همانند هنگ‌کنگ به‌صورت آرام و بدون کاربرد زور به خاک اصلی چین ملحق گردید.

یک شیوه خشن و پرهزینه نوسازی را بر چین تحمیل کرد، اصلاح‌طلبان توانستند به شیوه مسالمت‌آمیزتر دوران گذر از «جامعه سنتی» به «جامعه مدرن»را تکمیل نمایند و قسمت‌هایی از چین را وارد دوران مدرن و عصر جهانی‌شدن نمایند.

در بعد خارجی نیز به‌دنبال اتخاذ موضع‌گیریهای سیاسی به سمت غرب و کاهش مخالفت ایدئولوژیکی با امپریالیسم، پکن خلأ ناشی از کنار گذاشتن تعریف لنینیستی از امپریالیسم را با مفهوم «مبارزه با سلطه‌طلبی» به کار گرفت و در وهله اول، اتحاد جماهیر شوروی را مورد حمله قرار می‌داد. کاهش پی‌درپی کمکهای خارجی چین به جهان سوم نیز سبب کم‌رنگ شدن مخالفت این کشور با نظم جهانی سلطه‌طلبانه غرب شد و آن را از متحدین جهان سومی‌اش دور ساخت.

ارتباط سیاسی گسترده با غرب و در نتیجه لغو تحریم‌های اقتصادی چین و ورود فزاینده فناوری پیشرفته و محصولات کشاورزی، رفع نیاز مبرم این کشور را درپی داشت، شرایط جدید همچنین فرصت انعقاد قراردادهای متعدد تجاری برای اخذ فناوری و جلب سرمایه خارجی را برای چین فراهم کرد و از سوی دیگر سبب وارد شدن چین در همکاریهای اقتصادی بین‌المللی و مشارکت در رقابتهای جهانی گردید که این خود به رشد سریع اقتصاد چین کمک نمود. اما از سوی دیگر به مهار رفتار این کشور و گام برداشتن آن در چارچوب قواعد بین‌المللی و پذیرش هرچه بیشتر این قواعد از سوی پکن انجامید. تلاش برای برقراری روابط سیاسی با کشورهای صنعتی غرب موجب شد تا در اواخر دهه ۱۹۸۰، زمینه لازم برای گشایش در نظام اقتصادی چین مهیا گردد.

سفر دنگ به ایالات متحده آمریکا و انعقاد قرارداد همکاریهای علمی و فنی دوجانبه، پیوندهای نوینی برای انتقال تجارب علمی جهانی به چین فراهم کرد. در این مرحله صدها هزار چینی در قالب تیم‌های آموزشی و کاری و تحصیلی به خارج رفتند و سلسله‌ای از دانشمندان و مدیران و مهندسان نوandیش چینی پدیدار شدند.

یکی از مهمترین نتایج سیاست درهای باز تغییر ساختار اقتصادی کشور از صنایع سنگین به سمت صنایع سبک با قابلیت صادرات بود و تا این زمان تحت‌تأثیر نظام اقتصادی شوروی عمده توجه رهبران چین متوجه تأسیس صنایع سنگین و مادر بود، اما از سال ۱۹۷۹ در سایه امنیت ایجاد شده برای سرمایه و مدیریت خارجی در مناطق ویژه اقتصادی صنایع سبک در این مناطق استقرار یافت و در مدت کوتاهی توانست نقش

عمده‌ای در رشد اقتصادی چین بر عهده بگیرد. برای مثال استان گواندونگ با معدل ۱۴/۱ رشد اقتصادی بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۳ رشد بالاتری از معدل رشد اقتصاد کل کشور ـ ۹/۵ درصد ـ داشت و این امر ناشی از تغییر سیاست سرمایه‌گذاری بر روی صنایع سبک به‌جای صنایع سنگین بود.

با اعمال این سیاست بازده صنایع سبک استان گواندونگ در ظرف یازده سال بیست و شش برابر شد، یعنی از هشتصد میلیون دلار در سال ۱۹۸۲ به بیش از بیست میلیارد دلار در سال ۱۹۹۳ رسید. عمده‌ترین تولیدات این منطقه وسایل خانگی برقی، پوشاک، کفش، اسباب‌بازی و مانند اینها بود. ارزش تولیدات گواندونگ در سال ۱۹۹۲ در حدود چهارده میلیارد دلار بود؛ بر همین اساس می‌توان گفت تغییر ساختار یکی از نتایج سیاست درهای باز بود، چرا که به صادرکنندگان و سرمایه‌گذاران خارجی در منطقه ویژه گواندونگ نسبت به سه منطقه ویژه دیگر امتیازات بیشتری داده شد. ضمن آنکه این منطقه از همسایگی با هنگ‌کنگ نیز سود می‌برد و هشتاد درصد از تولیدات خود را از این منطقه به جهان خارج صادر می‌کرد.[1]

به‌دنبال موفقیت در طرح ایجاد مناطق ویژه اقتصادی طرحهای توسعه‌ای دیگری نظیر «طرح مشعل» در سال ۱۹۹۸ به مورد اجرا گذاشته شد. در قالب این طرح چین حدود پنجاه منطقه توسعه فناوری برتر را در مناطقی که با دانشگاهها و صنعت متصل بودند با فراهم آوردن تسهیلات زیربنایی و معافیت‌های مالیاتی ایجاد کرد. همچنین برنامه دیگری تحت عنوان برنامه ۸۶۳ به مورد اجرا گذاشته شد که شامل اولویت‌های استراتژیک در بخش اقتصاد بود. این طرح هدایت فناوری اطلاعات، لیزر، فناوری علوم دریایی، فضایی، بیوتکنولوژی، مواد عالی و فناوری خودرو را شامل می‌شد و تسهیلات دولتی و دستاوردهای کشورهای صنعتی در این مسیر را مهیا می‌کرد. «برنامه صاعقه» نیز توسعه روستایی چین را از طریق پیشرفت علوم و فناوری تولید کشاورزی از ۱۹۸۵ به بعد همراه با آموزش عمومی روستاییان و همگانی کردن علوم کشاورزی مکانیزه مورد توجه قرار داد. برنامه ملی «اشاعه علوم و فناوری» مبنی بر حمایت از مراکز و

1. Wendy Dobson, Siow Yue Multinationals and East Asian integration China, International Development Research Centre (Canada), Institute of Southeast Asian Studies. Singapore 1997 p.153

شرکتهای دولتی و توسعه علمی و فنی در عرصه‌های تجاری و اقتصادی و استفاده از دستاوردها و تجربیات مدیران آموزش‌دیده چینی های خارج از کشور و بازآموزی مدیران سنتی شرکتهای دولتی در سال ۱۹۸۰ به بعد برنامه «توسعه اولویت تحقیقات بنیادین» نیز از سال ۱۹۹۷ به بعد استراتژیهای چندوجهی برای توسعه پژوهش و تحقیقات در علوم پایه را هدف قرار داد و به تشویق مادی و معنوی در حوزه‌های اقتصاد، انرژی و بهداشت در عرصه فناوریهای نو توجه نمود. برنامه «تولیدات جدید ملی» نیز همپا با گسترش همکاریهای چین با جهان خارج، استانداردهای جهانی و مالکیت فکر و ثبت اختراعات و فناوریهای بالا را در رأس برنامه‌ها قرار داد.[1]

دگرگونیهای اجتماعی و ایدئولوژیکی

به‌رغم تلاش اصلاح‌طلبان عمل‌گرا برای درانداختن اصلاحات مورد نظر خود بر پایه حفظ اقتدار سیاسی و امنیتی و جلوگیری از آنچه آزادیخواهی بورژوازی خوانده می‌شد، به علت عدم تناسب ساختار اجتماعی باقی‌مانده از دوران گذشته با تحولات اقتصادی جدید کشور از یک سو و سرعت گرفتن تغییرات در ساختار نظام بین‌الملل از سوی دیگر چالشهایی در سطح جامعه به‌ویژه در حوزه روشنفکران و طبقات تحصیل‌کرده برای آنان رقم خورد، به نحوی که حزب کمونیست نیز از این تحولات بی‌بهره نماند و سرانجام نیز دولت مجبور شد با اعمال خشونت و سرکوب از یک سو و دادن برخی امتیازات از سوی دیگر، به برخی واقعیات اجتناب‌ناپذیر تن دهد تا بتواند ساختار سیاسی حزبی را حفظ نماید.

اصلاحات و جنبش‌های دانشجویی

نخستین جنبش نسبتاً فراگیر دانشجویان پس از شروع اصلاحات در دسامبر ۱۹۸۶ ـ زمانی که دانشجویان دانشگاه علوم و فناوری هافی[2]، اجتماعی در اعتراض به نداشتن حق معرفی نامزد برای کنگره ملی خلق برگزار نمودند ـ آغاز شد و به بهانه سالگرد اعتراض دانشجویان به تجاوز ژاپن به چین در سال ۱۹۳۵ ادامه یافت، سپس

---

۱. فریدون وردی نژاد، «چین، کارخانه جهان» روزنامه شرق ۱۳۸۴/۱۲/۶

2. HEFIE

این گردهمایی‌ها شکل اعتراض به مقامات محلی برای برگزاری انتخابات بیست و نهم دسامبر به خود گرفت و به‌دنبال آن به دو مجموعه دانشگاهی در شهر ووهان[1] سرایت کرد و این دو دانشگاه به حمایت از دانشجویان اقدام به برگزاری تظاهرات کردند و رفته‌رفته دامنه اعتراض دانشجویان به شهرهای دیگر چین نیز سرایت کرد.[2]

اعتراضات اواخر سال ۱۹۸۶ و اوایل سال ۱۹۸۷ از آن جهت اهمیت بسیاری داشت که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم رهبران ارشد حزب کمونیست چین در بسیج دانشجویان نقشی نداشتند. هر چند وضعیت معیشت سخت زندگی دانشجویان و تورم ناشی از اصلاحات اقتصادی از عوامل مهم شکل‌گیری اعتراضات بود، اما درخواست برای آزادی بیان و شکایت از خشونت پلیس، هسته مرکزی اعتراضات را تشکیل می‌داد.

نکته جالب آن بود که این حوادث در زمانی که حزب خود را برای جشنهای سالگرد انقلاب آماده می‌کرد، روی داد که این خود هزینه‌های جانبی آن را برای حزب بسیار افزایش می‌داد. البته دنگ و گروه همراه او بیشتر از آن نگران بودند که کارگران و دیگر طبقات اجتماعی به صف معترضان بپیوندند و همراهی آنان با اعتراضات شکل ضد اصلاحات به خود گیرد. آنان می‌دانستند مهمترین اعتراض کارگران به تورم و هزینه‌های ناشی از اجرای برنامه‌های پس از سال ۱۹۸۷ به بعد می‌باشد و بهترین حربه دانشجویان نیز می‌توانست آن باشد که بر روی موضوعاتی نظیر در نظر گرفتن حقوق و مزایای مشخص برای کسانی باشد که به‌خاطر افزایش قیمتها آسیب دیده بودند. در این صورت علاوه بر کارگران، احتمال همراه شدن روشنفکران، اساتید دانشگاهها، معلمان و دیگر قشرهای اجتماعی با جنبش دانشجویان بسیار بالا بود. از این روی دنگ بیم داشت که چنین حرکاتی سبب زیر سؤال رفتن تحولات اقتصادی اخیر در کشور شود و به‌دنبال آن موضع رهبران و مخالفان اصلاحات در داخل حزب تقویت شود که به این ترتیب عملاً روند اصلاحات متوقف می‌شد.

در این اعتراضات بسیاری از دانشجویان مدعی بودند که در مسیر دستیابی

---

1. Wuhan
2. Julia Kwong "The 1986 Student Demonstrations in China: A Democratic Movement" **University of California Press, Asian Survey,** Vol, 28. N.9 (Sep., 1988), pp. 970 - 985

به دمکراسی گام بر می‌دارند، اما یکی از مهمترین تفاوتها در اعتراضات دانشجویی سال ۱۹۸۶ با جنبش‌های قبل از سال ۱۹۴۹ آن بود که نه‌تنها دیگر وجهه ضد امپریالیستی و مبارزه با بیگانه نداشت، بلکه از برخی کشورها که از نظام دمکراتیک برخوردار بودند، ستایش به عمل می‌آمد.[۱] دیگر آنکه اگرچه اعتراضات دانشجویان در شهرهای بزرگ و مهم چین رخ داد، اما شکل یک جنبش ملی به خود نگرفت. یکی از مهمترین دلایل این مسئله آن بود که همانند سال ۱۹۱۹ دانشجویان فاقد یک شبکه ارتباطی منسجم در سطح کشور بودند. از همین روی حتی در شانگهای اعتراضات جنبه نمایشی به خود گرفت. مانع دیگر در راه عمومی شدن اعتراضات آن بود که خواسته‌های دانشجویان محدود بود و آنان بدیلی برای حزب کمونیست نداشتند و کمتر دانشجویی خواهان جایگزین کردن فرد یا گروهی به‌جای حزب کمونیست‌ها برای اداره کشور بود. همچنین نوعی گرایش به نخبگی در میان دانشجویان وجود داشت و آنان مانع از ملحق شدن توده مردم به صفوف خود می‌شدند و به این منظور حتی در حین تظاهرات برخی راهها و پلها را مسدود می‌کردند تا مردم به صفوف دانشجویان نپیوندند. هر چند در اواخر، برخی دانشجویان خواهان ملحق شدن اقشار دیگر به آنها شدند، اما در ابتدا آنان حتی از پیوستن معلمان و اساتید به جنبش خود جلوگیری می‌کردند. از همین روی حکومت توانست با دادن برخی امتیازات از یک سو و اعمال پاره‌ای خشونتها اوضاع را آرام کند.

به این ترتیب پس از آنکه هو یائوبانگ[۲] به‌خاطر نظرات افراطیش در خصوص اصلاحات مجبور به پذیرفتن مسئولیت تظاهرات دانشجویان شد و از مقام دبیرکلی حزب برکنار شد عملاً این حرکت دانشجویی متوقف گردید، اما همچنان‌که دویون مدیر اسبق کمیسیون آموزش کشور تصریح کرده بود «تظاهرات دسامبر ۱۹۸۶ دانشجویان اثرات زیادی بر آزادی بورژوازی گذاشت که در سالهای آتی اثر خود را بیشتر نمایان می‌کند.» سه سال بعد میدان تیان‌آن‌من در فریاد دانشجویان معترض برخود لرزید.

---

1. Jeffrey N. Wasserstrom Student Protests in Twentieth-Century China: The View from Shanghai Stan ford University Press 1991 p. 310-315

۲. Hu Yobang در چارچوب حزب کمونیست، وی یکی از افراطیون اصلاح‌طلب به‌شمار می‌رفت، چنان‌که یکبار خواهان کنار گذاشتن چوبهایی شد که چینی‌ها با آن غذا می‌خورند (chap stir) چرا که آن را از عوامل گسترش امراض می‌دانست.

میدان تیان‌آن‌من

اعتراضات سال ۱۹۸۹ از تمرکز بیشتری نسبت به سال ۱۹۸۶ برخوردار بود و رهبران جنبش در خوابگاهها تا حدود زیادی در خصوص ماهیت آن به توافق رسیده بودند. به‌علاوه این بار می‌توانستند از وسایل ارتباط جمعی جدید نظیر نمابر و تصاویر تلویزیونی نیز بهره برند.

دانشجویان ابتدا به بهانه عزاداری برای مرگ هو یائوبانگ در میدان تیان‌آن‌من گرد آمدند. بیشتر این دانشجویان جوانانی بودند که در بحبوحه انقلاب فرهنگی به‌دنیا آمده بودند و اصلاحات به عمل آمده پس از سال ۱۹۸۷ برای آنان و طبقه تحصیل‌کرده و روشنفکران چندان بهره‌ای نداشت. هر چند حزب به‌تازگی اعلام کرده بود که دانشجویان پس از فارغ‌التحصیلی در یافتن شغل تا حدی آزاد هستند، اما همچنان تمام زوایای زندگی دانشجویان تحت نظارت شدید بود.

دامنه محدودیتهای اعمال شده بر زندگی دانشجویان چنان بود که آنان در اعتراض به این روش در جریان حرکت‌های خود در میدان تیان‌آن‌من، با کمک چند بلندگو موسیقی پاپ پخش می‌کردند و با آن می‌رقصیدند. این وضعیت چنان جلب توجه کرد که برخی از روزنامه‌نگاران غربی به آنان نام وود استوک چینی[1] دادند. علاوه بر این دانشجویان تندیسی به شکل مجسمه آزادی واقع در نیویورک آمریکا ساختند و آن را روبه‌روی عکس مائو که بر سر در شهر ممنوعه آویخته شده بود، قرار دادند.

در ابتدا از آنجا که تقریباً تمام ابعاد زندگی خصوصی دانشجویان و روشنفکران تحت‌نظر بود به علت ادامه فشارهای وارده یکی از شعارهای آنان در میدان تیان‌آن‌من، حمایت از حقوق روشنفکران و آزادی بیشتر در زندگی خصوصی بود؛ اما با سفر گورباچف به پکن هم تعداد دانشجویان حاضر در میدان افزایش یافت و هم سطح خواسته‌های سیاسی آنان سیر صعودی به خود گرفت و آنان خواهان دنبال کردن و پیاده کردن اصلاحات روسی در چین شدند. از این روی در هنگام ورود گورباچف به پکن بر روی دو پارچه بزرگ به زبان روسی و چینی نوشتند: *گورباچف، اصلاح‌طلب واقعی، خوش آمدی و دمکراسی هدف مشترک ماست.*[2]

---

1. Chinese woodstik

۲. روزنامه ایران پنجشنبه ۸ خرداد ۱۳۸۲

سفر گورباچف به‌عنوان نخستین سفر رهبر شوروی به چین و پس از سی سال سردی روابط انجام گرفت تا رهبران چین برای انجام اصلاحات سیاسی مشابه در شوروی تشویق شوند، اما مذاکرات او با دنگ شیائوپینگ و دیگر رهبران حزب کمونیست چین حاصل چندانی نداشت. دنگ همچنان بر اولویت اصلاحات اقتصادی و بسته ماندن فضای سیاسی کشور تأکید نمود. از همین روی گورباچف اگرچه از حرکت دانشجویان حمایت می‌کرد، اما عملاً به‌منظور عدم دخالت در امور داخلی چین اقدامی در این خصوص به عمل نیاورد.

سرانجام حزب کمونیست که به‌شدت نگران سرایت آشوبها به قشرهای دیگر جامعه بود تصمیم به محدود کردن روابط دانشجویان و پایان دادن به اعتراضات گرفت. لی پینگ نخست وزیر وقت معتقد بود: اگر نظام چین به یکباره تغییر کند و احزاب و جراید آزاد شوند، کشور دچار هرج و مرج خواهد شد و عوامل خارجی در بین مردم نفوذ خواهند کرد. او بر این نکته اصرار داشت: در کشوری که پنجاه درصد مردم آن بیسواد و شصت درصدشان کشاورز هستند، با بازکردن ناگهانی فضای سیاسی، کشور به‌سرعت تجزیه خواهد شد. در این میان افرادی نظیر زائو جیانگ ـ دبیرکل حزب ـ تلاش نمود با انجام مذاکره با سران دانشجویان اوضاع را آرام نماید، اما این امر سبب برکناری و حبس او در خانه‌اش، پس از سرکوب دانشجویان شد؛ سرانجام زمانی که چشمان اشکبار زائو جیانگ نیز نتوانست به اعتراضات دانشجویان خاتمه دهد، در سحرگاه چهارم ژوئن ۱۹۸۹ ناگهان هزاران سرباز چینی با تانک و مسلسل میدان تیان‌آن‌من و خیابانهای اطراف آن را محاصره نمودند و به اجتماع کنندگان دستور داده شد که میدان را ترک کنند. با این همه گروهی از دانشجویان مقاومت کردند و عده‌ای نیز با کوکتل مولوتف به تانکها حمله ور شدند.

***

با طلوع خورشید در روز بعد، نه از مجسمه آزادی دانشجویان خبری بود و نه معترضی که در برابر کنگره خلق در میدان تیان‌آن‌من قد علم کرده باشد. میدان و خیابانهای اطراف کاملاً شسته شده بود، به گونه‌ای که گویی هرگز در روز گذشته اتفاقی در آن نیفتاده است.

به‌دنبال این حوادث دنگ به آرامی از سمت‌های رسمی خود استعفا کرد و رهبران

نسل سوم با محوریت جیانگ زمین به‌طور فعال وارد عرصه سیاست شدند و دولت در دهه ۱۹۹۰ با تصویب هزاران میلیارد یوان کمک تحت عناوین گوناگون، وارد دانشگاهها شد و به وزارت آموزش بودجه‌های هنگفتی برای پروژه‌های تحقیقاتی و فرصتهای مطالعاتی اختصاص داد. به موازات این اقدامات، فشار و کنترل دولت و وزارتخانه‌ها بر رفتار دانشجویان کاهش یافت و آزادی اجتماعی بسیاری به آنان داده شد. دیگر نه تنها دولت مانع ارتباطات و بیرون رفتن دخترها و پسرهای دانشجو با یکدیگر نمی‌شد، بلکه این امور را نیز تشویق می‌کرد. لباسهای دانشجویان و رفتار آنان بیشتر شکل غربی به خود گرفت و بلندگوی دانشگاهها دیگر به‌جای پخش سرودهای انقلابی و شعارهای سرخ، شروع به پخش آهنگ‌های پاپ کردند. تبلیغات دولتی بیشتر سعی می‌نمود که دغدغه جوانان و دانشجویان را به سمت شکل و شمایل ظاهری، مسائل شخصی و یافتن شغل با درآمد بالا ببرد.

باز تعریف ایدئولوژی

با فاصله گرفتن حزب کمونیست چین از مفاهیم مارکسیسم عصر مائو، که در واقع به معنای پذیرش هر چه بیشتر واقعیت‌های جهان امروز و دوری جستن از چنبره محدودیت‌های ایدئولوژیک بود، این سؤال طرح گردید که آیا مارکسیسم برای حل مشکلات امروز چین راه حلی دارد و می‌تواند در این عرصه کارایی داشته باشد؟ بحث پیرامون این مسئله، از دسامبر ۱۹۸۴، یعنی زمانی که روزنامه مردم[1]، در یک سری یادداشتهای بدون امضا مطرح کرد که تئوری مارکسیسم ارتدوکس[2] منسوخ شده و به‌کارگیری محدود این نظریه نمی‌تواند بیش از این مشکلات چین را حل نماید و ما نمی‌توانیم صرفاً نوشته‌های مارکس و لنین را که برای زمان خودشان نوشته‌اند را جهت حل مشکلات کنونی و امروزیمان به‌کار ببریم[3]، ابعاد بیشتری به خود گرفت.[4]

این نظر که مارکسیسم ـ لنینیسم دیگر قادر به پاسخگویی و حل مشکلات امروز چین نیست، بحثی بین طرفداران مارکسیسم ارتدوکس و اصلاح‌طلبان واقع‌گرا ایجاد

---

1. People daily
2. Orthodox hard-liners
۳. نسخه اصلی بر پایه سخنان دهمین رهبر حزب هو یائوبانگ نوشته شده بود.
4. http://English.peopledaily.com.cn/dengxp/contents3.html

نمود. گروه اخیر معتقد بودند که مارکسیسم ـ لنینیسم برای چینی که در جستجوی راه‌حلهای عملی برای مشکلات اقتصادی خود می‌باشد، فاقد اعتبار است. دنگ نیز همچنان بر این نظر پافشاری می‌کرد که در صورت حفظ مالکیت عمومی، سوسیالیسم همچنان در چین زنده خواهد ماند و حزب کمونیست باید به سوسیالیست پایبند باشد. در حالی که عده‌ای از نخبگان نظیر هو یائوبانگ دبیرکل وقت حزب کمونیست تا حد زیادی مارکسیسم را زیر سؤال می‌بردند. دامنه این بحثها و مناقشات چنان بالا گرفت که یکی از دلایلْ مهم برکناری و تنزل هو یائوبانگ رهبر پیشین حزب در ژانویه ۱۹۸۷ به‌خاطر بیان نظرات بی‌پرده‌اش در خصوص نیاز به متناسب کردن مارکسیسم با شرایط چین بود.

زمانی که وی در ژانویه ۱۹۸۷ با یک گروه از حزب کمونیست ایتالیا دیدار می‌نمود، بیان کرد که: «به‌جای توسعه و بسط مارکسیسم می‌بایست تئوری تاریخ مصرف گذشته را پس زد». هو معتقد بود که مارکسیسم از طریق تجربه و عمل قابلیت بسط و گسترش می‌یابد؛ او تأکید می‌کرد که مارکسیسم یک چارچوب سخت و غیرقابل تغییر ندارد. به عقیده هو، یک کمونیست خوب می‌بایست قادر به رد و جایگزینی مفاهیم مارکسیستی خاص به گونه‌ای باشد که مواردی که تاریخ آنها گذشته و غیرقابل اجرا هستند را با مواردی که به حکم تجربه و عمل کردن تأیید شده‌اند را جایگزین سازد.[1] این سخنان با توجه به آنکه چندان مورد پسند دنگ نبود تا آنجا پیش رفت که مارکسیسم را از بنیان به زیر سؤال برد و به‌دنبال آن مشروعیت حزب حاکم کمونیست را با چالش مواجه ساخت. به‌ویژه آنکه تحولات شوروی زنگ خطر فروپاشی سیاسی را در نتیجه افراط در تجدید نظرطلبی برای او و حزب کمونیست چین به صدا درآورده بود. از همین روی بود که به آرامی و طی یک‌سری جلسات محرمانه عذر هو یائوبانگ از مقام دبیرکلی خواسته شد هر چند که او تا آخر عمر عضو حزب کمونیست باقی ماند،[2] اما با این همه مناقشات و مذاکرات در خصوص اعتبار مارکسیسم در چین امروز و اینکه چگونه می‌باید سوسیالیسم را در پرتو اتفاقاتی که از سال ۱۹۷۸ رخ داد بازتعریف کرد، همچنان وجود داشت.

در مصاحبه دنگ با مجله تایم در پاییز ۱۹۸۵ مهم‌ترین سؤالی که از او شد آن بود

---

1. British Broadcasting Corporation. Monitoring Service Summary of world broadcasts
2. http://www.iisg.nl/landsberger/hyb.html

که چگونه می‌توان به‌رغم حاکم بودن مکتب سوسیالیستی، اقتصاد بازار آزاد را به‌طور هم‌زمان تجربه نمود؟ دنگ پاسخ داد که: تضادی بین این دو وجود ندارد خوب اگر ما بر برنامه‌ریزی و اقتصاد بازار تأکید کنیم، فکر می‌کنم آنگاه نیروهای مولد اجتماع را از قید و بند رها می‌کنیم تا به آنها سرعت ببخشیم اقتصاد بازار به تجربه نشان داده که در چین اصول سوسیالیسم نمی‌شکند، دنگ در این مصاحبه بر این نکته تأکید نمود: «ثروتمند شدن خیلی خوب است»، شعار مردم که در سالهای ۱۹۸۰ در چین به گوش می‌رسد، گناه نیست؛ زیرا هدف اصلی سوسیالیسم ارتقای کیفیت زندگی مردم و سرمایه اجتماعی بود.[1]

در سال ۱۹۷۹ دستگاههای تبلیغاتی حکومت تمام تلاش خود را بر این نکته متمرکز نمودند تا تعبیر و برداشت جدیدی از مارکسیسم ـ لنینیسم را به گونه‌ای ارائه دهند که بتواند توجیه‌گر و زمینه‌ساز تحولات مورد نظر اقتصادی و فرهنگی در عرصه کشور باشد. در این راستا در جولای ۱۹۸۱، هو یائوبانگ ـ به‌عنوان رهبر جدید حزب ـ در سخنرانی خود مارکسیسم را به‌عنوان *متبلور نمودن تفکرات عالمانه* خطاب کرد و بیان نمود که این تئوری در عمل اثبات می‌شود، سپس اظهار داشت که مارکسیسم فقط راهنمایی برای عمل می‌باشد و نباید به یک تئوری به‌صورت عقاید و افکار غیرقابل تغییری که باید بدون فکر از آن تبعیت کرد نگاه نمود.

به‌دنبال این چالشها در عرصه ایدئولوژیک و در پاسخ به افرادی که دست کشیدن از سوسیالیست را در چین حمایت می‌کردند تحقیقات تئوریک زیادی با حمایت حزب کمونیست صورت گرفت و نتایج آن منتشر گردید تا ماهیت سوسیالیستی چین را توجیه نماید. در این راستا مدیر دانشکده حزب کمونیست بیان نمود که سوسیالیسم بر پایه مالکیت عمومی بر ابزار تولید کالا قرار گرفته و از این اصل حمایت می‌کند که هرکس به اندازه کارش دریافت می‌کند. این دو عامل اساسی و زیربنایی تنها راههای قضاوت درباره ماهیت سوسیالیستی جامعه می‌باشد و چین از نظر تئوری موفق به تکمیل پروسه تبدیل کشاورزی، صنایع دستی، صنعت و تجارت به مالکیت عمومی گردیده است. هو نیز تأکید می‌نمود که اکنون چین جامعه‌ای سوسیالیستی مطابق با

---

1. http://www.time.com/time/magazine/article/0,9171,1050524,00.html

مارکسیسم می‌باشد و همه مارکسیست‌ها باید اطمینان حاصل نمایند که سوسیالیسم از زندگی اجتماعی جدا و تباه و نابود نخواهد شد؛ آنها باید سوسیالیسم را با تجربیات انقلابی خود غنی‌تر سازند تا با سرزندگی و شور بیشتری پا بر جا بماند.

به این ترتیب، اینکه چگونه می‌باید سوسیالیسم را در پرتو اتفاقاتی که از سال ۱۹۷۸ رخ داد، بازتعریف نمود یکی از عرصه‌های مهم هماورد نظری به‌ویژه در جهت توجیه عملکرد حزب کمونیست چین در مقام حاکمیت برای اصلاح‌طلبان بوده است. حتی اگر اصلاحات اقتصادی چین از مارکسیسم کلاسیک منحرف گردد، نباید به آن برچسب «خیانت» به اصول مارکسیسم را زد، این مطلبی است که یک تئوریسین طرفدار اصلاحات در مجله اقتصاد آزاد شانگهای منتشر نمود. مقاله اینطور ادامه می‌داد، هیچ‌یک از دو انقلاب بلشویکی لنین و استراتژی چریکی مائو، سبب پیروزی سیاسی نشد، بلکه عمل و فعالیت مارکس و لنین سبب آن گردید. مارکسیسم، آن‌طور که امروزه توسط تئوریسین‌های اصلاح‌طلب تعریف شده، یک علم است، اما احتیاج به بازنگری دائمی جهت غنی‌تر کردن خود و بازیابی اعتبار خویش دارد.

به‌منظور حفظ یکپارچگی حزب و ثبات سیاسی کشور، اصلاح‌طلبان عمل‌گرا به مصالحه‌ای با مدافعان سرسخت مارکسیسم ارتدوکس مبنی بر صدور قطعنامه حزب در خصوص فرهنگ و ایدئولوژی رسیدند. این قطعنامه طی نشست‌های کمیته مرکزی دوازدهم در بیست‌وهشت سپتامبر سال ۱۹۸۶ صادر شد و به‌دنبال آن بحث‌های زیادی در درون حزب پیرامون آن شکل گرفت.

در این قطعنامه حزب کمونیست چین پذیرفت که اصلاحات اقتصادی موجب ایجاد تغییر در دیدگاه مردم شده است و این سؤال اساسی مطرح شد: «آیا ما قادر خواهیم بود که در مقابل ایدئولوژی فئودالی و بورژوازی مقاومت کرده و آن را شکست دهیم؟ و از خطر دورشدن از مسیر صحیح اجتناب کنیم؟» ظاهراً با دادن امتیازی به اصلاح‌طلبان، قطعنامه تأکید می‌کرد که چین می‌بایست درهای خود را باز نگه دارد و اصطلاحات را با حفظ چهار اصل اساسی[1] ادامه دهد. همچنین قطعنامه سیستم اجتماعی و ایدئولوژی و جنبه‌های زشت سرمایه‌داری را محکوم می‌کرد، اما از طرف دیگر، یادگیری از کشورهای

---

۱. راه سوسیالیستی، حکومت مطلق مردم، رهبری حزب و اندیشه‌های مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائو.

توسعه‌یافته را در علوم پیشرفته، تکنولوژی و تجربیات کاربردی و مدیریت اقتصادی، تشویق می‌نمود. همچنین به‌منظور دادن امتیاز به مدافعان سرسخت مارکسیسم ارتدوکس ـ کسانی که اصلاح‌طلبان را به‌خاطر آنکه آشکارا اعتبار مارکسیسم را زیر سؤال برده بودند مورد انتقاد قرار می‌دادند ـ قطعنامه در خصوص فرهنگ و ایدئولوژی بیان می‌کرد که مارکسیسم اساس تئوریک سوسیالیسم است و باید به مارکسیسم به‌عنوان تئوری راهنمای خود بنگریم، اما به‌منظور اخطار به کسانی همچون هو یائوبانگ و شاید هم دنگ شیائوپینگ، قطعنامه نظر تندروها را این گونه منعکس کرده بود که «اشتباه است که به مارکسیسم به‌عنوان عقیده‌ای محدود و بسته نگاه کنیم. از طرفی غلط است که اصول اساسی و اولیه آن را نفی نماییم و به آن به‌عنوان یک تئوری از تاریخ گذشته نگاه کرده و کورکورانه به ستایش فلسفه بورژوازی پرداخته و سیستم سوسیالیستی را به نفع کاپیتالیسم نفی کنیم». این سند حزبی در خصوص آزادی آکادمیک با احتیاط بیشتری برخورد نمود و تصریح کرد که نوشته‌های خلاقانه و آزادی مباحثات چنانچه مارکسیسم را به‌عنوان منبع و راهنمای کارهای آکادمیک و هنری خود قرار ندهند، ممنوع خواهد بود. اخلاق و آداب سوسیالیستی مورد تأیید و تشویق قرار می‌گیرند. در این راستا فکر و عملِ در جهت منافع شخصی به‌جای منافع جمع گردآوری و احتکار پول و سوءاستفاده از قدرت برای منافع شخصی مورد سرزنش قرار گرفت.

همچنان‌که مفاد قطعنامه نشان می‌دهد، صدور آن در واقع به‌عنوان مصالحه‌ای بین دو جناح مدعی در درون حزب کمونیست بود و هر دو جناح تلاش نموده بودند که بهترین نکات خود را در آن درج نمایند؛ چنان‌که در یکی از بندهای آن ذکر گردیده بود که *آرمان غایی حزب ما این است که اجتماعی کمونیستی به‌وجود آوریم که از اصل هرکس آنچه به‌دست می‌آورد که نیاز دارد، تبعیت شود* اما با این همه مصالحه دو جناح حزبی اصلاح‌طلبان عمل‌گرا و مارکسیسم‌های ارتدوکس بر سر فرهنگ و ایدئولوژی عمر کوتاهی داشت. قولهای تصریح شده در خصوص اعطای آزادی به دانشگاهها، آزادی برای نوشتن خلاقانه و آزادی مباحثات توسط نخبگان و روشنفکران که با شعار «بگذار هزار گل شکوفا گردد»[1] ـ شعار احیاء شده سال ۱۹۵۷ ـ سریعاً به کناری گذاشته شد.

1. Let a hundred flowers bloom

با شروع تظاهرات دانشجویان دانشگاهها در دسامبر ۱۹۸۶ بار دیگر به‌نظر می‌رسید که آونگ توازن اندکی به سمت چپ منحرف شد و حزب مبارزه‌ای را علیه آزادیخواهی بورژوازی آغاز کرد. در طول یک هفته روزنامه خلق در سرمقاله صفحه اول خود آزادیخواهی بورژوازی را که «جوانان ما را مسموم ساخته و برای ثبات سوسیالیستی مهلک بوده و در اصلاحات و سیاست درهای باز اختلال ایجاد می‌کند» را مورد مذمت قرار داد و خواستار از ریشه برکندن آن شد. این سرمقاله تصریح می‌کرد که آزادیخواهی بورژوازی، اکنون فکری است که سیستم سوسیالیستی را به نفع سرمایه‌داری نفی می‌کند و مدعی شده بود که تعداد اندکی از مردم از راه سرمایه‌داری و فعالیت‌های کاپیتالیستی حمایت می‌کنند. همچنین روزنامه مردم در تاریخ دوازدهم ژوئن به کسانی که از غربی شدن کامل به معنای یادگیری از دانش، فناوری، فرهنگ، سیاست‌ها، ایدئولوژی و اخلاقیات حمایت می‌کنند و کسانی که ادعا می‌نمایند که سوسیالیسم به سی سال آخر عمر خود نزدیک شده است، حمله نمود.

کاملاً آشکار بود که مخاطب این روزنامه روشنفکرانی بودند که از حزب به بیرون رانده شده بودند. به‌دنبال این مباحث تفسیرهای پیچیده‌ای در خصوص سیاست درهای باز و تفاوت آن با غربی‌شدن کامل طرح گردید و این ارگان دولتی مدعی شد که این دو، مفاهیم کاملاً متفاوتی از یکدیگر می‌باشند و یقیناً امکان‌پذیر است که دانش فوق پیشرفته را از کشورهای سرمایه‌داری دریافت کنیم و به‌طور هم‌زمان سیستم اجتماعی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری را به‌عنوان جنبه‌های نادرست و شیطانی آن رد کنیم.

در این زمان حزب با وضعیت دشوار ایدئولوژیکی روبه‌رو بود. چگونه این امکان وجود داشت که از انعطاف‌ناپذیری ایدئولوژیکی مارکسیسم ـ لنینیسم و تفکرات مائو طرفداری کرد، ضمن آنکه تلاش روشنفکران را در جهت تفکری نوین برای تجدید ساختار اقتصادی کشور و توجیه تحولات پس از سال ۱۹۷۸ در جهت خواسته‌های حزب هدایت نمود. از همین روی مشخص نبود، اگر برای رهبران چین این امکان وجود داشته باشد که بین فناوری غرب و ارزش‌های سرمایه‌داری که ارتباط نزدیکی با این علوم پیشرفته دارد مقایسه روشنی به عمل آورند، کدام‌یک را انتخاب خواهند کرد؟

اندیشمند و اقتصاددان چینی جان پری‌یلا[1] معتقد بود، فناوری سرمایه‌داری از سیستمی که در آن پا گرفته است قابل تفکیک نیست. هیچ شکی نیست که اصلاحات اقتصادی این ایدئولوژی‌ها را به یاد می‌آورد که، با آزادی و خوشبختی بیشتر، افزایش متقابل درخواست مردم برای آزادی و انتخاب‌های آزادانه به‌وجود می‌آید که شاید موجب افزایش شک و تردید در مورد اعتبار مارکسیسم و لنینیسم شود.[2] پس همچنان این سؤال باقی بود که چطور می‌توان این کار را انجام داد؟ پاسخ رهبران حزب به این سؤال با نتیجه تظاهرات دانشجویان در دسامبر ۱۹۸۶ قرابت داشت که می‌بایست اصول اولیه چهارگانه‌ای که توسط دنگ در طی سالهای ۷۹ـ ۱۹۷۸ و در زمان نابودی جنبش **دیوار دمکراسی** وضع شد دوباره تکرار و تقویت گردد.

جائو زیانگ دبیرکل جدید حزب، مبارزه سیاسی را علیه روشنفکران آغاز کرد، اما تأکید نمود که رهبری حزب می‌بایست از این چهار اصل حمایت و طرفداری نماید. او طی سخنرانی خود در بیستم ژانویه سال ۱۹۸۷ در پکن تأکید نمود که چنانچه اعضای حزب از این چهار اصل پیروی کنند، امکان کنترل آزادیخواهی لیبرالیسم وجود دارد. جائو تأکید نمود که نبرد علیه آزادیخواهی بورژوازی می‌بایست محدود به افراد باقی‌مانده در حزب شود و ادامه داد که ایجاد سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی با اعتقاد به حقانیت جهانی مارکسیسم ـ لنینیسم و تجربیات اصلاحات و توسعه چین تناسب دارد.

با طرح چهار اصل اساسی از سوی دنگ اصلاح‌طلبان عمل‌گرا توانستند تا حدود زیادی حمایت مدافعان سرسخت ارتدوکس را برای ادامه اصلاحات به‌دست آورند. ینگ ژن در بیست و یکم ژانویه ۱۹۸۷ به کمیته مرکزی گفت که این چهار اصل نتیجه انقلاب سوسیالیستی چین می‌باشد و جمع‌بندی تاریخی آن است که اگر حزب کمونیست وجود نداشته باشد، چین نوینی نیز وجود نخواهد داشت و فقط سوسیالیسم می‌تواند چین را نجات دهد. به عبارت دیگر اصلاحات اقتصادی می‌بایست توسط چهار اصل اساسی دنگ محصور شود؛ جائو کاملاً این نکته را

1. Jan Prybyla
2. Jan S. Prybyla "The Chinese economy: Problems and policies" Columbia, SC: University of South Carolina Press, 1981

شفاف کرد که هر کس از مارکسیسم جدا شود مورد مؤاخذه جدی حزب و ملت قرار خواهد گرفت. در این راستا از اعضایی که در مورد کنترل و نظارت شدید حزب دچار تردید شده بودند، خواسته شد که یا حزب را ترک کنند و یا اینکه به تصمیمات آن گردن نهند. با این همه خود جائو که طی اعتراض دانشجویان در میدان تیان‌آن‌من در سال ۱۹۸۹ به علت عدم جدیت در مبارزه با آزادیخواهی بورژوازی از حزب اخراج شد و تا زمان مرگش در سال ۲۰۰۹ در خانه‌اش تحت‌نظر قرار گرفت و بار دیگر این اصل را در خاطره‌ها زنده کرد که اصلاح‌طلبان اولین قربانیان اصلاحات خود هستند.

***

اینک دو دهه پس از واقعه میدان تیان‌آن‌من تحولات بسیاری را می‌توان در چین مشاهده کرد. دانشجویان در امور شخصی و اجتماعی کاملاً آزاد هستند و حتی در دانشگاهها نیز کلوبهای شبانه وجود دارد. توده مردم بیش از آنکه دغدغه مسائل ایدئولوژیک را داشته باشند، در فکر جمع‌آوری ثروت و خرید ماشین و مسافرت خارجی هستند. دیگر کمتر اصطلاح قدیمی و انقلابی «رفیق» را می‌توان شنید و اخبار نیز با اصطلاح «عصر بخیر» آغاز می‌شود، زیرا «رفیق» از نوعی بار انقلابی برخوردار بود و عنوانی باشکوه به‌شمار می‌رفت. در دهها کانال تلویزیون چین بیست و چهار ساعته می‌توان شاهد انواع شوهای مد لباس و آرایش بود، حتی در برخی از تبلیغات تجاری برای فروش لباسهای زیر و... می‌توان شاهد صحنه‌هایی بود که کمتر در تلویزیونهای غربی مشاهده می‌شود.

جیانگ زمین آزادیخواهی بورژوازی را «علت اصلی» هرج و مرج میدان تیان‌آن‌من دانست و حزب از این نظریه حمایت کرد که «وظیفه ایدئولوژیک ما حکم می‌کند زمانی که به انتهای نبردمان علیه آزادیخواهی بورژوازی نزدیک می‌شویم باید به ایدئولوژی سوسیالیستی دست یابیم».

امروزه به‌روشنی می‌توان در چین مشاهده کرد که این دیدگاه و تلاش حزب برای سازماندهی مجدد مفاهیم و ارزشهای انقلابی نزد روشنفکران و جوانان چین از محبوبیتی برخوردار نیست و بیش از سه چهارم مردم اعتقادی به اعتبار سوسیالیسم ندارند هر چند که در بعد نظری همچنان بحثهایی مطرح است.

سوسیالیسم با مشخصات چینی

در بررسی اظهار عقاید و دیدگاههای بی‌شماری که توسط رهبران عمل‌گرا و نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب صورت گرفت، مجموعه‌ای از بازتعاریف از مارکسیسم پدیدار شد که تحت‌عنوان «سوسیالیسم با ویژگیهای چینی» نام گرفته است.

در کنگره پانزدهم حزب کمونیست، عقاید دنگ در مورد سوسیالیسم با ویژگیهای چینی شکل تئوریک به خود گرفت و به‌عنوان یک اصلاح ایدئولوژیک تا سطح درج در اساسنامه حزب در سال ۱۹۸۲ ارتقا یافت و چنین عنوان شد که حزب کمونیست، مارکسیسم ـ لنینیسم چین، تفکرات مائو زدونگ، و تئوری دنگ شیائوپینگ را به‌عنوان راهنمای خود به‌کار می‌گیرد. در مارس ۱۹۸۷، دنگ این نکات را برای افراد داخلی و خارجی روشن کرد که او نمی‌تواند تحمل کند که کشور پر جمعیتی مثل چین به‌خدمت سرمایه‌داری برود و چین می‌بایست سوسیالیسم را طوری به روز کند که آن را قادر سازد تا از تنگنایی که در آن قرار گرفته خارج شود.

اگرچه تفکرات دنگ شیائوپینگ عمدتاً برخاسته از شرایط سیاسی ـ اجتماعی چین و تحلیل او و همکارانش از نظام بین‌الملل و وضعیت داخلی کشور و مبتنی بر دیدگاه عمل‌گرایانه بود، اما رفته‌رفته با توجه به موارد پیش‌گفته در عرصه نظر نیز به‌ویژه از سوی حزب کمونیست و مراکز تحقیقاتی چین جهت تئوریزه کردن و بازخوانی مارکسیسم چنان‌که توجیه‌گر تحولات چین امروز و سیاست‌های جدید اقتصادی اجتماعی حزب کمونیست چین در اواسط دهه هشتاد میلادی باشد، به عمل آمد و سرانجام نیز نام «مارکسیسم با مشخصات چینی»[1] برای آن برگزیده شد و از آنجا که هسته مرکزی سیاستهای اصلاح‌طلبان درآمیختن قوانین عام اقتصادی با رویکرد بازار آزاد تشکیل می‌دهد. مجموع این سیاستها نیز از سوی نخبگان چین نام «اقتصاد بازار آزاد سوسیالیستی» نام گرفت.

مارکسیسم با ویژگیهای چینی در واقع ادامه این تفکر دنگ بود که *حقیقت از دل واقعیات به‌دست می‌آید*. این دیدگاه بر این نظر است که در عصر حاضر می‌باید رابطه با جهان خارج را بر اساس اصل رقابت به‌ویژه در عرصه اقتصادی شکل داد ضمن آنکه

1. socialism with chinese character

می‌توان از اصول مارکسیسم نیز عدول نکرد.

این دیدگاه بر این نظر است که شکل‌گیری مارکسیسم در یک کشور عقب‌مانده برای بنیانگذاران آن نظیر مارکس و انگلس هم غیر قابل پیش‌بینی بوده است. زمان و علت پذیرش و گسترش مارکسیسم در چین ناشی از عقب‌ماندگیهای اقتصادی و فرهنگی بود و این در شرایطی بود که کشور حالت نیمه مستعمره داشت و پس از استقرار جمهوری خلق در چین، این جمهوری نیز میراث‌خوار عقب‌ماندگی این کشور و درگیر مشکلاتی نظیر تورم بالا، صنعت بسیار ضعیف و عقب‌مانده و پریشانی اوضاع اقتصادی بود. اگرچه حزب کمونیست توانست با به خدمت گرفتن توده مردم تا حد زیادی قیمتها را تثبیت کند و یکپارچگی اقتصادی در سطح کشور ایجاد نماید، اما هنوز تا رسیدن چین به مرحله توسعه‌یافتگی فاصله بسیار زیادی وجود دارد. بنابراین برای رسیدن به مرحله «ناب سوسیالیست»، مارکسیسم می‌باید در درجه اول وظیفه ارتقای چین به سطح صنعتی و توسعه بخشهای تجاری و صنایع و شکوفایی نیروهای مولد را برعهده گیرد[1]. منظور از مارکسیسم نیز مارکسیستی است که با شرایط چین درآمیخته باشد که مراد همان سوسیالیسم چینی است که دارای ماهیت چینی و برخاسته از منابع این جامعه است.

از این به بعد سوسیالیسم به معنای از بین بردن فقر است. تحفه آنکه بخشی از گزارش جیانگ زمین ـ که پس از کناره‌گیری دنگ شیائوپینگ به‌عنوان رئیس جمهور قدرت را در دست گرفت ـ به کنگره حزب در سال ۱۹۹۷ شامل تفاسیر بیشتر درخصوص مرحله مقدماتی سوسیالیسم بود. او در سخنرانی مفصل خود فرضیه‌ای را که در مدرسه حزب مرکزی مبنی بر «سوسیالیسم مرحله مقدماتی کمونیسم است، و چین در مرحله مقدماتی سوسیالیسم می‌باشد که آن مرحله عقب‌افتادگی است» را تکرار نمود. او در این سخنرانی خاطرنشان ساخت که مرحله مقدماتی سوسیالیسم مرحله‌ای طولانی است که «ما باید طی آن صنعتی شدن و اجتماعی شدن[2]، بازارگرایی و نوسازی اقتصاد را به انجام برسانیم». جیانگ در همین سخنرانی عنوان کرد که: «به‌عنوان راهی مشخص برای ادامه اصلاحات اقتصادی لازم است که اصلاحات را تعمیق نموده

---

1. http://english.peopledaily.com.cn/dengxp/vol3/text/c1220.html
2. Socialization

و تناقضات ریشه‌ای و مشکلات شدیدی که ممکن است در طول دگرگونی ساختاری ظهور یابند را حل کرد»، او در عین حال هشدار داد که: ما باید در مقابل گرایشات راست‌گرایانه مراقب باشیم، اما هم‌زمان نباید از اوج‌گیری گرایشهای چپ‌گرایانه غافل بمانیم، اقتصاد بازار آزاد باید توسعه یابد و چین نیز در همکاری و رقابت بین‌المللی باید حضور فعال داشته باشد. طبیعی بود جیانگ زمین به‌عنوان جانشین دنگ مقید به ادامه اصلاحات اقتصادی بود، ضمن آنکه در بعد ایدئولوژیکی در تلاش بود تا نشان دهد که از عقاید اساسی مارکسیسم منحرف نشده است.

دنگ معتقد بود پس از استقرار حزب کمونیست در چین این حزب به توسعه نیروهای مولد اهتمام چندانی نکرد و مارکسیسم را با شرایط یک کشور عقب‌مانده و نیمه مستعمره منطبق نساخت تا زمینه برای دستیابی به مراحل بعدی سوسیالیسم فراهم شود. بر این اساس دنگ و نسلهای بعدی نخبگان چین بر این نظر هستند که برای رسیدن به مرحله سوسیالیسم پاکیزه می‌باید یک دوره ابتدایی و طولانی را طی کرد[1].

در این راستا آنان بر این نکته تأکید دارند که با توجه به روند شکل‌گیری سوسیالیسم در چین و این واقعیت که تولید نظامهای سوسیالیستی در برابر سطح تولیدات کشورهای سرمایه‌داری بسیار پایین است، ابتدا سوسیالیست در چین می‌بایست وظیفه صنعتی‌کردن کشور و توسعه بخشهای تجاری و صنایع را برعهده بگیرد، وظیفه‌ای که در کشورهای دیگر زیر نظر نظام سرمایه‌داری انجام می‌گیرد. هدف این کار راه انداختن یک بنیاد استوار برای ارتقای قدرت تولید نظام سوسیالیسمی است، چرا که سوسیالیسمی که در یک کشور عقب‌مانده شکل می‌گیرد با سوسیالیسمی که مارکس و انگلس آن را انتظار داشتند، بسیار متفاوت است.

هر یک از این دو خاستگاه متفاوتی داشته و لاجرم تفاوتهای کیفی میان آن دو وجود دارد از این روی سوسیالیسم چینی و سوسیالیسمی که مارکس و انگلس مروج آن بودند در یک سطح قرار ندارند این نوع سوسیالیسم که ما با آن مواجه هستیم زاییده شرایط انحطاط اقتصادی و فرهنگی است.

بر پایه این تحلیل، سوسیالیسم چینی مالکیت عمومی یا بازار آزاد را می‌پذیرد،

1.shttp://newlearningonline.com/new-learning/chapter-4-learning-civics/deng-xiaoping-socialism-with-chinese-characteristics/

چرا که تجربه نشان داده است که اقتصاد برنامه‌ریزی شده صرف، مانع از آزاد شدن نیروهای مولد می‌شود. از این روی برای آزاد کردن نیروهای مولد، حزب کمونیست چین بر اصلاحات متمایل به اقتصاد بازار تأکید می‌کند. شیوه‌ای که بازار را از نظام اجتماعی متمایز می‌داند، ولی در عین حال اهداف بازار اقتصادی سوسیالیسم را مدنظر دارد. بزرگترین ترکیب این دو عنصر، یعنی بازار آزاد و مالکیت عمومی سوسیالیستی بدان معنا نیست که نفاق و یا مغایرتی بین این دو وجود ندارد؛ حزب حتی بر این نکته تأکید می‌کند که بسیاری از مشکلات موجود در جامعه چین ناشی از وجود این تناقضات است و اگر با این تناقضات مبارزه نشود عوارض بسیار وخیمی به بار خواهد آورد.

جنس برخی از این تناقضات چنان است که نمی‌شود آنها را از بین برد، اما می‌توان به دو روش آنها را تنظیم کرد، به این ترتیب که تولید مالکیت عمومی را می‌توان براساس نیازمندیها چنان تنظیم کرد که پاسخگوی نیازمندیهای اولیه اقتصاد بازار آزاد باشد. از طرف دیگر بازار آزاد تا آنجا که لازم است طوری تنظیم شود که پاسخگوی نیازمندیهای مالکیت عمومی باشد، به سخن دیگر باید طوری عمل نمود که یکی بر دیگری برتری نیابد و یکی تابع دیگری نشود، برعکس تنظیم و آمیزش هر یک باید مدنظر گرفته شود.

دنگ بر این عقیده خود استوار بود که سوسیالیسم می‌تواند در چین باقی بماند، اگر مالکیت عمومی نقش اساسی را در اقتصاد ما ایفا کند. از این روست که سوسیالیست چینی باید درها را به روی دنیای خارج بگشاید و با اتکا به خود آزادی عمل را بیاموزد و ارتباط با فرهنگهای مختلف و منابع متقابل را تجربه کند. این عوامل خط اول گذار از یک مرحله به مرحله بالاتر را می‌سازد. بازگشایی دروازه‌ها به روی خارج و تقویت تبادلات مهمترین بخش این مرحله را تشکیل می‌دهد. بنابراین اصلاح‌طلبان تأکید می‌کنند چین باید سیاست اتکا به خود را تجربه کند، البته اتکای چین به خود به معنای فراموش کردن دنیای خارج و عدم آمیزش با آن نیست، آزادی عمل، اتکا به خود و بازکردن درها به روی دنیای خارج پایه‌های اساسی ساختمان سوسیالیست با خصلت چینی به‌شمار می‌رود.

از دیگر نیازهای مبرم سوسیالیسم با ویژگیهای چینی فضای صلح‌آمیز است، پس در این صورت وجود صلح و تلاش برای حفظ صلح جهانی و همزیستی مسالمت‌آمیز

یک مشخصه در ساختمان سوسیالیسم با خصلت چینی به‌شمار می‌رود. استفاده از تجربیات تمدن کاپیتالیستی در ساختمان سوسیالیسم چینی اجتناب‌ناپذیر است، استفاده و رقابت با تولید فرآورده‌های نظام کاپیتالیستی به‌طور مسالمت‌آمیز ضروری است. از همین روی نخبگان مدعی هستند آنان در چین با استفاده از دستاوردهای علمی و فنی دنیای کاپیتالیستی را در صدر ساختمان سوسیالیستی قرار داده‌اند. این هدف برایشان جزء اهداف استراتژیک به‌شمار می‌رود.

فصل دهم

چین امروز، چالشها و فرصتها

مقدمه

اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ جهان شاهد تحولات شگرفی شد به‌گونه‌ای که ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل یک دگرگونی عظیم را تجربه کرد. سه رویداد به‌هم پیوسته و هم‌زمان در عرصه اقتصاد، فناوری و ارتباطات و سیاست، سیمای جدیدی از جهان در اواخر قرن بیستم و در آستانه ورود به قرن بیست و یکم ترسیم نمود که طی آن برخی از قدرتهای بزرگ جهانی طعم تلخ شکست و فروپاشی را تجربه کردند. در این توفان عظیم جابه‌جایی شگرفی در هرم قدرت جهانی، تقسیم کار بین‌المللی و سطح توسعه‌یافتگی و برخورداری از سرمایه و فناوری در وسعت جهانی پدید آمد.

نخست، انقلاب در فناوری امکان گذر پاره‌ای از کشورها را از مرحله صنعتی به مرحله فراصنعتی ممکن ساخت و به‌دنبال آن ارتقای فناوری دیجیتال و ارتباطات، امکان بسط خط تولید نظام سرمایه‌داری و تشکیل شبکه اقتصادی در هم تنیده آن را در وسعت جهانی فراهم آورد، سپس در پی این دگرگونیها بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی در رقابت با نظام سرمایه‌داری و تحقق اصلاحات خود ناکام ماندند و به ناچار به یک فروپاشی دردناک و تجزیه سرزمینی تن دادند و به این ترتیب نقطه پایانی بر تاریخ جنگ سرد گذاشته شد.

از یک سو مشکلات محیط زیستی ناشی از فعالیت صنعتی وسیع در کشورهای توسعه یافته و در خطر قرار گرفتن بافت اجتماعی آنان در اثر مهاجرت خیل کارگران

کشورهای عقب‌مانده جهت دستیابی به امنیت شغلی، و از سوی دیگر و گام گذاشتن کشورهای توسعه‌یافته به مرحله‌ای که می‌توان از آن به مرحله فراصنعتی یاد کرد، همچنین فراهم آمدن امکانات لازم فنی و ارتباطی برای کشورهای مرکزی ـ فراصنعتی ـ جهت صدور و مدیریت سرمایه خود در کشورهای اطراف و در حال توسعه یک تقسیم کار جدید در سطح جهان پدید آورد که بر اساس آن نقش کشورها از نظر میزان توسعه‌یافتگی اقتصادی و حضور در دیگر عرصه‌های بین‌المللی و داخلی دگرگون گردید.

با پذیرش فرض مرکز ـ پیرامون و اینکه مرکز برای انتقال به مرحله برتر ناچار از انتقال نقش پیشین خود به پیرامون خواهد بود، باید به این نکته اذعان کرد که با دستیابی پاره‌ای از کشورها به مرحله‌ای که می‌توان به آن نام فراصنعتی داد برخی از کشورها به نوبه خود وارد مرحله صنعتی ـ مرحله قبلی کشورهای فراصنعتی ـ شدند، البته این به معنای پذیرش یک دیدگاه جزمی در عرصه جهانی نیست. هوشیاری نخبگان، درک منطقی نظام بین‌الملل و استفاده از تمامی ظرفیت‌های کشورها لازمه بهره‌گیری از شرایط جدید و ورود به یک مرحله بالاتر در تقسیم کار بین‌المللی بود تقسیم کاری که به نظر می‌رسد هر روزه بر میزان تصلب نقشهای آن در سطح نظام بین‌الملل افزوده می‌گردد.

بی‌شک یکی از بزرگترین رموز کامیابیهای دنگ و پیروان اصلاح‌طلب او در جلوگیری از هم سرنوشت شدن با شوروی سابق و بلوک شرق آن بود که به‌سرعت تحولات نظام بین‌الملل را درک کردند و سیستم کشور را برای ادامه حیات در شرایط جدید جهانی آماده ساختند. چنان‌که دنگ در مواجه با این تحولات به همراهان خود اینگونه اندرز داد که: با خونسردی مشاهده کنید، سرزمین خود را حفظ کنید، آرام باشید و به سود اندک بسازید و آنگونه عمل کنید که چین به‌طور موفق‌آمیز در طول انتقال سیستم نظام بین‌الملل با حفظ امنیت و ثبات موفق به کسب فرصت برای توسعه شود.

تحولات بین‌المللی و معضلات داخلی چین

با توجه به تحولات عمیق در عرصهٔ نظام بین‌المللی و شکل‌گیری مناسبات جدید، چین به توسعه روابط خود با کشورهای همسایه و در حال توسعه ادامه داد. تقریباً دو دهه بعد از شروع اصلاحات اقتصادی دنگ، چین از بالاترین نرخ رشد اقتصادی در جهان برخوردار شد. اصلاحات اقتصادی دنگ توانست شرایط زندگی بخش قابل توجهی از

مردم چین را بهبود بخشد و شرایط صنعتی، خدماتی و بازرگانی کشور را ارتقا بخشد به‌گونه‌ای که بخشهای مهمی از اقتصاد و جامعه چین وارد مرحله صنعتی شوند.

تولید ناخالص چین[1] در سال ۱۹۹۶ نیز همانند ۱۹۹۵ شاهد نرخ رشدی معادل ده درصد شد.[2] عرضه کالاهای مصرفی رونق گرفت و تقاضا برای کالا همچنان در حال رشد بود. درآمد سرانه ساکنان مناطق شهری طی سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۱ در حدود چهار برابر افزایش یافت. هر چند که شکاف درآمد بین مناطق روستایی با مناطق شهری بیشتر شد، اما کشاورزان روستایی از سود و منافع چهاردرصدی در برخی دوره‌ها بهره‌مند شدند.

هرچند این آمار و ارقام با توجه به مصرف و درآمد سرانه، چین را همچنان در رتبه پایین‌تر از کشورهای توسعه یافته قرار می‌داد، اما با توجه به جمعیت انبوه این کشور این تحولات در نوع خود معجزه قلمداد می‌شد. از سوی دیگر روند صنعتی کردن کشور همچنان به روند صعودی خود ادامه می‌داد و چین می‌توانست به زودی با افزایش صادرات خود در زمینه لوازم برقی، تلویزیون رنگی، قطعات خودرو به بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار دست یابد که به این ترتیب قدرت تولیدی چین در نظر برخی از کشورها رعب‌انگیز تلقی می‌شد.

به‌رغم منافع اقتصادی حاصل از اصلاحات، جامعه چین با عوارض و مشکلات متعدد ناشی از اصلاحات نیز دست به گریبان بود. نخست همانند سایر قسمت‌های آسیا، چین نیز شاهد ظهور افراد **نوکیسه‌ای**[3] بودند که جمع ثروتمندان جدیدی را تشکیل می‌دادند که بیشترین منافع را از اصلاحات اقتصادی برده بودند. این افراد نوکیسه، از نظر ماهیت هنوز با طبقه سرمایه‌دار جدید که در کشورهای کاپیتالیستی شکل گرفتند، فاصله بسیار داشتند. آنان کسانی بودند که ارتباط نزدیکی با حزب و دولت داشتند و از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بودند که تحت‌عنوان نخبگان کارآفرین مجموعه جدیدی از ارزش‌های اخلاقی را پذیرفته بودند. شعار عمده آنان این بود که شخصاً هر کاری انجام دهید که فردی ثروتمند شوید. بر همین اساس آنان به‌شدت

1. GDP
2. http://milind.data360.org/dsg.aspx?Data-Set-Group-Id=1886
3. New rich

دلبسته پول بودند و گردآوری ثروت تنها هدف آنها در زندگی به‌شمار می‌رفت و برای کسب پول بیشتر تقریباً هر کاری در نزدشان مشروع جلوه می‌نمود.

در ادامه این روند در سیستم اداری و بیشتر بخش‌های سرمایه‌داری اقتصاد کشور نیز فساد خودنمایی می‌کرد و از اهمیت خانواده تا حد زیادی کاسته می‌شد و آمار طلاق به‌شدت سیر صعودی به خود گرفته بود[۱] و کم نبودند دختران و پسران جوانی که بدون عقد و ازدواج با یکدیگر در زیر یک سقف زندگی می‌کردند. آمار دخترانی که به فحشا کشیده شده بودند افزایش یافته بود و تشدید فاصله طبقاتی بر دامنه بزهکاریهای اجتماعی می‌افزود.

رواج مفاسد جوامع غربی در کشور، زنگ خطر را برای نخبگان نسل سوم به صدا در آورده بود. از همین روی در سال ۱۹۹۵ جیانگ زمین رئیس حزب کمونیست چین به نمایندگان حاضر در کنگره ملی خلق اظهار داشت که: «فرهنگ سنتی چین را ترویج نموده و آن را در مقابل عقاید انحرافی غربی محافظت نمایند». نخبگان جدید دریافته بودند که جامعه نیاز به *تجدید روحیهٔ معنوی روحی و اخلاقی* دارد و پایه‌های فرهنگی فرتوتی و سستی را تجربه می‌کنند.

نخبگان نسل سوم و چالشها

پس از مرگ دنگ شیائوپینگ در فوریه ۱۹۹۷جیانگ زمین[۲] طی پانزدهمین نشست

---

۱. این مسائل چنان شایع شده بود که عده‌ای به مزاح می‌گفتند اگر در دهه‌های قبل چینی‌ها هنگام دیدن یکدیگر به‌جای سلام و احوالپرسی می‌پرسیدند آیا غذا خورده‌ای؟ حال به‌جای آن می‌پرسند طلاق گرفته‌ای؟

۲. Jang Zemin در سال ۱۹۳۶ در استان جیانگسو به دنیا آمد و در دوران دانش‌آموزی به فعالیتهای سیاسی روی آورد و در سال ۱۹۴۶ به حزب کمونیست پیوست. او در سال ۱۹۴۷ از یکی از دانشگاههای شانگهای در رشته ماشین‌آلات الکتریکی فارغ‌التحصیل شد و مدتی به‌عنوان عضو حزب کمونیست از مناصب مختلفی در بخشهای فنی و صنعتی برخوردار بود و در سال ۱۹۵۵ به‌عنوان کارآموز خودرو در مسکو کار کرد و پس از بازگشت از این سفر مشاغل مختلف در کارخانه‌های شانگهای برعهده گرفت و در سال ۱۹۶۲، به‌طور متوالی به‌عنوان معاون مدیر کل برق و پژوهشگاه نیروی شانگهای و برخی دیگر از حوزه‌های صنعتی خدمت کرد، پس از سال ۱۹۸۰ به‌عنوان معاون رئیس و هم‌زمان دبیرکل کمیسیون امور خارجه دولت در امور واردات و صادرات و سرپرستی کمیسیون سرمایه‌گذاری خارجی برگزیده شد و در نهایت در سال ۱۹۸۵ به‌عنوان شهردار شانگهای و معاون دبیر کمیته شهری حزب کمونیست شانگهای برگزیده شد در نوامبر ۱۹۸۷، او عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست گردید و در ماه ژوئن سال ۱۹۸۹ به عضویت کمیته دائمی دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی در آمد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست در سپتامبر همان سال وارث بلامنازع وی گردید.

او پیش از این در سال ۱۹۸۹ به‌دنبال حادثه تیان‌آن‌من و برکناری زائو جیانگ به‌عنوان دبیرکل حزب کمونیست و در مارس ۱۹۹۲ علاوه بر این سمت، به‌عنوان رئیس‌جمهور چین انتخاب شد. و این بار نیز علاوه بر مناصب گذشته، ریاست کمیسیون نظامی کمیته مرکزی حزب کمونیست را به‌دست آورد[1].

جیانگ زمین که تحصیلات و بیشتر تجربیات کاری‌اش در دوران جوانی و میانسالی با مسائل فنی و مهندسی در منطقه توسعه‌یافته شانگهای مرتبط بود در دوران رهبری‌اش در درجه نخست تلاش نمود تا اصلاحات اقتصادی و یا به‌عبارت بهتر مسیری را که دنگ برای صنعتی کردن کشور و جذب سرمایه خارجی ترسیم کرده بود، را ادامه دهد. در این راستا کوشید رابطه با دنیای غرب را که پس از واقعه میدان تیان‌آن‌من و کشتار دانشجویان به‌شدت آسیب‌دیده بود بهبود ببخشد و در بعد داخلی نیز با توجه به ماهیت مسلک‌گرایی رژیم و حاکمیت حزب کمونیست توجیهی نظری برای تحولات و دگرگونی سریع کشور مبتنی بر دیدگاه مارکسیستی بیابد. در این خصوص جیانگ زمین در همان کنگره ۱۹۹۷ اظهار داشت که می‌باید به‌دنبال یک «مسیر جدید تفکر» بود که چین را در اوایل قرن بیست و یکم هدایت نماید. او در عین حال باید با معضلات اجتماعی و فسادی که در نتیجه تحولات کشور و جهانی شدن دامنگیر کشور شده بود، راه حلی می‌یافت.

سرعت‌گرفتن دگرگونیهای نظام بین‌الملل پس از وقوع حادثه تیان‌آن‌من که با فروپاشی شوروی و بلوک شرق و برچیده شدن دیوار برلین همراه بود، سبب به حاشیه رفتن حادثه ذکرشده گردید و چین توانست در همین سال ـ۱۹۹۷ـ روند الحاق هنگ‌کنگ به خاک اصلی را تکمیل کند و خود را به‌عنوان بازیگری که می‌تواند قواعد حاکم بر نظام بین‌الملل را بپذیرد معرفی نماید، بدان‌گونه که دوسال بعد با استفاده از همان سیاستی که در ارتباط با هنگ‌کنگ در پیش گرفته شده بود، توانست ماکائو را ضمیمه خاک اصلی نماید. به این ترتیب از مهمترین آوردگاههای نسل سوم نخبگان چین به رهبری جیانگ زمین مبارزه با معضلات اجتماعی و فساد مقامات، همچنین

---

1. http://www.sinomania.com/CHINAPOLITICS/jiang-zemin-biography.htm

حفظ مشروعیت و مقبولیت حاکمیت حزب کمونیست باقی ماند.

اگرچه از زمان دنگ نخبگان عرصه سیاست و قدرت در چین عمدتاً متشکل از فن‌ورزانی بود که دارای تحصیلات فنی و مهندسی بودند، اما با این همه جیانگ‌زمین بسیار تلاش نمود تا همانند رهبران پیشین، از خود علاوه بر رهبری سیاسی، وجهه یک تئوریسین را نیز به نمایش بگذارد. ضمن آنکه معضلات ناشی از انجام اصلاحات اقتصادی از یک سو و فروپاشی قطبهای کمونیست در جهان از سوی دیگر ضرورت ارائه یک‌سری تئوریهای جدید جهت توجیه حاکمیت حزب کمونیست چین و جلوگیری از گسترش روزافزون فساد را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود. با این همه باید به این نکته اذعان کرد که در این عرصه نخبگان نسل سوم در حقیقت ادامه‌دهنده تفکرات دنگ بودند، چنان‌که به‌رغم اندرزها و مذمتهای دنگ در خصوص رواج کیش شخصیت‌پرستی و جایگزین کردن فرد به‌جای سازمان، جانشینان او در حزب شروع به تمجید و تحسین از او به‌عنوان «معمار اصلاحات چین امروز» نمودند.[1]

تا این زمان از سوی مقامات حزبی تنها به مائو به‌عنوان یک تئوریسین اشاره و از مجموعه نظرات او با عنوان تفکرات مائو یاد می‌شد؛ اما از این زمان دنگ نیز صاحب این عناوین گردید و در نوامبر ۱۹۹۳ جلد سوم کارهای منتخب او در سطح بسیار وسیع به چاپ رسید، که نام **وجدان مطالعه** به آن داده شد. بوی ئبو عضو سالخورده حزب اظهار داشت: «دنگ یک راه برای ساخت سوسیالیست با مشخصات چینی درانداخت چیزی که مائو نیز به‌دنبال آن بود، اما قادر به یافتن آن نشد.»

در نشست حزب که در خصوص تئوری و تبلیغات در جولای ۱۹۹۴ برگزار گردید، معاون مدیر کل دفتر تبلیغات حزب کمونیست پکن از همگان درخواست نمود در جهتی که تئوریهای دنگ به سطوح بالاتری به‌منظور تبدیل کردن آن به ستونهای معنوی ساختار حزب کمونیست چین شود، گام بردارند. همچنین اعضای عالی‌رتبه حزبی مدعی شدند که تئوریهای دنگ نقش تاریخی خود را در چین ایفا نموده است. جیانگ‌زمین همچنان بر این نکته پای‌فشاری می‌کرد که: تئوری دنگ به‌عنوان بنیانی برای تدوین خط، اصول و سیاست‌های ما به خدمت گرفته می‌شود. به این ترتیب نام

---

1. Benjamin Yang “Deng: a political biography” An East gate Book. New York.1998. pp. 261 - 263

دنگ شیائوپینگ و تئوریهای او در بسیاری از عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و حتی اجتماعی جایگزین مائو زدونگ گردید و گویی هر چه عمر اصلاحات طولانی‌تر می‌شد، به همان میزان شخصیت مائو در سایه دنگ شیائوپینگ قرار می‌گرفت و بیشتر به‌عنوان یک شخصیت تاریخی از او یاد می‌گردید تا کسی که چین را وارد عصر جدید کرده است.

همچنان‌که ذکر شد ضعف فن‌ورزان نسلهای بعد از دنگ در حوزه علوم انسانی آنان را به واقع به ادامه دهندگان مسیری تبدیل کرد که دنگ درانداخته بود. هر چند که به این مهم نیز نمی‌توان بی‌توجه بود که جهانی شدن و الزامات آن از یک سو و پذیرش هر چه بیشتر قواعد حاکم بر نظام بین‌الملل از سوی پکن به‌منظور حضور فعال در عرصه جهانی از طرف دیگر، بر عملکرد و تعیین استراتژی حرکت از سوی نخبگان پس از دنگ بسیار تأثیرگذار بود.

«جیانگ زمین» و تمدن معنوی

هر چند که نخبگان سیاسی چین تلاش نمودند با استفاده از مقبولیت و کارآمدی پایه‌های مقبولیت و حاکمیت حزب کمونیست را مشروعیت بخشند، اما صرف‌نظر از اصلاحات اقتصادی انجام شده، جمهوری خلق چین از نظر سیستم سیاسی، همچنان حکومتی با پایه‌های ایدئولوژیک، یا آنچه از آن در علوم سیاسی با نام حکومت مسلکی[1] نام می‌برند، باقی ماند.

به واقع در سیستمهای سیاسی از این دست، دولت یا حزب حاکم با اتکا به یک ایدئولوژی مطلق‌گرا که مدعی جامعیت است و می‌تواند تمام جنبه‌های واقعیت را توضیح دهد، به‌دنبال مشروعیت حاکمیت خود می‌باشد. از این منظر حزب کمونیست چین نیز همچنان خود را پایبند مارکسیسم ـ لنینیسمی می‌دانست که خود را با مقتضیات جامعه چین هماهنگ ساخته است. از این روی با توجه به ادعای سرسختانه حزب کمونیست مبنی بر اینکه دولت چین همچنان یک دولت سوسیالیست باقی خواهد ماند، ضرورت ارائه توجیهی از منظر ایدئولوژیک اجتناب ناپذیر می‌نمود. به بیان دیگر گروه نخبگان نسل سوم به‌منظور حفظ ثبات و آرامش درون حزبی و رد انتقاداتی

1. Ideocracy

که از ناحیه متفکران چپ به آنان وارد می‌شد و همچنین حمایت از ادامه اصلاحات اقتصادی که در دو دهه اخیر اتفاق افتاده بود، ناگزیر از دست‌یازیدن به اصلاحات ایدئولوژیک نیز بودند.

جیانگ زمین و همراهانش حتی پیش از مرگ دنگ تلاش نمودند تا خواسته‌های خود را در خصوص ارتقای روحیه چین در عصر جدید و راهی برای توجیه ایدئولوژیک و قانونی‌کردن «سوسیالیسم با ویژگیهای چینی» و ادامه حیات «اقتصاد بازار سوسیالیست» بیابند که در سایه آن بتوان آزادسازی اقتصاد و خصوصی‌سازی شرکت‌ها با مالکیت دولتی را هم تسریع و هم توجیه نمود. در این راستا در نوامبر ۱۹۹۳، کمیته مرکزی حزب کمونیست اعلام کرد که نوسازی چین وارد مرحله جدیدی شده است که به سیستم پایه سوسیالیسم متصل است.

با به قدرت رسیدن نسل سوم نخبگان، اکنون دیگر استفاده از واژه‌هایی نظیر کوچک‌سازی دولت، خصوصی‌سازی، الحاق، کسب سرمایه و حراج‌کردن شرکتهای دولتی نه تنها بعنوان تعابیر کفرآمیز سرمایه‌داری محسوب نمی‌شد، بلکه این واژه‌ها به واقع تعابیری بود که هر روزه می‌شد آنها را از دهان مقامات دولتی شنید.

در تلاقی خواست طبقات تحصیل‌کرده، اما محروم جامعه که از شیوع فساد و تنزل معنوی و اخلاقی جامعه به تنگ آمده بودند و طبقات جدیدی که طی سه دهه اصلاحات در چین ظهور کرده و پیش از این در نظام سوسیالیستی به‌سختی می‌شد از آنان رد پایی یافت، به‌ویژه ثروتمندانی که با نام کارآفرینان به آنان اشاره می‌شد، ایده *تمدن معنوی* جیانگ زمین مجال ظهور یافت که در واقع نومحافظه‌کاری[1] و ملی‌گرایی[2] دو بخش مهم آن را تشکیل می‌داد و جزئی از جریان در حال افزایش این دو پدیده در چین به‌شمار می‌رفت که توسط تیم روشنفکران و فن‌ورزانی که از شانگهای همراه جیانگ زمین وارد بدنه قدرت شده بودند ترویج می‌شد.[3]

---

1. Neo-Conservatism
2. Nationalism
3. Peter R. Moody “Conservative thought in contemporary China” Lexington Books. London. 2007. pp.150-155

پاسخ‌های نومحافظه‌کاران به تنزل معنوی جامعه، تقویت روحیه ملی‌گرایی، افتخار به تاریخ کشور و احیای ارزشهای کنفسیوسی[1]، نظیر احترام به اقتدار ـ که در واقع به معنای احترام به حزب کمونیست حاکم که جیانگ زمین رهبری آن را بر عهده داشت ـ بود در خصوص چگونگی مواجهه با تأثیرات حاصل از سیاست درهای باز و جهانی شدن نیز نظر واحدی وجود نداشت که این خود به آشفتگی دامن می‌زد.

ارائه تز تمدن معنوی[2] از سوی جیانگ زمین در واقع تلاشی بود در جهت مبارزه ایدئولوژیک علیه زوال اخلاقی، روحی و معضلات اجتماعی ناشی از انجام اصلاحات اقتصادی که جامعه چین به‌شدت با آن دست و پنجه نرم می‌کرد. هر چند که جیانگ زمین در سطح عموم بیانگر تزهای پیش‌گفته بود، اما در واقع پیش‌نویس اولیه قواعد مبارزه ایدئولوژیک از سوی هسته مرکزی مشاوران نزدیک جیانگ که از شانگهای همراه او بودند و همکاری گران‌بهای گروه‌های «چپ‌گرایان» باقی‌مانده که به انتقاد شفاهی از اصلاحات اقتصادی می‌پرداختند، تهیه شد.

طرح «مبارزه ایدئولوژیک» که شامل ۱۴۰۰۰ الفبای چینی می‌شد در چهارده اکتبر ۱۹۹۶ طی نشست‌های چهاردهمین کمیته مرکزی حزب کمونیست تحت عنوان تصمیم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در خصوص تقویت ساختمان معنوی سوسیالیست پذیرفته شد. در این طرح تصریح شده بود، ادامه اصلاحات اقتصادی مورد تأکید قرار می‌گیرد، اما هیچ وقت نباید رشد کوتاه‌مدت اقتصادی به قیمت هزینه شدن تمدن معنوی تمام شود[3] در حالی که از یک طرف هنوز قطعنامه حزب در خصوص فرهنگ و ایدئولوژی و تمجید از تئوری *سوسیالیسم با ویژگیهای چینی* دنگ ترویج می‌شد.

تصویب این طرح در واقع کنایه‌ای بود به‌وجود مشکلات در زندگی اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی جامعه چین که در نتیجه اصلاحات دنگ خودنمایی می‌کردند و این به معنای پذیرش این واقعیت از سوی حزب کمونیست بود که استاندارد رفتاری

---

1. Confusion Values
2. spiritual civilization
3. Joseph Fewsmith "China since Tiananmen: the politics of transition" Cambridge University Press. 2001. p.182

و اخلاقی در برخی حوزه‌ها کاهش یافته، پول‌پرستی، شهرت‌طلبی و مقام‌دوستی و فردگرایی رشد کرده است. رواج موهوم‌پرستی، ملوک‌الطوائفی[1] و فسادهای اجتماعی همچون نوشته‌های مستهجن[2]، قماربازی[3] استفاده از مواد مخدر، در سطح گسترده در جامعه خودنمایی می‌کند، همچنین تولید کالاهای تقلبی و کلاهبرداری به یک بلای اجتماعی تبدیل شده است. خشونت اجتماعی گسترش یافته به گونه‌ای که به شیوه کار حزب و دولت آسیب وارد می‌کند و گروهی از مردم تعریفی ضعیف از حکومت دارند و تزلزل و تردید در آینده سوسیالیسم نمودار شده است.[4] از این روی حزب بر این نظر بود که در ارزیابی موقعیت پیش‌روی و ترویج روحیه فرهنگی و اخلاقی، به هیچ‌عنوان نباید بروز و حضور این مسائل را نادیده بگیریم.

تمدن معنوی جیانگ زمین برای حل این مسائل بر آموزش میهن‌پرستی[5]، جمع‌گرایی[6]، سوسیالیسم و گسترش روحیه اجتماعی، اخلاق حرفه‌ای و تقوای خانوادگی تأکید داشت. همچنین قطعنامه حزب، پرورش روح سخت‌کوشی و پیشگامی در تمام ملت را طلب می‌کرد.

در این راستا حزب شعر «خدمت به مردم» و «دوست داشتن اجتماع» را که در زمان مائو رایج بود، به‌عنوان بخشی از اخلاق سوسیالیست جدید احیا نمود. طبق قطعنامه حزب، ساکنان مناطق شهری می‌باید در جهت پرورش یک محیط زیبا و نظم اجتماعی خوب از طریق تدبیر نقشه کار برای شهرهای نمونه گام بردارند و تمام واحدهای دولتی نیز می‌باید در این زمینه نهایت تلاش خود را به عمل آورند. در شهرستان‌ها و روستاها نیز می‌باید برنامه‌ای جهت متمدن نمودن روستاها و شهرستانها به اجرا در می‌آمد که سازمانهای جمعی وابسته به اقشار مردمی حزب را تقویت نموده و از عادات و رسوم منسوخ و فعالیت‌های مذهبی غیرقانونی مجزا گردد. در نهایت، قطعنامه حزب درباره تمدن معنوی‌خواهان تجدد و آگاهی نظری در تمایز میان مارکسیسم در

1. Feudal Superstitions
2. Pornography
3. Gambling
4. Ibid
5. Patriotism
6. Collectivism

برابر ضدمارکسیسم، مادی گرایی منطقی[1] در مقابل آرمان‌گرایی[2]، مالکیت عمومی سوسیالیست[3] به‌عنوان نقطه اتکا در برابر خصوصی‌سازی و سوسیالیست در مقابل ملوک الطوائفی[4] و فرهنگ و ایدئولوژی سوسیالیست در مقابل سرمایه‌داری فاسد شد.

با استناد به همین موارد علاوه بر مطبوعات به‌منظور مقابله با تهاجم عقاید مخرب غرب، در بسیاری از شهرها دسترسی به اینترنت نیز محدود گردید. با مجرمینی که حتی یک‌مرتبه مرتکب جرایم کوچکی همچون قماربازی و یا استفاده از مواد مخدر شده بودند به‌شدت برخورد شد و آمار سالانه محکومان به اعدام به مرز شش تا هفت هزار نفر رسید. در شهرها و حومه‌های شهری رزمایشهای مبارزه همگانی جهت تحقق خواسته‌های دولت برپا گردید که در آنها خانواده‌های جدید زباله‌های خود را در کیسه‌های پلاستیکی قرار می‌دادند و پیاده‌روها را تمیز نگه می‌داشتند و فراخوانهای متعددی از سوی حزب صادر گردید که طی آن بر ارزشهای معنوی به‌جای عقده روحی پول‌دوستی و خودپرستی تأکید می‌کرد. گاه چنان این اقدامات شیوع می‌یافت که در ذهن، اقدامات ایدئولوژیک دولت در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را تداعی می‌کرد.

در این مقطع تاریخی، جدی‌ترین حوزه شیوع فساد و زوال اخلاقی و معنوی، برای چینی‌های سطوح مختلف مانند نظامیان، کارکنان دولت و حزب بوده است. همواره چینی‌های زیادی نسبت به تلاش‌های مقامات رسمی در توقیف مقامات عالی‌رتبه‌ای که دچار انحراف شده بودند، مشکوک بودند. در واقع در این زمان فساد و انحراف به حدی قاعده‌مند شده بود که برای سامان بخشیدن به اوضاع و ساختار حکومت حزبی و مردمی که می‌باید حامیان این حزب باشند به چیزی بیشتر از یک مبارزه ایدئولوژیکی نظر «تمدن معنوی» نیاز بود و آن لزوم تصویب قانون و اقدامات مؤثری بود که برای عموم مردم قابل مشاهده و محسوس باشد. برهمین اساس در شامگاه گردهمایی کنگره حزب پانزدهم در سپتامبر ۱۹۹۷، کمیسیون بازرسی مقررات حزب، دریافت که چن شی تونگ[5] شهردار پکن و از اعضای پیشین پولیتبورو، مبالغ هنگفتی از بودجه عمومی را

---

1. Dialectical Materialism
2. Idealism
3. Socialist Public Ownership
4. Feudalistic
5. Chen Xitung

اختلاس کرده است. در بیست و پنجم اوت، کمیسیون حکم انفصال وی از عضویت حزب و پیگرد قانونی خطاکاری او را صادر نمود. به یقین اخراج و محکومیت او به شانزده سال زندان، مثالی از مراقبت‌های حزب در مورد توقیف مقامات رسمی منحرف به‌شمار می‌رفت.

الحاق مجدد هنگ‌کنگ و ماکائو و برنامه‌های پکن برای بازگرداندن تایوان به خاک اصلی و تبلیغات دولت در این خصوص که در راه دستیابی به این هدف ـ در صورت نیاز به زور نیز متوسل خواهد شد و دشواریهای موجود بر سر این راه را تحمل خواهد کرد ـ شرایط و زمینه برای گسترش روحیه ملی‌گرایی و به نمایش گذاشتن آن را برای دولت فراهم آورده بود، از همین روی روزنامه مردم با تیتر بزرگ نوشت: *چین باید ادعای خود بر مالکیت جزایر اسپراتلی*[1] *در دریای چین جنوبی را طرح نماید.*

از این پس هر مناسبتی، زمینه لازم را برای دولت فراهم می‌ساخت تا روحیه ملی‌گرایی را در چینیان تقویت نماید و در مواقع لزوم آن را به رخ جهانیان بکشاند. از جشنهای سالگرد انقلاب کمونیستی گرفته تا برگزاری کنفرانسهای متعدد بین‌المللی همگی فرصتی بود برای نشان دادن چین جدید به جهانیان؛ چنان‌که المپیک ۲۰۰۸ نیز صحنه‌ای شد برای مردم دنیا تا تاریخ چند هزار ساله چین را به بهترین وجه مرور کنند و فرصتی برای همراهان اصلاحات تا دستاوردهای چین امروز را به رخ جهانیان بکشند.

نظریه سه نمایندگی

از دیگر مواردی که حزب کمونیست چین را وادار به تجدیدنظر در باورهای ایدئولوژیک خود می‌کرد وحشت از هم‌سرنوشت‌شدن با دیگر احزاب کمونیست در شوروی سابق و کشورهای بلوک شرق بود. رهبران حزب به‌خوبی آگاه بودند که از عوامل مهم به زیر کشیده‌شدن هم‌مسلکان خود از اریکه قدرت در این مناطق دل‌مشغولی آنان به بازیهای حزبی، امنیتی، ورود به مسابقات تسلیحاتی با دنیای غرب و کم‌توجهی به توسعه اقتصادی از یک سو و عدم هماهنگی با تحولات و پیشرفتهای

۱. Spratly Islands مجموعه خشکی‌های کوچکی هستند که وسعت آنها کمتر از پنج کیلومتر مربع است، ولی در وسعتی نزدیک به چهارصد هزار کیلومتر با فاصله از یکدیگر قرار دارند. کشورهای چین، ویتنام، فیلیپین، برونئی، مالزی و تایوان بر سر مالکیت «اسپراتلی» اختلاف دارند و هر یک (به استثنای برونئی) تعدادی سرباز در این منطقه مستقر کرده‌اند.

جهانی از سوی دیگر بود.

از دید نخبگان نسل سوم، رهبران کمونیست شوروی و اروپای شرق عمده توجه خود را معطوف به تضادهای سیاسی درون حزبی و درگیریهای استراتژیک با آمریکا و پیمان ناتو کرده بودند و چندان در توسعه اقتصادی و روزآمد کردن صنایع غیر نظامی و افزایش محصولات صنعتی و کشاورزی اندیشه نکرده بودند و سرانجام نیز در عرصه اصلاحات **شوک‌درمانی سیاسی** را بر **اصلاحات اقتصادی تدریجی** و سپس همسو کردن تحولات سیاسی با آن برگزیده بودند.

با در نظر گرفتن این واقعیات رهبران کمونیست چین بر آن شدند تا با توجه به وضعیت سیاسی و اقتصادی جهانی و پیشرفتهای علمی و فرهنگی کشور پس‌از دو دهه اصلاحات اقتصادی، متناسب با جامعه‌ای پویا و مدرن با تأکید بر نوآوری، خلاقیت، تلاش و بازسازی و سازماندهی مجدد حزبی خود در داخل و بهره‌گیری از تغییرات پدید آمده در نظام بین‌الملل با تأکید بر تقویت بنیانهای اقتصادی جایگاه خود را در هرم قدرت جهانی ارتقا دهند و همچنین زمینه لازم را برای ادامه حاکمیت تضمین نماید. بر همین اساس جیانگ زمین بر این نکته تأکید می‌کرد که حزب می‌باید از شکست احزاب کمونیست در دیگر کشورها درس بگیرد و موظف است که برای تأمین زندگی و رفاه کلیه آحاد اجتماعی تلاش نماید ضمن آنکه نباید مبارزه با آفات ناشی از رویکرد به بازار آزاد را از نظر دور داشت.

با توجه به شرایط چین در این مقطع تاریخی و ورود سالانه چندین میلیارد دلار سرمایه خارجی و گسترش بخش خصوصی و سرمایه‌دار در کشور، تئوری سه نمایندگی که پیش از این در مقاطع گوناگون توسط جیانگ زمین مورد اشاره قرار گرفته بود رسماً از سوی وی به کنگره شانزدهم حزب کمونیست پیشنهاد گردید.

جیانگ در مباحث خود در زمینه «تئوری سه نمایندگی» علاوه بر توجه دادن به شرایط زمانی جدید، خاطرنشان کرد که حزب طی نیم قرن فعالیت خود از چهار نقیصه رنج می‌برده است که در اسرع وقت می‌باید در جهت اصلاح آنها اقدام کرد. او این چهار نقیصه را این گونه خلاصه نمود: نخست دوری جستن مردم از حزب، دوم سوء استفاده مقامات حزبی از قدرت و ثروت، سوم گسست منافع حزب و دولت از منافع توده و چهارمین نقیصه، تقلیل کارآمدی حزب و عدم به‌کارگیری نبوغ ملی در جهت دستیابی به اهداف.

او خاطرنشان ساخت که قویترین احزاب در تاریخ به علت عدم درک واقعیات و شرایط زمان و بی‌تفاوتی نسبت به فسادهای درونی و بی‌توجهی به توده مردم و خواسته‌های آنان متلاشی شده‌اند، این وضعیت می‌تواند برای هر حزبی، حتی رهبران آن رخ دهد و حزب کمونیست چین نیز که در حال حاضر قدرت فائقه را در اختیار دارد، از این امر مستثنا نخواهد بود. او به‌منظور از میان برداشتن این چهار نقیصه اصول اساسی سه نمایندگی را به شرح زیر خلاصه و به حزب ارائه نمود.

۱ـ حزب باید نماینده توسعه و ارتقای فرهنگ پویای سوسیالیزم خاص باشد.

۲ـ حزب باید در ارتقای نیروهای تولیدی و مولدین ثروت و دیگر نخبگان کوشا بوده و آنها را نمایندگی نماید.

۳ـ حزب باید منافع حیاتی اکثریت مطلق مردم چین را نمایندگی کرده و از آنها حمایت به عمل آورد و برای رفع فقر و تنگناهای معیشتی و طبقات فقیر جامعه اقدامات لازم را به عمل آورد[۱].

با ارائه و تصویب این سه اصل در واقع نخبگان نسل سوم کوشیدند بین تحولات داخلی چین با شرایط جدید نظام بین‌الملل هماهنگی و همسازی ایجاد نمایند تا با افزودن بر توان اقتصادی کشور از طریق ادامه سیاستهایی که پیش از این توسط دنگ به‌مورد اجرا گذاشته شده بود، ادامه حاکمیت حزب کمونیست بر چین را تضمین نمایند.

با توجه به پذیرش این سه اصل از سوی حزب، نخبگان چین ضمن ادامه مشی عمل‌گرایانه با پذیرش سرمایه‌داران در درون حزب کوشیدند تا با افزودن بر شعاع دایره حزبی از فشار محیطی و در نهایت فروپاشی آن جلوگیری کنند. در این خصوص نباید این واقعیت را نادیده گرفت که طی بیش از دو دهه چین شاهد ورود خیل عظیمی از سرمایه‌های خارجی به کشور بود و پکن به‌سختی می‌کوشید تا هر چه فعال‌تر در

۱. برای اطلاع بیشتر درخصوص نظریه سه نمایندگی رجوع کنید به Jiang Zemin On the Three Represents که توسط مرکز تحقیقات ادبیات حزب کمونیست به چاپ رسیده است. ایــن کتاب مجموعه‌ای از دوازده سخنرانی مهم جیانگ زمین است اولین سخنرانی مربوط به بیست و پنجم فوریه ۲۰۰۰ می‌باشد که در ایالت گواندونگ ایراد شده و در آن به خواسته‌های کشور از حزب کمونیست در شرایط تاریخی جدید پرداخته شده است. آخرین سخنرانی در تاریخ اول ژوئیه ۲۰۰۱ به‌دنبال میتینگ بزرگ حزبی که به‌مناسبت هشتادمین سال تأسیس حزب کمونیست برپا شده بود، ایراد گردیده است. برخی از سخنرانی‌ها برای نخستین بار توسط حزب در این کتاب انتشار یافته است.

عرصه جهانی ظاهر شده و به عضویت نهادهای بین‌المللی درآید. این همه در واقع به معنای فاصله گرفتن هرچه بیشتر حزب کمونیست از خاستگاه مارکسیستی و ایدئولوژیک خود و شکل گرفتن سیاستهای آن حول منافع ملی و به حداقل رساندن تنش‌های ایدئولوژیکی با جامعه جهانی بود.

اجازه ورود طبقات جدید و ثروتمندی که در نتیجه رویکرد به بازار در جامعه چین پدید آمده و هر روز بر تعداد آنها افزوده می‌شد به درون حزب کمونیست علاوه بر آنکه گستره چتر پوششی حزب را افزایش می‌داد، می‌توانست با دادن تضمین‌های لازم انگیزه این طبقات را برای تلاش بیشتر در جهت تولید افزایش دهد و به این ترتیب جامعه نیز از مزایای تلاش آنها نیز برخوردار شود. به این ترتیب تصویب نظر سه نمایندگی بر ثبات اقتصادی و احساس امنیت سرمایه و سرمایه‌داران افزود و پیرو آن طی کنگره شانزدهم همسو با تئوری سه نمایندگی سه اصلاحیه در مرامنامه حزب به عمل آمد که یکی از آنها به صراحت تصریح می‌کرد حزب از عضویت سرمایه‌داران و صاحبان بنگاههای تولید ثروت حمایت می‌کند.

قبل از صدور این الحاقیه دست‌کم در حوزه نظری، حزب کمونیست بر این نظر بود که بخش خصوصی نماینده سرمایه‌داری در جامعه می‌باشد که می‌بایست تحت کنترل قرار گرفته و آن‌گونه با آن تعامل شود که سرانجام از بین برود. بر طبق نظریه رسمی، این کارگران، کشاورزان و سربازان بودند که می‌توانستند سوسیالیسم را بالنده کنند، بنابراین سه قشر مذکور این حق را داشتند که از سیاستهای دولت بهره‌مند شوند. از این روی در دوران مائو زندگی برای کسانی که در این سه گروه نمی‌گنجیدند بسیار سخت بود.

به این ترتیب، با پذیرش نظریه سه نمایندگی از سوی حزب، دامنه پذیرش وسعت می‌یافت و فعالان صنعتی، فرهنگی و بازرگانان بخش خصوصی نیز در محدوده حزب پذیرفته می‌شدند. به عبارت دیگر، این تئوری علاوه بر نیروهای پیشرو در زمینه تولید و فرهنگ، تقریباً اکثریت مردم را شامل می‌شدند و آنان نیز می‌توانستند به عضویت حزب کمونیست درآیند. در واقع این دگرگونی ایدئولوژیکی به معنای پذیرش واقعیت و افزودن هر چه بیشتر به شعاع دایره حزبی بود.

***

از مهمترین جنبه‌های مثبت نخبگان چینی نسل سوم می‌توان به «نگاه واقع گرایانه» آنها اشاره کرد که پیش از آنکه واقعیات موجود آنان را وادار به پذیرش منفعلانه نماید به استقبال آنها رفته و توان انطباق خود با واقعیت را به نمایش گذاردند. به این ترتیب حزب توانست خود را همچنان حاکم طبقات جدید نگاه دارد و اثبات نماید که هنوز قدرت آن را دارد که در خصوص آنان تصمیم بگیرد و هنوز راه موفقیت مدیران بنگاههای دولتی و غیر دولتی تا حدود زیادی از مسیر حزب کمونیست می‌گذرد. همچنین این نخبگان، در عصر فروریزی ایدئولوژیها همواره کوشیدند با توجه به خاستگاه خود اهرم ایدئولوژی را از دست فرو نگذارند، بلکه با روزآمد کردن آن همچنان از این اهرم نیز جهت ادامه حاکمیت خود سود ببرند. آنان بر این نکته تأکید داشتند که چین همچنان در مرحله مقدماتی سوسیالیسم قرار دارد.

نسل چهارم

طی شانزدهمین کنگره حزب کمونیست در نوامبر ۲۰۰۲ نسل چهارم نخبگان چین رسماً قدرت را به‌دست گرفتند[1]. اگرچه رئیس جمهور سابق تا سال ۲۰۰۵ همچنان ریاست کمیسیون نظامی دولت را در اختیار داشت، اما در این سال جیانگ‌زمین ۷۸ ساله طی نامه‌ای به هیأت رئیسه کنگره ملی خلق چین استعفای خود را از مقام ریاست کمیسیون نظامی دولت تسلیم کرد و اعضای هیأت رئیسه نیز با انتشار بیانیه‌ای با این درخواست موافقت کردند و به این ترتیب روند انتقال قدرت به آرامی و بدون هیچ‌گونه خشونتی کامل گردید[2].

این جابه‌جایی قدرت از دو جنبه اهمیت بالایی در تاریخ چین دارد. نخست آنکه برای نخستین بار در تاریخ این کشور انتقال قدرت در زمان حیات صاحب قدرت پیشین و بدون دستکاری و دخالت آشکار وی و در شرایط آرام انجام گرفت، دوم آنکه پس از انتقال قدرت نیز از سوی رهبران جدید پاکسازی و حذف کسانی که پیش از این در هرم قدرت حضور داشتند، صورت نگرفت.

کنگره شانزدهم حزب کمونیست در سال ۲۰۰۲ علاوه بر انتقال تاریخی قدرت،

---

1. http://www.fli.com.cn/Fli/Class251/Class259/170.html
2. http://www.chinadaily.com.cn/english/doc/2005-03/08/content-422865.htm

بر مسئله مالکیت خصوصی نیز تأکید کرد. به این ترتیب با آنکه تئوری سه نمایندگی از سوی جیانگ زمین ارائه گردید؛ اما اجرای آن بر دوش «هوجین تائو» و تیم کاری او قرار گرفت، به این معنا که سیاستهای دولت جدید نه نفی گذشته، بلکه در ادامه سیاستهای کلانی خواهد بود که دو نسل نخبگان گذشته در پیش گرفته بودند. بر این اساس همچنان که ذکر شد با پذیرش نظریه سه نمایندگی و افزوده شدن الحاقیه جدید به *تئوری سوسیالیسم با مشخصات چینی* بر خلاف گذشته، حزب علاوه بر سه طبقه کارگران، کشاورزان و سربازان می‌بایست کسانی را که به نحوی در این سه طبقه نمی‌گنجیدند را نیز نمایندگی کند. در واقع از این پس حزب به‌جای آنکه نمایندگان بخش خصوصی و سرمایه‌داران را تحت کنترل گرفته و به نحوی عمل کند که سرانجام آنان از بین بروند، می‌بایست آنان را نیز در درون خود می‌پذیرفت. بر این اساس تئوری سه نمایندگی دامنه پذیرش را وسعت می‌داد و فعالان فرهنگی، بازرگانی و مدنی را در محدوده حزب می‌پذیرفت؛ به عبارت دیگر این تئوری علاوه بر نیروهای پیشین در زمینه تولید و فرهنگ تقریباً اکثریت مردم چین را نیز شامل می‌شد به این ترتیب حوزه همکاری و تعامل نخبگان نسل چهارم گستره وسیعی را شامل می‌شد. ضمن آنکه خاستگاه طبقاتی و تجربیات کاری این نسل و عمیق‌تر شدن شکاف طبقاتی بین مناطق روستایی و شهری و بین طبقات مختلف شهری، از یک سو و اختلاف شدید در سطح توسعه یافتگی بین مناطق ساحلی و مناطق عقب مانده مرکزی و غربی رهبران جدید چین را وادار می‌ساخت که توجه بیشتری به طبقات محروم نمایند و به جد بکوشند تا راه‌حلی برای جلوگیری از تعمیق این شکاف شدید پیدا کنند، شکافی که در صورت ادامه می‌توانست تأثیرات بسیار مخرب بر سرنوشت چین و سیاست درهای باز و اصلاحات اقتصادی اتخاذ شده از سال ۱۹۸۷ برجای گذارد.

هوجین تائو[1]

اگر خاستگاه بیشتر رهبران نسل سوم از طبقه تقریباً مرفه جامعه بود و بیشتر تجربیات کاری خود را در منطقه صنعتی و توسعه یافته شانگهای اندوخته بودند، این بار نخبگان حزبی، کسی را برای در دست گرفتن مهمترین پستهای اجرایی و

1. Hujing Tao

تصمیم‌گیری کشور برگزیدند که پیشینه دیگری داشت. از آنجا که اختلاف خاستگاه و تجربه کاری نسل سوم رهبران چین و نسل چهارم در تحولات آینده چین نقش مهمی را بازی کرد، نگاهی هر چند گذرا به زندگی هوجین تائو اهمیت ویژه دارد.

هوجین تائو در سال ۱۹۴۲ در شهر جیانگ‌یان [۱] در استان جیانگسو [۲] به‌دنیا آمد و دوران ابتدایی و دبیرستان را در همان شهر به پایان رساند. وی دوره دانشجویی را در دانشگاه شین‌خوا و در تنگدستی گذراند و در این دوره شاهد قحطی وحشتناکی بود که طی آن بیش از ده میلیون نفر از مردم چین تلف شدند. در سال ۱۹۶۴، یعنی دو سال قبل از آغاز انقلاب فرهنگی در رشته مهندسی آبیاری از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد و در آوریل همان سال به عضویت حزب کمونیست درآمد. [۳]

وی در سال ۱۹۶۸ به استخدام وزارت آب در آمد، سپس مهندس جوان برای یادگیری از توده به‌عنوان یک تکنسین در استان محروم گانسو مشغول به کار شد او برای چهارده سال در گانسو ماند و به این ترتیب از آشوبها و آسیبهای دوران انقلاب فرهنگی دور ماند. هوجین تائو در سال ۱۹۷۰ در همان جا ازدواج کرد و طی دو سال بعد صاحب یک دختر و یک پسر شد. او در این مدت مجبور بود از آشپزخانه و دستشویی مشترک استفاده کند و همچنان با زندگی محقری بسازد.

«هو» در سال ۱۹۷۳ وزارت آب را ترک گفت و در قامت یک بوروکرات در کمیسیون استانی ساخت‌وساز [۴] که مسئول اجرای پروژه‌ها، مصالح ساختمانی و انرژی بود مشغول به کار شد؛ سپس در سال ۱۹۸۰ معاون کمیسیون مسکن گانسو شد و در سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴ دبیر دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان کمونیستی جوانان چین و سپس رئیس کمیسیون جوانان سراسر کشور [۵] را برعهده گرفت که مقامی در سطح معاون وزیر محسوب می‌شد. به این ترتیب او پس از چهارده سال در زمانی که نه تنها باند چهارنفره به زیر کشیده شده بود، بلکه سیاست درهای باز به مورد اجرا گذاشته بود این فرصت را

1. Jiangyan
2. Jiangsu
3. http://english.gov.cn/2008-03/15/content-922944.htm
4. Secretary of the Gansu Provincial Construction Committee (GPCC).
5. Secretary of the Secretariat of the Central Committee of the Communist Youth League of China ,chairman of the All-China Youth Federation

پیدا کرد، که به پایتخت بیاید.

در این زمان وی این امکان را یافت تا به یک شبکه در سطح ملی دست پیدا کند تا با استفاده از آن بتواند کادر جوان، نخبه و روشنفکر را برای همکاری در آینده شناسایی کند. به این ترتیب بسیاری از دوستان و کسانی که با آنها در ارتباط بود، بعدها افراد مهمی شدند که توانستند پستهای برجسته‌ای در سیستم حزبی ـ دولتی که او در رأس آن قرار داشت را اشغال نمایند. هوجین تائو در این زمان چهل و دو سال داشت و یکی از جوان‌ترین کادرهای حزب به‌شمار می‌رفت که بعد از انقلاب فرهنگی در مشاغلی در سطح وزیر مشغول به کار شدند. او در این سالها نه تنها مشهور بود، بلکه جوان مؤدبی بود و رفتار بسیار مهربانی با مردان، زنان و جوانان داشت او به همراه دو نفر دیگر از اعضای حزب، یعنی خوچی لی و خویائوبانگ، سه نفری بودند که بر سیاستهای اتخاذ شده تأثیرات دمکراتیک می‌گذاردند.[۱]

در سال ۱۹۸۵ او بار دیگر تحت‌عنوان دبیر کمیته حزبی به استان گئوجئو[۲] اعزام شد تا اطلاعات بیشتری در خصوص مناطق محروم گردآورد[۳] او تا سال ۱۹۸۸ در این منطقه ماند. توقف هوجین تائو در این استان دورافتاده سبب شد که او از کینه و جنگ قدرتی که در پایتخت در جریان بود مصون مانده و آسیب چندانی همانند همفکران خود، یعنی خویائوبانگ ـ که به اتهام ناتوانی در مهار اعتراضات دانشجویان کنار گذاشته شد ـ متوجه او نشود.

در زمان توقف در استان گئوجئو، هو تمام تلاش خود را برای توسعه استانی که مرزهای آن به خشکی محدود می‌شد به عمل آورد؛ وی شخصاً از هشتاد و شش روستا و شهر این استان بازدید نمود، چنان‌که به او نام **نقشه متحرک گئوجئو** داده شد، همچنین به‌خاطر ارتباط و هم‌کلام‌شدن با روستاییان فقیر و جوانان مورد تقدیر قرار گرفت. هرچند که پس از قبضه کامل قدرت به هم‌صحبتی با مردم فقیر ادامه داد؛ اما همچنان همانند گذشته به‌ندرت در خصوص دیدگاههای سیاسی خود صحبت نمود[۴]

1. Willy Wo-Lap Lam "Chinese politics in the Hu Jintao era: new leaders, new challenges" East gatebook. USA2006. p3-9
2. Secretary of the Guizhou Provincial Party Committee
3. Ibid
4. Ibid

پس از این، بار دیگر تحت عنوان دبیر کمیته حزبی ناحیه خودمختار تبت و دبیر اول کمیته حزبی منطقه نظامی تبت[1] مسئولیت استان محروم دیگری به او محول شد ـ ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۲ـ وی پس از سالها، سرانجام توانست با عضویت در دفتر سیاسی حزب و کسب عنوان دبیر دبیرخانه مرکزی و عضو کمیته مرکزی، در پایتخت استقرار یابد[2]. در سال ۲۰۰۲ با انتصاب او به مقام دبیرکل کمیته مرکزی و در سال بعد به‌عنوان مقام ریاست جمهوری و ریاست کمیسیون نظامی دولت تا سال ۲۰۰۵، هوجین تائوی شصت‌ودو ساله تمامی پست‌های مهم در حزب کمونیست، ارتش و دولت چین را عهده‌دار شد؛ اما همچنان مانند دوره جوانی خود بسیار کم سخن می‌گفت و کمتر دیدگاههای سیاسی خود را بیان می‌نمود، از همین روی نوشتن و سخن گفتن در خصوص او کار چندان ساده‌ای برای صاحب نظران نیست.

سی سال اصلاحات

با توجه به تحولات شدید به‌وجود آمده در چین، در زمان به قدرت رسیدن نخبگان نسل چهارم به رهبری هوجین تائو و طی دوره حاکمیت آنان جامعه چین مطالبات جدید بسیاری را شاهد بود. طبقه ثروتمند و بخش خصوصی تقریباً مستحکمی در

---

1. Secretary of the Party Committee of Tibet Autonomous Region

۲. دیگر عناوین و پست‌های هوجین تائو عبارتند از : از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۳: عضو دائمی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین و دبیر دبیرخانه مرکزی از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۸: عضو کمیته دائمی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست، دبیر دبیرخانه مرکزی و رئیس مدرسه حزبی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین از سال ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۹: عضو دائمی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، دبیر دبیرخانه کمیته مرکزی، معاون رئیس جمهوری خلق چین و رئیس مدرسه حزبی مرکزی از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲: عضو دائمی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، دبیر دبیرخانه مرکزی، معاون کمیته نظامی مرکزی، معاون رئیس جمهوری خلق چین، معاون کمیسیون نظامی مرکزی جمهوری خلق چین و رئیس مدرسه حزبی مرکزی. از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳: دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، معاون کمیسیون نظامی مرکزی، معاون رئیس جمهوری خلق چین، معاون کمیسیون نظامی مرکزی جمهوری خلق چین و رئیس مدرسه حزب مرکزی که از دسامبر سال ۲۰۰۲ این ریاست را برعهده نگرفت. از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۴: دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، رئیس جمهوری خلق چین، معاون کمیته نظامی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین و معاون کمیسیون نظامی مرکزی جمهوری خلق چین از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۵: دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، رئیس‌جمهوری خلق چین، رئیس کمیته نظامی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین و معاون کمیسیون نظامی مرکزی جمهوری خلق چین.از سال ۲۰۰۵ تاکنون، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، رئیس جمهوری خلق چین، رئیس کمیته نظامی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین و رئیس کمیسیون نظامی مرکزی جمهوری خلق چین.

جامعه شکل گرفته بود که حزب مدعی نمایندگی آنها را نیز داشت. رفاه به‌وجود آمده و دسترسی بیشتر مردم به دنیای خارج و کوران اطلاعات، افزایش سطح تحصیلات و موفقیت بسیار بالای دولت در ریشه‌کن کردن بیسوادی، فربه‌شدن طبقه متوسط و... همچنین سطح درخواستهای توده مردم و انتظارات آنان را از دولت دگرگون ساخته بود.

دولت توانسته بود با بنیان گذاشتن گسترده‌ترین سیستم آموزش و پرورش جهان و اجباری کردن آموزش مقدماتی ۹ ساله به‌رغم پیچیدگیهای رسم‌الخط زبان چینی میزان بیسوادی را در مناطق شهری به صفر نزدیک کند و بیش از دویست میلیون نفر را در مدارس سراسر کشور در سطوح مختلف پذیرا باشد[1] و در کنار آن بخش غیر دولتی نیز به‌صورت بسیار فعال وارد عرصه آموزش و پرورش گردید. از سوی دیگر تعداد دانشجویان چینی شاغل به درس در خارج از کشور به بیش از سیصد و پنجاه هزار نفر رسید[2] چنان که تنها تعداد دانشجویان شاغل به تحصیل چین در ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۸ با بیست و یک درصد افزایش نسبت به سال پیش از آن به نود و هشت هزار نفر رسید.[3] هم‌زمان با فراهم آوردن زمینه‌های لازم تعداد دانشجویان خارجی نیز در چین از مرز صد هزار نفر گذشت و گاه در فاصله بین دو ترم تحصیلی تعداد دانشجویان خارجی دو برابر می‌شد و هر روزه بر سطوح کمی و کیفی دانشگاهها افزوده می‌شد. چنان‌که وندی پیت مدیر دانشگاههایی برتر انگلستان بر پایه یک نظرخواهی جهانی از دانشگاهها در سال ۲۰۰۹ اظهار داشت که: دانشگاههای بریتانیا در صدر دانشگاههای بین‌المللی هستند، اما در عین حال کشورهایی مثل چین که سرمایه‌گذاری بسیاری برای ارتقای انستیتوهایشان انجام داده‌اند در حال رقابت جدی با انگلستان هستند.

دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی چین با دیگر کشورها در سطح وسیع اقدام به تبادل

---

۱. مراحل آموزشی چین شامل آموزش در کودکستان، دبستان، دبیرستان و دانشگاه است. آموزش اجباری ۹ ساله چین شامل دبستان تا سیکل اول دبیرستان است. دانش‌آموزانی که مورد آموزش اجباری قرار می‌گیرند، شهریه نمی‌پردازند و سالانه فقط چند صد یوان برای هزینه کتاب و دفتر و نیازهای متفرقه پرداخت می‌کنند.

2. http://www.university world news.com/article.php?story=20071101150549773

3. http://www. university world news.com / article. php?story

استاد و دانشجو نمودند و قشر فرهیخته کشور این فرصت را یافت تا با آخرین تحولات و دستاورهای جهانی آشنا شود. بی‌شک تمام این موارد در مواجهه این اقشار و انتظارات آنان از دولت و حزب کمونیست بسیار تأثیرگذار بود. همسو با این تحولات بسترهای لازم برای ایجاد یک جامعه مدنی در چین در حال شکل‌گیری بود. در سال ۲۰۰۷ بیش‌از سیصد و شصت هزار نهاد و مؤسسه مدنی در این کشور به ثبت رسید که شامل انجمنهای تجاری، خیریه، گروه‌های حرفه‌ای و فنی، کلوبها، انجمن‌ها، نهادهای رفاه اجتماعی، گروه‌های حامی محیط زیست می‌شود که در مقایسه با سال ۱۹۹۶ این میزان تا دو برابر افزایش یافته بود و در مجموع نزدیک به چهار میلیون و دویست هزار نفر از مردم چین عضو این نهادهای مدنی بودند[1]. به‌رغم رشد بالای این نهادهای اجتماعی مدیریت اعمال شده از سوی دولت در بعد اجتماعی سیاسی چنان بود که آنان بیش‌از آنکه اقتدار دولت و حزب کمونیست را به چالش بکشند بیشتر به این دو در اداره جامعه و کارا کردن دولت کمک می‌کردند.

الحاق مجدد هنگ‌کنگ و ماکائو و استقرار «یک کشور، دوسیستم» نه تنها دربهای ورود سرمایه خارجی را به خاک اصلی چین گشود[2]، بلکه موجی از فرهنگ و رفتار جدید را وارد کشور نمود. از موسیقی پاپ گرفته و رقصهای غربی و فیلمها و... از کانال این مناطق ویژه اداری وارد کشور می‌شد، ضمن آنکه سفر سالانه بیش از شانزده میلیون نفر به این مناطق که به‌شدت تحت‌تأثیر فرهنگ غربی بوده و از سیستم سیاسی متفاوتی نیز برخوردار بودند، تأثیرات گسترده‌ای را در سراسر خاک اصلی برجای می‌گذاشت، چنان‌که از لهجه هنگ‌کنگی گرفته تا موسیقی پاپ این منطقه، در خاک اصلی رواج پیدا کرده بود.

---

1. Tony Saich "Negotiating the State: The Development of Social Organizations in China", *in China's Deep Reform: Domestic Politics in Transition*, ed. Lowell Dittmer and Guli Liu (NewYork: Rowman and Littlefield Publishers, 2006), pp. 285-310.

۲. میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در هنگ‌کنگ در سال ۲۰۰۶ معادل سیصد و پنجاه میلیارد دلار هنگ‌کنگ (چهل و پنج میلیارد دلار آمریکا) بوده است که نسبت به سال ماقبل آن شصت و پنج درصد افزایش داشته است. همچنین میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی هنگ‌کنگ درخارج نیز معادل سیصد و پنجاه میلیارد دلار هنگ‌کنگ (چهل و پنج میلیارد دلار آمریکا) بوده است که سی و چهار درصد رشد را نشان می‌دهد.

در بخش وسایل ارتباط جمعی نیز چین شاهد یک انقلاب بود؛ به گونه‌ای که در پایان سال ۲۰۰۶ تعداد روزنامه از ۱۹۳۸ و مجلات از ۹۴۶۸ گذشت که در مقایسه با سال ۱۹۷۸ از نظر تعداد و تنوع ده برابر شده بود[۱]. هم‌زمان در حدود صد و پنجاه و یک میلیون نفر به تلویزیون کابلی دسترسی داشتند که توسط آن می‌توانستند بسیاری از شبکه‌های جهانی و همچنین شبکه‌های چینی زبان، نظیر فونیکس که در مناطق آزادتری چون هنگ‌کنگ تهیه و پخش می‌شد را ببینند. برای اکثریت مردم نیز امکان برخورداری از یک دستگاه تلویزیون فراهم شد که در آن می‌توانستند در پاره‌ای از مواقع شاهد برخی معضلات اجتماعی، موارد فساد و سوء استفاده مقامات و مدیران باشند که در سطح وسیعی از شبکه‌های تلویزیون سراسری پخش می‌شد.

استفاده از رایانه در سطح وسیعی گسترش یافت به گونه‌ای که تعداد آن در کمتر از دو سال دو برابر شد و بالطبع تعداد کاربران اینترنت افزایش یافت. در اواخر سال ۲۰۰۷ تعداد کاربران اینترنت به بیش از دویست و ده میلیون نفر رسید، در حالی که این میزان در پایان سال ۲۰۰۲ چیزی در حدود پنجاه و نه میلیون نفر بود[۲]. امکان خرید تلفن همراه تقریباً برای کلیه افراد جامعه فراهم شد، به گونه‌ای که تعداد ارسال پیامک به بیش از چهل میلیارد در یک ماه یا ۱۷۵۰۰ عدد در ثانیه رسید[۳] که این همه به‌معنای ارتباط مستمر اقشار ملت با یکدیگر بود. چنان‌که تحقیقات انجام شده حاکی از آن بود که ارسال پیامک یکی از مهمترین شیوه‌های اعتراض اجتماعی و وسیله اطلاع‌رسانی جهت گردهم‌آیی در تجمعات اعتراضی بود.[۴]

بخش اقتصادی کشور نیز دگرگونیهای معجزه‌آسایی را تجربه کرد. حجم اقتصادی کشور از آغاز سیاست درهای باز در اواخر دهه هفتاد چهار برابر شد؛ به نظر می‌رسد در دهه آینده نیز این روند ادامه خواهد داشت. حال دیگر چین به‌صورت مرکز تولید

---

1. State Statistical Bureau, *China Statistical Yearbook, 2007* p. 860.
2. *State Statistical Bureau, "Statistical Communiqué 2007", p. 12; Cui Baoguo, ed., Report on Development of China's Media Industry* (Beijing: Social Science Academic Press, 2008), p. 249.
3. State Statistical Bureau, "Statistical Communiqué 2007", p. 12; Cui Baoguo, ed., *Report on Development of China's Media Industry* (Beijing: Social Science Academic Press, 2008), p. 249.
4. http://www.chinaelections.org/NewsInfo.asp?NewsID=118361

کالای جهان درآمده بود[1] و سومین تولید کننده آهن، فولاد و ذغال سنگ جهان را از آن

---

۱. بیش از یک دوم اسباب‌بازی‌های موجود در بازار آلمان، از چین می‌آید. کفش پوما، لباسهای فروشگاه زنجیره‌ای نایک، آدیداس، اسنیکر، پیراهن مردانه معروف TonyHilfiger، مونیتور اشنایدر، لوازم منزل IKIA در چین ساخته می‌شود و به بازار جهان فرستاده می‌شود. چهارهزار کارگر زن کارخانه ToyState در چین، کالاهای فروشگاه زنجیره‌ای عظیم Wal-Markt، را تولید می‌کنند. هرچیزی در چین کپی می‌شود، به‌طور مثال در یک کارگاه نقاشی در دهی کوچک، روزانه چهل تابلو نقاشی از اثر هنری معروف وان‌گوگ: گل آفتاب‌گردان، کپی می‌شود. بیش از نیمی از دوربین‌ها و یک چهارم یخچال‌های جهان در چین تولید می‌شود. هر صبح در کارخانه Yuanda در شانگهای، هشتصد کارگر کارخانه، مجبورند شعر محبوب سرمایه‌دار کارخانه را بخوانند: من مشتری‌هایم و بیشتر از همه دارایی‌شان را دوست دارم. و پای کوبان چون یک هنگ نظامی به محل‌کار خود بروند. ده کارخانه بزرگ آلمانی، هفتاد هزار کارگر چینی را به‌کار گرفته‌اند، که این شامل کارخانه‌های متوسط و کارگاه‌ها نیست. شرکت مترو، هیجده شعبه در چین دایر کرده است، هشت درصد نفت، سی و یک درصد ذغال‌سنگ و ۲۶/۹ درصد فولاد جهان در چین تولید می‌گردد. در کارخانه کفش Apache، زنان جدیدترین مدل‌های کفش آدیداس را تولید می‌کنند. آنها تنها برای بازار آلمان، ده میلیون جفت کفش تولید کرده‌اند. در کارخانه Zangyue دستگاههای عظیم تهویه، برای بیمارستانها، ادارات و کارخانه‌های جهان تولید می‌شود. در فاصله سه سال این شرکت با سی کشور جهان قرارداد فروش منعقد کرده است، اما رئیس شرکت می‌گوید: ما می‌خواهیم به همه کشورهای جهان دستگاه تهویه بفروشیم نه فقط به سی کشور. در حیاط کارخانه هیوندایی تابلویی است که رویش نوشته شده «ما تمدن می‌سازیم». روزانه از ساعت یک ربع به هشت، هشتصد کارگر به AppeII وارد می‌شوند، درحالی که سرود کارخانه را «من تابستان را دوست دارم و سرشار از انرژی‌ام، من مشتریهایمان را و بیش از همه دارایی‌شان را دوست دارم، من چین را دوست دارم، چینی که قوی‌تر و ثروت‌مندتر است.» می‌خوانند. آنها در لباس آبی خود به خط می‌روند. در بیست سال اخیر، اقتصاد چین سالانه ده درصد رشد داشته است و این باعث هراس کشورهای صنعتی شده است. امروزه چین مرکز کارخانه دنیاست. از هر شش دوچرخه پنج‌تا در چین ساخته می‌شود. هفتاد درصد فندک‌های جهان را چین تولید می‌کند. میلیونها ایتالیایی، روزانه بدون این‌که خود بدانند، محصولات غذایی چینی می‌خورند. بیست درصد کچاپ اسپاکتی و پیتزا، از چین می‌آید. به‌خاطر دستمزد ناچیز و بازاری میلیاردی، سرمایه‌های آلمانی به آن جا می‌روند. مثلاً به‌جای دو هزار متخصص نرم‌افزار در آلمان، می‌توان در چین دوازده هزار نفرشان را استخدام کرد. این را رئیس زیمنس، هاینریش فون پیر می‌گوید.

کارخانه کانتون در استان بومندن متعلق به Taiwnesen، در سال گذشته به‌طور ویژه با ده هزار کارگر، ده‌میلیون کفش آدیداس را برای آلمان آماده کرد. در دهه شصت در آلمان، ۱۳۰۰ کارگر برای آدیداس کار می‌کردند که اکنون تعدادشان به دویست و بیست نفر رسیده است. این شرکت در جهان شانزده هزار کارگر دارد که در سال گذشته صد و یازده میلیون جفت کفش تولید کردند که نصف این مقدار، یعنی پنجاه و پنج میلیون جفت در چین تولید شده است. کارگران آدیداس در چین ماهیانه هشتاد یورو مزد می‌گیرند. Wal Markt سوپرمارکت آمریکایی، با دوازده میلیارد دلار سرمایه، هشتمین شریک تجاری است. می‌شود آن را مثل یک کشور در نظر گرفت. در کارخانه، کارگران چینی تحت قابل ترحم‌ترین شرایط {این شرایط قابل ترحم نیست، بلکه وحشیانه است و کارگران تنها با مبارزه با کل سیستمی که این شرایط را به‌طور نسبی ←

خود کرده بود.

تولید ناخالص داخلی چین که در سال ۱۹۷۸ تنها دویست و پانزده میلیارد دلار بود با معدل رشد سالانه ۹ درصد، در پایان ۲۰۰۵ به ۲/۴۸۱ تریلیون دلار رسید، به همین میزان ارزش صادرات و واردات از ۲۰/۶ میلیارد دلار به ۱/۴۲۲ تریلیون دلار با رشد سالانه شانزده درصد و میزان ذخایر ارزی چین که در سال ۱۹۷۸ تنها صد و شصت و هفت میلیون دلار بود، در سال ۲۰۰۸ به بیش از هزار میلیارد دلار رسید.

درآمد سرانه بخش شهری تقریباً هشت برابر شد و یک طبقه متوسط چند صد میلیونی در حال شکل‌گیری بود[1]. بخش خصوصی تقریباً در تمام بخش‌های اقتصادی وارد و کارمند استخدام نمود. تعداد کارمندانی که در بخش خصوصی کار می‌کردند در سال ۲۰۰۷ به بیش از چهار میلیون نفر رسید که نماینده چهارده درصد از نیروی کار مناطق شهری به‌شمار می‌رفتند.[2] شایان ذکر است که این میزان در اوایل دهه ۱۹۹۰ کمتر از یک درصد بود؛ جالب آنکه در طی این مدت بخش دولتی شاهد کاهش تعداد

→

در سراسر جهان فراهم کرده است و تنها با لغو سیستم کارمزدی می‌توانند بدون استثمار سرمایه در کلیت خود، به یک زندگی شایسته دست یابند.} کار می‌کنند، آنها پیراهن مردانه، کامپیوتر، اسباب‌بازی یا هر چیز دیگری را برای کودکان کشورهای ثروتمند تولید می‌کنند.

یک دوم تمام اسباب‌بازی‌های آلمان از چین می‌آید. تنها در شانزده شهرک اطراف هنگ‌کنگ، ۱۶۰۰ کارخانه اسباب‌بازی سازی وجود دارد. آنها نمی‌خواهند تولید کننده وسایل ارزان باقی بمانند. به همین سبب وارد رشته تولیدی الکترونیک شده‌اند. از پانصد کارفرمای بزرگ در زمینه الکترونیک پنجاه نفر چینی است. کنسرن TCL از دو سال پیش توانسته است به اشنایدر ۸/۲ میلیون کالا بفروشد. این کارخانه شبیه یک کارخانه رادیوسازی سیبری در دهه هفتاد است که مونیتور اشنایدر یکی از تولیدات آن است که روی کارتن آن مارک ساخت آلمان را می‌چسبانند. TCL، بیست و دو سال پیش با سرمایه ششصد دلار آمریکا اعتبار از دولت تأسیس شد. در ژانویه ۲۰۰۴ رئیس آن دیداری با Jean Raffarin در فرانسه داشت. و بعد از فروش قطعات تلویزیون به کنسرن تامسون (Thamson) مدیران ت. ث. ال از یک طرح ببر و اژدها سخن می‌گویند، او می‌گوید: جهانی‌شدن به یک قرن آمریکایی منتهی نمی‌شود، بلکه به قرن چینی منتهی می‌شود.

۱. بنا به اظهار آقای ژانگ شین لی رئیس مؤسسه تحقیقات کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در سال ۲۰۲۰ بیش از پنجاه وپنج درصد از مردم چین جزء طبقه متوسط جامعه خواهند بود که از این تعداد هفتادوهشت درصد ساکنان مناطق شهری خواهند بود، این طبقه سالانه بین شصت تا دویست هزار یوان درآمد خواهند داشت.

2. Scott Kennedy *"The Business of Lobbying in China,"* Harvard University Press, 2005.

کارمندان خود بود. اکنون بیش از بیست و یک درصد از یازده صنایع، حاصل کار بخش خصوصی می‌باشد و مشارکت بخش دولتی در خروجی صنایع از پنجاه درصد در اواخر دهه ۱۹۹۰ به کمتر از سی درصد در اواخر سال ۲۰۰۷ رسید.

در سال ۲۰۰۴ تولید ناخالص داخلی چین[1] به مرز ۱/۹۷۲ تریلیون دلار رسید و به این ترتیب این کشور با پشت سر گذاشتن ایتالیا مقام ششم را از نظر ارزش تولید ناخالص ملی از آن خود کرد.[2] حجم ذخایر ارزی این کشور نیز در سال ۲۰۰۶ به بیش‌از یکهزار میلیارد دلار رسید[3] و در این خصوص چین رتبه نخست و سال بعد با پیشی گرفتن از آلمان برای نخستین بار عنوان بزرگترین صادرکننده جهان را نیز از آن خود ساخت.

جذب سرمایه‌های خارجی از نقاط مختلف جهان که گاه سالانه رقمی بیش‌از پنجاه میلیارد دلار را بالغ می گردید از یک سو و صادرات روزافزون این کشور به بازارهای جهانی از سوی دیگر ثروت انبوهی را نصیب چین ساخته بود، به گونه‌ای که این کشور یکی از قوی‌ترین پشتوانه‌های مالی و ارزی جهان را در اختیار خود داشت و این مبلغ چیزی بیش از ۱/۴ تریلیون دلار شامل می‌شد، در حالی که سی‌سال پیش میزان آن حتی به سیصد میلیون دلار نمی‌رسید. طی سالهای ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ کشور رشد اقتصادی دو رقمی را تجربه کرد و تولید ناخالص داخلی چین به حدود ۷/۲ تریلیون دلار رسید. چنانکه رشد اقتصادی این کشور در سال ۲۰۰۷ به ۱۱/۴ درصد رسید با ادامه این رشد اقتصادی زمینه لازم برای پیشی گرفتن اقتصاد این کشور از آلمان و کسب سومین اقتصاد جهان فراهم گردید.

در این زمان همچنان اقتصاد در صدر اولویتهای نخبگان نسل چهارم به رهبری هوجین تائو قرار داشت و اختلافات سیاسی مانع از توسعه تجاری با دنیای خارج نمی‌شد و برای چند سال متمادی تایوان مهم‌ترین سرمایه‌گذار خارجی در چین بود و

1. GDP

۲. هر چند جمعیت این کشور و تولید ناخالص سرانه در مرتبه صدم قرار داشت.

۳. چین با ۱/۴ تریلیون دلار ذخایر ارزی دارای بزرگترین ذخایر ارزی جهان است، بخش عمده‌ای از این پول صرف خرید اوراق قرضه خزانه آمریکا شده است و یارانه‌ای برای کسر درآمد اقتصادی آمریکا محسوب می‌شود.

در تجارت با این منطقه، چین منافع بسیاری را نصیب خود می‌ساخت چنان‌که به نقل از شورای دولتی روابط با تایوان طی یازده ماه سال ۲۰۰۷ کسری تجاری چین با تایوان به بیش از هفتاد میلیارد دلار رسید.[1]

در پی این تحولات مالکان بخش خصوصی نیز تلاش نمودند تا برای حفظ منافع تشکیلات خود را افزایش دهند؛ به این ترتیب انجمنهای تجاری لابیهای بخش خصوصی مجال خودنمایی یافتند و برخی از آنها نفوذ و قدرت بسیار بالایی در عرصه‌های مختلف به‌دست آوردند که از آن میان می‌توان به شرکتهایی نظیر بخش دخانیات، انرژی تلی‌کام و شرکتهای هواپیمایی اشاره کرد.

به این ترتیب به نظر می‌رسید بسیاری از تاجران و تولیدکنندگان چین احساس می‌کردند در چارچوب سیستم فعلی سیاسی کشور دارای منافع بوده و در چارچوب آن می‌توانند با امنیت کامل به گسترش فعالیت‌های خود بپردازند. به نظر می‌رسید در این راستا بخش‌های کوچک و ترکیبی دولتی ـ خصوصی نیز امنیت خود را نهادینه کرده‌اند و حتی با تکیه به کمکهای دولتی می‌توانند منافع خود را حفظ نمایند. برای مثال اتاق بازرگانی شهر شرقی ون‌جو[2] به‌عنوان یک انجمن تجاری در پاسخ به شکایت‌های موجود در خصوص کیفیت کالاهای تولیدی در این منطقه به همکاری نزدیک با دولت محلی برای بالابردن کیفیت اقدام کرد[3] به این ترتیب به نظر می‌رسید که دولت و بخش خصوصی توانسته‌اند روش تعامل با یکدیگر را بیابند و دولت حوزه خصوصی مالکیت را کاملاً به رسمیت بشناسد، چنانکه در بررسی انجام گرفته در سال ۲۰۰۴ بیش از هفتاد و یک درصد از نهادها و انجمنهای بخش خصوصی نظیر اتاقهای بازرگانی اعلام کردند که در انتخاب رؤسای خود کاملاً آزاد بوده و هیچ‌گونه کمکی از دولت دریافت نمی‌کنند.[4]

---

1. http://in.reuters.com/article/asia Company And Markets/idINTP26278020080121
2. Wenzhou
۳. در سال ۲۰۰۸ بیش از صد انجمن تجاری در ون‌جو وجود دارد که بیست درصد بیش از بخش صنعتی را پوشش می‌دهد و نماینده هزار شرکت عضو آن می‌باشند.
4. "Guanyu guifan shanghui jianshe sikao" [Thoughts on regulating the construction of business associations], Wenzhou Municipal Government Economic Cooperation Net, http://jhb.wenzhou.gov.cn/wzxzb/yblm/dcyyj/dyhbc/2006dyhb/userobject1ai969.html (in Chinese).

در حوزه مسکن و شهرسازی نیز کشور شاهد یک دگرگونی عظیم بود. تقریباً هیچ ناحیه‌ای در شهرهای بزرگ را نمی‌شد مشاهده کرد که برجهای مرتفع در حال ساخت‌وساز نباشد. جرثقیل‌های غول پیکر در هر نقطه‌ای از شهر دیده می‌شد و موفقیت در کسب امتیاز برگزاری المپیک ۲۰۰۸ فرصتی مغتنم برای شناساندن چین جدید به جهانیان فراهم ساخته بود؛ از این روی تغییرات در برخی شهرها نظیر پکن روزانه بود. اکنون نیمی از سیمان جهان در چین تولید می‌گردید و به مصرف می‌رسید و با توجه به سیاستها و برنامه‌ریزیهای انجام شده در زمینه مهاجرت روستاییان به مناطق شهری و جا به‌جایی‌های قریب‌الوقوع جمعیتی، واحدهای ساختمانی خالی بسیاری را در شهرها می‌شد مشاهده کرد که در انتظار ساکنان آینده خود بودند.

با آنکه در اوایل دهه ۱۹۹۰ بیشتر ساکنان مناطق شهری در آپارتمانهای دولتی زندگی می‌کردند، اما دولت در میانه دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، یعنی در مدت پنج سال توانست تقریباً تمام واحدهای مسکونی را با قیمت مناسبی به افرادی که در آنها زندگی می‌کردند، واگذار نماید. به این ترتیب بیشتر ساکنان مناطق شهری که تعداد آنها به بیش از چهارصد و شصت میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ می‌رسید صاحب خانه شدند و چنان‌که ذکر شد آپارتمانهای بسیاری هر روزه در حال سر برآوردن هستند و با کمال تعجب یک کشور چند صد میلیونی مشکلی به مراتب اندک در مقایسه با برخی از کشورهای چند ده میلیونی در زمینه مسکن دارد.

اگر روزی تعداد خودروهای شخصی در حال تردد در خیابانهای شهرهای بزرگ چین را می‌شد به‌راحتی و در اندک زمانی شمرد، حال ترافیک و انبوه خودروهای شخصی لوکس و گران‌قیمت برای شهرها به‌صورت مسئله جدی در آمده بود. بزرگترین شرکتهای خودروسازی جهان از شورولت آمریکایی گرفته تا مرسدس بنز آلمانی خط تولید خود را به چین منتقل کرده بودند و تعداد خودروهای تولیدی در این کشور از مرز چهار میلیون دستگاه در سال گذشته بود و هر روز از تعداد دوچرخه‌سواران کاسته و بر دارندگان خودرو افزوده می‌شد و خطوط تعیین شده برای حرکت دوچرخه‌سواران در شهرهایی نظیر پکن بیشتر جنبه تزئینی به خود می‌گرفت و چند طبقه از زیرزمین مجتمع‌های آپارتمانی جدید به پارکینگ ماشین‌های ساکنان اختصاص داده می‌شد تا خودروهای آخرین مدل و چند ده هزار دلاری را در خود جای دهند.

از نظر علمی و فناوری نیز کشور به پیشرفتهای قابل توجهی دست یافته بود با ایجاد پارکهای علمی علاوه بر بومی‌سازی بسیاری از دستاوردهای علمی این کشور توانست درآمد بسیاری را نصیب خود سازد. حال چین قادر بود علاوه بر کالا، فناوری خود را به برخی از کشورها نیز صادر نماید و با توسعه صنعت هوا ـ فضا زمینه لازم برای قدم‌زدن نخستین چینی در فضا در سال ۲۰۰۳ را فراهم کند. حال دیگر نخست وزیر چین می‌توانست ادعا کند که رمز موفقیت چین در مهار رکود اقتصادی جهانی در سال ۲۰۰۹ پیشرفتهای علمی این کشور در زمینه اقتصاد بوده است وخواهان آن شود که چین *در انقلاب علمی نوین آینده پیشگام باشد.*[1]

چالشها

در کنار تمامی دستاوردها، چین با چالشهای بزرگی چه در عرصه داخلی و چه در سطح بین‌المللی دست و پنجه نرم می‌کرد. در حالی که یکی از مهمترین شعارها و خواسته‌های حزب کمونیست در شصت سال پیش زمانی که در تلاش برای کسب قدرت می‌کوشید، برابری و عدالت بود؛ اما اینک به نظر می‌رسید این شعار جامه‌ای است طنزآمیز که به تلخی بر تن حزب گشادی می‌کند. چرا که سی سال پس از اصلاحات، شکاف طبقاتی و فاصله شدید بین دهک‌های پایین با دهک‌های بالای جامعه و فاصله درآمدی مناطق روستایی با شهری و اختلاف سطح توسعه یافتگی شرق و غرب کشور چنان شدید گردیده بود که سران حزب از آن به‌عنوان یک تهدید امنیتی یاد می‌کردند.

چالشهای داخلی

هرچند نخبگان می‌کوشیدند تا از افزوده شدن بر دامنه این «تهدید امنیت کشور» بکاهند، اما همچنان این روند به رشد خود ادامه می‌داد. شکاف اجتماعی بین طبقات برخوردار و فقیر در مناطق شهری در حال عمیق‌تر شدن بود و اختلاف درآمد بین مناطق روستایی با مناطق شهری نیز افزون‌تر می‌شد. همچنین نواحی غربی، مرکزی و محصور در خشکی کشور از نظر توسعه و پیشرفت چندان قابل مقایسه با مناطق ساحلی و

1. http://persian.cri.cn/141/2010/01/11/1s104062.htm

شرقی نبودند و به واقع لوکوموتیوهای مورد نظر دنگ چندان در کشیدن این واگنها به‌دنبال خود موفق نبودند.

اگرچه شهرسازی جدید چین بر اساس تئوری ریزش ثروت از نواحی ثروتمند، به نواحی فقیر شکل گرفت و کمتر می‌شد در آن بالاشهر و پایین‌شهر یافت، اما در پای برجهای سر به فلک کشیده که شهروندان ثروتمندی را در خود جای می‌داد که علاوه بر منزلی که ساکن آن بودند چند واحد دیگر را نیز به اجاره داده بودند، زاغه‌های کثیف و محقر بسیاری را می‌شد یافت که توده‌های فقیری را در خود جای داده بود که هر صبح نظاره‌گر تردد ماشین‌های چند هزار دلاری بودند که از پارکینگ‌های مجتمع مسکونی سر به فلک کشیده خارج می‌شدند و بیشتر به آنان گل و لای می‌پاشید تا بذل و ریزش ثروت. حال می‌شد در لیست ثروتمندترین مردان جهان چند اسمی هم از کشور چین را نیز یافت[1] که از هر فرصتی برای به رخ کشیدن ثروت خود سود می‌جستند. در حالی که بسیاری از مردم هنوز در فقر زندگی می‌کردند و قوت غالب روزانه‌شان تکه‌ای سیب‌زمینی بود یا اندکی سبزیجات کوهی که در برخی مواقع تهیه آن نیز ممکن نمی‌شد. در شهرهای بزرگ کم نبود صحنه‌هایی که می‌شد فقرایی را مشاهده کرد که در سطل‌های زباله به‌دنبال لقمه غذایی می‌گشتند، در حالی که با پس‌مانده غذای برخی دیگر می‌شد چند صد نفر را سیر کرد.

البته این معضل از دید مقامات پنهان نبود و آنان سعی نمی‌کردند که این واقعیات را در پس آمار و ارقام و دستاوردهای دیگر گم کنند. از این روی این مسائل در گزارشهای دولتی نیز منعکس می‌گردید. چنان که بر اساس گزارش کمیسیون ملی توسعه و اصلاحات چین[2] در سال ۲۰۰۶ اختلاف طبقاتی همچنان در چین رو به افزایش بود و یک پنجم از جمعیت مناطق شهری درآمدی کمتر از ۲/۷۵ درصد از مجموع درآمدهای مناطق شهری برخوردار بودند، که این به معنای آن بود که کم درآمدترین اقشار مناطق شهری تنها درآمدی در حدود ۴/۶ درصد درآمد مرفه‌ترین قشر این نواحی برخوردار بودند و تقریباً نیمی از ثروت مناطق شهری در دست کمتر از سه درصد جمعیت این مناطق بود. به این ترتیب همچنان فاصله درآمدی بین طبقات مختلف شهری افزایش یافته و میزان درآمد مدیران و

---

1. http://www.forbes.com/2009/03/11/worlds-richest-people-billionaires-2009-billionaires-intro.html
2. The National Development and Reform Commission (NDRC)

کارگران معمولی نیز حتی در کارخانه‌های دولتی با یکدیگر فاصله بسیار داشت[1].

این گزارش خاطرنشان می‌کرد که دو سیاست اعمال شده طی اصلاحات علت‌ساز این مسئله بوده است، نخست آنکه طی اجرای سیاست درهای باز به بخشهای دولتی اجازه داده شده بود تا با استفاده از حضور انحصاری خود در بازار، درآمدهای بسیاری کسب کرده و قسمت اعظم آن را بین کارکنان خود تقسیم نمایند همچنین به‌طور ناعادلانه بین میزان حقوق دریافتی مدیران و کارگران اختلاف ایجاد شده بود[2] و برخی از کارکنان با استفاده از قدرت و ارتباطات اجتماعی علاوه بر کار اصلی خود درآمدهای جنبی دیگری نیز داشتند که بر انبوه ثروت آنها می‌افزود. این گزارش هشدار می‌داد که ادامه این روند تأثیرات منفی بسیار بر روی اقتصاد و توسعه اجتماعی چین خواهد داشت و در صورت بی‌توجهی به آن افزوده شدن بر شمار بزه‌کاریها و در نهایت شورشهای اجتماعی را در پی خواهد داشت، که در نتیجه مخاطرات بسیاری را متوجه سیستم کشور و دولت خواهد ساخت. البته باید خاطرنشان ساخت که در دهه ۱۹۹۰ در نتیجه فشار ناشی از توزیع نابرابر ثروت چین شاهد نزاعهای متعدد اجتماعی، فساد و آسیبهای زیست محیطی بود و این مسائل برخی از سران و مقامات دولتی را نیز تا پای چوبه دار نیز کشانده بود.

شکاف دیگری که به‌طور مستمر در حال افزوده شدن بود و جامعه چین را تهدید می‌کرد اختلاف سطح درآمد در مناطق روستایی و شهری بود که به‌رغم تلاش دولت برای کاهش آن از طریق بخشودگی مالیاتی و پرداخت وام همچنان در حال عمیق‌تر شدن بود و رشد درآمد روستاییان بسیار کندتر از مناطق شهری افزایش می‌یافت. چنان‌که بنا به گزارش وزارت کشاورزی چین، درآمد مناطق شهری چین در سال ۲۰۰۸ در مجموع ۳/۳۶ برابر ساکنان مناطق روستایی بود[3] و اگر میزان درآمد شرکتها و کارخانه‌ها را به درآمد شهری اضافه می‌کردیم میزان درآمد مناطق شهری چهار تا شش برابر مناطق روستایی بود[4] که در صورت ادامه این اختلاف درآمد طی یک دوره زمانی عملاً شهرها

1. http://english.sohu.com/20060208/n227748992.shtml
2. http://english.sohu.com/20060208/n227748992.shtml
3. http://www.planetizen.com/node/37009
4. Chinese Academy of Social Sciences Urban Development and Environment Research Center http//:www.chinafinancialdaily.com/financial/news/2009/06/15/8146/china-academy-of-social-sciences-experts-say-the-income-gap-between-urban-and-rural-areas-about-4-6-times.html

به‌صورت جزایری ثروتمند در می‌آمدند که مناطق روستایی آنها را در میان خود گرفته بودند. چنان‌که این وضعیت در برخی مناطق چین تحقق یافته بود، یعنی در حالی که برخی از روستاهای چین درگیر اعتیاد، ایدز و فقر بنیان‌کن بودند، در پاره‌ای از شهرها مراسم حراجی کالاهای لوکسی برگزار می‌شد که قیمت برخی از وسایل آن به چند میلیون دلار می‌رسید که حتی در اروپا نیز کمتر می‌شد سراغی از آن گرفت.

از سوی دیگر با توجه به تئوری دنگ شیائوپینگ مبنی بر ایجاد یک‌سری نقاط پیشرفته در مناطق ساحلی و جنوب شرقی چین و اینکه این نقاط می‌توانند همانند لوکوموتیو دیگر نقاط کشور را به‌دنبال خود بکشند، مناطق توسعه یافته و ثروتمند عمدتاً در نواحی گفته شده شکل گرفت و طی مدت سی سال پس از اصلاحات اختلاف شدید بین این مناطق با نواحی مرکزی و غربی کشور از نظر سطح توسعه یافتگی پیدا شده بود[1] و لوکوموتیوهای مورد نظر در انجام مأموریت مورد نظر دنگ شیائوپینگ ناتوان ماندند. برای مثال در حالی که تعداد آسمانخراشهای شهر شانگهای، نیویورک را پشت سر گذاشته بود در مناطق دیگر بسیاری از مردم در محقرترین مکانهایی که به‌سختی می‌شد آن را خانه نامید، زندگی می‌کردند و در تأمین غذا و اولین احتیاجات روزانه در مضیقه بودند و در صورت مریضی نه تنها از هیچ بیمه درمانی برخوردار نبودند، بلکه از تهیه ساده‌ترین داروها نیز عاجز بودند.

وجود اختلاف دینی و فرهنگی مناطق محرومی چون سین‌کیانگ[2] و تبت با دیگر

---

1. "Foreign direct investment in China: challenges and prospects for regional" Organisation for Economic Co-operation and Development, Centre for Co-operation with Non-members. 2000.

۲. منطقه مسلمان‌نشین سین‌کیانگ و نین‌شیا از مناطق محروم چین به‌شمار می‌روند که با ایرانیان و مسلمانان اشتراکات فرهنگی بسیاری دارند. چنان‌که بخش عمده‌ای از مردم نین‌شیا ریشه ایرانی دارند. آنچه مسلم است اینکه ایرانیان در ترویج و گسترش اسلام در چین نقش بسیار مهمی بر عهده داشته‌اند. بازرگانان ایرانی عمدتاً از طریق جاده ابریشم مردم چین را با اسلام آشنا ساخته‌اند. آشنایی اکثر مسلمانان چین با کلمات و واژه‌های اصیل فارسی و استعمال این لغات در مکالمات روزمره زبان چینی مؤید این مدعا است. مسلمانان چین امروزه نماز و روزه را به نام‌های فارسی (نه، صلاة و صوم) می‌شناسند و نمازهای پنجگانه را نماز بامداد، پیشین، دیگر، شام و خفتن می‌نامند و تمام نیت‌های خود در نماز، غسل، عقد و ازدواج و دیگر آداب شرعی را به فارسی ادا می‌کنند. نقش ایرانیان در گسترش اسلام آنچنان وسیع بوده که در زمان سلسله تانگ تنها در شهر «شی ان» (مبدأ جاده ابریشم) پنج هزار ایرانی زندگی می‌کرده‌اند. هم اکنون روستاهایی در استان‌های «یون نن»، «گانسو» و دیگر مناطق به «روستای فارس‌ها» مشهور هستند. از تعداد جمعیت

←

مناطق چین از یک سو و اختلاف فاحش سطح توسعه یافتگی آنان با دیگر مناطق چین خطر منطبق شدن شکافهای اجتماعی نژادی، دینی، فرهنگی و سطح توسعه اقتصادی بر یکدیگر را افزون می‌کرد، به این ترتیب اختلاف سطح توسعه یافتگی این دو منطقه، کشور را به‌صورت دو سوی دمبلی در آورده بود که امکان گسست آنها از یکدیگر وجود داشت. این نواحی در واقع به‌صورت نقاط درد چین درآمده بودند و گاه شورشهای عظیم اجتماعی را به نمایش می‌گذاشتند که به‌شدت از سوی دولت مرکزی چین سرکوب و خونهای بسیاری بر زمین ریخته می‌شد.

در بعد اقتصادی نیز اگرچه پکن با به‌کارگیری مزیت‌های بالا و استفاده از کارگران ارزان‌قیمت توانست قیمت تمام شده کالا را تا حد بسیار زیادی پایین آورده و با بهره‌گیری از یک دیپلماسی اقتصادی زیرکانه بازارهای جهانی را فتح نماید و صاحب عنوان **کارخانه تولیدی دنیا** شود، به گونه‌ای که در سطح جهانی کمتر خانه‌ای را می‌شد یافت که کالایی ساخت این کشور در آن یافت نشود، اما هنوز اقتصاد به منابع خام و تولید کالاهای مصرفی تکیه داشت که عمدتاً تولید آنان کاربر و آلاینده محیط زیست بود.

در مقام مقایسه میزان استفاده از انرژی و مواد خام در هر واحد تولید ناخالص داخلی هنوز پنج برابر آلمان و ژاپن بود که بخش قابل توجهی از درآمد حاصل از فروش آنان در ازای خرید کالا با فناوری برتر به کشورهای فراصنعتی بازمی‌گشت[1]. در این

→

مسلمانان چین آمار مشخصی در دست نیست. انجمن اسلامی چین (وابسته به دولت) جمعیت مسلمانان را بالغ بر هیجده میلیون نفر اعلام نموده است. در حالی‌که اقوال مختلفی مبنی بر چهل تا هفتاد میلیون نفر نیز وجود دارد. با توجه به پراکندگی مسلمانان در تمامی استان‌ها و نواحی چین به‌نظر می‌رسد دست کم بیست و شش میلیون نفر جمعیت مسلمانان را تشکیل دهند. در چین سی وچهار هزار مسجد وجود دارد که قدمت برخی از آنها به هزار و دویست سال بالغ می‌گردد. روابط میان مسلمانان دو کشور ایران و چین بسیار حسنه است و هراز چند گاهی هیأت‌های مختلف فرهنگی و مذهبی میان دو کشور مبادله می‌شوند.

۱. کشورهای فرا صنعتی در بیشتر مواقع به انتقال فناوری به چین بسنده می‌کنند و به‌منظور کاهش هزینه‌های خود عمدتاً از کارگران بومی استفاده می‌نمایند به گونه‌ای که در برخی مواقع تا مرز صد درصد از نیروی کار و متخصص چینی استفاده می‌کنند هر چند که فناوری برتر در نهایت در انحصار کشور سرمایه‌گذار باقی می‌ماند. این مسئله سبب جذب بسیاری از شرکتهای بزرگ و نامدار جهانی به چین شده است به‌گونه‌ای

←

خصوص می‌توان به سخنان وزیر بازرگانی چین اشاره کرد؛ که اظهار داشت: برای خرید یک فروند هواپیمای ایرباس باید هشتصدمیلیون تی‌شرت در چین تولید و صادر گردد. به این ترتیب کارگران ارزانقیمت چینی که حقوقشان تا ده برابر کمتر از همتایان خود در برخی کشورهای در حال توسعه بود به‌شدت استثمار می‌شدند. چنان‌که برای تولید کفش و پوشاک و دیگر اقلام تولیدی در اطراف شهرهای صنعتی و بزرگی چون گوانجو، شانگهای و سوجو در نزدیکی شانگهای سوله‌های بزرگی برپاشده بود که محل کار انبوه کارگرانی به‌شمار می‌رفت که هریک فضای کاری کمتر از یک و نیم متر در اختیار داشتند و به‌شدت مشغول کار بودند؛ در انتهای این سوله‌ها قفسه‌هایی شبیه به لانه مرغ تعبیه شده بود که کارگران در آنجا می‌خوابیدند و تقریباً هیچ فاصله‌ای بین محل کار و استراحت آنان وجود نداشت.

کارگران در طول یک روز کاری، اجباراً باید مقدار مشخصی کالا ـ مثلاً کفش ـ تولید نمایند. بعد از این میزان به ازای تولید هر کفش میزان مشخصی به کارگران پرداخت می‌گردید. از همین روی کارگران برای دریافت دستمزد بیشتر تلاش می‌کردند تا در اسرع وقت، موظفی روزانه را انجام دهند و سریعاً اضافه‌کاری نمایند. بر همین اساس در بیشتر مواقع خط تولید به اصرار کارفرما خاموش می‌شد، در حالی که کارگران اصرار به ادامه کار داشتند. به این ترتیب با استثمار کارگران، تولید انبوه و ارزان‌قیمت با حداکثر سرعت ممکن تولید و روانه بازارهای جهانی می‌شد، اما در ازای این خدمات کارفرمایان هیچ تعهدی نسبت به ادامه کار کارگر نداشته و می‌توانستند در ظرف یک روز بی آنکه به مشکل قانونی برخورد کنند، چند صد کارگر را اخراج و کارگر جدید

→

که برخی از تولید کنندگان چینی به‌واسطه آنکه انحصاراً برای این شرکتها کالا تولید می‌کنند حق فروش تولیدات خود را در داخل چین و یا به کشور دیگر ندارند. برای مثال بیشترین قطعات خودروی مزدا یا هوندا یا وسایل الکترونیکی سونی ژاپن در چین تولید می‌شود و با درج «ساخت ژاپن» توسط این کشور به بازارهای جهانی عرضه می‌شود. در این خصوص باید به این نکته توجه کرد وسایل ارتباط جمعی (اینترنت، ماهواره و وسایل مخابراتی و...) و فراهم آمدن زیرساخت‌های اقتصادی به‌ویژه در مناطق ساحلی و جنوبی چین این امکان را به شرکتهای خارجی می‌دهد که از مرکز به کنترل تولیدات خود در کشور میزبان بپردازند. ضمن آنکه کشور خود را از آلودگیهای محیط زیستی دور نگاه دارند و مانع از مهاجرت کارگران خارجی به کشور خود شوند که این خود زیانها و خطرات اجتماعی را متوجه آنان می‌کند. از همین روی اکثر کارخانه‌ها و شرکتهایی که وارد چین شده‌اند کاربر و یا آلوده‌ساز محیط‌زیست هستند.

استخدام نماید. در نتیجه سرعت توسعه، هر ساله بیش از ده میلیون کارگر کار خود را از دست می‌دادند که برای دستیابی به کار جدید می‌باید به آنان آموزش داده می‌شد، ده میلیون کارگر نیز از مناطق روستایی وارد شهرها می‌شدند همچنین بیش از ده میلیون نفر نیروی جدید وارد بازار کار می‌شدند. به این ترتیب دولت مجبور بود سالانه بیش از سی میلیون شغل جدید ایجاد کند.

میزان مهاجرت از مناطق روستایی به مناطق شهری به‌شدت ادامه داشت، ادامه این روند در مناطق شهری مشکلات عدیده‌ای در زمینه بهداشت و مسکن ایجاد می‌کرد. بررسیهای انجام شده نشان می‌داد با توجه به انبوه کارگران در چین حداقل تا آینده قابل پیش‌بینی این کشور همچنان از پذیرش استانداردهای بین‌المللی درخصوص شرایط کار و بهبود محیط‌زیست اجتناب خواهد کرد، چرا که پذیرش این موارد می‌توانست محدودیت‌های بسیاری را متوجه اقتصاد چین نماید و این کشور را در رقابت با کشورهایی نظیر آمریکا با مشکل مواجه سازد. از این روی پکن دست‌کم به‌خاطر حفظ رشد اقتصادی بالا خود را مجبور می‌نمود شرایط موجود را حفظ نماید، که به این ترتیب کارگران چینی همچنان از محرومیت رنج می‌بردند هر چند که در مقایسه با گذشته از وضعیت زندگی بهتری برخوردار بودند. از سوی دیگر به ازای هر درصد از رشد اقتصادی بیش از یک میلیون شغل در چین ایجاد می‌شد. اگرچه دولت از عواقب غیر قابل پیش‌بینی ادامه رشد اقتصادی بالا بیم داشت، اما به‌ناچار به‌خاطر مبارزه با بیکاری، کشور را همچنان از رشد اقتصادی بالایی که گاه دو رقمی بود، که این خود افزوده شدن بر مصرف انرژی و تبعات اجتماعی و زیست محیطی بسیاری را در پی داشت برخوردار می‌کرد.

از سوی دیگر روند سریع صنعتی‌شدن سبب تحولات اجتماعی نابهنگامی شده بود که خود بر دامنه معضلات اجتماعی و خانوادگی می‌افزود. در برخی نقاط نظیر سوجو در ظرف مدت کوتاهی صدها کیلومتر مربع زمین کشاورزی به مناطق صنعتی تبدیل شده بود و کشاورزانی که پیش از این صاحب زمین بودند اکنون دو آپارتمان به آنان تعلق گرفته تا در یکی سکنا گزینند و از اجاره دیگری امرار معاش کنند، البته هر دو برای آنان تبعات بسیار داشت، زیرا نه فرهنگ آپارتمان‌نشینی داشتند و نه قدرت همسازکردن خود با تحولات بسیار سریع که از روستای کوچک آنان در اندک زمانی

شهری صنعتی و مدرن ساخته بود.

رویکرد سریع صنعتی شدن همچنین موجب مهاجرت و سرگردانی خیل روستاییان به مناطق شهری شده بود که عمدتاً فاقد تخصص لازم برای یافتن شغل مناسب بودند که این امر علاوه بر افزودن بر شمار بزهکاران اجتماعی سبب روی آوردن دختران بسیاری به فحشا و سوء استفاده گسترده کارفرمایان از آنها شده بود.

میزان اعتراضات جمعی که عمدتاً در واکنش به سرکوبها و استثمار کارگران صورت می‌گرفت به‌سرعت افزایش یافته بود چنان که تجمعاتی از این دست از ده هزار مورد که تنها هفتصد و سی هزار نفر در آنها حضور داشتند، در سال ۱۹۹۳ به‌سرعت افزایش یافت و در سال ۲۰۰۴ این تجمعات به هفتاد و چهار هزار مورد رسید که بیش از ۳/۶ میلیون نفر در آنها درگیر بودند[1] و جالب آن بود که بیش از سی درصد این افراد نیز از طبقه کشاورز بودند.[2] عمده اعتراضات دهقانان نیز به دلیل کندی رشد درآمد، مالیات گزاف و تصرف غیر قانونی زمین شکل می‌گرفت.

اعمال سیاست تک‌فرزندی هر چند در مهار رشد جمعیت تا حدودی موفق شده بود، اما کم نبود مواردی که خانواده‌ها این قانون را دور می‌زدند. از سوی دیگر اعمال این سیاست در درازمدت ضمن آنکه کاهش نسل جوان را در پی داشت؛ به‌ویژه در مناطق شهری سبب شده بود تا نسل جدید نسبت به پدران خود تن‌پرور بوده و در ناز و نعمت بزرگ شوند. چرا که در بسیاری از خانواده‌ها در واقع شش‌نفر از یک کودک مراقبت می‌کردند و عملاً علاوه بر پدر و مادر، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها نیز تمام توجه خود را متمرکز بر نوه خود می‌ساختند و به این ترتیب نسل جوان چندان دغدغه کار و تلاش را نداشت که این امر در آینده می‌توانست به موتور تولیدی کشور آسیب وارد کند.

چالشهای بین‌المللی

از زمان آغاز سیاست درهای باز و اصلاحات، سیاست خارجی چین در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی در واقع بازتاب و ادامه سیاست داخلی این کشور بوده است. از

1. Hu Angang and Wang Lei “The changing situation of social contradictions affecting social stability: Analysis of empirical evidence” Social Science Front Line. April, 2006 pp.175-185.
2. http://www.chinaelections.org/NewsInfo.asp?NewsID 118361=(inChinese).

این منظر عمده‌ترین چالشها و فرصتهای فراروی نخبگان این کشور علاوه بر ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل، متأثر از تحولات داخلی این کشور و ویژگیهای روانشناسانه و طبقاتی آنان بوده که در نهایت رفتار سیاسی پکن در عرصه داخلی و بین‌المللی را شکل می‌داد. بر این اساس مشکلات جامعه چین و استراتژی کلان نخبگان این کشور برای فائق آمدن بر آنها در بعد داخلی و خارجی و برداشت این نخبگان از تحولات نظام بین‌الملل در واقع سیاست خارجی چین را شکل می‌داد.

در زمان حاکمیت نخبگان نسل چهارم هر چند پکن در برخی عرصه‌ها خواهان اصلاحاتی بود که در چارچوب شعار «هم نوایی[1] در داخل و خارج» منعکس می گردید، اما در مجموع، رفتار چین در عرصه سیاست خارجی حاکی از آن بود که این کشور نظم موجود در نظام بین‌المللی را پذیرفته است و استراتژی حرکت خود را بر مدار سیاست همکاری با طرفهای بازی تدوین کرده و در برخی از روابط حساس خود با دیگر کشورها از جمله کشورهای خاورمیانه و برخی از کشورهای آفریقایی نظیر سودان از دیپلماسی پنهان و حرکت با چراغ خاموش بهره می‌برد و شاید تنها استثنا در این عرصه مسئله حاکمیت این کشور بر تایوان بود که پکن آن را خط قرمز خود در روابط خارجی اعلام می کرد[2].

از آنجا که فضای سیاسی حاکم بر کل کشور تحت‌تأثیر نخبگان بود و نه توده مردم، دولتمردان چینی می‌توانستند به‌راحتی افراطی گری و احساسات سیاسی و اجتماعی را کنترل کرده و با بهره گیری از ثبات سیاسی، عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل و حضور گسترده و تأثیرگذار در مجامع بین‌المللی و با تکیه بر عمل گرایی، هدفمندی و آگاهی و شناخت درست منافع، عناصر تصمیم گیری را در راستای منافع ملی بسیج نمایند و با محوریت قرار دادن عقل جمعی یک سیاست خارجی نسبتاً مستقل را شکل داده و در جهت بسط قدرت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری چین به‌منظور

---

۱. شاید بهترین ترجمه از هارمونی و جامعه هارمونیک به معنای مورد نظر نخبگان چین همان هم‌نوایی در فارسی باشد. به این معنا که هریک از افراد و گروهها در جامعه و یا کشورها در سطح نظام بین‌الملل نوای مورد نظر خود را می‌نوازد، اما در جایگاه خود و با در نظر گرفتن آوای دیگران.

2. David A. Shlapak, David T. Orletsky,Barry Wilson,Rand Corporation. "Dire strait?: military aspects of the China-Taiwan confrontation and options" National Security Research united states.2000

فراهم آوردن زمینه لازم برای هژمونیک شدن قدرت این کشور گامهای مؤثری بردارند. در این راستا می‌توان به موفقیت این کشور در اعاده حاکمیت خود بر هنگ‌کنگ و ماکائو بدون توسل به خشونت و در سایه به‌کارگیری یک دیپلماسی کارآمد اشاره کرد. با این همه به هیچ‌عنوان نمی‌توان چالشهای این کشور را در عرصه سیاست نظام بین‌الملل از نظر پنهان داشت؛ چرا که رشد چندجانبه چین چه در عرصه داخلی و چه در حوزه خارجی مسائل و حساسیتهای بسیاری را به‌دنبال داشت و از نظر بسیاری به‌ویژه در دنیای غرب اژدهایی را که ناپلئون بناپارت توصیه کرده بود که «نباید هرگز او را از خواب بیدار کرد»[1] هم‌اکنون سر از خواب برداشته بود و به‌طور طبیعی خواب بسیاری از بازیگران سنتی نظام بین‌الملل نظیر ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپایی را آشفته ساخته بود. از این روی حساسیت گاه فوق‌العاده این کشورها چه در عرصه عمل و چه در حوزه نظر به چین و تلاش آنان برای مهار رفتار اژدهای زرد اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. به‌ویژه آنکه برآمدن قدرت چین به‌عنوان کشوری که می‌تواند وضعیت نظام تک‌قطبی پس از جنگ سرد را زیر سؤال ببرد حساسیت بسیار بالای ایالات متحده که خود را پیروز جنگ سرد می‌دانست، برمی‌انگیخت.

شواهد حاکی از آن است که پس از آغاز اصلاحات به‌ویژه بعد از فرو پاشی بلوک شرق استراتژیست‌های آمریکا تلاش نمودند تا نوعی پروژه درگیرسازی چین در مسائل بین‌المللی به‌منظور کنترل رفتار آن را به پیش ببرند؛[2] اما رشد مستمر اقتصادی چین و ظهور این کشور به‌عنوان یک قدرت اقتصادی طی سه دهه، و گرفتن بازارهای جهانی و افزوده شدن ذخایر ارزی این کشور در مقابل تراز منفی و از دست رفتن بازارهای بین‌المللی آمریکا[3] و کم‌رنگ شدن هر چه بیشتر نقش دلار در معاملات بین‌المللی و

---

1. Hsin-Huang Michael Hsiao,Cheng-yi Lin "Rise of China :Beijing's Strategies and Implications for the Asia-Pacific" New York, Routledg. 2009 p.212

۲. دنیای غرب به‌ویژه آمریکاییها همواره مدعی هستند که چین با عدم پایبندی به قانون کپی‌رایت و حقوق معنوی سالانه بیش از یک میلیارد دلار زیان مادی به این کشور وارد می‌کند. شاید یکی از مهمترین عواملی که آمریکا با عضویت چین در WTO موافقت کرد علاوه بر استفاده از سازمانهای بین‌المللی برای کنترل رفتار پکن، مجبور کردن چین به رعایت حق مالکیت معنوی و دیگر مسائل مرتبط به آن بود که واشنگتن تاکنون در این خصوص ناکام مانده است.

۳. طی دهه اول قرن بیست و یکم درحالی که آمریکا روزهای سخت و رکود شدید اقتصادی را می‌گذراند.

←

ظهور یوان به‌عنوان یک ارز خارجی قابل اعتماد[1] و به دنبال آن احتمال تبدیل شدن چین به یک قدرت نظامی در سطح بین‌الملل به‌ویژه پس از شکل‌گیری پیمان همکاریهای شانگهای، این کشور را خواه ناخواه در مقابل آمریکا قرار می‌داد.

به‌دنبال ورود بازها به رهبری جرج دبلیوبوش به کاخ سفید، دکترین آنان مبتنی بر امنیتی کردن محیط بین‌الملل و بهره‌گیری از توان نظامی آمریکا برای فائق آمدن بر مشکلات اقتصادی و اجتماعی این کشور، زنگ خطر را برای پکن به صدا درآورد،[2] چنان‌که بوش پدر نیز پیش از این به بهانه حمله عراق به کویت به خاورمیانه لشکر کشیده بود و میزان قابل توجهی از ذخایر انرژی جهان را تحت‌نظر و کنترل خود درآورده

→

همچنان مجبور بود در سطح جهانی بسیاری از بازارهای خود را به رقیب تازه نفس بسپارد این در حالی است که در خانه خود نیز از هجوم کالاهای ارزان قیمت و با کیفیت چین در امان نبود. اگر در گذشته چینی‌ها در قلب آمریکا و اروپا شهرکهای چینی (Chinatown) ساختند امروزه در قلب نیویورک فروشگاههای عظیمی را بنا نموده بودند که مشتریان را با سرویس رایگان برای خرید به سوی خویش جذب می‌کردند. ضمن آنکه در قلب چین نیز گردشگران آمریکایی با ولع بسیار مشغول خرید کالاهای ارزان‌قیمت چین بودند تا قسمتی از هزینه سفر خود به این کشور را جبران کنند، هر چند که این امر محدود به آمریکاییها نمی‌شود و جهانگردان بسیاری را شامل می‌شد.

۱. چین از ژوئیه سال ۲۰۰۵ اصلاحات در مکانیسم شکل‌گیری نرخ یوان را آغاز کرد و به‌وسیله همین اصلاحات توانست هر روزه یوان را تقویت نموده و آن را به‌عنوان یک ارز مهم در صحنه جهانی ظاهر نماید. از سوی دیگر با رونق گرفتن صادرات این کشور و تراز مثبت تجاری آن با دیگر کشورها انبوهی از ذخایر ارزی در این کشور گرد آمد و به‌نظر می‌رسد ادامه روند ضعیف‌تر شدن دلار، تمایل پکن برای تبدیل ۱/۴ تریلیون دلار ذخایر ارزی خود به ارزهای دیگر به‌ویژه یورو را تقویت خواهد کرد.

۲. از دیدگاه کاخ سفید رشد سریع چین به همراه هند و برزیل از جهات مختلف به‌ویژه در زمینه تولید و فروش تولیدات تهدیدی جدی به‌شمار می‌رود. در این راستا واشنگتن در تلاش است تا اتحادیه اروپا را نیز با خویش هم آوا نماید.تولید ناخالص داخلی و بازارهای اقتصادی چین، هند و برزیل به‌عنوان کشورهای عمده در حال رشد بیش از شش تریلیون دلار است. اگرچه این مقدار در مقایسه با تولید ناخالص آمریکا، اروپا و ژاپن که در حدود سی و دو تریلیون دلار اندک به‌نظر می‌رسد، اما باید به این نکته توجه کرد که اقتصاد این سه کشور رو به رشد است و آنان طی کمتر از سه دهه گذشته روند رشد را به‌سرعت طی کرده‌اند و تولیدات آنها در سطح وسیعی وارد بازار جهانی شده است. این کشورها نقش مهمی در اقتصاد جهانی یافته‌اند و تأثیر گسترده‌ای برروی قیمت جهانی انرژی برجا گذاشته‌اند. قیمت نفت به دلیل تقاضای این قدرتهای جدید اقتصادی همچنان سیر صعودی طی کرده است، چرا که آنان چهار پنجم از کل افزایش مصرف نفت در پنج سال گذشته را به خود اختصاص داده‌اند. این امر در طولانی‌مدت می‌تواند کار بانک‌های مرکزی کشورهای اروپایی و آمریکایی را با فشار ترکیبی ناشی از تورم و افت اقتصادی تحت‌تأثیر قرار دهد.

بود که این خود فضا را برای اقتصاد تشنهٔ انرژی چین تنگ کرده و سرمایه‌گذاری انبوه چین در صنایع نفت عراق دوران صدام را با مخاطرات بسیار رو به رو ساخته بود. این بار نیز خطر اژدهای زرد به‌ویژه در خلأ نبود، دشمنی عمدتاً فرضی نظیر شوروی، می‌توانست در دکترین بازهای حزب جمهوریخواه آمریکا نقش بزرگی بازی کند. این در حالی بود که پکن در این زمان همچنان‌که دنگ شیائوپینگ خاطرنشان ساخته بود برای به سرانجام رساندن روند اصلاحات اقتصادی خود بیش از هر چیز به صلح و زمان نیاز داشت تا دوره گذر خود را تکمیل کرده و به مرحله‌ای دست یابد که بتواند در صورت بروز چالش‌های سخت میزان آسیب‌پذیری خود را کاهش داده و با استفاده از اهرمهای اقتصادی، سیاسی و نظامی حریف را از انجام عملی مخاطره‌آمیز باز دارد. با این رهیافت هر چیزی که می‌توانست توجه قدرتهای بزرگ رقیب را از چین به سوی دیگری منحرف نماید، در نظر نخبگان این کشور به‌عنوان فرصت تلقی می‌گردید.

در این راستا اگر نسل دوم نخبگان توانست بحران و محدودیتهای حاصل از حادثه میدان تیان‌آن‌من و کشتار دانشجویان را در پس گرد و غبار حاصل از فروپاشی شوروی سابق و برچیده شدن دیوار برلین کم کند، این بار خطر استقرار بازها در کاخ سفید با وقوع حادثه یازده سپتامبر و تمرکز و توجه آنها به خاورمیانه و دنیای اسلام، از چین منحرف گردید. هر چند که برخورداری چین از یک‌پنجم جمعیت جهان، گستردگی سرزمینی، پیشینه بلند تاریخی، حضور فعال در مسائل جهان پس از جنگ سرد، توانایی نظامی و انضباط اجتماعی بالا، رشد بالای اقتصادی و حاکمیت حزب کمونیست، همگی سبب شد تا همچنان دنیای غرب به‌ویژه ایالات متحده آمریکا حساسیت خود نسبت به این کشور را حفظ کند.

در این زمان چین با ۱/۴ تریلیون دلار ذخایر ارزی بزرگترین ذخایر ارزی جهان را نصیب خود ساخته بود و طی سالهای ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ رشد اقتصادی دو رقمی را تجربه کرد و رشد اقتصادی این کشور در این سالها به ۱۱/۴ درصد رسید[۱] که با ادامه این رشد اقتصادی زمینه لازم برای پیشی گرفتن اقتصاد این کشور از آلمان و کسب سومین اقتصاد جهان فراهم گردید. همچنین بر اساس آمار منتشر شده، تولید ناخالص داخلی چین

---

۱. این رشد اقتصادی در سیزده سال گذشته بی‌نظیر بود.

به حدود ۷/۲ تریلیون دلار رسید، چیزی که بیش از هر چیز برای واشنگتن حساسیت برانگیز بود. از سوی دیگر چین که تا این زمان ذخایر ارزی خود را عمدتاً به‌صورت دلار انباشته می‌کرد،[1] با شدت گرفتن روند کاهش ارزش دلار در برابر دیگر ارزهای معتبر جهانی[2] انگیزه‌اش در تبدیل دلار به دیگر ذخایر ارزی قابل اعتمادتر نظیر یورو تقویت شد[3] چرا که مجموع قروض ایالات متحده که معمولاً از آن با نام بدهی ملی[4] یا بدهی دولت نام برده می‌شد، به‌شدت افزایش یافته بود.[5]

به این ترتیب پکن در سپتامبر سال ۲۰۰۹ با تبدیل یک‌هفتم از بازده اقتصاد خود

---

۱. یک تریلیون دلار ذخایر ارزی این کشورنزدیک به سیصد و سی میلیارد دلار اسکناس صادره از خزانه‌داری آمریکا بود.

۲. اگرچه در سالهای پس از جنگ جهانی دوم بیش از چهل و پنج درصد از معاملات جهانی با دلار انجام می‌گرفت و هم‌اکنون نقش دلار در معاملات جهانی به کمتر از هفده درصد رسیده است و روند کاهش ارزش دلار که از سال ۲۰۰۲ آغاز شده بود طی شش سال پس از آن نیز ادامه یافت و به پایین‌ترین حد خود در سی و پنج سال گذشته در برابر بسیاری از ارزها رسید. به گونه‌ای که در ماه مارس ۲۰۰۸ ارزش هر دلار آمریکا به یک و پنجاه و نه صدم یورو رسید و بسیاری از پیش‌بینی‌ها حکایت از ادامه رکود این واحد پولی و رسیدن آن به یک و هفتاد تا یک و هفتاد و پنج صدم یورو داشت. اگرچه یکی از اهداف آمریکا از پایین‌آوردن ارزش دلار غلبه بر تراز منفی تجارت خارجی خود بود ـ که بیشترین تراز منفی را نیز با چین داشت ـ اما در دراز مدت این امر می‌تواند سبب بحرانهای مالی متعدد و کاهش اعتبار هر چه بیشتر اقتصادی آمریکا در بعد داخلی و عرصه بین‌المللی شود که بالطبع فرصتهای خوبی برای رقبای این کشور نظیر چین و اروپا فراهم می‌کرد اگرچه از ابتدای سال ۲۰۰۲ میلادی، دلار در برابر یورو یک‌چهارم ارزش خود را از دست داد، اما در برابر ین و دیگر ارزهای آسیایی تنها ده درصد یا حتی کمتر از آن کاهش ارزش داشته و در برابر یوان چین نیز بدون تغییر باقی ماند.

۳. آمار ارائه شده از سوی خزانه‌داری آمریکا حاکی از آن بود که در پایان سال ۲۰۰۶ کشورهای خارجی چهل‌وچهار درصد از قروض فدرال را در دست داشته‌اند. که شصت وشش درصد از این چهل‌وچهار درصد توسط بانکهای مرکزی دیگر کشورها به‌ویژه چین و ژاپن نگه‌داری می‌شد. در مجموع قرض‌دهندگان چینی و ژاپنی چهل و هفت درصد از وامهای خارجی را صاحب بودند. برخی از متخصصان بر این نظر بودند که این موضوع آمریکا را در برابر طرفهای مالی، ریسکهای سیاسی آسیب‌پذیر می‌سازد. چرا که ممکن بوداین بانکها از خرید Treasury Securities خودداری نمایند یا شروع به فروش گسترده آن نمایند. برای مثال قروضی که توسط ژاپن نگه‌داری می‌شد در آگوست ۲۰۰۴ به حداکثر رسید و از آن پس سه درصد کاهش یافت.

۴. National debt در حقیقت مقدار پولی است که دولت فدرال آمریکا مالک آن می‌باشد که به بستانکاران ـ که اسناد قرضه در دست دارند ـ بدهکار می‌باشد.

۵. در فوریه ۲۰۰۸ مجموع قرض دولت فدرال در حدود ۹/۲ تریلیون دلار که میانگین آن ۷۹۰۰ و معادل برای هر مالیات‌پرداز آمریکایی در حدود ۷۹۰۰ دلار می‌باشد.

به ارزهای خارجی با پشت سر گذاشتن ژاپن از لحاظ ذخایر ارزی مقام اول در جهان را نصیب خود ساخت.[1] این وضعیت به چین این امکان را می‌داد تا با استفاده از بحران مالی آمریکا و برخورداری خود از ذخایر عظیم ارزی دست به خرید شرکتهای معتبر آمریکایی بزند[2]. در این راستا شرکت نفتی CNOOC چین تلاش کرد تا سهام شرکت UNOCAL آمریکا و شرکت هایر[3] شرکت مایتاگ[4] را بخرد که هر دو با مخالفت سیاسی واشنگتن مواجه شد که به همین خاطر این شرکتها در امر خرید ناکام ماندند. با این همه چینی‌ها توانستند فروش و امتیاز لپ‌تاپ ای‌بی‌ام[5] را به شرکت لنووا[6] که یکی از بزرگترین شرکت‌های ساخت رایانه چین است، منتقل کنند. به این ترتیب در حالی که رشد اقتصادی آمریکا کمترین میزان رشد را تجربه می‌کرد، و بر اساس اعلام کاخ سفید کسر بودجه آمریکا از صدوشصت و سه میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ به چهارصد میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ افزایش یافته بود چین از رشد اقتصادی دو رقمی برخوردار بود و حتی در رکود جهانی اقتصادی در سال ۲۰۰۹همچنان از رشد اقتصادی ۹ درصدی برخوردار شد. بنابراین حساسیت کشورهای دیگر نسبت به این کشور افزوده می‌شد به‌ویژه آنکه از سال ۲۰۰۰ بیشترین تراز منفی آمریکا با چین بود و پس از آن نیز به‌رشد خود ادامه داد و همچنان پکن در برابر فشار آمریکا برای بالابردن ارزش یوان در برابر دلار آمریکا مقاومت می‌نمود[7]، که این همه از دید کاخ سفید و دنیای غرب پنهان نمی‌ماند؛ چنان‌که برخی

1. http://www.nytimes.com/2009/01/08/business/worldbusiness/08yuan.html-?r=1

۲. در فاصله بین فوریه سال ۲۰۰۲ تا دسامبر ۲۰۰۴، ارزش دلار نسبت به یورو حدود سی و هفت درصد سقوط کرد. و این کاهش ارزش اندوخته کشورهای در حال توسعه را نشان می‌دهد. در پایان سال ۲۰۰۳ کشورهای شرق آسیا ۱/۶ تریلیون دلار اندوخته داشتند. اگر آنها سال بعد اندوخته خود را به یورو نگه‌داری می‌کردند، صد و هشتاد میلیارد دلار، ترازنامه آنها بیشتر می‌شد.

3. Haier. بزرگترین شرکت ساخت وسایل خانگی چین.

4. Maytag

5. IBM

6. Lenovo

۷. برای مثال این میزان در سال ۲۰۰۵ برابر با دویست و یک میلیارد دلار بود که نسبت به سال ۲۰۰۴ بیش از بیست‌وپنج درصد افزایش را نشان می‌داد. همچنین حجم روابط تجاری چین و آمریکا در سه فصل اول ۲۰۰۷ به ۳۲۱/۳۶ میلیارد دلار رسید که نسبت به سه سال گذشته ۱۵/۶ درصد رشد داشته است. صادرات چین به آمریکا با افزایش ۱۵/۸ درصد به ۱۶۹/۹۹ میلیارد دلار، یعنی ۱۹/۴ درصد کل صادرات رسید و واردات ←

از تئوریسین های این کشورها می کوشیدند تا رشد چین را همانند برآمدن آلمان در قرن نوزدهم و دهه ۱۹۳۰ نشان دهند که در نهایت صلح جهانی را به خطر انداخت و سبب بروز جنگ جهانی و از بین رفتن بیش از پنجاه میلیون نفر و مسائل دیگر شد.

انرژی و چالش‌های جهانی

مسئله انرژی نیز یکی از آوردگاههای مهم چالش برانگیز برای پکن در عرصه جهانی بود. تأمین انرژی برای اقتصاد در حال گذر چین از چنان اهمیتی برخوردار بود که می توان گفت استراتژی دستیابی به امنیت انرژی یکی از مهمترین دغدغه‌های ذهنی دولتمردان این کشور و از مهمترین عوامل شکل‌دهنده رفتار آنان در عرصه سیاست خارجی بوده است[1].

تلاش چین برای ورود به جهان صنعتی عطش این کشور را برای دستیابی به منابع انرژی چنان افزون کرده بود که طی چند سال حجم واردات نفت این کشور بیش از چهل درصد رشد داشت و این ولع برای انرژی همچون تلاش این کشور برای دستیابی به بازارهای جدید تا حدود بسیاری رفتار پکن در عرصه نظام بین‌الملل و چالشهای این کشور با قدرتهای بزرگ دیگری همچون آمریکا را در عرصه جهانی شکل می‌داد[2]. در این راستا طبیعی بود

→

چین از آمریکا ۱۵/۱ درصد به ۵۱/۳۷ میلیارد دلار، یعنی ۷/۴۵ درصد کل واردات کشور بالغ گردید. به این ترتیب پکن توانسته است در مدت زمان اندکی با کنار زدن بسیاری از رقبا بازار آمریکا و اروپا را هرچه بیشتر فتح نماید، چنان‌که در سال ۲۰۰۴ این کشور جایگزین مکزیک گردید و مقام دومین کشور صادرکننده کالا به آمریکا را نصیب خویش ساخت. البته هنر چینی‌ها تنها محدود به تولید ارزان‌قیمت کالا نمی‌شود، بلکه توانمندی آنان در زمینه کپی‌سازی و انتقال و بومی‌سازی فناوری نیز در سطح جهانی کم نظیر است.

۱. چین با بیست و شش میلیارد بشکه ذخایر نفتی (۲/۳ درصد از ذخایر جهانی) و پنجاه و سه میلیارد متر مکعب ذخایر گاز (۹ دهم درصد ذخایر جهانی) روزانه حدود ۳/۴ میلیون بشکه نفت خام تولید و ده‌میلیون بشکه پالایش می‌نماید که این میزان فاصله معناداری با میزان نیاز واقعی این کشور دارد. چنانکه چین در سال ۲۰۰۶ بیش از سیصد و بیست میلیون تن نفت خام مصرف کرده است که نسبت به سال ۲۰۰۵ معادل ۷/۱ درصد افزایش داشته است.

۲. بر اساس برآوردهای انجام شده مصرف گاز چین در سال ۲۰۱۰ به صدوچهل میلیارد متر مکعب و برای سال ۲۰۳۰ به دویست و چهل میلیارد متر مکعب افزایش خواهد یافت، اما چین تا سال ۲۰۱۰ در داخل تنها قادر به تولید هشتاد میلیارد متر مکعب گاز خواهد بود و شصت میلیارد مترمکعب باقی‌مانده را باید از منابع خارجی تأمین نماید. از همین روی مجبور خواهد بود در سال ۲۰۲۰ دست‌کم صد میلیارد متر مکعب گاز مورد نیاز خود را از خارج وارد نماید.

که مناطق نفت‌خیز جهان از آمریکای لاتین گرفته تا سودان، از کشورهای آسیای میانه تا منطقه خلیج فارس مورد توجه پکن باشد، چیزی که از دید دنیای غرب پنهان نمی‌ماند و حساسیت واشنگتن و اروپا را به‌عنوان بازیگران سنتی این مناطق برمی‌انگیخت.

در واقع نیاز مفرط چین به انرژی در بسیاری از مواقع تنها عاملی بوده است که سبب می‌گردید در عرصه بین‌الملل این کشور از لاک محافظه‌کارانه خود خارج و به‌صورت علنی در برابر آمریکا عرض اندام نماید، آنچنان که این امر را می‌توان به وضوح در اواخر عمر صدام حسین و رژیم بعثی عراق مشاهده نمود.

فاصله فناوری چین با کشورهای فراصنعتی بر میزان مصرف انرژی این کشور می‌افزود، چنان‌که بر اساس واحد تولید ناخالص داخلی میزان آن پنج برابر آلمان و ژاپن بود. از این روی رشد مستمر اقتصاد چین وابستگی هر چه بیشتر این کشور را به منابع مطمئن انرژی و افزایش واردات در پی داشت به گونه‌ای که این کشور با پشت سر گذاشتن دیگر کشورهای صنعتی، مقام دوم واردکننده نفت پس از آمریکا را به خود اختصاص داد و برآوردهای انجام شده حاکی از آن بود که این کشور تا سال ۲۰۳۰ با پشت سر گذاشتن ایالات متحده مهم‌ترین واردکننده نفت در جهان خواهد بود.

اگرچه چین با دارا بودن ۱۱/۶ درصد از کل ذخایر ذغال‌سنگ دنیا می‌توانست نزدیک به هفتاد درصد از انرژی مصرفی خود را از طریق ذغال سنگ تأمین نماید، اما آلودگی محیط زیست و دیگر عوارض ناشی از آن، پکن را برای مصرف سوخت تمیز تحت فشار قرار می‌داد[۱]. به‌ویژه آنکه در روند دستیابی این کشور به توسعه اقتصادی مسئله آلودگی محیط‌زیست رفته‌رفته به‌صورت یک معضل بسیار جدی خود را جلوه‌گر ساخته بود و هر روزه نام چین در صدر رسانه‌های غرب به‌عنوان بزرگترین تولیدکننده گازهای گلخانه‌ای مطرح می‌شد[۲]. از همین روی این کشور تلاش گسترده‌ای برای

---

۱. انرژی تجدیدپذیر ده درصد از کل مصرف انرژی چین در سال ۲۰۱۰ را تشکیل می‌دهد که این میزان در سال ۲۰۱۵ به پانزده درصد بالغ خواهد شد.

۲. البته برخی آمار و اطلاعات منتشره عکس این مطالب را بیان می‌نمایند. چنان‌که برخی از دانشمندان معتقدند آلاینده‌های آمریکا در حال حاضر حدود هفت برابر بیش از سرانه چین ـ دوازده برابر بیش از مجموع کشورهای در حال توسعه ـ است. حتی اگر آمریکا میزان سرانه انتشار آلاینده‌های خود را در سطح ۱۹۹۰ نگه دارد (که تاکنون نتوانسته) چین با نرخ رشد کنونی بیش از دویست سال وقت خواهد داشت که از نظر سرانه انتشار آلاینده‌ها از آمریکا پیش بیفتد.

ترویج و تشویق مصرف سوختهای تمیز به‌ویژه انرژی اتمی به عمل می‌آورد و در این راستا علاوه بر ساخت نیروگاههای هسته‌ای عظیم، افزایش میزان استفاده از گاز طبیعی به‌شدت مورد توجه قرار گرفته بود؛ اما پکن می‌دانست که پیشرفت چین به‌شدت حساسیت‌برانگیز است و نگاه قدرتهای بزرگ جهانی به آنها نگرشی همانند به هند و برزیل نیست.

همچنان‌که پیش از این اشاره شد، اگرچه پکن تلاش نمود تا میزان رشد اقتصادی مستمر این کشور را تحت کنترل و آن را تا مرز هشت درصد پایین بیاورد تا از بروز بحرانهای پیش‌بینی نشده جلوگیری نماید، اما به دلیل آنکه مسئله اشتغالزایی نیز یکی از مهمترین دغدغه‌های نخبگان نسل چهارم به‌شمار می‌رفت و به ازای هر یک درصد رشد اقتصادی نزدیک به یک‌میلیون شغل جدید ایجاد می‌شد. رشد بالای ده درصد همچنان ادامه یافت. از آنجا که بین رشد اقتصادی و میزان مصرف انرژی در این کشور ارتباط بسیار نزدیک وجود داشت و به ازای هر یک درصد رشد اقتصادی باید نیم تا یک و نیم درصد بر میزان مصرف انرژی افزوده می‌شد[1] ادامه رشد اقتصادی چین همچنان بر میزان نیاز این کشور به واردات نفت می‌افزود. بر همین اساس تلقی واشنگتن و کشورهای غربی آن بود که نفت و منابع انرژی، هم پاشنه آشیل چین به حساب می‌آید و هم با توجه به منابع محدود انرژی در جهان یکی از اصلی‌ترین عوامل درگیری و تضاد منافع با این کشور قلمداد می‌شود. در این راستا کمیسیون بررسی امنیت و اقتصاد چین و آمریکا اعلام کرد «چین بزرگ به‌سرعت نیازش به نفت افزایش می‌یابد، از همین روی به منابع نفت دنیا فشار وارد می‌کند و این فشار در آینده افزایش خواهد یافت که به این ترتیب جای را بر آمریکا و ذخایر آن تنگ خواهد کرد»[2]. از این روی

---

۱. چین در نظر دارد میزان استفاده از انرژی در هر واحد از تولید ناخالص GDP را تا بیست درصد با سالانه چهاردرصد آلودگی را به ده درصد کاهش دهد.

۲. از یاد نباید بردکه عطش ایالات متحده آمریکا در ارتباط با انرژیهای فسیلی نیز پایان ناپذیر است چنان‌که وابستگی آمریکا به واردات نفت از سی درصد در سال ۱۹۷۳، زمانی که اوپک غرب را تحریم کرد تا به امروز به شصت درصد رسیده است و این وابستگی بر اساس مطالعات دپارتمان انرژی آمریکا در سال ۲۰۲۵ به هفتاد درصد خواهد رسید. برهمین اساس با توجه به محدود بودن منابع انرژی رویارویی دو کشور در این خصوص در آینده قابل پیش بینی اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد.

افزایش شدید قیمت نفت و دیگر انرژیهای فسیلی در سال ۲۰۰۷ و ادامه این روند برای هر دو طرف زنگهای هشداردهنده را به‌صدا درآورد و بار دیگر اهمیت منطقه نفت‌خیز خلیج‌فارس را به‌عنوان مهمترین منطقه دارای نفت و انرژی به بزرگترین مصرف‌کنندگان آن گوشزد کرد از همین روی اگرچه بازهای آمریکا با پندار تسلط بر نفت این منطقه هزینه لشکرکشی به خلیج‌فارس و حمله به عراق را به جان خریدند، ولی همواره چون گرگی هراسناک، نگران پکن بودند[1]. البته نباید این مهم را از نظر دور داشت که واقعه یازده سپتامبر اگرچه در زمینه انرژی محدودیتهایی برای چین فراهم ساخت، ولی با متمرکزشدن توجه کاخ سفید بر روی خاورمیانه و مسائل آن توجه آمریکا از خطر اژدهای زرد تا حد زیادی دور شد و این خود فرصتی بود برای پکن، چیزی که چین بیش از هر چیز به آن نیاز دارد.

تلاش برای روزآمدی

اگرچه واقعه تیان‌آن‌من و حرکتهای دانشجویی در چین سبب دگرگونی سریع در ساختار سیاسی این کشور نشد، اما در کوتاه‌مدت تغییر نگاه رهبران چین به مباحث اجتماعی را در پی داشت و در طولانی‌مدت نیز لزوم هماهنگ شدن ساختار سیاسی کشور با تحولات اقتصادی، اجتماعی را در ذهن رهبران این کشور زنده نگه داشت. با این حال هرچند پکن نشان داد علاقه‌ای به پذیرش مکانیسم لیبرال حاکم بر نظام سیاسی کشورهای غربی ندارد، اما به‌منظور مبارزه با توزیع ناعادلانه بیشتر ثروت، نزاعهای اجتماعی، فساد و آسیب‌های محیط‌زیستی ـ که از دهه ۱۹۹۰ رو به افزایش گذاشته بود ـ و کسب مشروعیت و افزایش مقبولیت نخبگان نسل چهارم، به اجبار توجه خود را بر روی مشکلاتی که سیستم سیاسی کشور به آن مبتلا بود متمرکز نموده و کوشیدند از توان عمومی کشور نیز در جهت فائق آمدن بر انبوه چالشها سود برند.

---

۱. باید به این نکته توجه ویژه نمود که فروش نفت کشورهای عربی خاورمیانه به‌ویژه عربستان سعودی به چین نیز بیشتر با چراغ سبز آمریکا صورت می‌گیرد تا از میزان وابستگی چین به نفت کشورهای درگیر با آمریکا نظیر ایران کاسته شود تا به این ترتیب حمایت پکن از مواضع این کشورها در عرصه بین‌المللی صورت بسیار جدی به خود نگیرد. چرا که واشنگتن به‌خوبی به این امر واقف است که پکن در استراتژی دستیابی به امنیت انرژی بسیار جدی است و در این راستا پیرو واشنگتن نخواهد بود. در این راستا چین سعی نموده است تا میزان آسیب‌پذیری خود را در زمینه انرژی به حداقل برساند.

اگرچه طی سی‌سال پس از اصلاحات، حزب کمونیست همچنان برتری همه‌جانبه خود را حفظ کرده بود و قدرت فائقه را در اختیار داشت، اما این به معنای آن نبود که این حزب طی این مدت هیچ دگرگون نشده است. طی سی‌سال حزب کمونیست از یک حزب تمامیت‌خواه ـ توتالیتر ـ به یک سیستم مستبدانه بر اساس تصمیم‌سازی از طریق جمع تغییر شکل داده بود و توانسته بود عضویت سرمایه‌داران در حزب را بپذیرد و با موفقیت نقش انتقال قدرت از یک گروه به جمع دیگر را به مورد اجرا بگذارد.

طی سی‌سال، حزب علاوه بر تقویت پوشش حزبی توانست تغییرات مهمی در روند جذب تصمیم‌سازان و روند تصمیم‌گیری ایجاد نماید و قوانینی در جهت تعیین سن بازنشستگی، تدوین اصول ایجاد توازن و منافع و همچنین تأکید بیشتر بر روی تحصیلات، تخصص و شایستگی به مورد اجرا بگذارد[1]. به این ترتیب دیگر تنها وفاداریهای حزبی و ایدئولوژیکی ملاک ترقی در آن محسوب نمی‌شد و دولت و تصمیمات آن دیگر وابسته به نهاد تصمیم‌گیری بود تا افراد. از سوی دیگر دولت ضمن حفظ موقعیت خود توانست نقش بیشتری به نهادهای مدنی در سیاست و زندگی اجتماعی بدهد تا آنجا که به برخی از نهادهای مذهبی نیز اجازه داده شد تا نقش مثبت خود را در زندگی اجتماعی ایفا نمایند.

با توجه به طبقاتی شدن شدید جامعه، بر عکس نخبگان سوم، حزب کسانی را برای رهبری خود برگزید که هم برخاسته از طبقات محروم اجتماع بودند و هم تجربه زندگی و کاری آنان نیز قرین با این طبقات بود. بر همین اساس نخبگان نسل چهارم در مقایسه با دوران جیانگ زمین توجه بیشتری به قشرهای آسیب‌پذیر نمودند و از به نمایش گذاشتن عمومی این توجه نیز ابایی نداشتند. چنان‌که در بیشتر مواقعی که آنان در شبکه‌های متعدد تلویزیونی ظاهر می‌شدند، عمدتاً در حال نشست و برخاست با فقیرترین آحاد اجتماعی بودند و «ون جیابائو» ـ نخست‌وزیر ـ تقریباً بیشتر مواقع با این قشر از مردم در حال معاشرت و رسیدگی به مشکلات آنان بود و اگر در جایی نیز

---

1. Alice Lyman Miller" ,More Already on Politburo Procedures Under Hu Jintao," China Leadership Monitor, no. 17 (Winter 2006), http://media.hoover.org/documents/clm17-lm.pdf; H. Lyman Miller, "Hu Jintao and the Party Politburo," China Leadership Monitor, no. 9 (Winter 2004), http://media.hoover.org/documents/clm9-lm.pdf.

می‌شد تصاویر آویخته رهبران را بر دیوار یافت عموماً عکسهایی بود که با همین قشر از جامعه گرفته شده بود.

هرچند بسیاری از رهبران اصلاح‌طلب همچنان بر این نظر بودند که چین لزوماً باید از یک دولت مرکزی قدرتمند برخوردار باشد[1]، اما آنان همچنین به‌خوبی آگاه بودند که در پی اصلاحات پایه‌ای اقتصاد کشور و تحولات عمیق جهانی، تجدیدنظر در ساختار سیاسی امری گریزناپذیر است. در این راستا هم هوجین تائو و هم ون جیاباتو ـ که سمت نخست‌وزیری را برعهده داشت ـ بر این نکته تأکید می‌کردند که حزب کمونیست باید برای بقاء تغییر کند و توجه خود را متمرکز افزایش مشروعیت و کارآمدی نماید و دولت نیز برای پاسخ‌گویی به تغییرات اجتماعی باید ظرفیتهای خود را افزایش دهد.

در بدو به قدرت رسیدن هوجین تائو شعار او این بود که *مردم اولویت اول هستند*؛ سپس با توجه به واقعیات اجتماعی و شاید هم عدم هماهنگی بین توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی، تلاش پکن در چارچوب شعار *ایجاد توازن* و *هم‌نوایی* در جامعه و تقویت بنیانهای فرهنگی چینی به‌منظور حفظ امنیت و حاکمیت ملی و غنا بخشیدن به زندگی مردم و جامعه متوازن و هم نوا[2] و تسری آن به روابط با دیگر کشورها تحت عنوان جامعه متوازن در داخل و خارج به‌عنوان شعار نسل چهارم برگزیده شد. هوجین تائو تلاش نمود تا دمکراسی درون‌حزبی را افزایش دهد و بر روی واژه‌هایی نظیر توسعه علمی، دولت عقلانی و توسعه پایدار به‌عنوان روشهایی که می‌توان برای ادامه روند توسعه و افزایش مقبولیت حزب کمونیست برگزید، تأکید نمود؛ این امر سبب حمایت اقشار دانشگاهی و روشنفکر از وی گردید. افزایش شفافیت در فعالیت‌های حزب و مسئولیت‌پذیرکردن کادرها و انتخاب اعضای کمیته‌های حزبی از طریق برگزاری انتخابات و امکان انتقاد اعضای حزب از یکدیگر از جمله اقدامات رهبران نسل چهارم بود.

---

1. Zhou Tianyong "The Critical Mission: Research Report on China's Political System Reform After the17th Communist Party Congress. Wujiaqu City, Xinjiang: Xinjiang Shengchan Jianshe Bingtuan Chubanshe, 2008.

۲. هارمونیک

شاید استراتژی کلان و سیاستهای مورد نظر نسل چهارم را بتوان در کتابی که توسط یکی از اساتید برجسته دانشگاهی که در مدرسه مرکزی حزب کمونیست تدریس می‌کرد، دریافت. در این کتاب که پس از کنگره هفدهم حزب کمونیست در اکتبر ۲۰۰۷ تحت‌عنوان **مأموریت بحرانی** [۱] منتشر شد، آشکار می‌شود که اصلاح‌طلبان نسل چهارم معتقد به استمرار حضور یک دولت قوی مرکزی و به‌صورت سلسله مراتبی با درجات مقتضی کنترل دولت و تصمیم‌گیری متمرکز تحت رهبری حزب کمونیست در چین بودند. بر این اساس اصلاحات سیاسی باید در درون سیستم و توسط حزب کمونیست تدوین و در آن ایدئولوژی حزب به‌کار گرفته شود، به گونه‌ای که در نهایت مشروعیت و اقتدار برای حزب و آرامش برای مردم به ارمغان آورد. این کتاب بر توسعه دمکراسی درون حزبی و تعمیق آن تأکید داشت و خاطرنشان می‌ساخت که این دمکراسی باید چنان گسترش یابد که دایره فراگیری کادرهای حزبی را افزایش دهد که اعضای حزب نمونه واقعی مردم جامعه باشند. هم‌زمان باید در بخشهای حقوقی و اداری نیز اصلاحات لازم به‌منظور بررسی و کنترل توازن قدرت به‌عمل آید، در این راستا باید کنگره ملی خلق و دانش و آگاهی نمایندگان آن تقویت می‌شد. همچنین با توجه به اختلاف شدید طبقاتی و اختلاف سطح درآمدی و توسعه‌یافتگی مناطق روستایی و شهری، این مناطق و طبقات باید چهار تا شش برابر عضو بیشتری در این نهادها می‌داشتند[۲].

از دید رهبران چین اگرچه استمرار رشد اقتصادی چین و رویکرد به بازار تأثیر مستقیمی بر افزایش فاصله طبقاتی داشت، اما این پدیده در واقع جزئی از عوارض گریزناپذیر توسعه بود که می‌باید از شدت و حدت آن با تدوین یک چشم‌انداز علمی فرو کاست. از این منظر بر تدوین مجموعه‌ای از راه‌حلهای علمی و کاربردی برای حل مشکلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی که چین با آنها دست به گریبان بود تأکید می‌شد تا جامعه نامتوازن فعلی به سمت توازن و هارمونی حرکت کند.

پکن به‌خوبی آگاه بود که قدرت برتر شدن این کشور و تحقق استراتژی این کشور تحت عنوان هویت *آسیایی* با محوریت چین و بازگشت تایوان به خاک اصلی و تولد «چین بزرگتر» به هیچ‌وجه مورد پسند دیگر قدرتهای اقتصادی و نظامی جهان

---

1. The Critical Mission
2. Ibid

به‌ویژه آمریکا نخواهد بود و رشد سرسام‌آور کسری موازنه تجاری ایالات متحده که پکن بزرگترین نقش را در افزایش آن بازی می‌کرد[۱]، بر حساسیت واشنگتن نسبت به تحرکات چین افزوده و دامنه رقابتها نیز به دنیای غرب نیز محدود نمی‌شود، و اقتصادهای قدرتمند شرق ـ ژاپن و حتی کره جنوبی ـ نیز با نگرانی خیزش معجزه‌آسای اژدهای زرد را زیر نظر دارند، بنابراین در بعد بین‌المللی نخبگان نسل چهارم کوشیدند تا رفتاری مبتنی بر اطمینان‌بخشی در سطح جهانی مبنی بر اینکه چین هر قدر هم قوی باشد تهدیدی برای همسایگان و آرایش سیاسی جهان نخواهد بود را در پیش گیرند. شاید به این دلیل نخبگان نسل چهارم خاموش‌ترین و کم‌سخن‌ترین رهبران جهان به‌شمار می‌رفتند. آنان برای اجتناب از هرگونه درگیری جدی با واشنگتن و دیگر قدرتهای جهان بسیار کم سخن می‌گفتند و بیشتر در عرصه عمل فعال بودند تا سخنرانی. این کم‌گویی چنان بود که حتی چندین سال پس از رهبری هوجین تائو بر چین برای بسیاری از صاحب‌نظران قضاوت در خصوص آراء و عقاید او بسیار سخت بود.

در این زمان رهبران و مدیران چین بیش از هر زمان دیگر افرادی حرفه‌ای و متخصص بودند که عموماً از دانشگاههای معتبر فارغ‌التحصیل شده و در درون حزب کمونیست نیز تفاوتهای خود را با همگنان خود می‌دانستند؛ اگرچه تقریباً در بین تمام آنان پذیرش نظام سیاسی غرب رد می‌شد، اما به نظر می‌رسد طیف‌های مختلف در درون حزب توانایی رقابت صلح‌آمیز را به‌دست آورده بودند و در آینده حتی اگر حاکمیت حزب کمونیست بر چین ادامه یابد در درون آن می‌توان دو طیف مشخص را از یکدیگر تمیز داد.

رهبران چین طی دهه اول قرن بیست‌ویکم همچنان کوشیدند از درگیر شدن در چالشهای بزرگ موجود در سطح بین‌المللی پرهیز کنند و بستری آرام برای ادامه رشد چین فراهم آورند و در صورت بروز بحرانهای داخلی که از دید آنان تهدیدی برای ادامه این رشد محسوب می‌گردید تردیدی در سرکوب کردن آن به شدیدترین شکل ممکن

---

۱. تراز منفی ایالات متحده آمریکا با چین با اختلاف قابل توجهی از معدل کل تراز منفی تجاری این کشور بیشتر بود.

به خود راه ندادند. آنان در نظر داشتند تا با استفاده از فرصت موجود در سطح نظام بین‌الملل برنامه‌ای را پیش برند که به موجب آن چین در سال ۲۰۱۵ تعریفی جدید از خود در نظام بین‌الملل ارائه دهد که بر اساس آن هر گونه آسیب به اقتصاد و تمامیت ارضی این کشور زیان هنگفت به تمام قدرتهای بزرگ را در پی خواهد داشت. از این روی این کشور بیش از هر چیز به زمان نیاز دارد تا اقتصادش هر چه بیشتر ریشه‌های خود را در عرصه‌های گوناگون جهانی بگستراند و در عین حال از وابستگی خود به‌ویژه در بخش انرژی به دنیای خارج کم کند. در این راستا می‌توان به عضویت و حضور پررنگ این کشور در نهادهای بین‌المللی و استقبال گسترده آن از سرمایه‌های خارجی[1] و همچنین برنامه گسترده این کشور برای افزایش میزان مصرف انرژیهای تجدیدپذیر و تأمین هشتاد درصد از نیاز انرژی خود از طریق گسترش انرژی اتمی تا سال ۲۰۵۰ به‌عنوان استراتژی بلندمدت و افزودن بر منابع انرژی در سطح جهانی در کوتاه‌مدت اشاره کرد. از همین روی به‌ویژه پس از تحولات بازار نفت و افزایش قیمت آن پکن بر دامنه فعالیت‌های خود برای دستیابی به منابع مطمئن نفتی افزود. چنانکه علاوه بر تلاش گسترده برای متنوع‌سازی منابع نفتی از سال ۱۹۹۹ ساخت ذخایر نفتی در دستور کار پکن قرار گرفت و چین پروژه‌هایی را به اجرا درآورد که بر اساس آن، این کشور از توان ذخیره تأمین نود روزه نفت خام برخوردار شود.[2] به این ترتیب پکن تا حد زیادی توانست میزان آسیب‌پذیری خود را در صورت قطع موقت جریان نفت به این کشور کاهش دهد.

از منظر پکن درگیرشدن رقبای قدرتمند، به‌ویژه آمریکا، در مسائل بین‌المللی فرصتی است تا برای چین گوهر زمان را به ارمغان آورد. چنان‌که حوادثی نظیر یازده سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان، عراق و دیگر مسائل خاورمیانه سرمایه‌ای شد جهت حفظ برتری تجاری پکن و خرید زمان به سود این کشور.

ادامه حضور ناتو به سرکردگی آمریکا در منطقه خاورمیانه حتی پس از به قدرت

---

۱. مزیت‌های اقتصادی چین از یک سو و اشباع بازار خرید آمریکا سبب شد تا بسیاری از شرکتهای آمریکایی به‌دنبال جای پایی در بازار چین باشند، بر همین اساس ایالات متحده به‌صورت دومین منبع سرمایه‌گذاری خارجی چین درآمد. میزان صادرات ایالات متحده به چین طی بیش از یک دهه در میان شرکای تجاری این کشور از بیشترین میزان رشد برخوردار بود.

2. http://www.china.org.cn/government/central-government/2009-09/26/content-18605376.htm

رسیدن اوباما، هر چند دسترسی آزاد پکن به منابع انرژی خاورمیانه را با محدودیتهایی مواجه کرد، اما زمینه مناسبی برای حضور فعال‌تر چین در مناطق دیگر جهان نظیر آفریقا و آمریکای لاتین و همچنین تنظیم مناسبات منطقه‌ای به‌منظور تبدیل شدن چین به یک قدرت تأثیرگذار فرامنطقه‌ای را فراهم ساخت. در این راهبرد پکن توانست با بهره‌گیری از سابقه تاریخی استعماری کشورهای غربی، تعامل و همکاری خود با کشورهای منطقه خاورمیانه را گسترش داده و تا حدودی اعتماد آنان را به سوی خود جلب نماید.

از سوی دیگر پکن در بحرانهای منطقه‌ای نظیر مسئله اتمی کره شمالی نیز به‌عنوان یک بازیگر بسیار فعال ظاهر شد و طی بحرانهای اقتصادی سالهای پس از ۲۰۰۷ بدون در نظر گرفتن اختلافات تاریخی خود با ژاپن در جریان سفر هوجین تائو به توکیو دو کشور تلاش نمودند تا از گسترش بحران مالی به اقتصاد خود و منطقه شرق آسیا جلوگیری کنند[1].

شکل گیری *پیمان همکاریهای شانگهای*[2] نیز نشان داد که پکن همچنان از مهارت بسیار بالایی در انطباق خود با تحولات بین‌المللی و تبدیل تهدید به فرصت برخوردار است.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، عواملی چون ژئوپلتیک منطقه، توانایی‌های بالقوه و بالفعل اقتصادی کشورهای تازه استقلال یافته در منطقه آسیای میانه و سربرآوردن بازارهای جدید و برخورداری این کشورها از منابع سرشار انرژی سبب جلب توجه قدرتهای منطقه‌ای ـ بین‌المللی نظیر چین، روسیه و آمریکا به منطقه آسیای میانه گردید. خلأ حضور شوروی سابق این فرصت را در اختیار پکن قرار داد تا از موقعیت جدید حداکثر استفاده را نموده و با جمهوریهای تازه استقلال‌یافته و کشور روسیه روابط جدیدی تعریف نماید. در این عرصه شرایط بین‌المللی و مشکلات داخلی و اقتصادی روسیه از یک سو و تمایل کشورهای تازه استقلال یافته جهت ایجاد اتحادها و اتفاق‌های منطقه‌ای، به‌منظور کسب استقلال داخلی، ایجاد مشروعیت بین‌المللی و تسریع در تحقق پروسه ملت‌سازی

---

1. http://www.fmprc.gov.cn/eng/zxxx/t450518.htm
2. Shanghai Cooperation Organization

و خروج از زیر سلطه روسیه از سوی دیگر سبب گردید زمینه بهره‌برداری چین از شرایط پیش‌آمده فراهم گردد.

پکن از این فرصت در جهت رفع مناقشات مرزی خود با روسیه و کشورهای تازه استقلال یافته بهره گرفت و گفت‌وگوهای خود را با آنها به‌طور دو یا چند جانبه آغاز نمود. دولتهای آسیای مرکزی که کسب و تحکیم استقلال مهمترین دغدغه آنها بود از سیاست غیرتهاجمی چین و تمایل این کشور برای اعتمادسازی به‌ویژه در امور نظامی استقبال نمودند و روسیه نیز که دیگر عمدتاً یک قدرت اوراسیایی محسوب می‌شد که از مشکلات متعددی رنج می‌برد، نیاز داشت که از چین برای ایجاد روابط متعادل با غرب استفاده کند[1] از این روی از روند ایجاد حسن همجواری و دوستی فیمابین چین و سایر کشورهای همسایه استقبال نمود[2] و زمینه لازم برای شکل‌گیری پیمان همکاری‌های شانگهای شکل گرفت.[3]

---

۱. کلاوس فریچه، خطر اتحاد چین و روسیه علیه غرب، ترجمه لادن مختاری، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۵، پائیز ۱۳۷۵، ص ۲۳۰.

۲. در ژوئیه سال ۲۰۰۱ معاهده حسن همجواری و همکاریهای دوستانه از سوی پوتین و جیانگ زمین در مسکو به امضا رسید. متن معاهده در منبع ذیل قابل دسترسی است :
News from China; Aug. 2001, P. 6-9

۳. در همین راستا و در استمرار اقدامات اولیه دو کشور چین و شوروی (سابق) در دهه ۱۹۸۰ جهت کاهش تنش‌های موجود میان دو کشور، در دهه ۱۹۹۰ و پس از تغییر شرایط منطقه و نظام بین‌الملل نیز یک سلسله مذاکرات مربوط به «اقدامات اعتمادسازی در سراسر نواحی مرزی» میان کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و روسیه از یک سو، و چین از سوی دیگر موجب شد تا نهادی چندجانبه با عنوان گروه شانگهای پنج (Shanghai-Group5) با حضور پنج کشور چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان در بیست و ششم آوریل ۱۹۹۶ شکل گیرد، مقابله با تروریسم، جدایی‌طلبی و افراط‌گرایی مذهبی از جمله محورهای همکاری اعضا ذکر گردید و در ژوئن سال ۲۰۰۱ با افزودن ازبکستان به فهرست اعضای این سازمان در حالی که بیست و پنج درصد جمعیت کره زمین و شصت درصد سرزمین اوراسیا را شامل می‌شد سازمان همکاری شانگهای تأسیس گردید. سازمان همکاری شانگهای نهادی چندجانبه است که در ابتدای تأسیس کمتر به‌عنوان یک مکانیسم همکاری بین‌المللی مورد توجه قرار داشت، ولی مشاهده می‌شود در حال حاضر علاوه بر مباحث مرزی و امنیتی، موضوعات اقتصادی و ایجاد یک منطقه آزاد تجاری در دستور کار اجلاس سران کشورهای عضو قرار دارد.روابط چین و روسیه در این گروه مهم و اساسی می‌باشد. این دو قدرت بزرگ پایه‌های اصلی سازمان همکاری شانگهای را تشکیل می‌دهند و همکاری آنها برای این سازمان ضروری است. اگرچه این دو کشور با ظهور نظم جهانی تک قطبی مخالف می‌باشند، ولی با وجود این هنوز دارای روابط استراتژیک همسو نمی‌باشند. اجلاس بین مقامات چینی

←

هرچند نخبگان چین در عمل نشان دادند که اعتمادی به همتایان روس خود ندارند و تمایلی جهت شکل دادن یک بلوک سیاسی در چهارچوب پیمان شانگهای در مقابل ناتو ندارند، اما به‌خوبی توانستند از این پیمان در جهت افزودن بر توان اقتصادی خود و دسترسی آسان‌تر به منابع مطمئن انرژی در منطقه آسیای میانه و قفقاز سود ببرند.

→

و روسی عمدتاً با محافظه‌کاری دوطرف همراه می‌باشد و در واقع روابط بین این دو کشور خیلی گرم به‌نظر نمی‌رسد.در ابتدا این سازمان به‌عنوان ترتیبات منطقه‌ای مطرح بود که با هدف توسعه اقدامات اعتمادسـازی امنیتی در مرزهای کشورهای عضو پایه‌ریزی گردید و کمتر به‌عنوان یک مکانیسم بین‌المللی مورد توجه جامعه جهانی قرار داشت، ولی به مرور در طی اجلاس سران، تکوین و تحول ساختاری و عملکردی پیدا کرد و دامنه اهداف و سیاستگذاریهای آن از اقدامات و مباحث امنیتی به موضوعات اقتصادی و همکاریهای سیاسی، تجاری توسعه یافت تا جایی که پس از برگزاری اجلاس سران در روسیه در سال ۲۰۰۳ و با تصویب نهایی اساسنامه و اعمال تغییرات لازم در هدف‌گذاریها به‌عنوان سازمان همکاریهای بین‌المللی رسماً از اول ژانویه ۲۰۰۴ اعلام موجودیت نمود و دبیرخانه سازمان در پکن رسماً شروع به کار کرد. امروزه بحث‌هایی چون نفت و گاز دریای خزر، توسعه ناتو به سوی شرق، تأثیر عضویت کشورهای منطقه در WTO، تلاش جهت یافتن ساز و کاری مناسب برای جلوگیری از سلطه آمریکا بر امور جهانی و ... در مذاکرات، اعلامیه‌ها و یا بیانیه‌های سازمان فوق به چشم می‌خورد. با توجه به نقش تعاملات منطقه‌ای در تحقق اهداف کشورهای واقع در منطقه از یک سو و ایجاد سازمان همکاری شانگهای به‌منظور ایجاد تعادل بین روابط دو کشور روسیه و چین با بلوک غرب (ایالات متحده) به‌عنوان شریک اول استراتژیک برای هردو کشور، و در مرحله دوم تعیین حدود فعالیت هر یک از دو قدرت فوق در منطقه و رفع برخی موانع سنتی موجود نظیر اختلاف مرزی، جدایی‌طلبی و افراط‌گرایی مورد توجه قرار گرفت و از سوی دیگر چهار کشور قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان نیز جهت تعدیل روابط با روسیه و رفع موانع و مشکلاتی نظیر اختلافات مرزی، شورش‌ها و ناآرامی‌های داخلی، مبارزه با جدایی‌طلبی و ... از پیوستن به این پیمان استقبال کردند. چین مایل نیست تا یک بلوک استراتژیک را به‌همراه روسیه تشکیل دهد چرا که می‌خواهد تا از اتحادهای دست و پاگیر اجتناب کند و روسیه را به‌عنوان یک شریک غیرقابل پیش‌بینی می‌بینند. در نقطه مقابل، به نظر می‌رسد علاوه بر ملی‌گرایی افراطی روسها، بی اعتمادی سنتی روسیه نسبت به خارجیان، نگرانی مسکو در خصوص مهاجرتهای غیرقانونی چینی‌ها به آن کشور از جمله عواملی هستند که باعث عدم گسترش و تعمیق روابط میان مسکو و پکن در چارچوب سازمان همکاریهای شانگهای می‌باشد.

فصل آخر

برآیند نهایی و نگاهی به آینده

مقدمه

فرهنگ و تمدن چینی در طول حیات خود «گسست» بسیار اندکی را تجربه کرده است. دیرپایی، استمرار و گستره حوزه فرهنگی این تمدن سبب گردیده است تا بسیاری از نهادها و ایستارهای ویژه آن تا زمان حاضر به حیات خود ادامه دهند و با ورود به عصر جدید، این مفاهیم به شکلی دیگر به حضور خود در جامعه چین ادامه دهند. چنان که با استقرار جمهوری خلق چین در خاک اصلی، کسانی رهبری تغییرات این کشور را برعهده گرفتند که در جامعه و مهد سنت‌های کهن آن رشد کرده و خواه ناخواه خود به‌شدت تحت تأثیر ارزشها و آداب و رسوم آن بودند. از همین روی انقلابیون کمونیست خواسته یا ناخواسته نمی‌توانستند از تأثیرات فرهنگی که در مهد آن بالیده و رشد کرده بودند، بگریزند[1]. شاید هم از این روی بود که در نهایت «مارکسیسم» در این کشور جامه چینی بر تن کرد تا مفهوم «مارکسیسم چینی» متولد گردد.

در بررسی چین امروز، درک این نکته از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است که

---

۱. در نیمه دهه ۱۹۸۰ گروهی از نویسندگان چینی و رهبران سیاسی یکسری رویکردهای فئودالی را به‌عنوان مهمترین موانع گذر به مدرنیسم در جامعه کمونیستی خود شناسایی کردند که این گرایش‌ها حتی در میان حزب کمونیست نیز رواج داشت، پدیده‌هایی نظیر استبدادپذیری، فرمان‌پذیری بدون چون و چرا از رهبران، تحقیر متخصصان دانش، عدم احترام به قانون و عدم اجرای قانون در ارتباط با رهبران.

اگرچه جهان‌بینی و ایدئولوژی مدرن مارکسیسم زادگاه و محل رشد و بالندگی‌اش دنیای غرب بود، اما آنگاه که در حاشیه فرهنگ و تمدن چینی قرار گرفت، رفته‌رفته چنان وارد متن گردید که بازشناسایی دوباره آن بی‌مدد آشنایی با بستر جدیدش غیرممکن گردید.

در بستر جامعه چین، مارکسیسم سلاحی شد در دست متن شرقی خود تا هویت کهن خویش را حفظ کرده و توان ورود به عصر مدرن را بازیابد و به مبارزه با همان غربی که موجودیت آن را به مخاطره انداخته بود برخیزد. طبیعی بود که مرام مارکسیسم رفته رفته، در ورود تدریجی خود به متن فرهنگ و تمدن چینی از ماهیت اولیه خود دور شده و با درآمیختگی با بستر جدید، نه تنها نام «مارکسیسم چینی» که به کل، ماهیت چینی به خود بگیرد و ماهیتی یابد که بازشناسایی آن بدون درک ریشه‌های کهن فرهنگ عمیق چینی ممکن نگردد.

این وضعیت در نزد ناسیونالیست‌های چینی نیز که در نهایت مجبور شدند خاک اصلی را به نفع کمونیست‌ها ترک کرده و به تایوان نقل مکان کنند، همانند بود. انقلابیون ناسیونالیست قصد انتقال جامعه چین به مرحله خاص یک کشور خارجی را نداشتند. آنان نسبت به گذشته و جامعه سنتی خود حالت دوگانه‌ای داشتند، از یک‌سو به‌خاطر آنچه که پایه‌هایی از فرهنگ و سنت بومی خود برمی‌شمردند پایداری نشان داده و آن‌را تحسین می‌کردند و از سویی دیگر، در مواجهه با دنیای مدرن مجبور بودند پاره‌ای دیگر از ابعاد آن را محکوم نمایند.

بر همین اساس چین در آستانه ورود به نیمه دوم قرن بیستم شاهد تغییرات بنیادین در ریشه‌های فکری سنتی خود نبود و پس از پیروزی انقلاب کمونیستی در سال ۱۹۴۹ رهبران انقلابی نیز تلاش خود را معطوف به تغییر جنبه‌هایی از جامعه سنتی چین نظیر تیول‌داری زمین[1] در مناطق روستایی و عادات اجتماعی و مفاد موضوعات درسی کردند. در حالی‌که دیگر جنبه‌های سنتی جامعه چین نظیر «ساختار خانوادگی» تا حد زیادی دست‌نخورده باقی ماند. در نتیجه تغییرات بنیادین در جامعه چین در مجموع بسیار کمتر از میزانی بود که از سوی مقام‌های رسمی ادعا می‌شد. بر همین

1. rural land tenure

اساس درک صحیح چین معاصر بدون آشنایی با میراث گذشته فکری و فلسفی آن به‌ویژه «قلمرو ارزشها» و حوزه‌های زندگی اجتماعی آن نظیر نهاد خانواده ـ حوزه‌هایی که تغییر و انتقال آنان در نظر انقلابیون یک هدف برتر سیاسی به‌شمار نمی‌آمد ـ غیرممکن به‌نظر می‌رسد. همچنان که در چین امروز انعکاس و تأثیر ارزشهای سنتی را به وضوح می‌توان در زندگی روزانه مشاهده نمود.

قلمرو ارزشها و مارکسیسم چینی

باور به اداره جامعه توسط یک نابغه تحصیل‌کرده، ارزش ویژه قائل شدن برای یادگیری، تولید ایدئولوژی ارتدوکسی که تمرکز خود را معطوف به جامعه و دولت نموده است، اعتقاد به‌وجود سلسله مراتب و برتری دولت، تمام چیزهایی است که جامعه چین از سنت‌های اجتماعی خود به ارث برده است.

همان‌گونه که گفته شد چین معاصر از طریق پذیرش کمونیست و با هزینه‌کردن جان میلیون‌ها انسان تجربه سخت ورود به عصر جدید را پشت سر گذاشت. نخبگان این کشور اگرچه مارکسیسم ـ لنینیسم را به‌عنوان ایدئولوژی نوسازی و گذر از وضعیت نیمه مستعمره به استقلال پذیرفتند، اما از آنجا که خود در محیطی برآمده و رشد کرده بودند که آبشخوری وسیع از فرهنگ‌ها و سنت‌های چند هزار ساله که کمترین گسست را تجربه کرده بود، پشتیبانی می‌شد، در اندک زمانی مارکسیسم در این کشور جامه چینی بر تن کرد و «مارکسیسم چینی» متولد شد. مدیریت امور توسط نخبگانی از این دست که درکشان از مارکسیسم با فرهنگ و سنت‌های چینی قرین بود سبب گردید کمونیست در این سرزمین سرنوشتی متفاوت با همگنان خود در دیگر نقاط جهان پیدا کند.

با مرگ مائو و پایان گرفتن زهد انقلابی در چین، نخبگان نسل دوم پس از انقلاب اصلاحی این کشور، به رهبری دنگ شیائوپینگ، با درک فضای جدید نظام بین‌الملل در اواخر دهه هفتاد، سیاست «اصلاحات» و «درهای باز» را در پیش گرفتند. آنان با استوار ساختن اصلاحات مورد نظر خود بر پایه حفظ اقتدار سیاسی و امنیتی کوشیدند در درجه اول بر پایه واقعیت‌های نظام بین‌الملل هدفهای خود را تعیین و تعریف دقیقی از آنها ارائه دهند و در درجه دوم استراتژی کلان برای حصول به اهداف مورد نظر را به‌طور

واضح تبیین و تاکتیک‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت مربوط به آن را تعریف نمایند.

با آغاز اصلاحات و اتخاذ «سیاست درهای باز» چین خط‌مشی عمل‌گرایانه‌ای را در پیش گرفت که مهمترین مشخصه آن تأکید بر رشد اقتصادی و ثروتمندشدن کشور بود که طی سه نسل از نخبگان چین استمرار یافت و در هر نسل نیز بر غلظت عمل‌گرایانه و وجه تکنوکرات نخبگانش افزوده شد. استراتژیی که بیشتر تداعی‌کننده تفکرات قانونگرایان در دوران باستان چین بود و به نظر می‌رسید بار دیگر پس از گذشت هزاران سال در این کشور قوت گرفته و تا آینده قابل پیش‌بینی نیز این روند همچنان در این کشور ادامه داشته باشد.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سرنوشت رقت‌بار بلوک شرق به نخبگان چینی آموخت به‌جای آنکه توجه خود را تنها معطوف به بازیهای امنیتی و اختلافات ایدئولوژیک با جهان سرمایه‌داری سازند و وارد مسابقه تسلیحاتی با غرب شوند باید با تأکید بر نوآوری، خلاقیت، تلاش و بازسازی و سازماندهی مجدد حزبی در داخل و بهره‌گیری از تغییرات پدیده آمده در نظام بین‌الملل، با تأکید بر تقویت بنیان‌های اقتصادی جایگاه خود را در هرم قدرت جهانی ارتقا دهند. بر همین اساس از سال ۱۹۸۷ چین پای در مسیری گذاشت که تاکنون همچنان استمرار یافته است و هر نسل از نخبگان این کشور بر اساس مقتضیات زمان دکترین خود را تدوین و به مرحله اجرا درآورده‌اند.

با به اجرا در آمدن سیاست‌های اتخاذ شده طی کمتر از سه دهه چین توانست به بسیاری از اهداف ترسیم شدهٔ خویش دست یابد و با بهره‌گیری از فرصتهای به‌دست آمده در عرصه نظام بین‌الملل و فرایند جهانی‌شدن، حرکت به سمت قاعده هرم قدرت جهانی را تجربه کند و قدم به عرصه جهان صنعتی گذاشته و تعریف جدیدی از خویش ارائه دهد.

در این راستا شعار نسل دوم به رهبری دنگ شیائوپینگ آن بود که «اهمیتی ندارد که گربه سفید باشد یا سیاه مهم آن است که گربه موش بگیرد»[1]. آنان با درک درست واقعیت‌های نظام بین‌الملل و آنچه که دنگ شیائوپینگ درک *حقیقت از واقعیات*

---

1. Victor Nee and Richard Swedberg, "The Economic Sociology of Capitalism" *Princeton University* 2005 p.52

می‌نامید و اتخاذ *سیاست درهای باز* و *اصلاحات*، از سال ۱۹۸۷ با دیدی واقع‌گرایانه و به‌دور از جزم اندیشی‌های ایدئولوژیک، همّ خود را مصروف ورود چین به مرحله صنعت کرده و تلاش نمودند نقش یک کشور صنعتی را در نظام جدید بین‌الملل بر عهده بگیرند و به واقع یک کشور *در حال توسعه* شوند.

نسل سوم نیز با این استدلال که از مهمترین علل فروپاشی بلوک شرق مشغول شدن آنان به مسئله تضادهای سیاسی درون حزبی و درگیری‌های استراتژیک با آمریکا و ناتو بود و آنان فکری برای توسعه اقتصادی و روزآمد کردن صنایع غیر نظامی و افزایش محصولات صنعتی، کشاورزی و علمی نداشتند و در نهایت نیز تن به فروپاشی دادند. با رهبری جیانگ زمین با طرح و تصویب «تئوری سه نمایندگی» توانستند نوسازی و نوآوری علمی، فنی و مدرنیسم را تا حد زیادی در کشور نهادینه و تحت‌نظارت حزب کمونیست درآورند آنان با ارائه نظریه سه نمایندگی کوشیدند بین‌فضای داخلی چین با تحولات بین‌المللی هماهنگی و همسازی ایجاد نمایند تا با افزودن بر توان اقتصادی چین، در نهایت منافع و قدرت و پرستیژ کشور را حفظ نمایند. از این روی با ادامه مشی عمل‌گرایانه، با پذیرش سرمایه‌داران در درون حزب کوشیدند تا با افزودن بر شعاع دایره حزبی از فشار محیطی و در نهایت فروپاشی آن جلوگیری کنند.

این در حالی بود که ورود سیل عظیم سرمایه خارجی به داخل کشور و تلاش پکن برای حضور هر چه فعال‌تر در عرصه جهانی و عضویت در نهادهای بین‌المللی سبب گردید این کشور هر چه بیشتر از خاستگاه مارکسیستی خود دور گردیده و مبنای رفتار خود را منافع ملی و دوری از هر گونه تنش‌زایی به‌منظور استمرار رشد اقتصادی سامان دهد.

در مجموع می‌توان گفت تجربه چین در اصلاحات اقتصادی مخلوطی از سازوکارهای بازار و به‌کارگیری برخی عناصر مدل ژاپنی و کره‌ای، از قبیل هم‌فکری منتخب، ایجاد دستگاه‌های نیمه ادغام شده برای جوابگویی به مسائل، مشاهده، آزمایش و عمل در مقیاس کوچک و سپس تعمیم آنها به سراسر کشور، ارتقای توانمندی فناوری، گشایش درها به روی مدیریت پیشرفته و سرمایه خارجی، اعتماد به نفس و به‌کارگیری برخی از ویژگیهای فرهنگی سنتی نژاد زرد در جهت رشد و توسعه اقتصادی بود.

نتایج عملکرد سه نسل قبلی در نسل چهارم که به مراتب صبغه تکنوکراتی و

عمل‌گرایی آنان پررنگتر شده بود به‌خوبی خود را نشان داد. در این زمان جامعه چین چه از نظر اقتصادی و چه از نظر اجتماعی تغییرات شگرفی را تجربه کرده بود و در کنار دستاوردها، عملکرد نخبگان چالش‌های عمده‌ای را متوجه جامعه و تصمیم‌گیران نموده و نسل چهارم خواه ناخواه بیشترین ارث را از این ماترک نصیب خود ساخته بود.

در این میان موفقیت چین در تحقق عملی اصطلاح *کشور در حال رشد* به گونه‌ای بود که به واقع *در حال توسعه بودن* را پس از سه دهه حتی در حیات روزانه آن می‌شد مشاهده کرد.[1] رشد بالای اقتصادی،[2] صدور کالاهای متنوع صنعتی و غیر صنعتی، عرضه خدمات و صدور فناوری به بازارهای جهانی، پویایی در تولید و بازرگانی، دستیابی به فناوری صنعتی، جذب سرمایه‌های خارجی و فتح بازارهای بین‌المللی از یک‌سو، استقبال سرمایه‌ها و شرکتهای خارجی برای حضور در این کشور، فراهم آمدن زیرساخت‌های لازم برای دستیابی به صنعت و فناوری از سوی دیگر، همگی حاکی از آن بود که نخبگان چین، مقدمات لازم برای ورود واقعی این کشور به عصر صنعتی را فراهم آورده و در پاره‌ای از زمینه‌ها نیز این کشور به واقع صنعتی شده است و اینک چین خواهان آن است که در مرحله نخست چنان نقش جدید خود را در عرصه جهانی تعریف کند که آسیب‌دیدگی اقتصاد آن عوارض جبران‌ناپذیری برای دیگر کشورهای برتر جهان دربر داشته باشد و در مرحله بعد در قامت یک قدرت برتر با قابلیت هژمون در سطح جهانی ظاهر شود.[3]

بر این اساس پذیرش این انگاره منطقی است که پاسخ چین نسبت به تحولات بزرگ بین‌الملل پس از جنگ سرد و آغاز دوره جهانی شدن در مقایسه با اتحاد جماهیر شوروی ـ که خویش را همچنان در چنبره ایدئولوژی و رقابت تسلیحاتی با دنیای غرب محدود کرده بود ـ عقلانی‌تر و با هوشمندی بسیار انتخاب شده بود.

---

۱. از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ چین تولید فولاد خود را دو برابر کرده و هم‌اکنون بزرگترین تولیدکننده فولاد در جهان است. چین در حال حاضر، دو برابر ایالات متحده فولاد مصرف می‌کند و نیمی‌از فولاد تولیدی این کشور صرف کارهای ساختمانی می‌شود.

۲. بر اساس آمار اعلام شده، تولید صنعتی چین در سال ۲۰۰۳ به رشد قابل توجه حدود ۱۷ درصد دست یافت.

۳. هرگونه رکود در اقتصاد چین می‌تواند در بازارهای بین‌المللی اختلالهای اساسی ایجاد نماید.

ایجاد مناطق ویژه تجاری، بهره‌مندی از مزایای اقتصادی هنگ‌کنگ و ماکائو و سپس اعاده حاکمیت بر آن دو، در قالب نظام «یک کشور، دوسیستم»، ایجاد شهرک‌های صنعتی و محیط فنی مطلوب برای نوآوری و پرورش استعدادها، تجدید ساختار اقتصاد منطقه‌ای و محلی، ایجاد مؤسسات جدید با فناوری پیشرفته و سرعت‌بخشیدن به‌تحولات علمی و فنی با جهت‌گیری اقتصاد بازار، نخستین مرحله خیزش اقتصادی چین بود. سپس با استفاده از نیروهای مستعد چینی‌های مقیم خارج از کشور در راستای اهداف دیپلماسی اقتصادی و بسیج بخشهای مختلف اجتماعی به‌منظور ایجاد نظام خدماتی جامع تغییرات ساختاری لازم در تمامی بخشها به‌وجود آمد. در مرحله سوم توسعه صنعتی سریع با رهیافت صنعتی‌شدن کشور و حمایت از مؤسسات کوچک و متوسط دولتی وغیر دولتی و همچنین «بومی‌سازی» «به روز سازی» و «سازگاری» قوت گرفت.

البته تمامی این دستاوردها قرین با چالشهای بسیاری در داخل و خارج بود که از آن میان می‌توان به مسائلی نظیر مشکلات سیستماتیک، اختلاف شدید بین میزان درآمد در مناطق شهری و روستایی، اختلاف فاحش سطح توسعه‌یافتگی مناطق غربی با مناطق شرقی، سیستم مالی شکننده، دغدغه‌های زیست محیطی، عدم توازن بین توسعه‌یافتگی سیاسی و اقتصادی، مسائل مربوط به‌جایگاه خانواده در اجتماع، در خطر افتادن ارزش‌های اجتماعی، وابستگی شدید به رشد اقتصادی و نقش این عامل در تشدید فاصله طبقاتی و... در بعد داخلی و محدودیت‌های دسترسی به منابع مطمئن انرژی، حساسیت بالای قدرت‌های برتر جهانی نسبت به برآمدن چین و خطر هژمونیک شدن آن و بالا گرفتن رقابت‌های تجاری در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و... در بعد خارجی از جمله مهمترین چالشهایی بود که در این برهه تاریخی می‌توان به آنها اشاره کرد. در این زمان رفتار چین چه در عرصه داخلی و چه در بعد خارجی در متن این چالشها و فرصتها به‌خوبی قابل تفسیر، درک و پیش‌بینی بود.

جامعه هم‌نوا و متوازن

نظر به چالشهای پیش‌گفته راه حل نخبگان در بعد داخلی به‌ویژه با توجه به تشدید شکاف طبقاتی که بزرگترین چالش اجتماعی چین به‌شمار می‌رفت و عدم هماهنگی

بین توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی در چارچوب شعار «هم‌نوایی و ایجاد توازن» و «جامعه هم‌نوا»[1] در جامعه و «تقویت بنیان‌های فرهنگی چینی به‌منظور حفظ امنیت و حاکمیت ملی و غنا بخشیدن به زندگی مردم»، شکل گرفت آنان تلاش مضاعفی برای افزایش مشروعیت و مقبولیت حزب کمونیست و نظام سیاسی کشور به عمل آوردند که از آن میان می‌توان به مسائلی همچون به رسمیت شناختن نهادهای مدنی و مدرن و استفاده از دستاوردهای علمی و روزآمد برای حل مشکلات در بُعد داخلی و شکل‌دادن به‌چگونگی حضور فعال در سازمانها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای، پرهیز از درگیرشدن در مسائل چالشزای جهانی و تلاش برای «فرصت‌سازی» و فراهم‌آوردن زمینه لازم برای دستیابی به رشد پایدار و امنیت انرژی، سود بردن از نرم‌افزارهای فرهنگی و هنجارهای متداول جهانی و... در بُعد بین‌المللی اشاره کرد. قراین نیز حاکی از آن است که به احتمال قوی نسل‌های آینده چین نیز برای فائق آمدن بر چالش‌هایی از این دست در همین مسیر گام خواهند نهاد.

چین فردا

با توجه به مسائل پیش‌گفته، به‌نظر می‌رسد نسل‌های آتی رهبران چین اگرچه همچنان خواهند کوشید که به جامعه بین‌المللی این اطمینان را بدهند که چین هر قدر هم قوی باشد تهدیدی برای همسایگان و آرایش سیاسی جهان نخواهد بود. رهبران چین استوار در مسیر تحقق رؤیای «چین بزرگتر» که با الحاق تایوان به خاک اصلی صورت واقعیت خواهد یافت، گام برخواهند داشت و در این راستا تمامی توان خویش را بسیج خواهند کرد و چالشهایی جدی‌تر با قطبهای قدرت جهانی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا پیدا خواهند کرد.

با این همه باید به این نکته توجه کرد که توسعه سریع اقتصادی و تحولات اجتماعی و جهانی نخبگان چین را به درک این واقعیت نائل کرده است که هر چند آنان تمایلی برای قبول نسخه‌های سیستم سیاسی نظامهای غربی ندارند، اما برای کسب مشروعیت و استمرار مقبولیت حزب کمونیست از انجام برخی اصلاحات و

1. harmonious society

تجدیدنظرهای کنترل‌شده در ساختار سیاسی ناگزیر می‌باشند.

از این روی به نظر می‌رسد در آینده قابل پیشی‌بینی، حزب کمونیست چین که پیش از این تجربه رهبری نسل سوم با محوریت جیانگ زمین و تکنوکرات‌های مناطق ثروتمند شانگهای و نسل چهارم با محوریت هوجین تائو برخاسته از طبقات و مناطق محروم را تجربه کرده است، آماده تبدیل‌شدن به دو طیف قابل تفکیک در درون خود خواهد بود که امروزه تحت عنوان «گسترش دمکراسی درون حزبی» از آن یاد می‌شود. به این ترتیب با روزآمد کردن ساختار حزب کمونیست در چین و ادامه این سیستم می‌توان این نظر «ژاک دریدا» را پذیرفت که **مارکسیسم هنوز نمرده است**. همچنین به‌نظر می‌رسد در طولانی‌مدت به واسطه ضروریاتی اجتناب‌ناپذیر اقتصاد چین از قطب تولید کالاهای صادراتی به بخش عرضه کننده خدمات تغییر مسیر دهد. هرچند که وسعت سرزمینی و تفاوت در سطح توسعه‌یافتگی مناطق مختلف چین امکان زیست چندگانه اقتصاد این کشور را ممکن می‌سازد، با این همه مهاجرت میلیون‌ها چینی از مناطق روستایی به نواحی شهری، تجدیدنظر در رشد اقتصادی، جذب سرمایه برای تولید کالاهای مصرفی با قابلیت صادرات و تولید کالاهای سرمایه‌ای را در پی خواهد داشت.

این بدان معناست که در صورت ادامه روند رشد اقتصادی چین به همراه حفظ یکپارچگی و ثبات سیاسی، این کشور بی‌شک در آینده به‌صورت یک بازیگر مهم و تأثیرگذار در عرصه‌های اقتصادی و همچنین در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی در سطح نظام بین‌الملل ظاهر خواهد شد. از آنجا که لازمه دستیابی به توسعه پایدار، رشد همه‌جانبه و موزون در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌باشد، چین نیز ناگزیر است برای طی گذار از مرحله «در حال توسعه بودن» به مرحله «توسعه‌یافتگی پایدار» تعریفی از خود ارائه دهد که مبتنی بر ایستارهای فرهنگی، هنجارها و پیشینه تاریخی بومی خویش باشد. این امر از یک سو فرصتهای جدیدی برای گروهی از کشورها فراهم خواهد ساخت و از سوی دیگر سبب به حاشیه رفتن اقتصاد کشورهای دیگری خواهد شد که تنها نقش تأمین‌کننده انرژی و مواد اولیه برای چین را برعهده دارند.

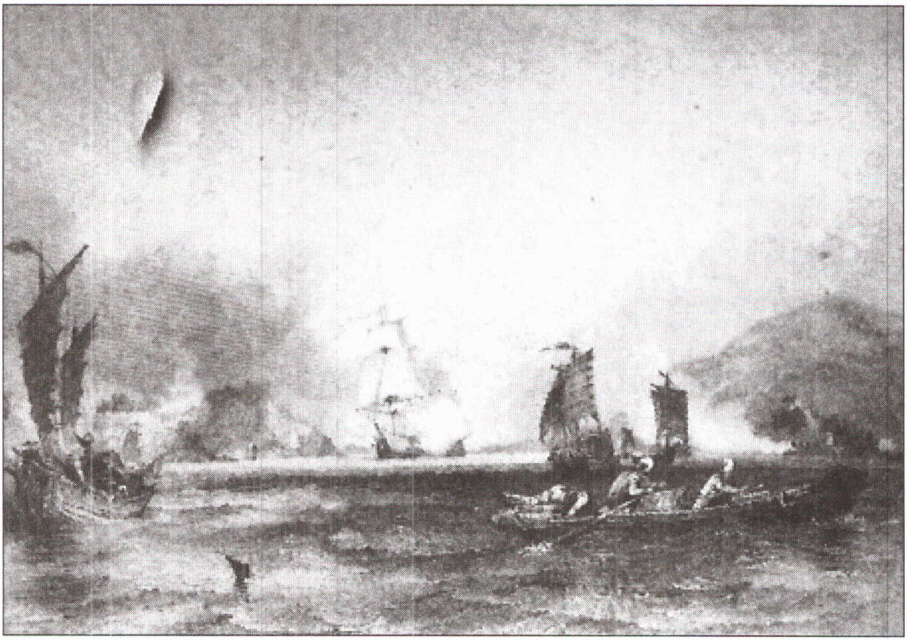
به این ترتیب تقسیم کار جدیدی که از دهه ۱۹۹۰ با آغاز روند جهانی‌شدن در

سطح نظام بین‌الملل آغاز شد تکمیل‌تر و متصلب‌تر خواهد شد و از آنجایی که در عصر جهانی‌شدن دستیابی به مرحله هژمونیک‌شدن نمی‌تواند تنها با ایستارهای داخلی یک کشور ممکن گردد، پکن نیز به‌منظور دستیابی به این مرحله از نقش‌پذیری و هژمون‌سازی ناگزیر خواهد بود تا مؤلفه‌های فرهنگی و نرم‌افزارهای فراملیتی تعریف نماید. به این‌ترتیب دور از ذهن نیست که شاهد ورود جهان به مرحله پسامدرنی باشیم که چین و قاره آسیا مؤلفه‌های بسیاری را در آن تعریف و بازی نمایند. این نقش جدید می‌تواند ظهور «هویت نوین آسیایی» با بازیگری پررنگ تمدنهای پایدار آسیایی، ازجمله اژدهای شکیبا (چین) باشد.

تصاویر



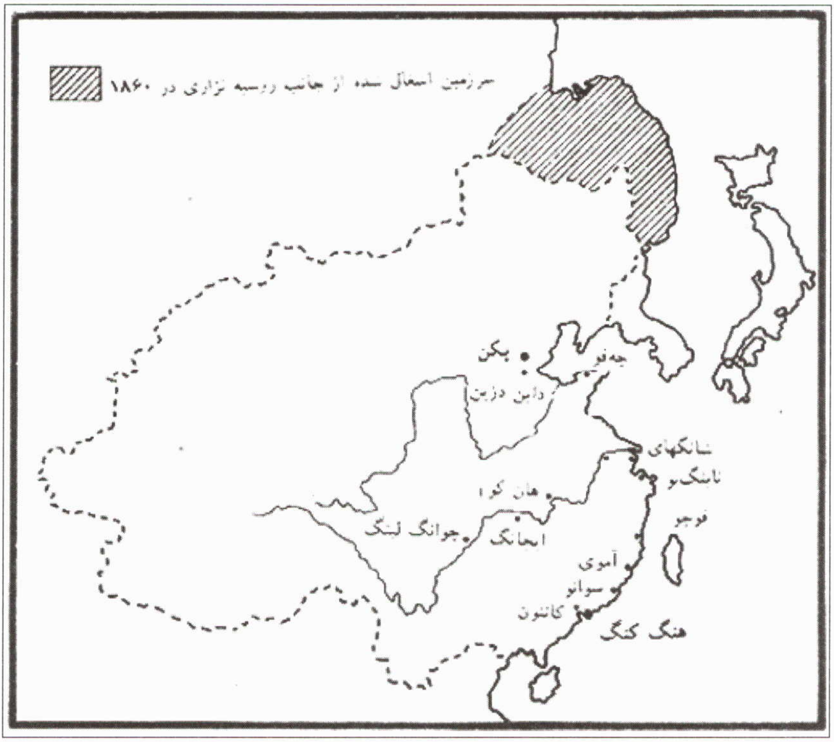
کنفسیوس



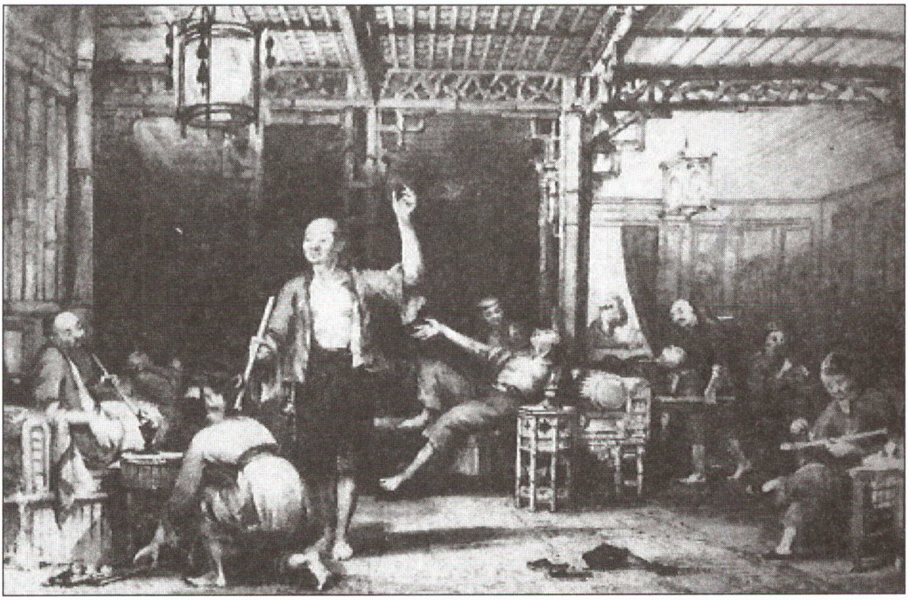
نمایی از جنگ تریاک، کنده‌کاری شده بر روی چوب



طرحی از یک شاهد عینی، تسلیم‌شدن یک فرمانده چینی به ژاپنی‌ها سال ۱۸۹۵



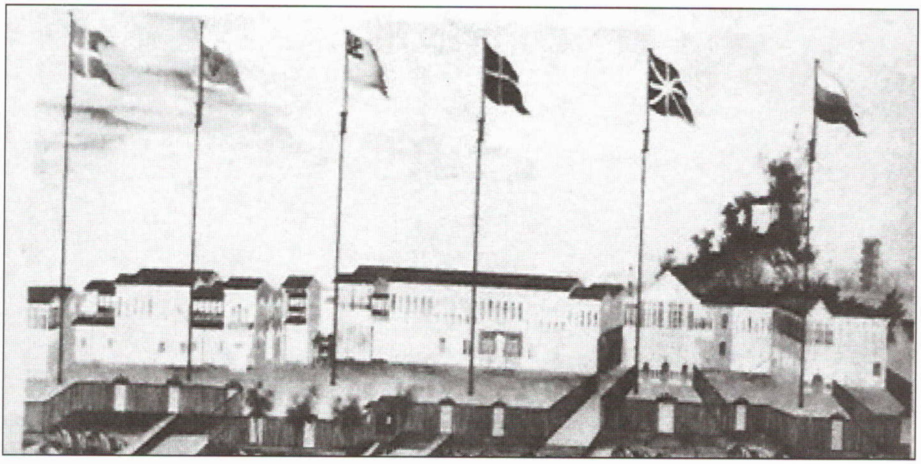
بنادر مهمی که در سالهای ۱۸۶۰ ـ ۱۸۴۲ به روی بیگانگان گشوده شد



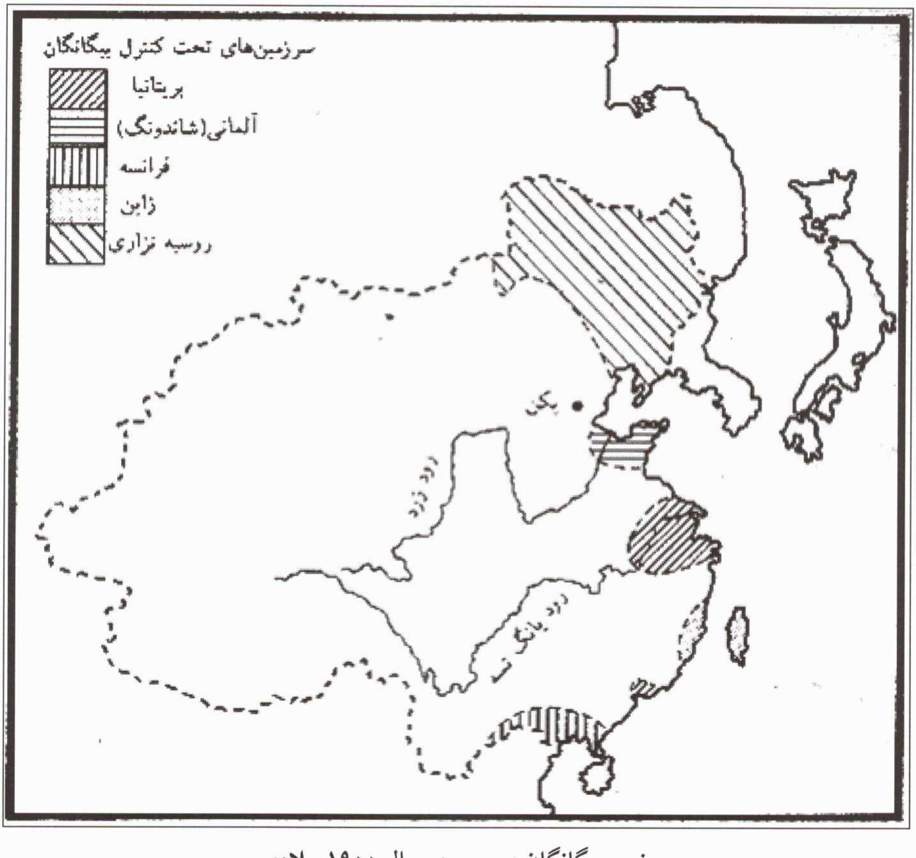
خوشگذرانی و تریاک‌کشی، کنده‌کاری شده بر روی چوب در قرن نوزدهم



نمایی از یک دادگاه چینی در قرن نوزدهم



نمایندگی کشورهای بیگانه در «کانتون»



حضور بیگانگان در چین در سال ۱۹۰۰ میلادی



جنازه «منچویی» در خیابانهای «ووجانگ»



حمله به کارخانه‌ها و تأسیسات اروپایی در «کانتون» ۱۸۵۷



اعدام رهبران جنبش مشت‌زنان در ۱۹۰۱ میلادی



کودکی قربانی بمباران ژاپنی‌ها در شهر شانگهای (۱۹۳۰)



قتل عام سال ۱۹۲۷ در استان شاندونگ



قتل عام سال ۱۹۲۷ در استان شاندونگ



میخائیل بوردین ،مشاور روسی گومینگ تان در سال ۱۹۲۷



دکتر سون یات سن در اواخر عمر



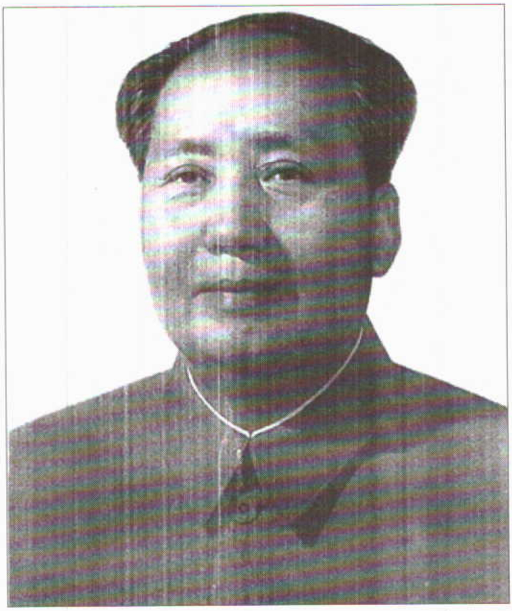
چوئن تو خویسو، یکی از پایه‌گذاران جنبش کمونیستی در چین (۱۸۷۹-۱۹۴۲)



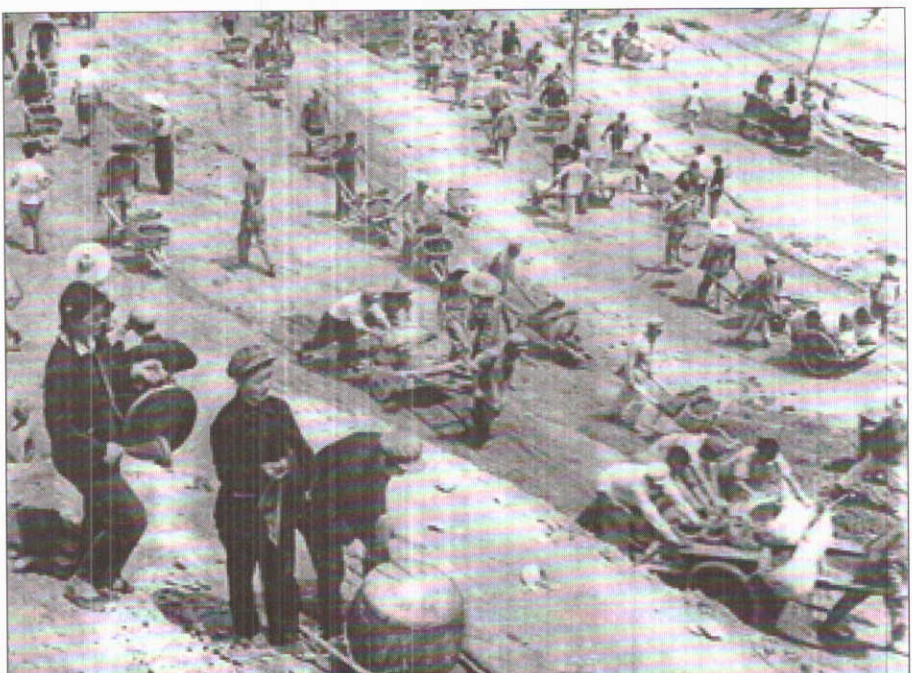
رهبران شورش اجتماعی در پاییز ۱۹۲۶. مائو نفر سوم از سمت چپ



مائو (نفر اوّل سمت راست) و هم‌رزمانش در سال ۱۹۳۷ اندکی پیش از آغاز راهپیمایی بزرگ



مشهورترین تصویر مائو زدونگ. این عکس همچنان بر سر در ورودی شهر ممنوعه، روبه روی میدان تیان‌آن‌من آویخته است



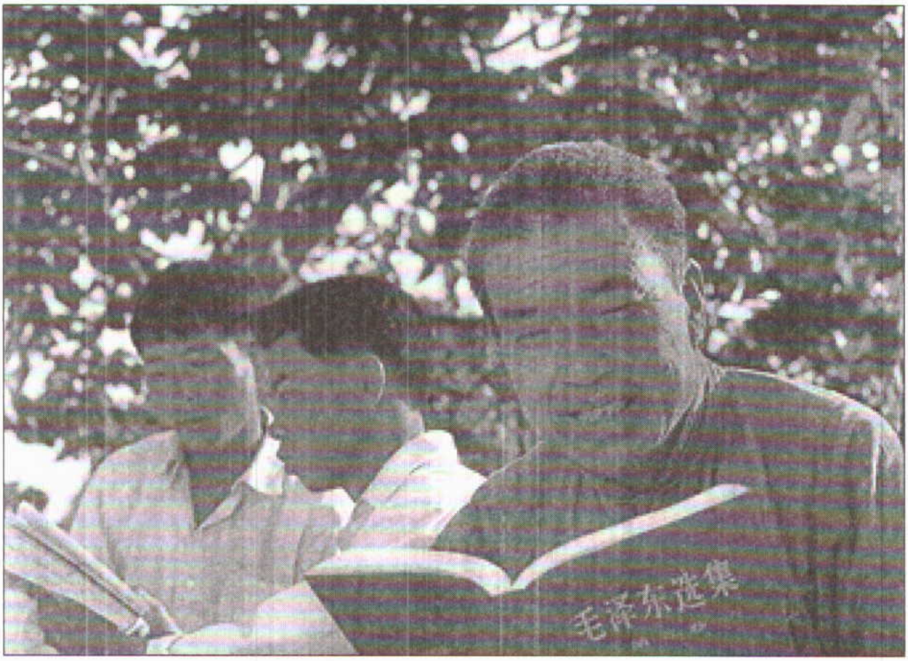
نمایی از کمون‌های کشاورزی پس از حاکمیت حزب کمونیست (۱۹۴۹)



کمون‌های کشت غلّات و حبوبات



نمونه‌ای از آموزه‌ها و کلاس‌های حزبی



کتاب سرخ مائو و اجبار همگانی



چین در سال ۱۸۹۶ کشوری نیمه مستعمره که از دردهای بسیاری رنج می‌برد



قهوه‌خانه‌ای در سال ۱۹۴۹، چین در آستانه پیروزی انقلاب کمونیستی



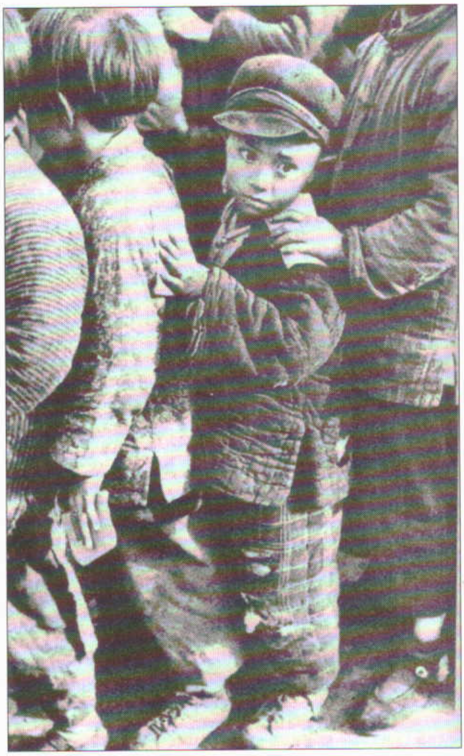
شانگهای در سال ۱۹۴۸ انبوه مردم با توجه به تورم شدید برای تبدیل پول خود به طلا هجوم آورده‌اند



مائو در اول اکتبر ۱۹۴۹ در میدان تیان‌آن‌من تأسیس جمهوری خلق چین را اعلام می نماید



مائو اگرچه خواهان از بین بردن فرهنگ و سنتهای کهنه بود اما در واقع به‌شدت تحت تأثیر فرهنگ و تمدن چینی بود



چین، کمی پیش از پیروزی انقلاب کمونیستی، انبوهی از کودکان فقیر در صف غذا



جوانی دنگ شیائو پینگ در فرانسه



چوئن لای و دنگ شیائو پینگ رهبران جناح اصلاح‌طلبی در حزب کمونیست



مائو در حال ملاقات با یک گروه لهستانی در میدان «تیان آن من»، پکن، می ۱۹۵۳



پس از استقرار انقلاب از زنان چینی خواسته شد تا با یک اقدام انقلابی موهای خود را کوتاه کنند و همدوش با مردان وارد عرصه کار و فعالیت شوند



چوئن لای نخست وزیر چین در حال ملاقات با نیکیتا خروشچف دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و نیکولای بولگانین معاون رئیس شورای USSR



چوئن لای نخست وزیر چین در ملاقات با آنتونی ادین نخست‌وزیر انگلیس در شهر ژنو سوئیس



چوئن لای نخست وزیر چین در ملاقات با نخست وزیر فرانسه



مائو در حال ملاقات با نهرو سفیر هند در چین در محل سفارت هند در پکن، ژوئن ۱۹۵۶



مائو در حال ملاقات با کیم ایل سونگ رهبر کره شمالی ـ آوریل ۱۹۷۵



دنگ شیائوپنگ در جایگاه و پست معاون نخست‌وزیر چین در حال بازدید از یک مزرعه نمونه دولتی در رومانی ـ جولای ۱۹۶۵



بار دیگر پس از انقلاب فرهنگی رهبران اصلاح‌طلب به‌سوی ملی‌گرایی و بازگشت به فرهنگ و تمدن چینی رغبت بسیار نشان دادند



سفر تاریخی نیکسون رئیس جمهوری آمریکا به چین در فوریه ۱۹۷۲



سال ۱۹۸۷ میلادی ـ کارتر و دنگ در جریان امضای قرارداد عادی‌سازی روابط آمریکا و چین



سیاست درهای باز و رویکرد اصلاح‌طلبان موجب دور شدن چین از دوستان خود در کشورهای جهان سوم و نهضتهای آزادیبخش شد



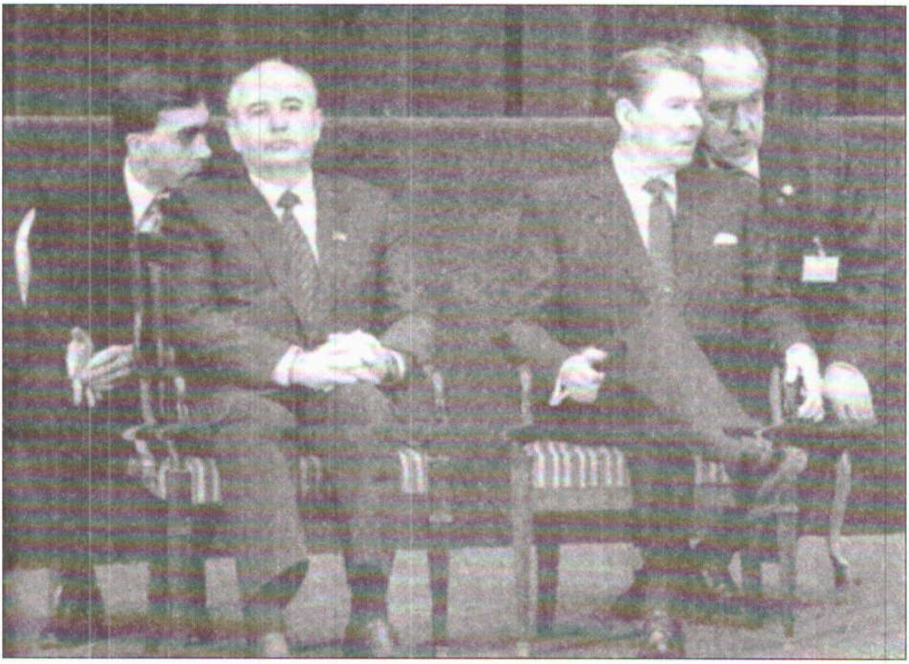
دنگ‌شیائوپینگ نخست‌وزیر چین و ژاک شیراک نخست‌وزیر فرانسه در پاریس ـ می ۱۹۷۵

دنگ شیائوپینگ رهبر چین در ملاقات با کیم‌جونگ ایل رهبر کره شمالی، ژوئن ۱۹۸۳





لی پنگ درحال ملاقات با رونالد ریگان رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در پکن ـ آوریل ۱۹۸۴



به‌رغم اصرار گورباچف، چین از پذیرش اصلاحات سیاسی همانند شوروی خودداری کرد. استراتژی متفاوت دو کشور نتایج بسیار متفاوتی در پی داشت



دهقانان زن چینی



سفر مارگارت تاچر نخست‌وزیر انگلیس به چین و دیدار با دنگ شیائو پینگ پس از رخداد میدان تیان‌آن‌من



جیانگ زمین رئیس جمهور چین در حال ملاقات با بیل کلینتون رئیس جمهورایالات متحده آمریکا
در سیاتل آمریکا ــ نوامبر ۱۹۹۳



هر ساله میلیونها نفر از مناطق روستایی چین برای یافتن کار و فرصت جدیدی برای زندگی به مناطق شهری مهاجرت می کنند. بسیاری هم در این میان مورد استثمار و سوء استفاده قرار می گیرند



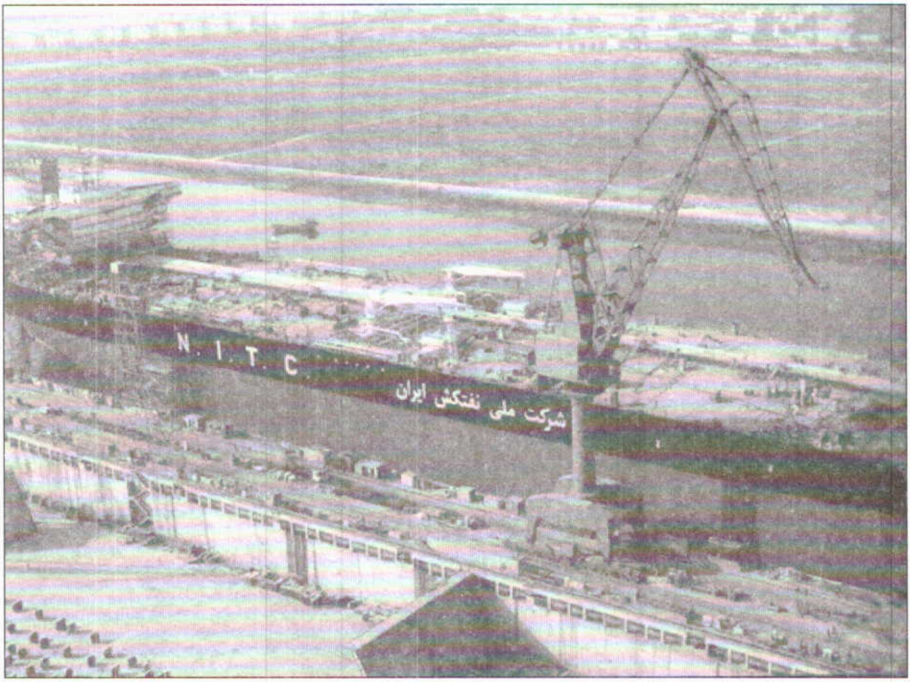
طی دگرگونیهای سریع چین، بسیاری از مناطقی که پیش از این جزء زمینهای کشاورزی به‌شمار می‌رفت در کمتر از یک دهه جای خود را به برجهای بلند و مناطق صنعتی داد



طی اصلاحات اقتصادی، سیاست تأسیس صنایع مادر و تلاش برای دستیابی به خودکفایی جای خود را به استراتژی حمایت از صنایع کوچک و مصرفی با تأکید بر قابلیت صادرات داد و زمینه لازم برای ورود سرمایه و مدیریت خارجی فراهم گشت



آیت الله هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهوری اسلامی ایران در حال ملاقات با لی پنگ نخست‌وزیر چین در تهران ـ جولای ۱۹۹۱ (نفر وسط مترجم، مرحوم شمالی)



ساخت ۴ فروند نفت‌کش اقیانوس‌پیما برای ایران در بندر دالیان ـ سال ۲۰۰۰ میلادی



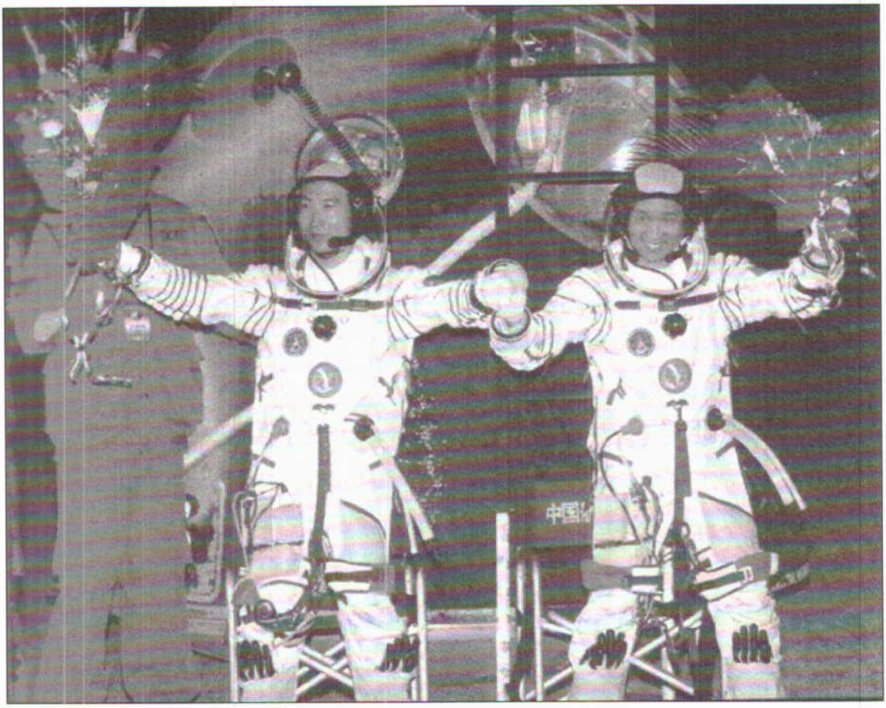
دستیابی به منابع مطمئن انرژی یکی از مهمترین دغدغه‌های ذهنی نخبگان چین است که بسیاری از رفتارهای این کشور در عرصه نظام بین‌الملل را شکل می‌دهد

توسعه سریع اقتصادی ضمن به ارمغان آوردن رفاه نسبی اقتصادی، مشکلات بسیاری در عرصه اجتماعی نیز برای چین در برداشته است





وقوع حادثه یازده سپتامبر سبب انحراف توجه واشنگتن از «خطر اژدهای زرد» به خاورمیانه شد موضوعی که چینی‌ها از آن به گرمی استقبال کردند



نخستین فضانوردان چینی ـ جمهوری خلق چین، سومین قدرت فضایی جهان



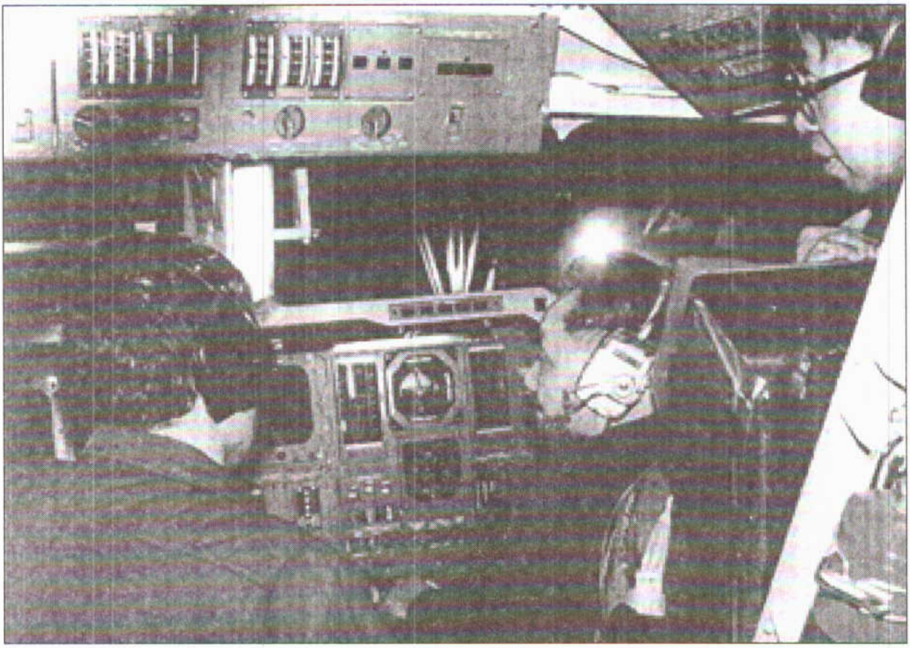
باوجود آنکه تایوان یکی از سرمایه‌گذاران عمده در خاک اصلی چین بوده است، اما همچنان چالش اصلی چین و ایالات متحده آمریکا به‌شمار می‌رود



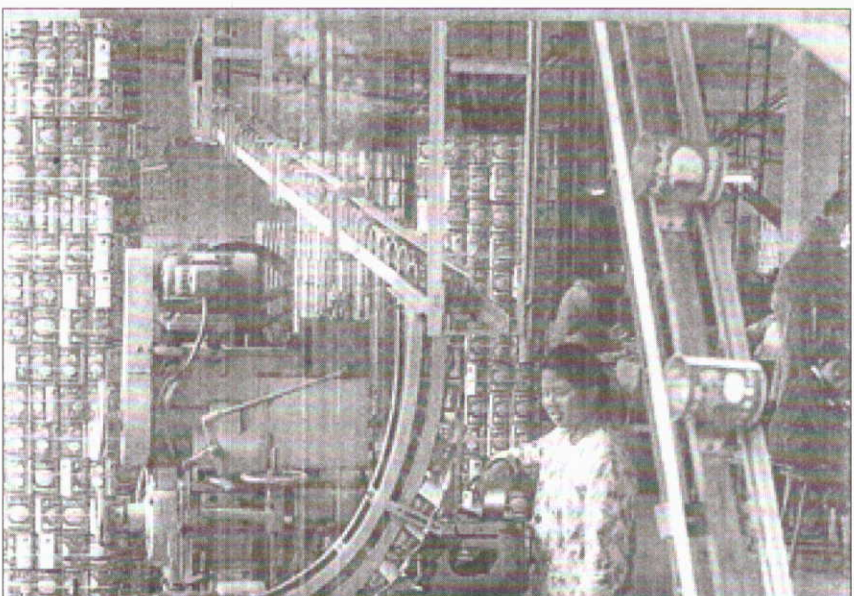
انقلاب فرهنگی ضربات مهلکی بر فرهنگ و تمدن چین وارد ساخت. در دوران اصلاحات، تلاش بسیاری برای احیا و بازسازی آثار فرهنگی به جا مانده از انقلاب فرهنگی مائو به عمل آمد



نمایی از شکاف اجتماعی و مشکل فقر در چین امروز، شهر شن جن، استان گواندونگ ـ سال ۲۰۰۹ میلادی



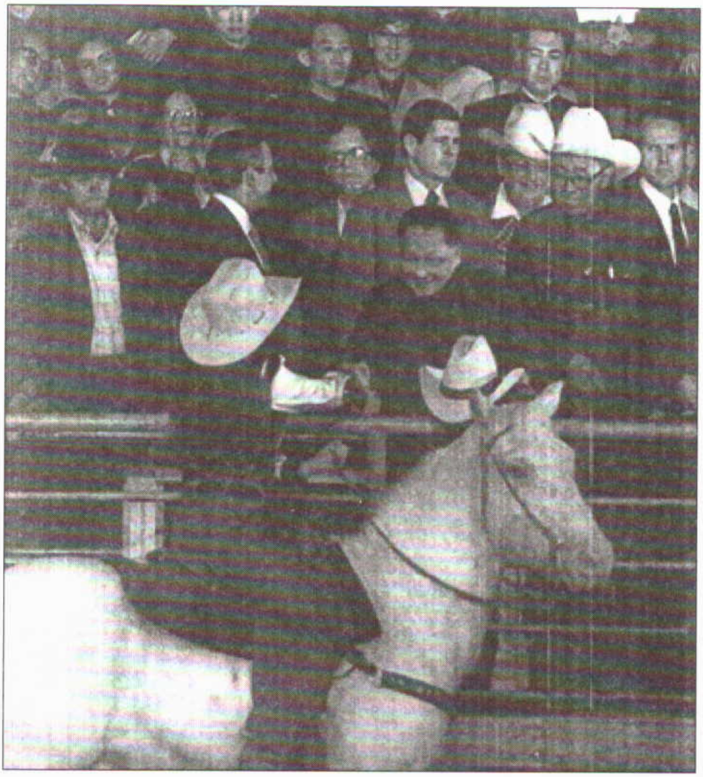
دنگ معتقد بود با ایجاد یک‌سری مناطق توسعه یافته تحت عنوان مناطق ویژه اقتصادی این مناطق می‌توانند همانند لوکوموتیو دیگر مناطق عقب‌مانده را به‌دنبال خود بکشند



نمایی از تولید کالاهای مصرفی پس از شروع اصلاحات



اجازه یافتن کشاورزان برای عرضه محصولات خود در بازار در دوران دنگ شیائوپینگ سبب گردید
میزان تولید محصولات کشاورزی شاهد جهش‌های شگفت‌انگیز شود



دنگ شیائو پینگ در سفر تاریخی خود به آمریکا از بخش‌های مختلف این کشور دیدار کرد

منابع

کتاب های خارجی

1. After the 17th Communist Party Congress .Wujiaqu City, Xinjiang: Xinjiang Shengchan Jianshe Bingtuan Chubanshe, 2008.
2. Alan Lawrance' China Under Communism (Making of the Contemporary World) .Hardcover - Oct .1998
3. Alice Lyman Miller, "More Already on Politburo Procedures Under Hu Jintao," China Leadership Monitor, no. 17 (Winter 2006), http://media.hoover.org/documents/clm17_lm.pdf
4. Anthony James Gregor" The China connection: U.S. policy and the People's Republic of China"California.Hoover institutioan Press. Stanford university,1986
5. Antonio S. Cua,"Reason and Principle in Chinese Philosophy: An Interpretation of 'li'," in Eliot Deutsch, eds., A Companion to World Philosophies. Cambridge: Blackwell . 1997.
6. Benjamin Yang" Deng: a political biography"An East gate Book. New york.1998
7. Bhanwarlal Nathuram Luniya « Evolution of Indian Culture « Bhanwarlal Nathuram Luniya. 1967
8 .Bill Brugger» China, liberation and transformation» Rowman & Littlefield.,1981.
9. Blanc De Chine, Robert H Blumenfield , Ten Speed Press, Jan 1, 2002.
10. Bruce G. Trigger - «Understanding Early Civilizations: A Comparative Study» - Social Science -2003 .
11. Carpentry and Building in Late Imperial China , Klaas Ruitenbeek , Brill Academic

Publishers , Jan 1, 1996.

12. Chand Hansen «A Daoist Theory of Chinese Though Philosophical Interpretation» Oxford, New York, 1992.

13. Charles A. Moor « The Chinese Mind , essentials of Chinese Philosophy and Culture» East- West Center press. 1968 .

14. Charles F Horne – «The Sacred Books & Early Literature of the East: Ancient China» – 1997.

15. Chenshan Tian» Chenshan Tian»Chinese dialectics: from Yijing to Marxism"United state of America Lexington books Zhou Tianyong»The Critical Mission: Research Report on China's Political System Reform

16. Chow, Kai-wing « The Rise of Confucian Ritualism in Late Imperial China «Stanford, Stanford University Press, 1994.

17. Chung Li Chang «The Taiping Rebellion, History and Document» Vol. 3 (University of Washington press), 1967 .

18. C. K. Yang «Religion in Chinese Society» Berkeley: University of California Press, 1961.

19. Confucius - «Analects: With Selection from Traditonal Commentaries» - 2003 .

20. Communist China 1955-1959: policy documents with analysis Harvard University. Center for International Affairs,John King Fairbank,Harvard University. East Asian Research

21. Cui Baoguo, State Statistical Bureau, "Statistical Communiqué 2007.

22. Cultural and Lineage Roots of the Chinese Dual Identities Cho-yun Hsu University of Pittsburgh and Chinese University of Hong Kong.

23. David A. Shlapak,David T. Orletsky,Barry Wilson,Rand Corporation. «Dire strait?: military aspects of the China-Taiwan confrontation and options» National Security Research united states.2000

24. David Twicken - «Treasures of Tao: Feng Shui - Chinese Astrology - Qi Gong» - 2002 .

25. Denis Crispin Twitchett, John King Fairbank "The Cambridge history of China" Cambridge University Press,New york 1980

26. Dick Wilson "Mao Tse-tung in the scales of history: a preliminary assessment" Cambridge university press. New york 1977

27. Dieter Heinzig "The Soviet Union and communist China, 1945-1950: the arduous road to the Alliance" An East Gate Book,New york.2004

28. Edgar Snow "Red Star Over China" London, 1963.

29. F Max Muller - «The Sacred Books of China Part III: The Sacred Books of the East Part Twenty-Seven» – 2004
30. "Foreign direct investment in China: challenges and prospects for regional" Organisation for Economic Co-operation and Development,Centre for Co-operation with Non-members.2000
31. Frederick C. Teiwes,Warren Sun The tragedy of Lin Biao: riding the tiger during the Cultural Revolution"Honolulu university Havaii press. London 1996.
32. "Guanyu guifan shanghui jianshe sikao" [Thoughts on regulating the construction of business associations], Wenzhou Municipal Government Economic Cooperation
33. H. Lyman Miller, "Hu Jintao and the Party Politburo," China LeadershipMonitor, no.
34. Ho Peng Yoke, Peng Yoke Ho - «Li, Qi and Shu: An Introduction to Science and Civilization in China» - 2000.
35. Hsin-Huang Michael Hsiao,Cheng-yi Lin» Rise of China: Beijing>s Strategies and Implications for the Asia-Pacific" new York,Routledg..2009.
36. Hu Angang and Wang Lei»The changing situation of social contradictions affecting social stability: Analysis of empirical evidence «Social Science Front Line. April 2006.
37. James C. F. Wang and James C.F. Wang "Contemporary Chinese Politics: An Introduction"
38. James Hughes "Stalin, Siberia, and the crisis of the New Economic Policy" Cambridge University Press.New york.1991
39. James Legge – «The Sacred Books of China: The Texts of Confucianism» – 1899.
40. James Legge - «The Works of Mencius» - Philosophy - 1990
41. James p. Harrison The communists and Chinese peasant Rebellion New York Athenaeum 1955)
42. Jan S. Prybyla» The Chinese economy : problems and policies» Columbia, SC : University of South Carolina Press, 1981
43. J. D. Schmidt «Harmony Garden « Rutledge (UK), Jan 1, 2003.
44. Jensen, Lionel M. 1997. Manufacturing Confucianism: Chinese Traditions & Universal Civilization. Durham, NC and London: Duke University Press.
45. Jeffrey N. WasserstromStudent Protests in Twentieth-Century China: The View from Shanghai Stanford University Press 1991.
46. John Carman and Mark Juergensmeyer «A Bibliographic Guide to the Comparative Study of Ethics» Cambridge Univ. Press, new York .1993.

47. John K. Fairbank, Kwang-Ching Liu» The Cambridge History of China» Cambridge University Press.1998.

48. Jonathan sponcc «To charge china : western Advisons to china» 1620 – 1960 Boston , little Brown and company , 1969.

49. Joseph Esherick,Paul Pickowicz,Andrew George Walder "The Chinese cultural revolution as history" California .stanford university press.2006

50. Joseph Fewsmith "China since Tiananmen: the politics of transition" Cambridge University Press.

51. Joshua A Fogel, Peter G Zarrow "Imagining the People: Chinese Intellectuals and the Concept of Citizenship, 1890-1920" An East book.New York.1984.

52. Judith A. Berling " Asian Religions" Asia Society's Focus on Asian Studies, Vol. II, No. 1, Fall 1982.

53. Julia Kwong "The 1986 Student Demonstrations in China: A Democratic Movement" University of California Press Asian Survey, Vol. 28, No. 9 (Sep., 1988)

54. Juvenile Nonfiction – "The Kingfisher History Encyclopedia" -2004.

55. Ken Davies "china's International Economic Policy" University of Hong kong Department of politics and Administration MIP programme Academic year 2001-01.

56. Ke-wen Wang "Modern China: an encyclopedia of history, culture, and nationalism" Ke-wen Wang1998

57. Kingfisher Books - «The Kingfisher History Encyclopedia» - 2004 .

58. Knowing China , Gregory Chow , World Scientific , Feb 1, 2003.

59. Lloyd E. Eastman «The Nationalist era in China, 1927-1949» Cambridge University Press New york .1991

60. Manuel Guitian,Robert Mundell «Inflation And Growth In China: Proceedings Of A Conference Held In Beijing» international Monetory Fund. Washington 1996

61. Meribeth E Cameron . The Reform movement in china 1898-1912 (Palo Alto. Stanford University press. 1931.

62. Michael R. Godley The Mandarin-Capitalists from Nanyang: Overseas Chinese Enterprise in the Modernisation of China 1893-1911, Cambridge University Press 1951.Stanford University press. 1931.

63. MichikoAi "The Transition of Hong Kong People's Nationality after World War II"

64. Morris Rossabi - «Khubilai Khan: His Life and Times» – 1989.

65. Paul Lineberger. The political doctrine of sun yat sen. rinceton . d. van Nostrand .

1965.

66. Paul U Unschuld - « Huang Di Nei Jing Su Wen»- 2003.

67. Peng Guangqian, The Strategic Thought of Deng Xiaoping in The Chinese View of Future Warfare, edited by Michael Pillsbury, 1997.

68. Peter R. Moody "Conservative thought in contemporary China" Lexington Books. London.2007.

69. Peter Zarrow "A Contested Category in Light of Modern Chinese History" School of History University of New South Wales Sydney, NSW 2052 Australia 1999.

70. Qi Huang - «Chinese Characters Then And Now» - Social Science- 2005 .

71. Reading about the World, Volume 1, edited by Paul Brians, Mary Gallwey, Douglas Hughes, Azfar Hussain, Richard Law, Michael Myers

72. Report on Development of China's Media Industry (Beijing: Social Science AcademicPress, 2008.

73. Rev.F.L. Hawks Pott,D.D "A sketch of Chinese History" London T. fidher unwin, Paternoster square,e.c.1904

74. Robert Carver North "Moscow and Chinese Communists" U.S.A. Stanford uiversity press .1963.

75. Robert C. Solomon and Kathleen M.Higgins «a Short History Of Philosophy» oxford university Press, New York,1996.

76. Robert M Veatch - Medical - «Cross-Cultural Perspectives in Medical Ethics» - 2000 .

77. Roderick MacFarquhar "The politics of China: the eras of Mao and Deng" London. cambridge,university press.1997

78. Ruling from the Dragon Throne, John Vollmer, Ten Speed Press, Jan 1, 2002

79. Scott Kennedy "The Business of Lobbying in China" HarvardUniversity Press, 2005.

80. State Statistical Bureau, "Statistical Communiqué 2007," p. 12; Cui Baoguo, ed.,Report on Development of China's Media Industry (Beijing: Social Science AcademicPress, 2008)

81. Stephen Hodge «The Maha-Vairocana-Abhisambodhi Tantra ,Curzon Studies in Tantric Traditions» Routledge, London,2003.

82. Steven Collins «Nirvana and Other Buddhist Felicities» University of Chicago. May 1998.

83. Stuart R. Schram «The thought of Mao Tse-Tung» Cambridge University Press. New york 1989

84. Sun Yat-sen, Fundamentals of National Reconstruction, A. Kishlansky, Sources of World History, Vol. 2 (New York: Harper Collins), 1995
85. Susan Wise Bauer - Juvenile Nonfiction - «The Story of the World Activity Book Two» - 2003.
86. Tang Tsou "The Cultural Revolution and Post-Mao Reforms: A Historical Perspective" the university of Chicago 1986
87. The Book of Change, translated by Thomas Cleary. Boston and London 2003 The Broken Covenant: American Civil Religion in a Time of Trial, New York: Seabury Press, 1975.
88. The Broken Covenant: American Civil Religion in a Time of Trial, New York: Seabury Press, 1975.
89. The Class of 1761, Iona D Man-Cheong , Stanford University Press , Mar 1, 2004.
90. The Complete Idiot's Guide to Modern China , Vanessa Lide Whitcomb & Michael Benson, Alpha Books , Sep 20, 2002.
91. The Complete Works of Han Fei Tzu, Volume I, Translated by W.K. Liao. Arthur Probsthain, London. 1939.
92. 'The Essential Chuang TZU' Translated fom the Chinese by Sam Hamill and J.P. seaton. Shambhala, Boston and London 1998.
93. Thomas Barrett "china marxim and Democracy selections from october Review" Humanityies press New Jersey 1998.
94. Thompson, Laurence G., trans. Ta T'ung Shu: The One-World Philosophy of K'ang
95. Tony Saich, Benjamin Yang "he Rise to power of the Chinese Communist Party: documents and analysis" the university of qashington press .new york 1982.
96. Tony Saich, "Negotiating the State: The Development of Social Organizations inChina," in China's Deep Reform: Domestic Politics in Transition, ed. Lowell Dittmer andGuli Liu NewYork: Rowman and Littlefield Publishers, 2006.
97. Victor Cunrui Xiong - «Emperor Yang of the Sui Dynasty: His Life, Times, and Legacy» – 2005.
98. VictorNeeandRichardSwedberg'TheEconomicSociologyofCapitalism'Princeton University 2005
99. Wendy Dobson,Siow Yue Multinationals and East Asian integration Chia,International Development Research Centre (Canada), Institute of Southeast Asian Studies. Singapore1997

100. Willy Wo-Lap Lam "Chinese politics in the Hu Jintao era: new leaders, new challenges" AEST GATE BOOK. USA.2006.

101. W L Tung «The Political Institutions of Modern China» Springer New yourk.1968.

102. Zang Shijun. Kang Youwei datong Sixiang Yenjiu. Guangdong, 1997.

103. Zhengyuan Fu - «Autocratic Tradition and Chinese Politics» - 1994.

کتاب‌های فارسی

۱. شاهنده، بهزاد و دیگران «چین نو، بررسی یک الگوی سیاسی - تاریخی» تهران مرکز تحقیقات استراتژیک، بهار ۱۳۷۴

۲. برینگتون، مور «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی» ترجمه دکتر حسین بشیریه، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۹

۳. کلاوس فریچه، خطر اتحاد چین و روسیه علیه غرب، ترجمه لادن مختاری، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۵، پائیز ۱۳۷۵

۴. روزنامه ایران پنجشنبه ۸ خرداد ۱۳۸۲

۵. فریدون وردی‌نژاد «چین کارخانه جهان»، ۱۳۸۴/۱۲/۶

پایگاه‌های اطلاع‌رسانی و مطبوعات

1. Chinese Academy of Social Sciences Urban Development and Environment Research Center
2. The Chinese People>s Political Consultative Conference, A Brief Introduction, Edited by the General Office of the CPPCC National Committee
3. http://asterius.com/china/china1.html
4. http://asterius.com/china/china4.html
5. http://www.britannica.com/eb/article-9044551
6. http://www.chaos.umd.edu/history/ancient1.html
7. http://www.chaos.umd.edu/history/ancient2.html
8. http://www.chaos.umd.edu/history/modern.html
9. http://www.chaos.umd.edu/history/modern2.html#taiping
10. http://www.chaos.umd.edu/history/modern3.html#reform
11. Http://www-chaos.umd.edu/history/prc.html#transition
12. http://www.chaos.umd.edu/history/imperial.html
13. http://www.chaos.umd.edu/history/imperial2.html#restoration

14. http://www.chaos.umd.edu/history/imperial3.html#mongol
15. http://www.chinadaily.com.cn/english/doc/2005-03/08/content_422865.html
16. http://www.chinaelections.org/NewsInfo.asp?NewsID=118361
17. http://www.chinafinancialdaily.com/financial/news/2009/06/15/8146/china-academy-of-social-sciences-experts-say-the-income-gap-between-urban-and-rural-areas-about-4-6-times.html
18. http://www.chinaknowledge.de/Literature/Diverse/guanzi.html
19. http://www.china.org.cn/government/central_government/2009-09/26/content_18605376.html
20. http://www.edu/inss/books/books.html
21. http://www.enchantedlearning.com/subjects/greatwall/
22. http://english.gov.cn/2008-03/15/content_922944.html
23. http://english.people.com.cn/dengxp/contents3.html
24. http://english.peopledaily.com.cn/dengxp/vol3/text/c1220.html
25. http://english.sohu.com/20060208/n227748992.s.html
26. http://en.wikipedia.org/wiki/Chinese_nationalism
27. http://www.ess.uci.edu/~oliver/silk.html
28. http://www.fmprc.gov.cn/eng/zxxx/t450518.html
29. http://www.fli.com.cn/Fli/Class251/Class259/170.html
30. http://www.forbes.com/2009/03/11/worlds-richest-people-billionaires-2009-billionaires-intro.html
31. http://www.fortunecity.com/victorian/riley/787//China/Cultural/Cultural.html
32. http://www.gz2010.cn/09/0804/12/5FSFTC9J0078008O.html
33. http://www.hku.hk/hkcsp/ccex/ehkcss01/frame.html?mid=0&smid=1&ssmid=1
34. http://www.hku.hk/philodep/ch/daotoc.html
35. http://www.iep.utm.edu/n/neo-conf.html
36. http://www.iisg.nl/landsberger/hyb.html
37. http://in.reuters.com/article/asiaCompanyAndMarkets/idINTP26278020080121
38. Http://www.international.ucla.edu/eas/documents/mao501008.html
39. http://jhb.wenzhou.gov.cn/wzxzb/yblm/dcyyj/dyhbcg/2006dyhb/userobject1ai969.html(in Chinese).
40. http://media.hoover.org/documents/clm9_lm.pdf.
41. http://milind.data360.org/dsg.aspx?Data_Set_Group_Id=1886
42. http://newlearningonline.com/new-learning/chapter-4-learning-civics/deng-xiaoping-socialism- with-chinese-characteristics/